


زندگی در پادشاهی خدا چگونه است؟



# پیروزی بر تاریکی

اثر دکتر نیل ت. اندرسون

ترجمه ژاکلین عیسائیان

# پیروزی بر تاریکی

# پیروزی بر تاریکی

اثر دکتر نیل ت. اندرسون

مترجم: ژاکلین عیسائیان

انتشارات ایلام، ۲۰۱۴

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: نادر فرد

شابک: ۹۷۸-۱-۹۰۴۹۹۲-۰۱-۱

# **Victory Over The Darkness**

**Dr. Neil T. Anderson**

Translated into Persian by: Jacqueline Isaian

**© Copyright 1990 Regal Books, Copyright 2000 by  
NEIL T. ANDERSON**

Originally published in the U.S.A. by Regal Books,  
A Division of Gospel Light Publications, Inc.  
Ventura, CA 93006 U. S. A.  
All Rights Reserved

Reprint in Persian 2014

Persian Translation Copyright © 2006 Elam Ministries

Typesetting and Cover Design: Nader Fard

Elam Ministries  
P.O. Box 75  
Godalming, GU8 6YP  
England

[publications@elam.com](mailto:publications@elam.com)  
[www.kalameh.com/shop](http://www.kalameh.com/shop)

ISBN: 978-1-904992-01-1

این کتاب را به عنوان اولین تجربه ام در امر ترجمه  
به پدر و مادر مهربانم، گلستان و هاسمیک عیسائیان  
تقدیم می کنم. بدین وسیله از تمام زحماتی که در  
طول زندگی برایم کشیده اند، قدردانی می نمایم.  
ژاکلین عیسائیان

2023/10/10

Faint, illegible text covering the majority of the page, possibly bleed-through from the reverse side.

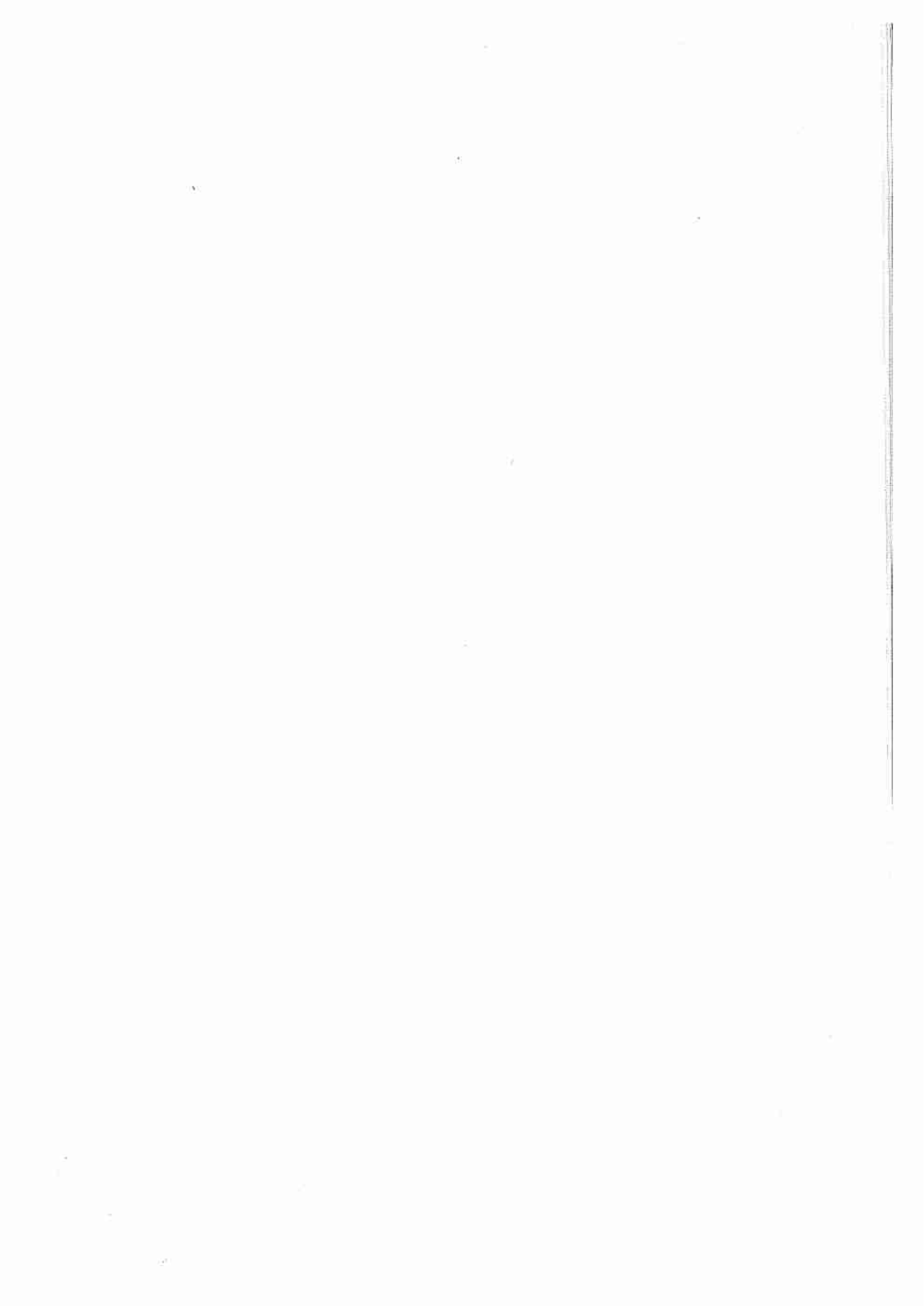


## فهرست مطالب

۹	مقدمه مترجم
۱۱	یادداشتی از مؤلف
۱۳	امید خود را به من قرض بده
۱۹	۱. شما کیستید؟
۳۵	۲. کل انجیل
۴۹	۳. خودتان را به همان شکلی که واقعاً هستید ببینید
۶۳	۴. چیزی کهنه، چیزی نو
۷۷	۵. تبدیل شدن به همان شخص روحانی که خدا می خواهد
۹۱	۶. قدرت ایمان به حقیقت
۱۰۵	۷. نمی توانید و رای ایمان تان زندگی کنید
۱۱۷	۸. رهنمودهای خدا برای سلوک در ایمان
۱۲۹	۹. در نبرد افکار تان برنده باشید
۱۴۳	۱۰. اگر می خواهید واقعی باشید، باید صادق باشید
۱۵۷	۱۱. شفای زخم های عاطفی و احساسی گذشته
۱۶۹	۱۲. برخورد با طردشدگی موجود در روابط
۱۸۱	۱۳. افراد با هم بهتر رشد می کنند

### کتاب راهنما

۱۹۵	یادداشتی از نیل اندرسون
۱۹۷	۱. شما کیستید؟
۲۰۵	۲. کل انجیل
۲۱۱	۳. خودتان را به همان شکلی که واقعاً هستید ببینید
۲۱۹	۴. چیزی کهنه، چیزی نو
۲۲۷	۵. تبدیل شدن به همان شخص روحانی که خدا می خواهد
۲۳۳	۶. قدرت ایمان به حقیقت
۲۳۹	۷. نمی توانید و رای ایمان تان زندگی کنید
۲۴۵	۸. رهنمودهای خدا برای سلوک در ایمان
۲۵۱	۹. در نبرد افکار تان برنده باشید
۲۵۹	۱۰. اگر می خواهید واقعی باشید، باید صادق باشید
۲۶۵	۱۱. شفای زخم های عاطفی و احساسی گذشته
۲۷۳	۱۲. برخورد با طردشدگی موجود در روابط
۲۸۱	۱۳. افراد با هم بهتر رشد می کنند





## مقدمه مترجم

وقتی در سال ۱۹۹۲ توبه کردم، فکر می‌کردم که تقدس و نیل به بلوغ روحانی امری آنی می‌باشد. تصورم بر این بود که تبدیل سولس به پولس یک شبه انجام شده و از آنجا که این تغییر آنی در من ایجاد نشده بود، دائم خود را ملامت می‌کردم و با گذشته خود دست به گریبان بودم و احساس محکومی را داشتم که به حبس ابد محکوم شده بود.

با نگرش نادرستی که در مورد خدا داشتم، فکر می‌کردم بعد از این همه تلاش واهی باید منفعل باشم و بگذارم خدا کاری صورت دهد. تا اینکه به آیه‌ای برخورددم که بارها و بارها آن را خوانده بودم: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت» (یوحنا ۸:۳۲). شناخت حقیقت، برگ آزادی من از اسارت بود. پس از خدا خواستم که از طریق کلامش خود را بیشتر و بیشتر به من بشناساند. البته مشاوره شبانان و دوستان مسیحی نیز در این امر توشه راه من بود.

کتابی که پیش رو دارید، تحت عنوان «پیروزی بر تاریکی» بیانگر همان حقیقتی می‌باشد که شرط لازم برای آزادی ما است. شناخت هویت واقعی ما در مسیح و سلوک بر اساس همان هویت، باعث آزادی ما از اسارت‌های چندین و چند ساله خواهد شد. خداوند ما عیسای مسیح انسان شد تا تار و پود وجود ما را بشناسد و اوست که قادر است ما را از درون متحول سازد و در مسیر تقدس یاری دهد.

باشد که این کتاب چشم‌اندازی تازه به تمام عزیزانی دهد که پا در این مسیر پر نشیب و فراز گذاشته‌اند. این کتاب را به تمام کسانی که خواستار چشیدن آزادی در مسیح خداوند هستند تقدیم می‌کنم.

جا دارد که از جناب کشیش سام یقنظر و خانم مارگرت ورد به خاطر حمایت‌های بی‌دریغشان قدردانی و تشکر کنم.

خواهر شما در خداوند

ژاکلین عیسائیان

جولای ۲۰۰۳



## یادداشتی از مؤلف

«تألیف کتاب کاری بود که تصمیم داشتم آن را در دوران بازنشستگی انجام دهم. در زندگی خود، به کار خدمت به مردم و ارتباط با آنها در حین تعلیم و مشاوره علاقه داشته‌ام. بنابراین وقتی در همایش مؤلفین در دانشگاه بیولا<sup>۱</sup> به‌عنوان استاد الاهیات شرکت کردم، احتمالاً من تنها فردی بودم که میلی به تألیف کتاب نداشتم.»

عباراتی را که در بالا خواندید، حدود ده سال پیش، زمانی که نخستین نسخه این کتاب به‌عنوان اولین کتاب من زیر چاپ رفت، نگاشته شده است. طی ده سال گذشته، بیش از سی کتاب، مقالات مربوط به جوانان و کتب راهنما زیر چاپ رفته‌اند. خدا آشکارا نقشه دیگری برای زندگی من داشت.

در چاپ اول این کتاب اد استیوارت<sup>۲</sup> در زمینه نگارش و یکی از دانشجویان مؤسسه تالبوت<sup>۳</sup> به‌نام کارولینا در بخش ماشین‌نویسی مرا یاری کردند. پس از آن، شخصاً کتاب‌های خود را نوشته و ماشین‌نویسی کرده‌ام.

از انجمن نور انجیل که از من حمایت کرده‌اند تشکر می‌کنم. از شما نیز به‌خاطر اعتمادی که در رابطه با پیغام این کتاب به من نشان داده‌اید سپاسگزارم. وقتی که هفتصد هزار نسخه از چاپ اول این کتاب به‌فروش رفت و در سراسر جهان به زبان‌های مختلف ترجمه شد، خرسند و شگفت‌زده شدم. از شما که در دهمین سالگرد چاپ این کتاب از من خواستید تا آن را دوباره بنگارم، تشکر می‌کنم. از زمان اولین چاپ این کتاب تاکنون وقایع بسیاری اتفاق افتاده است. من در امر نگارش تجربیات فراوانی اندوخته‌ام و به‌طرز خارق‌العاده‌ای مجرب‌تر گشته‌ام. در نتیجه ایمان دارم که چاپ دوم این کتاب بهتر از چاپ اول آن خواهد بود.

همچنین از هیأت علمی مدرسه الاهیات تالبوت دانشگاه بیولا، مؤسسه‌ای که به مدت ده سال افتخار تدریس در آن را داشته‌ام، تشکر می‌کنم، به‌خصوص از آقای دکتر روبرت سوسی<sup>۴</sup> که مشاور و بهترین دوست و الیهیدان مورد علاقه من می‌باشد.

از همکاران خود مایک بوئرسما<sup>۵</sup> و گری مکینتاش<sup>۶</sup> در بخش الاهیات عملی مدرسه الاهیات تالبوت تشکر می‌کنم. من به شما به‌عنوان دوستان خود ارج می‌نهم و از اینکه در خدمت خود با شما سهیم شدم لذت بردم. حمایت شما با ارزش بود.

جا دارد از بسیاری از دانشجویان مدرسه الاهیات تالبوت نیز که مرا در ایستادن بر حقیقت کلام خدا به مبارزه طلبیدند، و اجازه دادند تا زندگی خود را با آنها در میان بگذارم، تشکر کنم.

اما اگر والدینم، ماروین و برتا اندرسون<sup>۷</sup> نبودند هیچ کدام از این امور میسر نمی‌شد. خدا را شکر می‌کنم به‌خاطر این ارث زمینی که مرا به سمت ارث روحانی رهنمون شده است. هزاران تجربه زندگی که از آنها در پیغام‌های خود استفاده کرده‌ام مربوط به دوران کودکی من

در مزرعه مینه‌سوتا<sup>۱</sup> می‌باشد. به‌خاطر والدینم که وفادارانه مرا به کلیسا می‌بردند و به‌خاطر آن جو اخلاقی که در آن رشد یافتم خدا را شکر می‌کنم.

همچنین این افتخار را داشته‌ام که به هزاران نفر شهادت بدهم تا هویت خود را در مسیح بشناسند و زندگی پیروزمندی داشته باشند. کتب چاپ شده تغییرات عالی و شگرفی در افکار بسیاری ایجاد کرده است. از تمامی کسانی که این امکان را مهیا ساخته‌اند تشکر می‌کنم.

## امید خود را به من قرض بده

چندین سال پیش در اولین کار شبانی‌ام، خود را متعهد به شاگردسازی یکی از جوانان کلیسا کردم. این اولین تلاش رسمی من برای شاگردسازی انفرادی بود. من و راس<sup>۱</sup> تصمیم گرفتیم که هر سه‌شنبه صبح زود همدیگر را ملاقات کنیم، بدین طریق می‌توانستم با دروس مقدماتی کتاب مقدس او را راهنمایی کنم. اولین موضوعی که انتخاب کردم محبت بود. هر دو ما با امید فراوانی شروع به کار کردیم. راس امیدوار بود که بتواند قدم‌های بزرگی برای رسیدن به بلوغ مسیحی بردارد، و من شوق زیادی برای کمک به او داشتم تا به یک ایماندار بالغ تبدیل شود.

شش ماه بعد همچنان درگیر موضوع محبت از سری دروس مقدماتی کتاب مقدس بودیم. هیچ پیشرفتی حاصل نشده بود. به‌خاطر برخی دلایل رابطه پولس - تیموتاؤس وار ما به جایی نمی‌رسید. به‌نظر نمی‌رسید که راس به‌عنوان یک مسیحی رشد کرده باشد. او احساس شکست می‌کرد و من خود را مسئول این احساس می‌دانستم، ولی نمی‌دانستم که دیگر چه باید کرد. درست همانطور که باد یک بادکنک در اثر سوراخی به تدریج کم می‌شود، امیدهای وافر ما برای قدم‌های بلند راس به سمت بلوغ به تدریج در حال نابود شدن بود و بالاخره ملاقات‌های ما به هم خورد.

دو سال بعد، وقتی به جای دیگری برای شبانی منتقل شده بودم، راس به دیدنم آمد. او تمامی جزئیات زندگی‌اش را در آن سالی که با هم کلاس داشتیم بیان کرد؛ رازی در زندگی او نهفته بود که من تا آن زمان از وجودش بی‌خبر بودم. راس به شدت غرق در گناه بود و مایل نبود که از کشمکش‌های درونیش با من صحبت کند. من احساس می‌کردم که او آزاد نیست، ولی هیچ دلیلی نمی‌توانستم پیدا کنم.

در آن زمان تجربه کمی در مورد انسان‌هایی که اسیر گناه هستند داشتم و مصمم بودم به هر زحمتی که شده پیش بروم. فکر می‌کردم مشکل بزرگ او این بود که اشتیاق چندانی برای اتمام دروس نداشت. اما، اکنون مطمئن هستم که شکست من در شاگردسازی راس دلیل دیگری داشت.

پولس رسول می‌نویسد: «من به شما شیر دادم نه گوشت، زیرا آمادگی آن را نداشتید و هنوز هم ندارید، چرا که هنوز نفسانی هستید. وقتی در میان شما حسد و جدال هست، آیا

نشان آن نیست که نفسانی هستید؟ آیا مانند انسانهای معمولی رفتار نمی‌کنید؟» (اول قرن‌تیان ۳:۲ و ۳) ظاهراً مسیحیان نفسمانی به‌خاطر کشمکش‌های حل‌نشده در زندگی‌شان قادر به خوردن گوشت نیستند.

از آن زمان بود که فهمیدم برای تربیت مردم به سمت رشد مسیحی و آزادی در مسیح به چیزی بیشتر از کلاس‌های منظم مطالعه کتاب مقدس نیاز هست. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که پر از کتب مسیحی و برنامه‌های رادیو و تلویزیونی است، ولی اکثر مسیحیان به سمت بلوغ روحانی پیش نمی‌روند. برخی از آنها نسبت به ۲۰ سال پیش محبت خود را از دست داده‌اند. در اول تیموتائوس چنین می‌خوانیم: «هدف از این فرمان، محبت است، محبتی برخاسته از دلی پاک، وجدانی صالح و ایمانی بی‌ریا» (۱:۵).

از آن زمان به بعد تمام توجه خود را در خدمت، چه به‌عنوان یک شبان و چه به‌عنوان استاد دانشگاه، بر رابطه مشترک خدمت شاگردسازی و مشاوره مسیحی معطوف کرده‌ام. من مشاور و معلم افراد بی‌شماری بوده‌ام. همچنین شاگردسازی و مشاوره شبانی را در سطح آموزشگاه کتاب مقدس و در کلیساها و در جلسات رهبری سراسر کشور تدریس کرده‌ام. در بین ایماندارانی که درگیر کشمکش می‌باشند، علامت مشخصه مشترکی پیدا کرده‌ام. آنها از هویت خود در مسیح اطلاعی ندارند و نمی‌دانند مفهوم فرزند خدا بودن چیست. چرا باید وضعیت آنها این چنین باشد؟ اگر «روح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم» (رومان ۸:۱۶)، پس چرا این افراد آن را احساس نمی‌کنند.

به‌عنوان یک شبان، ایمان داشتم که مسیح پاسخ مشکل می‌باشد و حقیقت، مردم را آزاد خواهد ساخت، ولی واقعاً از چگونگی آن اطلاع نداشتم. اعضای کلیسایم با مشکلاتی درگیر بودند که من پاسخی برای آنها نداشتم، ولی خدا داشت. زمانی که خدا مرا برای تدریس در مدرسه الاهیات تالبوت فرا خواند، در جستجوی پاسخ مشکلات بودم. به تدریج فهمیدم که چگونه می‌توان به مردم کمک کرد تا کشمکش‌های شخصی و روحانی خود را با اطاعت از خدا و از طریق توبه واقعی و مقاومت در برابر شیطان حل کنند (یعقوب ۴:۷).

خدمت آموزشگاهی به من در مورد پادشاهی خدا تعلیم داد و نه در مورد پادشاهی شیطان و اینکه «زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم» (افسیان ۶:۱۲). به واسطه ساعت‌ها مشاوره عمیقی که با مسیحیان شکست‌خورده داشتم، متوجه شدم که در ذهن آنها نبردی در جریان است و اینکه چگونه می‌توانند با تازه ساختن ذهن خود تبدیل شوند.

وقتی به این مسئله فکر می‌کنم که چگونه در کلیساهای خود خدمات شاگردسازی و مشاوره را از هم تفکیک کرده‌ایم شوکه می‌شوم. شاگردسازی مسیحی اغلب مواقع به صورت برنامه‌ای کاملاً غیرشخصی درآمده است؛ گرچه از موضوعات الاهیاتی خوبی بهره‌مند می‌باشد. مشاوره مسیحی شدیداً شخصی شده، ولی اغلب مواقع در آن خبری از الاهیات نیست. عقیده من بر این است که شاگردسازی و مشاوره از دیدگاه کتاب مقدسی

یکسان می‌باشند. اگر معلم خوبی باشید، مشاور خوبی نیز خواهید بود و برعکس. مشاوره شاگردسازی روندی است که در آن دو و یا چند نفر با هم در حضور خدا جمع می‌شوند تا یاد بگیرند چگونه حقیقت کلام خدا می‌تواند آنها را آزاد سازد و آنها را در حینی که به قوت روح القدس به ایمان رفتار می‌کنند، قادر سازد تا به شباهت خدا در بیایند.

وقتی در حال یادگیری این دروس بودم، من و خانواده‌ام از تجربیات سختی عبور می‌کردیم. به مدت ۱۵ ماه نمی‌دانستم که آیا همسر من جوان زنده خواهد ماند یا خیر. هرآنچه که داشتیم از دست داده بودیم. خدا چیز عزیزی به من بخشیده بود که نمی‌توانستم ترمیمش کنم. (منظور نویسنده همسرش جوان می‌باشد، که ظاهراً هر کاری برایش انجام داده بود ولی به نتیجه نمی‌رسید - م.) مهم نیست که چه کاری انجام دادم، ولی اوضاع عوض نشد. خدا مرا به جایی رساند که پایان منابع من بود، پس منابع او را جستجو کردم. این تولد آزادی در خدمات مسیح بود. من از کسی که این کتاب را می‌خواند بهتر می‌دانم که نمی‌توانم کسی را آزاد سازم؛ تنها خدا می‌تواند این کار را انجام دهد. من نمی‌توانم قلب شکسته‌شده‌ای را ترمیم کنم؛ ولی خدا می‌تواند! او مشاور عالی است! شکسته شدن، کلید خدمت مؤثر و جزء نهایی مشاوره شاگردسازی می‌باشد. پیغام و روش با هم کار می‌کنند.

علاوه بر این، اعتقاد من بر این است که مشاوره شاگردسازی باید از جایی آغاز شود که کتاب مقدس شروع می‌شود: ما باید شناختی واقعی از خدا داشته باشیم و بدانیم که به عنوان فرزندان خدا هویت ما چیست. اگر واقعاً خدا را می‌شناختیم، رفتار ما بی‌درنگ و به‌طور بنیادی تغییر می‌یافت. هرگاه آسمان باز شد تا جلال خدا را آشکار سازد، شاهدان موجود در کتاب مقدس فوراً و به‌طور اساسی تغییر کردند. من ایمان دارم که بزرگترین نشانه سلامت و آزادی ذهنی و روحانی، شناخت خدا و رابطه صحیح با او است. یک تئولوژی خوب شرط لازم و ضروری برای یک روانشناسی خوب است.

چند هفته بعد از یکی از سمینارهایی که داشتم، یکی از دوستان، داستان یک خانم بسیار عزیز مسیحی را که در کلاس‌های من شرکت کرده بود تعریف کرد. او برای چندین سال مبتلا به بیماری افسردگی شدید بود. او به واسطه حمایت دوستان، سه جلسه مشاوره در هفته و مقادیر زیادی دارو، جان سالم به در برد.

این خانم در طی جلسات متوجه شده بود که به غیر از خدا، هر کس و هر چیز را در زمره حامیان خود قرار داده است. او نگرانی‌های خود را به مسیح نسپرد و مستقل از او عمل می‌کرد و به او وابسته نبود. او برنامه و مطالب جلسات را به منزل برد و تمرکز خود را به هویت خود در مسیح معطوف ساخت و اعتماد خود را به او برای رفع نیازهای روزانه خود اعلام کرد. او اساساً تمامی حامیان خود را کنار گذاشت (تمرینی که من آن را پیشنهاد نکرده بودم) و تصمیم گرفت برای آزادی از افسردگی اش تنها به مسیح اعتماد کند. او شروع کرد مطابق ایمان رفتار کردن و افکارش را طبق یادداشت‌هایی که در جلسات برداشته بود تازه کرد. پس از یک ماه، او شخص کاملاً متفاوتی شده بود. لازمه بلوغ و آزادی، شناخت خداست.

نقطه مشترک دیگری که در شاگردسازی و مشاوره وجود دارد در قسمت مسئولیت‌های انفرادی است. افرادی که خواهان پیشرفت در بلوغ مسیحی هستند می‌توانند با شاگرد ساختن دیگران بهره‌فراوان ببرند. و کسانی که می‌خواهند از گذشته خود آزاد شوند با مشورت دادن به دیگران می‌توانند به خود نیز کمک کنند. ولی نهایتاً هر مسیحی، مسئول بلوغ و آزادی خود در مسیح می‌باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند شما را وادار به رشد نماید. این تصمیم و مسئولیت روزانه شماست. هیچ‌کس نمی‌تواند مشکلات شما را رفع کند. این روندی است که باید خودتان شروع کنید و ادامه دهید. اما خدا را شکر، هیچ‌یک از ما در روند بلوغ و آزادی شخصی تنها نیستیم. مسیحی که در ما ساکن است، با اشتیاق تمام خواهان همقدم شدن با ماست.

این کتاب اولین کتاب از دو کتابی است که درباره تعالیم و تجربیاتم در مورد شاگردسازی و مشاوره به رشته تحریر درآورده‌ام. این کتاب درباره موضوع بنیادین زندگی و بلوغ در مسیح صحبت می‌کند. شما خواهید فهمید که در مسیح کیستید و باید چگونه بر اساس ایمان زندگی کنید. همچنین یاد خواهید گرفت که چگونه با هدایت روح رفتار کنید و چگونه به راهنمایی‌های او حساس باشید. راه رفتن در فیض یعنی زندگی محض ایمان به قوت روح القدس.

در این کتاب ماهیت نبردی را کشف خواهید کرد که در ذهن‌تان در حال وقوع است و خواهید فهمید که چرا برای رشد روحانی باید ذهن‌تان را تبدیل سازید. برای کنترل احساسات خود و برای اینکه از خاطرات هولناک احساسی گذشته آزاد شوید، به وسیله ایمان و بخشش به بینشی جدید دست خواهید یافت.

در کتاب دوم به نام "درهم‌شکننده اسارت‌ها"<sup>۱</sup> به موضوع آزادی‌مان در مسیح و کشمکش‌های روحانی که امروزه بر مسیحیان تأثیر می‌گذارد پرداخته‌ام. آزاد و زنده بودن در مسیح شرط لازم برای بلوغ روحانی است. هیچ بلوغی سریع حاصل نمی‌شود. به اندازه طول عمرمان طول خواهد کشید تا ذهن خود را تازه سازیم و به شباهت خدا دربیاییم، ولی تشخیص هویت و آزادی که در مسیح داریم احتیاج به زمان طولانی ندارد. جهان، نفس و شیطان دشمنان تقدس ما محسوب می‌شوند، ولی آنها در مسیح مغلوب شده‌اند و مغلوب می‌شوند.

پیشنهاد من این است که در ابتدا به موضوعات رشد و بلوغ موجود در این کتاب بپردازید، و سپس با خواندن کتاب "درهم‌شکننده اسارت‌ها" موضوع کشمکش‌های روحانی و آزادی را بررسی نمایید.

موضوع کتاب "پیروزی بر تاریکی" چیزی شبیه رسالات عهدجدید می‌باشد. نیمه اول کتاب، به آموزه اساسی و تعاریف اصطلاحات پرداخته است که برای درک و اجرای فصول عملی که در ادامه کتاب خواهند آمد بسیار ضروری است. شاید به نظر شما نیمه اول کتاب به تجربیات روزانه شما زیاد مربوط نباشد و به همین خاطر وسوسه شوید تا از این فصول



چشم‌پوشی کنید. ولی برای اجرای تمرینات رشد در مسیح، دانستن جایگاه خود در مسیح و اینکه در او پیروز هستید امری است حیاتی. قبل از اینکه بفهمید باید چه کار کنید، لازم است بدانید که اساس ایمان تان چیست.

من با هزاران نفر صحبت کرده‌ام، همانطور که با راس، اولین داوطلب شاگردسازیم صحبت کردم. آنها مسیحی هستند، ولی هیچ پیشرفتی ندارند و ثمری به بار نمی‌آورند. آنها می‌خواهند به مسیح خدمت کنند، ولی به نظر می‌رسد که نمی‌توانند پیش بروند و زندگی خود را به نحو مؤثری پیش ببرند. همانگونه که این شعر<sup>۱</sup> توصیف می‌کند، این اشخاص احتیاج دارند تا بار دیگر امید خود را در مسیح بنا کنند.

چندی امید خود را به من قرض بده،  
 به نظر می‌رسد امید خود را گم کرده‌ام.  
 هر روز احساسات یأس و بی‌هودگی مرا همراهی می‌کنند،  
 درد و سردرگمی همدم من هستند.  
 نمی‌دانم از کجا برگردم؛  
 نگاه به آینده، امیدی تازه برایم به ارمغان نمی‌آورد.  
 تنها در دسرس، روزهای دردآور، و مصیبت را بیشتر می‌بینم.  
 چندی امید خود را به من قرض بده،  
 به نظر می‌رسد امید خود را گم کرده‌ام.  
 دستم را بگیر و در آغوشم گیر؛  
 به تمامی مهملاتم گوش فراده، به نظر می‌رسد به هوش نخواهم آمد.  
 جاده شفا دور و برهوت به نظر می‌رسد.  
 چندی امید خود را به من قرض بده،  
 به نظر می‌رسد امید خود را گم کرده‌ام.  
 کنارم بایست، حضور، قلب و محبت خود را به من تقدیم کن.  
 درد مرا بفهم، زیرا بسیار واقعی و ملموس است.  
 افکار غم‌انگیز و متضاد، مرا خرد کرده‌اند.  
 چندی امید خود را به من قرض بده؛  
 زمانی خواهد رسید که شفا خواهم یافت،  
 و من تازگی، امید و محبت خود را با دیگران در میان خواهم گذاشت.

آیا این کلمات منعکس‌کننده تجربیات و بیانگر تقاضای شما به عنوان یک ایماندار است؟  
 آیا گاهی احساس می‌کنید که به وسیله جهان، نفس و شیطان محاصره شده‌اید و به جایی

۱ برگرفته شده از شعر «امید خود را به من قرض بده»، نویسنده ناشناس

رسیده‌اید که از خود بپرسید آیا مسیحیت ارزشی دارد؟ آیا گاهی اوقات می‌ترسید که هرگز آن چیزی نخواهید بود که خدا از شما خواسته است باشید؟ آیا با تمام وجود خود خواهان بلوغ مسیحی و تجربه آزادی که کلام خدا وعده می‌دهد هستید؟

می‌خواهم در صفحات بعد امید خود را با شما در میان بگذارم. بلوغ شما محصول زمان، فشار، آزمایشات، محنت‌ها، شناخت کلام خدا، درک هویت خود در مسیح و حضور روح القدس در زندگی شماست. احتمالاً همانند دیگر مسیحیان، چهار عنصر اول را به فراوانی دارید. اجازه دهید تا سه عنصر دیگر را نیز به شما معرفی کنم.

پس بیایید با همدیگر نظاره‌گر رشد مسیحیانی که در مسیح، زنده و آزاد هستند باشیم!

## شما کیستید؟

من واقعاً لذت می‌برم از اینکه از مردم بپرسم، «شما کیستید؟» به نظر می‌رسد که این سؤال ساده‌ای است که نیاز به پاسخی ساده دارد، ولی در واقع اینطور نیست. برای مثال اگر کسی از من بپرسد، «شما کیستید؟» ممکن است جواب دهم که من «نیل اندرسون» هستم.

«نه این اسم شماست. شما کیستید؟»

«اوه، من استاد دانشگاه الاهیات هستم.»

«نه، این شغل شماست.»

«من آمریکایی هستم.»

«این مکانی است که آنجا زندگی می‌کنید.»

«من انجیلی هستم.»

«این فرقه‌ای است که بدان تعلق دارید.»

همچنین می‌توانستم بگویم که قد من ۱۸۰ سانتی متر می‌باشد و ۶۸ کیلو هم وزن دارم البته کمی بیشتر از ۶۸! ولی اندازه و ظاهر فیزیکی من هم خود من نیست. اگر شما دست و پاهای مرا قطع کنید، آیا باز من خودم خواهم بود؟ اگر شما قلب، کلیه یا کبد مرا به کس دیگری پیوند بزنید، آیا باز من خودم خواهم بود؟ البته! حال اگر شما به قطع اعضای بدن من ادامه دهید بالاخره به خود من خواهید رسید، برای اینکه من در جایی همین اطراف هستم. ولی اینکه من چه کسی هستم، در ورای آن چیزی است که شما در ظاهر می‌بینید.

شاید بتوانیم با پولس رسول هم صدا شویم که می‌گوید ما «بنابراین، از این پس دربارهٔ هیچ‌کس با معیارهای بشری قضاوت نمی‌کنیم» (دوم قرنتیان ۵: ۱۶). ولی ترجیحاً گرایش ما این است که خود و دیگران را بر اساس آنچه که به نظر می‌آید بشناسیم (بلند، کوتاه، چاق، لاغر) و یا بر اساس آنچه که انجام می‌دهیم (لوله کش، نجار، پرستار، مهندس، کارمند بانک). علاوه بر این، وقتی از ما مسیحیان می‌پرسند که هویت‌مان در رابطه با ایمان‌مان چیست، معمولاً دربارهٔ جایگاه آموزه ایمان (پروتستان، انجیلی، کالونی، کاریزماتیک)، و یا در مورد الویت‌های فرقه‌ای ایمان‌مان (بابتیست، اسقفی، متودیست، کلیسای آزاد) و یا در مورد نقش‌مان در کلیسا چون (معلم کانون شادی، عضو گروه موسیقی، شماس، مأمور انتظامات) صحبت می‌کنیم.

آیا آنچه می‌کنید نشان‌دهنده هویت شماست و یا آنچه که هستید، تعیین‌کننده عملکردتان می‌باشد؟ این سؤال بسیار مهمی است خصوصاً که با رشد مسیحی سر و کار دارد. من با جمله دوم موافق هستم. من با تمام وجود ایمان دارم که امید شما برای رشد صفات خوب و رسیدن به کمال به عنوان یک مسیحی بر فهم شما از اینکه چه کسی هستید، مخصوصاً هویت شما در مسیح به عنوان فرزند خدا بنا می‌شود. درک شما از اینکه چه کسی هستید، بنیادی مهم برای ساختار ایمان و الگوی رفتاری شما به عنوان یک مسیحی است.

## معادلات غلط در جستجوی هویت

چند سال پیش دختری ۱۷ ساله از مسافتی دور به ملاقات من آمد. من تا آن زمان دختری را ندیده بودم که دارای این همه محاسن باشد. او دختری زیبا و خوش اندام بود. لباسی که بر تن داشت هیچ عیب و نقصی نداشت. دیپلم خود را طی ۱۱ سال گرفته، و با معدل ۱۹ فارغ‌التحصیل شده بود. چون در موسیقی استعداد داشت، یک دانشگاه موسیقی مسیحی او را بورسیه کامل کرده بود. یک ماشین اسپرت کاملاً نو زیر پا داشت که والدینش در روز فارغ‌التحصیلی اش به او هدیه داده بودند. در عجب بودم که چطور شخصی می‌توانست این همه را با هم داشته باشد.

او با من نیم ساعت صحبت کرد و فهمیدم آنچه را که در ظاهر دیدم با آنچه که در باطن او شروع به دیدن کرده بودم، هماهنگی نداشت. بالاخره به او گفتم: «مری، آیا تابه‌حال اتفاق افتاده که در طول شب از بی‌کفایتی خود گریه کرده و آرزو کرده باشی که ای کاش شخص دیگری می‌بودی؟»

او شروع به گریه کرد و گفت: «شما از کجا فهمیدید؟»

جواب دادم: «راستش را بخواهی، من فهمیده‌ام اشخاصی که به نظر و در ظاهر همه چیز را با هم دارند، اغلب مواقع در درون خود کاستی‌هایی را احساس می‌کنند». من می‌توانم این سؤال را تقریباً از هر شخصی در طول زندگی‌م بپرسم و همین جواب را دریافت کنم.

اغلب آنچه که در ظاهر می‌بینیم تزئین دروغینی است برای پنهان کردن آنچه که در واقع هستیم و برای مخفی ساختن زخم‌های پنهانی است که در مورد هویت خودمان احساس می‌کنیم. به دلایلی فکر می‌کنیم اگر جذاب به نظر بیاییم و یا به نحوی خوب عمل کنیم و یا تا حدی صاحب مقامی باشیم، در آن صورت تمام چیزها را با هم در درون خود نیز خواهیم داشت. ولی این حقیقت ندارد. ظاهر بیرونی، موفقیت و شهرت، لزوماً آرامش و رشد درونی را منعکس و یا ایجاد نمی‌کند.

موریس واگنر<sup>۱</sup> در کتاب معروف خود به نام "حس کسی بودن"<sup>۲</sup> این باور اشتباه را که تمایل داریم آن را بپذیریم، از طریق معادلات ساده بیان می‌کند. او می‌گوید ما اشتباهاً

تصور می‌کنیم که ظاهر خوب به اضافه تعریف و تمجید، و یا خوب عمل کردن و موفق شدن و داشتن مقام به اضافه شهرت، مساوی است با کمال. نه، چنین نیست. این معادلات به همان اندازه اشتباه هستند که معادله دو به علاوه دو مساوی شش اشتباه است. واگنر می‌گوید:

«کوششی که ممکن است با اتکا به ظواهر، عملکردها و جایگاه اجتماعی مان انجام دهیم تا حس کسی بودن را در خود تأیید کنیم، معمولاً رضایت‌بخش نیست. هر قلۀ هویتی را که فتح کرده باشیم، به زودی زیر فشار خصمانه عدم پذیرش و یا انتقاد، تفتیش بیش از حد خود یا حس تقصیر، ترس یا اضطراب فرو می‌پاشد. ما نمی‌توانیم کاری کنیم تا عنصری شایسته برای محبت بدون قید و شرط و داوطلبانه دیگران باشیم».

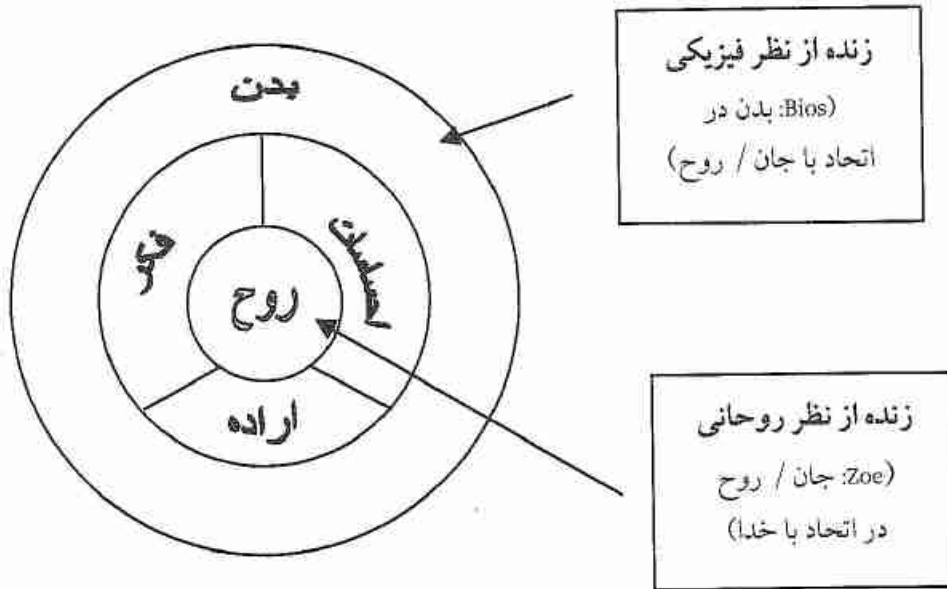
اگر این معادلات می‌توانستند برای کسی مثمرتر باشند، برای سلیمان پادشاه مفید واقع می‌شدند. او پادشاه اسرائیل در بهترین سال‌های تاریخ این قوم بود. وی صاحب قدرت، مقام، ثروت، املاک و زنان بسیار بود. اگر یک زندگی بامفهوم و بامعنی نتیجه داشتن ظاهری خوب، تعریف و تمجید، عملکرد، موفقیت، مقام و شهرت است، سلیمان تنها شخصی می‌بود که تاکنون تمامی این چیزها را با هم داشته است.

سلیمان نه تنها دارای تمام آن چیزهایی بود که بشریت سقوط کرده آرزوی داشتن آن را در سر می‌پروراند، بلکه خدا به او حکمت زیادی عطا کرد تا دستاوردهای خود را تعبیر و تفسیر کند. تفسیر او در مورد تمامی این چیزها چه بود؟ «باطل اباطیل، باطل اباطیل!... همه چیز باطل است!» (جامعه ۲:۱). سلیمان سعی می‌کند هدف و معنی زندگی را مستقل از خدا بیابد و به همین منظور کتابی در این مورد می‌نگارد. کتاب جامعه، پوچی دنبال کردن مفهوم زندگی در دنیای سقوط کرده بدون خدا را توصیف می‌کند. میلیون‌ها انسان نردبان‌های «ترقی» را بالا رفتند تا پس از رسیدن به آخرین پله نردبان ترقی‌شان دریابند که به دیوار اشتباهی تکیه کرده‌اند!

همچنین ما گرایش به این باور اشتباه را داریم که اگر مردم چیزی ندارند، لاجرم امیدی هم برای شادی ندارند، و در نتیجه بر اساس اعتقاد و فرمول دنیا فکر می‌کنیم که موفقیت مساوی است با زندگی بامعنی. برای نمونه، سال‌ها پیش این موضوع را در قالب مثالی برای یک دانش‌آموز دبیرستانی عنوان کردم: «فرض کن در دبیرستان شما دختری با هیکل چاقی چون سیب‌زمینی وجود دارد و موهایش چون نخ رشته رشته می‌باشد، وقتی راه می‌رود می‌لنگد و لکنت زبان دارد. رنگ و روی بسیار بدی دارد و صرفاً برای کسب رتبه‌ای متوسط تعلق می‌کند. آیا او امیدی برای شاد بودن دارد؟ او پس از لحظه‌ای تفکر گفت: «احتمالاً نه».

شاید در این پادشاهی زمینی، جایی که مردم کاملاً به ظواهر زندگی توجه می‌کنند، حق با او باشد. شادی با ظاهری خوب، رابطه با افراد سرشناس، شغل مناسب و حساب بانکی کلان معادل گشته است. زندگی‌ای که فاقد این «امتیازات» است اغلب معادل با ناامیدی است.

## خلقت اولیه (پیدایش ۱ و ۲)



- ۱- بایستگی: انسان یک هدف الهی داشت (پیدایش ۱: ۲۸)
- ۲- ایمنی و امنیت: همه احتیاجات انسان برآورده می‌شد (پیدایش ۱: ۲۹)
- ۳- حس تعلق: انسان دارای حس وابستگی بود (پیدایش ۲: ۱۸)

شکل ۱- الف

زندگی در پادشاهی خدا به چه شکل است؟ در آنجا معادلات موفقیت برابر با شادی و شکست مساوی با ناامیدی وجود ندارند. در آنجا هر کس دقیقاً دارای فرصت‌های مشابهی برای داشتن یک زندگی بامعنی است. چرا؟ برای اینکه کمال و مفهوم زندگی، حاصل آنچه که دارید یا آنچه که ندارید و یا آنچه که کرده‌اید یا نکرده‌اید، نیست. شما یک انسان هستید و با توجه به هویتی که به‌عنوان فرزند خدا دارید، از زندگی هدفمند و بامعنایی برخوردار هستید. تنها معادله هویتی که در پادشاهی خدا عمل می‌کند، معادله شما به علاوه مسیح مساوی است با کمال و مفهوم زندگی (شما + مسیح = کمال و مفهوم زندگی)، می‌باشد.

ممکن است پرسید: «اگر رابطه ما با خدا، کلید نیل به کمال است، چرا بسیاری از ایمانداران با هویت، امنیت، بایستگی، حس ارزشمند بودن، رشد و بلوغ روحانی خود مشکل دارند؟» شاید اولین دلیل آن غفلت باشد. هوشع نبی فرمود: «قوم من از عدم معرفت هلاک

شده‌اند» (۶:۴). برخی به علت شهوت‌رانی و عدم توبه و ایمان به خدا، و برخی نیز به واسطه شیطان فریب می‌خورند. این فریب سال‌ها پیش زمانی که دختری مسیحی را که قربانی سلطه‌گری شیطان بود مورد مشاوره قرار دادم بر من آشکار شد. از او پرسیدم: «تو کیستی؟» جواب داد: «من آدم شروری هستم».

«تو شرور نیستی. چگونه فرزند خدا می‌تواند شرور باشد؟ آیا تو خودت را این طور می‌بینی؟» او با سر تصدیق کرد.

شاید او چندین کار شرورانه انجام داده بود، ولی او شرور نبود. او هویت خود را بر معادله‌ای غلط بنیاد نهاده بود. او به جای اینکه حقیقت را باور کند، اجازه می‌داد تا اتهامات شیطان بر درک او از هویتش اثر بگذارد.

جای تأسف است که بسیاری از مسیحیان در همین چاه می‌افتند. ما شکست می‌خوریم، پس خود را یک شکست‌خورده می‌بینیم و همین باعث می‌شود که شکست‌های بیشتری را تجربه کنیم. گناه می‌کنیم، و خود را گناهکار می‌انگاریم و این باعث می‌شود تا گناهان بیشتری مرتکب شویم. با باور این موضوع که عملکرد ما بیانگر هویت ماست، فریب خورده‌ایم. این باور غلط ما را به ورطه ناامیدی و شکست سوق می‌دهد. از طرف دیگر، «روح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم» (رومیان ۸:۱۶). خدا از ما می‌خواهد تا هویت خود را بشناسیم تا بتوانیم مطابق آن زندگی کنیم. در مسیح، فرزند زنده و آزاد خدا بودن مشخص‌کننده نحوه عملکرد ما می‌باشد. با توجه به این امر است که از نجات خود نهایت استفاده را می‌بریم نه اینکه برای نجات خود کاری انجام دهیم (فیلیپیان ۲:۱۲).

## خلقت اولیه

به منظور درک انجیل و هویت خود در مسیح لازم است نگاهی به داستان پیدایش و نتایج سقوط بشر بیفکنیم (شکل ۱- الف را نگاه کنید). پیدایش ۲:۷ می‌گوید: «خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده گشت.» آنچه که تشکیل‌دهنده وجود نوع بشر می‌باشد ترکیبی از خاک و نفس الاهی است.

محققین علم الاهی بر سر این موضوع که آیا نسل آدم از دو یا سه بخش وجودی تشکیل شده است، بحث کرده‌اند. گروهی که معتقد به سه بخشی بودن انسان هستند می‌گویند که ما از سه بخش بدن، جان (شامل فکر، احساسات و اراده) و روح تشکیل شده‌ایم. گروهی که معتقد به دو بخشی بودن انسان هستند می‌گویند که انسان به طور ساده شامل دو بخش مادی و غیرمادی، یعنی شخص بیرونی و شخص درونی است. آنها در واقع جان و روح را یکی می‌دانند.

به گفتن این مطلب اکتفا می‌کنیم که ما یک خود بیرونی داریم، یعنی یک بدن فیزیکی که با دنیا از طریق حواس پنجگانه در تماس است، و یک خود درونی که به شباهت خدا آفریده شده است (پیدایش ۱:۲۶ و ۲۷). به شباهت خدا آفریده شدن همان چیزی است که به ما

ظرفیت فکر کردن، احساس کردن و انتخاب کردن را به طور کامل می دهد. وقتی خدا در بینی آدم نفس حیات را دمید، او از نظر فیزیکی و روحانی زنده گشت.

## زنده از نظر فیزیکی (جسمانی)

زندگی جسمانی که ما از آدم به ارث برده ایم، به بهترین شکل در عهد جدید و به وسیله کلمه Bios نشان داده شده است. این کلمه، اتحاد بین بدن جسمانی شما را با خود غیرمادی که فکر، احساسات و اراده است، توصیف می کند. از نظر جسمانی زنده بودن، یعنی جان و یا جان/روح شما با بدن تان در اتحاد به سر می برد. از نظر جسمانی مردن به این معنی است که شما از بدن موقتی خودتان جدا شده اید.

در کتاب مقدس، مردن به معنی جدا شدن، و زنده بودن به معنی متحد شدن می باشد. پولس فرمود که غربت از بدن یعنی بودن در حضور خداوند (دوم قرنتیان ۵: ۸). پرواضح است که هویت شما بایستی چیزی بیشتر از بدن جسمانی شما باشد، چرا که پس از مرگ، بدن در حالی که شما همراه خداوند هستید، بر جای می ماند.

گرچه هویت اصلی شما چیزی بیشتر از هویت جسمانی است، ولی در این دنیا نمی توانید بدون بدن جسمانی وجود داشته باشید. خود غیرمادی برای زندگی و فعالیت در این دنیا به خود مادی تان احتیاج دارد.

به عنوان مثال، مغز فیزیکی شما شبیه سخت افزار یک کامپیوتر و فکر غیرمادی شما نرم افزار (برنامه) این کامپیوتر است. یک کامپیوتر بدون نرم افزار (برنامه) نمی تواند کاری انجام دهد، و یک برنامه بدون کامپیوتر نمی تواند عملی انجام دهد. شما احتیاج به مغز فیزیکی خود دارید تا حرکات و عکس العمل های شما را کنترل کند، و احتیاج به فکر غیرمادی دارید تا بیاندیشید و قضاوت های درست بکنید. مغز نمی تواند مستقل از برنامه ای که به آن داده شده است عمل کند. بهترین نمونه مغز انسانی نمی تواند در جسدی که فاقد فکر است کاری انجام دهد. فکر شما می تواند به بهترین نحو برنامه ریزی شده باشد، اما اگر مغز شما به وسیله بیماری آلزایمر آسیب دیده باشد به عنوان یک فرد نمی توانید عملکرد خوبی داشته باشید.

من شخصاً تا زمانی که در این دنیای مادی زندگی می کنم، باید در این بدن مادی عمل کنم. از این رو قصد دارم از بدن خود از طریق ورزش، تغذیه مناسب و غیره به بهترین نحو ممکن مراقبت کنم. ولی واقعیت امر این است که بدن ما فانی می باشد و رو به زوال می رود. من شباهت زیادی به بیست سال پیش خود ندارم، و امید چندانی هم برای بیست سال آینده ندارم. پولس در دوم قرنتیان ۱: ۵-۴ بدن ایماندار را همانند یک چادر، یعنی مکان موقتی برای سکونت روح توصیف می کند. با استفاده از این تصویر، باید اعتراف کنم که میخ های چادر من در حال درآمدن هستند، تیرک های آن لرزان گشته اند و درزهای آن در حال نخ نما شدن هستند! خوشحالی من در این سن تنها این است که در من چیزی بیشتر از یک لباس یکبار مصرف زمینی (منظور جسم - م.) وجود دارد که در آن قدم می زنم.



## زنده از نظر روحانی

ما از آدم، ظرفیت زندگی روحانی را نیز به ارث برده‌ایم. پولس فرمود: «هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می‌شود، انسان باطنی روزبه‌روز تازه‌تر می‌گردد» (دوم قرنتیان ۴: ۱۶). او به زندگی روحانی فرد ایماندار اینطور اشاره می‌کرد که این پوسته همانند پوسته بیرونی پیر و فرسوده نمی‌شود. از نظر روحانی زنده بودن - که در عهدجدید با کلمه *zoe* مشخص شده است - به این معنی است که جان یا جان/روح شما در اتحاد با خدا به سر می‌برد. این همان شرایطی است که آدم در آن خلق گشت یعنی هم از نظر فیزیکی و هم روحانی زنده شد، و در یک اتحاد کامل با خدا قرار گرفت.

برای یک فرد مسیحی، از نظر روحانی زنده بودن مفهوم اتحاد با خدا را دارد. در عهدجدید، این زندگی روحانی اغلب با «بودن در مسیح» و یا «در او» همراه می‌باشد ما نیز همانند آدم خلق شده بودیم تا در اتحاد با خدا به سر بریم. ولی همانطور که بعداً در این فصل می‌بینیم، آدم گناه کرد و اتحاد او با خدا دچار مشکل شد. این نقشه ابدی خداست تا انسان مخلوق را به نزد خود بازگرداند و اتحادی که او با آدم در زمان خلقت داشت و از آن لذت می‌برد، احیاء کند. این اتحاد احیاء شده با خدا، که «در مسیح» می‌یابیم، اساس هویت ما به عنوان فرزندان خدا می‌باشد.

### بایستگی

در خلقت اولیه، به بشر یک هدف الاهی برای بودن در دنیا داده شد. به بشریت قدرت داده شد تا بر مخلوقات دیگر حکومت کند. «و خدا گفت، آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید» (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷).

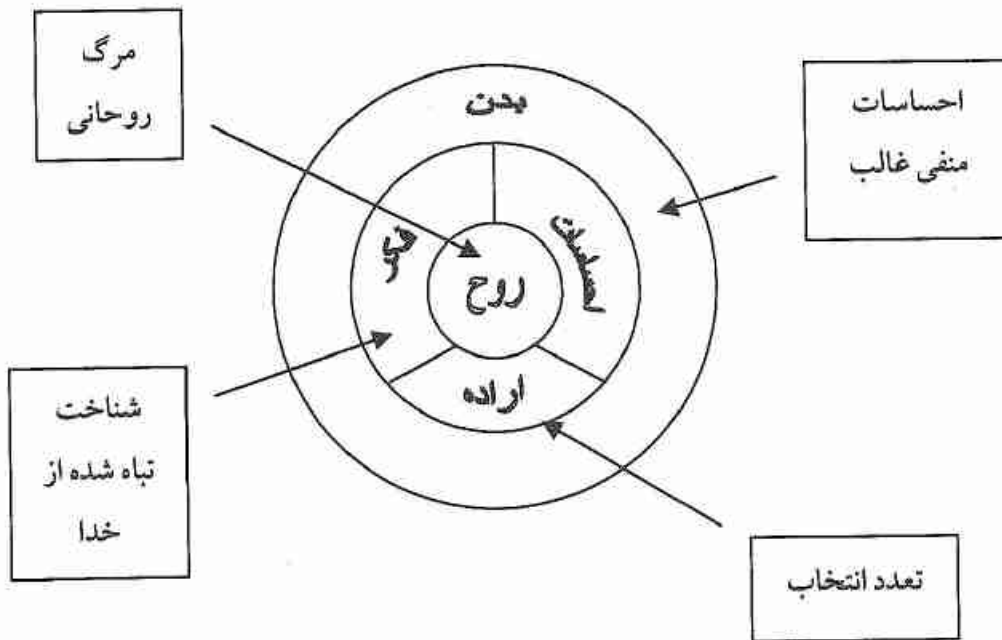
آدم محتاج کسب بایستگی نبود. این خصوصیتی بود که در نتیجه خلقت به او تعلق گرفت. شیطان مجبور شد در حضور خدا همانند یک مار بر روی شکم بخزد. او در آن زمان خداوند و رئیس این دنیا نبود. شیطان پس از اینکه آدم گناه کرد و رابطه‌اش با خدا قطع شد، اقتداری را که به آدم و نسلش داده شده بود، غصب کرد.

### ایمنی

آدم نه تنها احساس بایستگی می‌کرد، بلکه از حس ایمنی و امنیت لذت می‌برد. در آنجا تمام نیازهای او برآورده می‌شد. در پیدایش ۱: ۲۹-۳۰ چنین ثبت شده است: «و خداوند گفت، همانا همه علف‌های تخم‌داری که بر روی تمام زمین است و همه درخت‌هایی که در آنها میوه درخت تخم‌دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف

سبزی را برای خوراک دادم.» در باغ، از آدم به خوبی مراقبت می‌شد. تمام نیازهای او برآورده می‌شد. او می‌توانست از میوه درخت حیات بخورد و برای ابد زنده بماند. او در حضور خدا ایمن و امن بود.

### اثرات سقوط (پیدایش ۸:۳ و ۹:۴)



۱- طرد شدن - نیاز به تعلق داشتن

۲- حس تقصیر و شرم - نیاز به احیاء خودارزشی

۳- ضعف و ناتوانی - نیاز به قدرت و خویشتن‌داری

توجه:

پیش گرفتن یک زندگی و رفتار گناه‌آلود، جهت برطرف کردن نیازهای اولیه انسان روشی است اشتباه. جوهر گناه در زندگی مستقل از خدا می‌باشد. خدا وعده فرموده است که همه نیازهای ما را در عیسی مسیح برآورده خواهد ساخت.

شکل ۱- ب

### حس تعلق

ظاهراً آدم از صمیمیت و رابطه فردی که با خدا داشت لذت می‌برد، ولی چیزی کم بود. «و خداوند خدا گفت، خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم» (پیدایش ۲:۱۸). آدم و حوا نه تنها نسبت به خدا، بلکه نسبت به یکدیگر نیز احساس تعلق

می کردند. وقتی خدا حوا را آفرید، جامعه بشری را بنیاد نهاد که دارای رابطه ای بامفهوم، پذیرا، و مشارکتی بود. آدم و حوا عریان بودند و از این مسئله شرمگین نبودند. آنها چیزی برای مخفی کردن نداشتند. هیچ لکه کثیفی بر روی بدن آنها وجود نداشت. خدا آنها را نر و ماده آفرید و به آنها گفت که بارور و کثیر شوند. آنها می توانستند در حضور خدا رابطه جنسی صمیمانه و آشکاری داشته باشند.

## اثرات سقوط

متأسفانه، موقعیت عالی باغ عدن از هم گسیخت. پیدایش باب ۳ داستان غم انگیزی در مورد آدم و حوا می گوید که چگونه به واسطه گناه، رابطه خود را با خدا از دست دادند. تأثیرات سقوط بشر بهت آور، سریع و دور از دسترس بود، و بر هر عضوی از نسل بشری تأثیر گذاشت. (شکل ۱- ب)

## مرگ روحانی

در پی سقوط آدم و حوا، از نظر روحانی چه اتفاقی برای آنها رخ داد؟ آنها مردند. اتحاد آنها با خدا دچار مشکل شد و از خدا جدا گشتند. خدا به طور خاص گفته بود: «از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هرآینه خواهی مرد» (پیدایش ۲: ۱۷). آنها خوردند و مردند.

آیا آنها جسماً مردند؟ نه فوراً، گرچه مرگ جسمانی نیز یکی از نتایج سقوط محسوب می شد. آنها روحاً مردند، و از حضور خدا رانده شدند. آنها جسماً از باغ عدن رانده شدند و فرشته ای با شمشیری آتشین در باغ مستقر شد «تا طریق درخت حیات را محافظت کند» (پیدایش ۳: ۲۴). برخی بر این باور هستند که این عمل راه بازگشت را به عنوان نقشه نجات بخش خدا باز نگاه می دارد.

به همان صورت که ما زندگی جسمانی خود را از والدین اولیه خود دریافت کردیم، به همین ترتیب مرگ روحانی خود را نیز از آنها به ارث بردیم (رومیان ۵: ۱۲؛ اول قرنتیان ۱۵: ۲۱ و ۲۲). در نتیجه، هر بشری که به این دنیا قدم می گذارد از نظر جسمانی زنده ولی از نظر روحانی مرده و جدا شده از خدا می باشد (افسیان ۱: ۲).

## شناخت تباه شده از خدا

سقوط چه تأثیری بر فکر آدم به جای گذاشت؟ او و حوا درک حقیقی خود را از واقعیت از دست دادند و دیگر شناخت آنها منطقی نبود. در پیدایش ۳: ۷ و ۸ می خوانیم که آنها سعی کردند خود را از خدا مخفی سازند. آیا این نشان دهنده درک اشتباه آنها از خدا نیست؟ چگونه می توانید خود را از خدای همه جا حاضر مخفی سازید؟ وقتی پولس درباره تفکر بیهوده اشخاصی صحبت می کند که خدا را نمی شناسند، دید تحریف شده آدم و حوا از واقعیت

در آن نمایان می‌شود: «عقل آنها تاریک شده است، و به علت جهالتی که نتیجه سختدلی‌شان است، از حیات خدا به دور افتاده‌اند» (افسنسیان ۴: ۱۸).

در واقع، وقتی آدم و حوا گناه کردند، شناخت حقیقی خود را نسبت به خدا از دست دادند. در طرح اولیه خدا شناخت مسئله‌ای ارتباطی بود. مفهوم عبری "شناخت" بیانگر رابطه شخصی و صمیمی است. برای مثال، «آدم زن خود حوا را شناخت، و او حامله شد» (پیدایش ۴: ۱). زمانی که آنها گناه کردند و از باغ اخراج گشتند، رابطه و شناخت خود را از خدا که در ذات این رابطه بود از دست دادند.

در وضعیت سقوط کرده خود، شاید چیزهایی در مورد خدا می‌دانستیم، اما او را نمی‌شناختیم چون رابطه‌ای با او نداشتیم. «اما انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست درباره آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است» (اول قرنتیان ۲: ۱۴).

ضرورت داشتن رابطه با خدا به منظور شناخت او در گفتار یوحنا به طور دقیق دیده می‌شود: «کلام - در یونانی لوگوس، انسان خاکی شد» (یوحنا ۱: ۱۴). در دنیایی که قویاً تحت تأثیر فلسفه یونان قدیم بود، این سخن از اهمیت به‌سزایی برخوردار بود. از نظر یک فیلسوف یونانی، "لوگوس" نشان‌دهنده برترین شکل شناخت فلسفی بود. این سخن که «کلام، انسان خاکی شد»، به منزله تجسم لوگوس بود، به عبارت دیگر، آن شناخت غائی به شخصی بدل گشته بود که می‌شد با او ارتباط برقرار کرد. عیسی راستی را ظاهر ساخت زیرا او خود راستی است. شما نمی‌توانید کلمات او را از وجودش مجزا کنید. واژه عبری *dabar* نیز که "کلام" ترجمه شده، حامل مفهوم حکمت غائی خداست.

انجیل یوحنا این دو فرهنگ و مفهوم غالب را در مسیح با هم جمع می‌کند. خدا از طریق انجیل یوحنا به جهان اعلام می‌کرد که شناخت حقیقی او که تنها از طریق رابطه‌ای صمیمی با وی میسر می‌بود، حال به واسطه تجسم خدا در جسم یعنی عیسی مسیح در دسترس جهانیان است. از آنجا که از بدو نجات «فکر مسیح» را یافته‌ایم، می‌توانیم خدا را شخصاً بشناسیم.

این حقیقت در تعلیم و تربیت مسیحی از مفهومی ژرف برخوردار است. از نظر دنیای غرب، شناخت چیزی بیش از جمع‌آوری داده‌ها نبوده است. این نوع شناخت ما را مغرور می‌سازد، ولی محبت بنا می‌کند (به اول قرنتیان ۸: ۱ مراجعه کنید). پولس رسول می‌فرماید: «هدف از این فرمان، محبت است، محبتی برخاسته از دلی پاک، وجدانی صالح و ایمانی بی‌ریا» (اول تیموتائوس ۱: ۵). حقیقت (مسیح و کلامش) ما را آزاد و قادر می‌سازد تا به شباهت خدا درآییم. «از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید» (یوحنا ۱۳: ۳۵).

## احساسات منفی غالب

آدم و حوا نه تنها درک‌شان تیره و تار شد، بلکه ترسان و مضطرب گشتند. ترس اولین احساسی بود که بشر سقوط کرده از خود نشان داد (پیدایش ۳: ۱۰). ترس داشتن از هر چیزی

غیر از خدا متضاد با ایمان به خداست. چرا ترس از خداوند آغاز حکمت است و چگونه این ترس، دیگر ترس‌ها را از بین می‌برد (امثال ۹:۱۰)؟

وقتی به کمک همکار خود ریچ میلر<sup>۱</sup> کتاب "آزادی از ترس" را می‌نوشتیم، فهمیدیم که ما در عصر پراضطرابی زندگی می‌کنیم. مردم در سراسر دنیا از ترس هر چیزی غیر از خدا فلج شده‌اند. چاک کولسون<sup>۲</sup> می‌گوید: «برای اینکه کلیسای غرب احیاء شود، باید بحران هویت خود را حل و فصل نماید، محکم بر روی حقیقت بایستد، رویای خود را تازه سازد... و مهمتر از همه، باید ترس از خداوند را به وجود خود بازگرداند».

یکی دیگر از محصولات احساسی گناه، شرم و تقصیر می‌باشد. قبل از اینکه آدم و حوا از خدا ناطاعتی کنند عریان بودند و هیچگونه شرمی نداشتند (پیدایش ۲:۲۵). خدا آنها را به عنوان موجودات جنسی آفرید. اعضای جنسی آنها و همینطور عمل جنسی آنها امری مقدس بود. اما وقتی گناه کردند، از اینکه عریان بودند شرمگین گشتند و مجبور به پوشاندن خود شدند (پیدایش ۳:۷). بسیاری از مردم به خاطر ترس از آشکار شدن وضعیت درون‌شان، شخصیت درونی خود را می‌پوشانند. وقتی گناه و شرم بر فردی مسلط می‌شود، دیگر جایی برای بی‌پرده بودن باقی نمی‌ماند.

بشر همچنین پس از سقوط افسرده و عصبانی گشت. قائن هدیه خود را به حضور خدا آورد و به خاطر برخی دلایل خدا از هدیه او ناخشنود بود. کتاب مقدس گزارش می‌دهد که: «پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را به‌زیر افکند. آنگاه خداوند به قائن گفت: چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را به‌زیر افکندی؟ اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، در کمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی» (پیدایش ۴:۵-۷).

چرا قائن عصبانی و افسرده بود؟ برای اینکه کاری را که درست بود انجام نداد. به عبارت دیگر، خدا به او می‌گوید: «احساس، تو را به سمت رفتار خوب سوق نمی‌دهد، بلکه رفتار است که تو را به سمت احساس خوب سوق می‌دهد.» عیسای مسیح فرمود: «اکنون که اینها را می‌دانید، خوشا به حالتان اگر بدانها عمل کنید» (یوحنا ۱۳:۱۷).

وقتی در حال تحقیق و نگارش کتاب "امید دوباره یافتن"<sup>۳</sup> بودم، فهمیدیم که ما در این عصر پراضطراب، همچنین در حال تجربه اپیدمی افسردگی هستیم. افسردگی آنقدر شایع شده است که به «سرماخوردگی معمولی» بیماری‌های روانی معروف گشته است. در ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ تعداد مراجعین به دکتر که بیماری آنها افسردگی تشخیص داده شده است دو برابر، و جمعاً در قرن بیستم ده برابر شده است.

## تعدد انتخاب

گناه آدم و حوا بر اراده آنها نیز تأثیر گذاشت. آیا فکر می‌کنید که آنها در باغ عدن تنها می‌توانستند مرتکب یک انتخاب نادرست شوند؟ آنها به استثنای خوردن میوه درخت معرفت

نیک و بد، هرکاری که می‌خواستند می‌توانستند انجام دهند (پیدایش ۱۶:۲ و ۱۷). آنها این فرصت را داشتند که هزاران انتخاب درست و تنها یک انتخاب نادرست داشته باشند - تنها یکی!

اما سرانجام انتخاب نادرست را اختیار کردند. متعاقباً، شما و من هر روزه با هزاران انتخاب درست و نادرست روبرو می‌شویم. به غیر از حضور روح القدس در زندگی‌تان، بزرگترین قدرتی که در اختیار دارید قدرت انتخاب است. شما می‌توانید دعا کردن و یا نکردن، کتاب مقدس خواندن یا نخواندن، به کلیسا رفتن و یا نرفتن را انتخاب کنید. شما می‌توانید زندگی بر حسب جسم و یا زندگی بر حسب روح را انتخاب کنید.

### ویژگی‌ها تبدیل به نیاز می‌شوند

یکی دیگر از تأثیرات طولانی مدت گناه این است که ویژگی‌های انسان قبل از سقوط، بعد از سقوط تبدیل به نیاز فاحش شد. این انتقال غم‌انگیز در سه حوزه دیده می‌شود. هر کدام از این سه نیاز در زندگی ما تکرار می‌شوند.

۱- طردشدگی جانشین مقبولیت شد و به همین خاطر نیاز به تعلق داشتن می‌کنیم. حتی قبل از سقوط، آدم نیاز به تعلق را احساس می‌کرد. حس تعلق او به خدا از طریق رابطه صمیمی با او در باغ عدن ارضا می‌شد. تمام چیزهایی که در باغ عدن وجود داشت نیکو بود، تنها یک چیز "نیکو نبود" و آن تنهایی آدم بود (پیدایش ۱۸:۲). خدا این نیاز را با آفرینش حوا پاسخ داد.

گناه آدم و حوا، آنها را از خدا بیگانه ساخت و کشمکشی را بین روابط انسانی ایجاد کرد، ما نیاز به تعلق را از آن زمان عمیقاً تجربه کرده‌ایم. حتی زمانی که مردم به مسیح ایمان می‌آورند و نیاز تعلق به خدا را برآورده می‌سازند، هنوز نیاز دارند که خود را متعلق به قوم خدا بدانند.

اگر کلیسای شما فرصت‌هایی برای مشروعیت بخشیدن به مشارکت مسیحی برای اعضای خود مهیا نمی‌کند، آنها جای دیگری را جستجو خواهند کرد. در حقیقت کسانی که درباره رشد کلیسا مطالعاتی دارند دریافته‌اند که کلیسا می‌تواند مسیح را به مردم بدهد، ولی اگر قادر نباشد دوستانی نیز به آنها بدهد، پس از چندین ماه آنها را از دست خواهد داد. اتحاد روحانی موجود در مشارکت مسیحی - که در عهد جدید کورینونیا خوانده شده - صرفاً نکته خوبی نیست که کلیسا بهتر است آن را مهیا کند، بلکه امری است ضروری که کلیسا باید مهیاکننده آن باشد.

تا زمانی که نیاز برحق خود را نسبت به تعلق و ترس از رد شدن که تمامی ما در آن سهیم هستیم درک نکنید، نمی‌توانید قدرت فشار همگن‌تان را که در فرهنگ ما وجود دارد درک کنید.

۲- حس تقصیر و شرم جانشین معصومیت شد، بنابراین نیاز داریم تا حس برحق خود - ارزشی احیاء شود. آن گروه از افرادی که با مردم سر و کار دارند معتقدند که بشر از کمبود

حس ارزشمندی رنج می برد. از زمان سقوط تا کنون، مشکل بشر بحران هویت و خود-انگاره منفی بوده است. پاسخ دنیوی برای این مشکل که سعی می کند عزت نفس (اگو) انسان را نوازش دهد و تشویق به بهتر کردن عملکردها کند، کافی نیست. حس ارزشمندی مربوط به داشتن عطایا، استعداد، هوش و زیبایی نمی شود. حس ارزشمندی شخصی به شناخت شما از هویت خود به عنوان فرزند خدا و رشد شخصیت تان مربوط می شود. در مورد ابعاد هویت ما در مسیح و اینکه چگونه این موضوع به حس ارزشمندی ما کمک می کند در فصل های بعد صحبت خواهیم کرد.

۳- ضعف و ناتوانی جانشین اقتدار شده، بنابراین ما نیاز به قدرت و خویشتنداری داریم. مردم سعی می کنند با تربیت خود و یا با کنترل و فریب دیگران به این نیاز پاسخ دهند. کنترل کنندگان بیشتر از هر شخصی احساس ناامنی و ضعف می کنند. آنها اشتباهاً فکر می کنند که اگر در زندگی شان افراد و شرایط را تحت کنترل خود بگیرند و یا فریب دهند می توانند برای خود کسی باشند. به عبارت دیگر، آنها سعی می کنند با خدا بازی کنند. ثمره روح، کنترل همسر، کارکنان و یا محیط نیست، بلکه خویشتنداری است (غلاطیان ۵: ۲۳).

از طرف دیگر، کوشش افراطی برای تربیت خود، آن هم بدون فیض خدا فرد را به سمت شریعت گرایی و یا کمال طلبی سوق می دهد که نتیجه آن خود-تخریبی خواهد بود. دنیا این فکر را در ما القاء خواهد کرد که ما آقای سرنوشت خویش و ناخدای روح خود هستیم، ولی واقعیت چنین نیست. خدا روح بشر را به گونه ای نیافریده که به عنوان یک رئیس عمل کند. ما نمی توانیم خدا و ثروت (پول - م.) را خدمت کنیم، بلکه یکی از آنها را خدمت خواهیم کرد (به متی ۲۴: ۶ مراجعه کنید)، و این در حالی است که به تصور ما، خود را خدمت می کنیم.

تمامی این وسوسه ها کوششی است از سوی شیطان تا ما را مجبور کند مستقل از خدا زندگی کنیم. شیطان سعی می کند به همان روشی که عیسی را وسوسه کرد، ما را نیز به واسطه نیازهای اساسی و حیاتی زندگی وسوسه کند. سؤال این است: آیا قصد دارید نیازهای تان به واسطه دنیا، جسم و شیطان پاسخ داده شود، یا اینکه به واسطه خدایی که وعده داد که تمامی نیازهای ما را «بر حسب دولت پر جلال خود در مسیح عیسی» رفع خواهد کرد (فیلیپیان ۴: ۱۹)؟ مهمترین نیاز ما، نیازهای مربوط به وجودمان می باشد که به بهترین شکل در مسیح برآورده شده اند.

## من در مسیح کیستم؟

### من مقبول هستم

من فرزند خدا هستم.	یوحنا ۱: ۱۲
من دوست مسیح هستم.	یوحنا ۱۵: ۱۵
من پارسا شمرده شده ام.	رومیان ۱: ۵

من با خداوند متحد شده‌ام و با او یک روح می‌باشم.	اول قرن‌تینان ۱۷:۶
من به قیمتی خریداری شده‌ام. من متعلق به خدا هستم.	اول قرن‌تینان ۲۰:۶
من عضوی از بدن مسیح هستم.	اول قرن‌تینان ۲۷:۱۲
من مقدس هستم.	افسیسیان ۱:۱
من فرزندخوانده خدا هستم.	افسیسیان ۵:۱
من به واسطه روح القدس می‌توانم شخصاً به حضور مستقیم خدا وارد شوم.	افسیسیان ۱۸:۲
من نجات یافته‌ام و تمامی گناهانم بخشیده شده است.	کولسیان ۱۴:۱
من در مسیح از کمال برخوردار هستم.	کولسیان ۱۰:۲

### من ایمن هستم

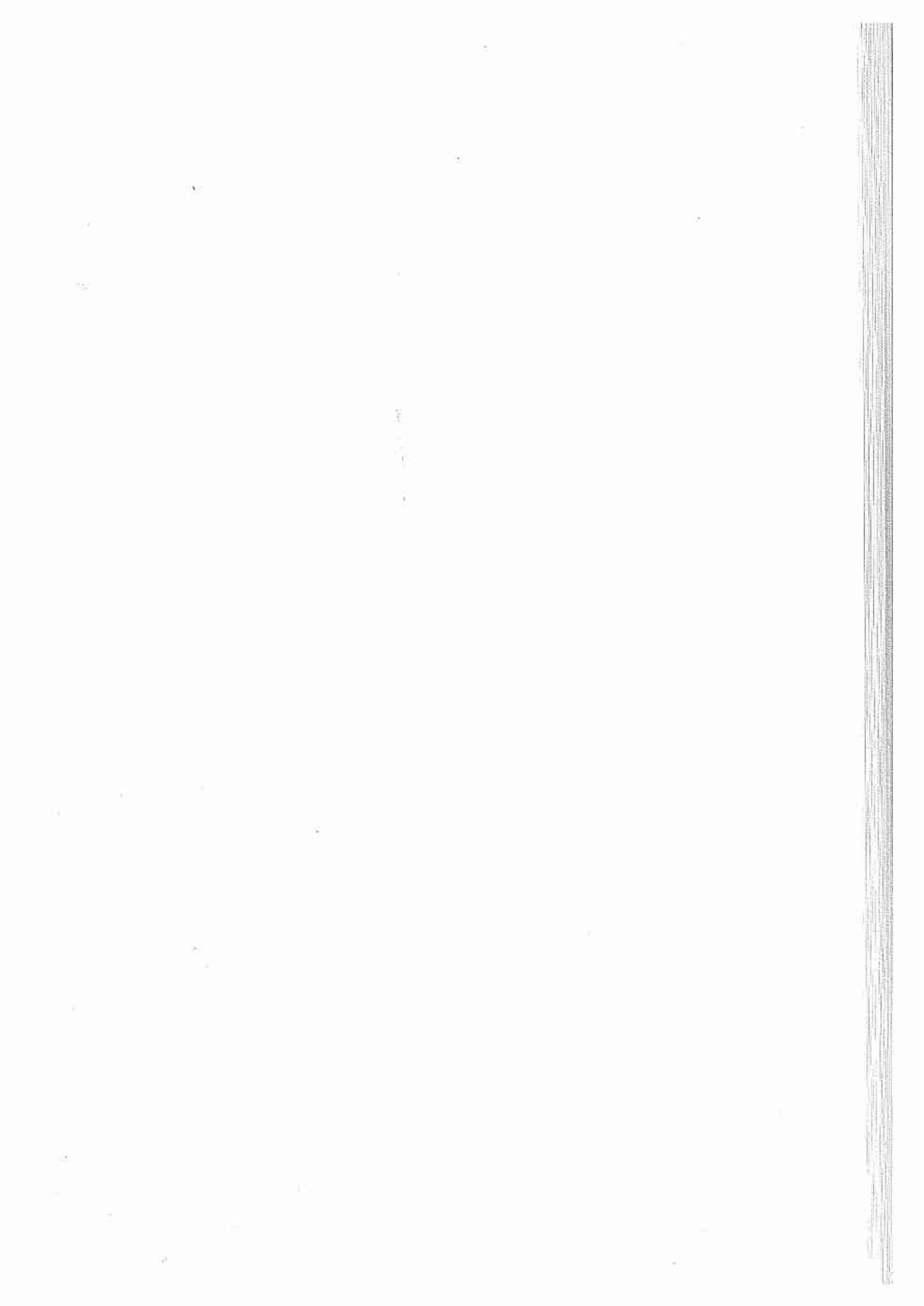
من از محکومیت آزاد هستم.	رومیان ۸:۱ و ۲
من مطمئن هستم که تمام چیزها برای خیریت من در کارند.	رومیان ۸:۲۸
من از هر گونه محکومیت مبرا هستم.	رومیان ۸:۳۱-۳۴
من نمی‌توانم از محبت خدا جدا شوم.	رومیان ۸:۳۵-۳۹
من به واسطه خدا بنا، مسح و مهر شده‌ام.	دوم قرن‌تینان ۲۱:۱ و ۲۲
مطمئن هستم کار خوبی که خدا در من شروع کرده است کامل خواهد شد.	فیلیپیان ۶:۱
من شهروند آسمان هستم.	فیلیپیان ۳:۲۰
زندگی من با مسیح در خدا پنهان است.	کولسیان ۳:۳
به من روح ترس داده نشده، بلکه روح قدرت، محبت و فکرسالم.	دوم تیموتائوس ۷:۱
من در وقت نیاز می‌توانم فیض و رحمت خدا را دریافت کنم.	عبرانیان ۴:۱۶
من از خدا متولد شده‌ام و شیطان نمی‌تواند مرا لمس کند.	اول یوحنا ۵:۱۸

### من فرد باارزشی هستم

من نمک و نور جهان هستم.	متی ۵:۱۳ و ۱۴
من شاخه‌ای از تاک حقیقی و مجرایی برای زندگی هستم.	یوحنا ۱:۱۵ و ۵
من انتخاب شده و مسح گشته‌ام تا ثمر به بار آورم.	یوحنا ۱۵:۱۶
من شاهد شخصی مسیح هستم.	اعمال ۸:۱
من معبد خدا هستم.	اول قرن‌تینان ۳:۱۶
من خادمی هستم که مردم را با خدا صلح می‌دهم.	دوم قرن‌تینان ۵:۱۷-۲۱



من همکار خدا هستم (اول قرن‌تیان ۹:۳).	دوم قرن‌تیان ۱:۶
من با مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ام.	افسیان ۶:۲
من صنعت دست خدا هستم.	افسیان ۱۰:۲
من با آزادی و اعتماد به خدا نزدیک می‌شوم.	افسیان ۱۲:۳
من قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.	فیلیپیان ۱۳:۴



## کل انجیل

برای لحظه‌ای دانش‌جویی را تصور کنید که به دانشکده می‌رود. اجازه دهید او را بیل<sup>۱</sup> بنامیم. بیل در تمامی برنامه‌های اجتماعی دانشکده حضور دارد. او خود را فردی شکمبار و شهوت‌ران تصور می‌کند. حال بیل با چنین تصویری که از خود دارد چگونه اوقات خود را سپری می‌کند؟ با خوردن و دنبال کردن دختران. او هر آنچه را که ببیند، بدون در نظر گرفتن ارزش غذایی آن را می‌خورد. او هر جنس مؤنثی که ببیند تعقیب می‌کند، ولی وقتی که به سوزی<sup>۲</sup> دلربا که سردهسته دختران شیپور به دست در مسابقات فوتبال است نگاه می‌کند، در چشمان او برق خاصی می‌درخشد.

یک روز وقتی بیل، سوزی شیرین و ریزنقش را در اطراف محوطه دانشکده دنبال می‌کرد، مربی دو متوجه او شد و گفت: «فکر می‌کنم این آقا پسر بتواند خوب بدود!» بالاخره مربی دو به او رسید و گفت: «چرا به تیم دو ملحق نمی‌شوی؟»

بیل در حالی که از گوشه چشمش به سوزی نگاه می‌کرد، پاسخ داد: «سرم خیلی شلوغ است.»

ولی مربی دو پاسخ «منفی» بیل را جدی نگرفت. سرانجام او را متقاعد کرد که لااقل امتحانی بکند.

بدین ترتیب بیل تمرینات خود را با تیم آغاز کرد و به زودی متوجه شد که می‌تواند بدود. او عادات خواب و خوراک خود را تغییر داد و مهارت‌های او فزونی یافت. در حقیقت، او در چندین مسابقه برنده شد و رکوردهای خوبی نیز کسب کرد.

سرانجام بیل به یک دوره مسابقات ایالتی دعوت شد. او پیش از موعد مقرر وارد زمین دو شد تا با نرمش بدن خود را گرم کند. حدس بزنید در آخرین لحظات قبل از شروع مسابقه، با چه کسی روبرو شد: با سوزی شیرین و جذاب، که نسبت به گذشته زیباتر و خواستنی‌تر به نظر می‌رسید. او در حالی که قیافه گرفته بود به بیل نزدیک شد. در دستش برشی از پای سیب و بستنی بود.

او با صدای دلنشین خود گفت: «دلم برایت تنگ شده، بیل. اگر همین الان با من بیایی، من و این پای سیب به تو تعلق خواهیم داشت.»

بیل پاسخ داد: «به هیچ وجه، سوزی.»

سوزی در حالی که اخم کرده بود پرسید: «چرا نه؟»  
بیل پاسخ داد: «برای اینکه من یک دونده هستم.»

چه چیزی در مورد بیل تغییر کرده است؟ امیال او دستخوش چه تغییراتی شده است؟ او هنوز همان پسری است که قادر است سه همبرگر و دو ظرف بزرگ سیب‌زمینی سرخ شده را بخورد و در یک چشم به هم زدن، بطری یک لیتری پپسی را سر بکشد. او هنوز همان پسری است که برای نزدیک شدن به سوزی زیبا از پای نمی‌نشست. ولی درک او از خودش تغییر کرده است. او دیگر خود را نه به صورت منبعی سرشار از امیال جنسی، بلکه به عنوان دونده‌ای تربیت یافته می‌بیند. او با هدف دویدن به این دوره از مسابقات آمده بود و پیشنهاد سوزی برخلاف آن هدف و درکی بود که او اکنون از خودش داشت.

اجازه دهید قدمی فراتر رویم. فرض کنید که دونده‌ی مثال ما اریک لیدل<sup>۱</sup> شخصیت اصلی فیلم «ارابه‌های آتشین»<sup>۲</sup> است. او یک مسیحی متعهد، و در عین حال دونده‌ای بسیار سریع و نماینده کشور اسکاتلند در بازی‌های المپیک بود.

زمانی که برنامه مسابقات از طریق پست برای او ارسال شد، لیدل دریافت که مسابقات در روز یکشنبه برگزار می‌شود. اریک لیدل خود را نسبت به خدا متعهد می‌دانست و نمی‌توانست برخلاف ایمان خود رفتار کند. بنابراین از مسابقه‌ای که در آن امکان پیروزی داشت انصراف داد. چرا اریک لیدل در این مسابقه شرکت نکرد؟ زیرا او در درجه اول، فرزند خدا بود و چنین اعتقاد داشت که شرکت در مسابقات روز یکشنبه با هویت او در تضاد قرار می‌گرفت. ایمان او نسبت به خود و هدفی که در زندگی داشت، بیانگر عملکرد او بود.

علت اینکه بسیاری از مسیحیان زندگی آزادمنشانه و ثمربخشی ندارند این است که از هویت خود آگاهی ندارند و جایگاه خود را نمی‌شناسند. هویت ایشان ریشه در شخصیت و جایگاه آنها در مسیح دارد. اگر آنها خود را به همان صورتی که خدا می‌بیند ببینند، از هویت دروغین و حس خودکم‌بینی رنج خواهند برد. آنان کتاب مقدس و تغییر شگرفی را که در هنگام اعتماد و تسلیم شدن به مسیح در آنها ایجاد شد کاملاً درک نمی‌کنند.

## مسیح به عنوان یک سر مشق

نقشه نجات بخش خدا زمانی آشکار شد که مسیح یعنی آدم آخر ظهور کرد. اولین نکته‌ای که در زندگی مسیح متوجه آن می‌شویم وابستگی کامل او به خدای پدر بود. او فرمود: «من از خود کاری نمی‌توانم کرد» (یوحنا ۵: ۳۰)؛ «من به پدر زنده هستم» (۵۷: ۶)؛ «من از جانب خدا آمده‌ام و اکنون در اینجا هستم. من از جانب خود نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است» (۴۲: ۸)؛ «سخنانی که من به شما می‌گویم از خودم نیست، بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می‌رساند» (۱۴: ۱۰).

آزمایش نهایی پس از چهل روز روزه فرا رسید. روح القدس عیسی را به بیابان هدایت کرد و شیطان او را وسوسه نمود. «اگر پسر خدا هستی، به این سنگ‌ها بگو نان شوند!» (متی ۳:۴). شیطان می‌خواست عیسی مستقل از خدای پدر و به منظور نجات خود از ویژگی‌های الهی خود استفاده کند. عیسی در پاسخ گفت: «انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود» (۴:۴).

عیسی در اواخر خدمت زمینی خود چنین دعا کرد: «اکنون دریافته‌اند که هر آنچه به من بخشیده‌ای، براستی از جانب توست» (یوحنا ۱۷:۷). آنچه که عیسی به عنوان نمونه ارائه کرد بیانگر یک زندگی کاملاً وابسته به خدای پدر بود.

## عیسی آمد تا به ما حیات ببخشد

عیسی همانند آدم اول هم از نظر جسمانی و هم از نظر روحانی زنده متولد شد. این موضوع توسط این حقیقت آشکار می‌شود که عیسی به واسطه روح القدس و از یک باکره متولد شد. عیسی از هر نظر وسوسه شد ولی برخلاف آدم اول هرگز گناه نکرد. از آنجا که عیسی هیچ گناهی مرتکب نشد، هرگز حیات روحانی خود را از دست نداد. او حیات روحانی خود را تا به صلیب حفظ کرد. او در حالی که بر صلیب گناه جهان را بر خود گرفت، جانش را با ریختن خون خود فدا کرد. مادامی که زندگی جسمانی‌اش رو به اتمام بود، روح خود را به دستان پدر سپرد (ر.ک. به لوقا ۲۳:۴۶). آنچه که آدم و حوا پس از سقوط از دست دادند حیات روحانی بود و عیسی آمد تا این حیات را به ما ببخشد. عیسی فرمود: «من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند» (یوحنا ۱۰:۱۰).

یوحنا چنین اظهار می‌دارد: «در او حیات بود و حیات نور آدمیان بود» (یوحنا ۱:۴). توجه داشته باشید که نور حیات نمی‌بخشد. این حیات است که نور می‌بخشد. عیسی فرمود: «من نان حیات هستم» (۴۸:۶) و «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، باز زنده خواهد شد» (۲۵:۱۱). به عبارت دیگر، کسانی که به عیسی ایمان دارند حتی پس از مرگ جسمانی به حیات روحانی خود ادامه خواهند داد. عیسی فرمود: «من راه و راستی و حیات هستم» (۶:۱۴). غایت ارزش نه به زندگی موقت جسمانی، بلکه به حیات ابدی روحانی ما تعلق دارد.

## کل انجیل

بسیاری از مسیحیان در سایه نیمی از انجیل زندگی می‌کنند. آنان شنیده‌اند که عیسی همان مسیحی است که آمد تا برای گناهان ایشان بمیرد و اگر دعا کنند تا او را بیابند، از مرگ به بهشت خواهند رفت و گناهان‌شان آمرزیده می‌شود. در این گفته دو نکته اشتباه وجود دارد. اول، این گفته تنها بیانگر نیمی از انجیل است. اگر با مرده‌ای مواجه می‌شدید و قدرت نجات

او را نیز می‌داشتید، چه کاری انجام می‌دادید؟ آیا به او حیات می‌بخشیدید؟ اگر این تمام آن کاری است که می‌توانستید انجام دهید بدانید که او دوباره می‌مرد. برای نجات شخص مرده، مداوا کردن امراضی که باعث مرگ او شده‌اند فقط قسمتی از کاری است که می‌توان انجام داد.

کتاب مقدس می‌فرماید: «مزد گناه مرگ است» (رومیان ۶: ۲۳). به همین علت، عیسی برای گناهان ما بالای صلیب رفت و جان داد. آیا دوا در مان امراضی که باعث مرگ ما شدند، در برگیرنده کل انجیل است؟ خیر، این آیه را تا به آخر بخوانید: «اما عطای خدا حیات جاویدان در خداوند ما مسیح عیساست» (۶: ۲۳). خدا را به خاطر جمعة الصلیب شکر می‌کنم، ولی آنچه که مسیحیان در هر بهار جشن می‌گیرند، قیام خداوند در یکشنبه عید قیام می‌باشد. بنا بر دلایلی ناشناخته، در ارائه انجیل، قیام را کنار گذاشته‌ایم. در نتیجه، با گناهکارانی بخشوده مواجه می‌شویم، و نه با مقدسینی که رهایی یافته‌اند.

دومین مشکلی که در رابطه با گفته ارائه شده در خصوص انجیل وجود دارد این است که: این گفته به مردم چنین القاء می‌کند که حیات روحانی چیزی است که پس از مرگ نصیب آنها خواهد شد. این موضوع واقعیت ندارد. «و آن شهادت این است که خدا به ما حیات جاویدان بخشیده، و این حیات در پسر اوست. آن که پسر را دارد، حیات دارد و آن که پسر خدا را ندارد از حیات برخوردار نیست» (اول یوحنا ۵: ۱۱ و ۱۲). اگر قبل از مرگ جسمانی حیات روحانی (ابدی) را دریافت نکنیم، تنها می‌توانیم در انتظار دوزخ باشیم.

## وجه تمایز مسیح چه وجه تمایزی در ما ایجاد می‌کند

برای ما تمایز بین آدم اول و آدم آخر، در حکم تمایز بین مرگ و زندگی است. شاید بتوان گفت که این تمایز زندگی بخش، به بهترین شکل خود در اول قرن‌تین ۱۵: ۲۲ ارائه شده است: «زیرا همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد.» در عهد جدید، زنده بودن از لحاظ روحانی با اصطلاحاتی چون «در مسیح» و «در او» به تصویر کشیده شده است.

تمامی مباحثی که قصد داریم در فصل‌های آتی درباره آنها صحبت کنیم، بر روی این حقیقت بنا شده‌اند که ایمانداران در مسیح زنده هستند. زنده بودن در مسیح از لحاظ روحانی موضوع غالب در عهد جدید است. به عنوان مثال، تنها در شش باب رساله به افسسیان چهل بار به «بودن شما در مسیح» و «بودن مسیح در شما» اشاره شده است. به ازای هر متن کتاب مقدسی که در آن از آموزه بودن مسیح در شما استفاده شده، ده بار از آموزه بودن شما «در مسیح» استفاده شده است. این آموزه در عین حال اساس اولیه الاهیات پولس را تشکیل می‌دهد. «از همین رو تیموتائوس را نزدتان می‌فرستم، او که فرزند محبوب من است و امین در خداوند. او شیوه زندگی مرا در مسیح عیسی به شما یادآور خواهد شد، چنانکه آن را در همه کلیساها در هر جا تعلیم می‌دهم» (اول قرن‌تین ۴: ۱۷).

## لازمه زندگی تازه، تولدی تازه است

ما در مسیح متولد نشده بلکه در خطایا و گناهان خویش مرده متولد شده بودیم (افسیان ۱:۲). نقشه خدا برای اینکه ما را از بودن در آدم به بودن در مسیح تبدیل کند چیست؟ عیسی فرمود: «آمین، آمین، به تو می گویم، تا کسی از نو زاده نشود، نمی تواند پادشاهی خدا را ببیند» (یوحنا ۳:۳). ماحصل تولد جسمانی صرفاً زندگی جسمانی است.

حیات روحانی یعنی آن حیات جاودانی که مسیح به کسانی که به او ایمان می آورند وعده می دهد، تنها از طریق تولد روحانی حاصل می شود (یوحنا ۳:۳۶).

زنده بودن در مسیح از لحاظ روحانی به چه معنی است؟ زمانی که تولد تازه یافتید روح شما با خدا متحد شد به همان نحوی که پیش از سقوط، روح آدم با خدا متحد بود. از نظر روحانی احیاء شدید و اسم شما در دفتر حیات بره نوشته شد (مکاشفه ۲۱:۲۷). حیات ابدی چیزی نیست که آن را پس از مرگ تحصیل کنید.

ایماندار عزیز، شما هم اکنون از لحاظ روحانی در مسیح زنده هستید. شما هیچگاه از لحاظ روحانی احیاء شده تر از آنچه که در حال حاضر هستید، نخواهید شد. تنها چیزی که پس از مرگ جسمانی شما اتفاق می افتد، این است که بدن فانی خود را با بدنی تازه و قیام کرده عوض خواهید کرد. حیات روحانی شما در مسیح، از هنگامی که شخصاً به او ایمان آوردید شروع شد و همچنان ادامه خواهد داشت. نجات امری نیست که در آینده مضاف شود، بلکه یک دگرگونی است که مربوط به زمان حال است. این تغییر و دگرگونی در تولد روحانی اتفاق می افتد نه در مرگ جسمانی.

## زندگی تازه هویتی تازه به همراه دارد

مسیحی بودن صرفاً به معنی دستیابی به چیزی نیست؛ بلکه به مفهوم کسی بودن است. مسیحی صرفاً کسی نیست که بخشوده می شود، و به بهشت می رود. یک مسیحی، در عمیق ترین شکل هویت خود، مقدس، فرزندخوانده خدا، شاهکاری الهی، فرزند نور و شهروند آسمان است. از نو متولد شدن، شما را تبدیل به شخصی می کند که قبلاً وجود نداشت. مسئله این نیست که شما به عنوان یک مسیحی چه چیزی دریافت می کنید؛ بلکه مسئله این است که شما کیستید. اینکه شما به عنوان یک مسیحی چه کاری انجام می دهید بیانگر هویت شما نیست؛ بلکه هویت شما بیانگر رفتار و عملکرد شماست (دوم قرنیتان ۱۷:۵؛ افسسیان ۲:۱۰؛ اول پطرس ۲:۹ و ۱۰؛ اول یوحنا ۱:۳ و ۲).

برای داشتن یک زندگی موفق مسیحی، درک این مطلب که شما در مسیح کیستید امری کاملاً حیاتی است. هیچ کس نمی تواند همواره مطابق روشی عمل کند که مغایر با روشی است که خود شخصاً آن را دیده و درک می کند. شخصیت شما تحت تأثیر بینشی که از خود دارید تغییر نمی کند. شما به واسطه ایمان به حقیقت، بینشی را که نسبت به خود دارید تغییر می دهید. اگر بینشی که از خود دارید اشتباه باشد، نحوه زندگی شما نیز اشتباه خواهد بود زیرا

ایمان شما درست و واقعی نیست. اگر فکر می‌کنید که آدمی به درد نخور هستید، به احتمال زیاد همانند آدمی به درد نخور زندگی خواهید کرد. ولی اگر خودتان را به عنوان فرزند خدا که از لحاظ روحانی زنده است بنگرید، به همان شیوه نیز زندگی خواهید کرد. بعد از شناخت خدا، مهمترین حقیقتی که می‌توانید بدان دست یابید شناخت خودتان است.

عمده‌ترین راهبرد شیطان، بد جلوه دادن شخصیت خدا و تحریف حقیقت مربوط به هویت ما است. او نمی‌تواند خدا و مقام و هویت شما را در مسیح تغییر دهد. اما اگر بتواند ما را مجبور به باور دروغی نماید، به طریقی زندگی خواهیم کرد که گویی هویت ما در مسیح فاقد اعتبار است.

## زندگی تازه ما حاصل هویتی تازه است

آیادقت کرده‌اید که یکی از معمول‌ترین واژگانی که در عهد جدید برای شناسایی مسیحیان بکار رفته است کلمه «قدیسین» (مقدسین - م.) می‌باشد؟ از نظر لغوی، قدیس به شخصی مقدس اطلاق می‌شود. اما پولس و دیگر نویسندگان رسالات، این کلمه را به طرز فزاینده‌ای بکار می‌برند تا مسیحیان معمولی و عادی چون من و شما را توصیف کنند. برای مثال، به ادای احترام پولس در اول قرن‌تیاں ۲:۱ توجه کنید: «به کلیسای خدا در قرنتس، که در مسیح عیسی تقدیس شده و فرا خوانده شده‌اند تا قوم مقدس خدا باشند، همراه با همه آنان که در هر جای دیگر نام خداوند ما عیسیای مسیح را می‌خوانند، که (خداوند) ما و نیز (خداوند) ایشان است.»

توجه داشته باشید که منظور پولس این نیست که با انجام کاری سخت تبدیل به مقدسین می‌شویم. او آشکارا اظهار می‌دارد که تقدس ما نتیجه دعوت الاهی است. گرایش کلیسا به سمت این باور است که مقدسین افرادی هستند که این عنوان عالی را به علت داشتن یک زندگی خارق‌العاده و یا به واسطه نائل شدن به درجه‌ای خاص از بلوغ روحانی کسب کرده‌اند. در کتاب مقدس، ایمانداران به عنوان «قدیسین» توصیف شده‌اند که معنی آن اشخاص مقدس می‌باشد (رومیان ۱:۷؛ اول قرن‌تیاں ۲:۱؛ دوم قرن‌تیاں ۱:۱؛ فیلیپیان ۱:۱).

مقدس بودن لزوماً منعکس‌کننده معیار موجود برای رشد شخصیت نیست، بلکه معرف افرادی است که رابطه صحیحی با خدا دارند. در ترجمه قدیمی کتاب مقدس، ایمانداران در بیش از ۲۴۰ مورد با عناوینی از قبیل «قدیسین»، «مقدسان» و یا «پارسایان» خوانده می‌شوند. در مقابل، بی‌ایمانان در بیش از ۳۳۰ مورد با عنوان «گناهکاران» مورد خطاب قرار می‌گیرند. در کلام خدا اصطلاح «قدیس» واضحاً برای ایماندار و اصطلاح «گناهکار» برای بی‌ایمان بکار می‌رود.

علیرغم اینکه عهد جدید شواهد بسیاری دال بر ارتکاب گناه توسط یک ایماندار ارائه می‌دهد، ولی هرگز آشکارا یک ایماندار را به عنوان گناهکار معرفی نمی‌کند. پولس رسول این موضوع را با نسبت دادن به خود چنین اظهار می‌دارد: «من بزرگترین (گناهکاران) هستم» و اغلب این سخن برای بیان یک تقابل بکار رفته است (اول تیموتائوس ۱:۱۵). علیرغم اینکه



پولس رسول از زمان حال استفاده می‌کند، ولی چندین بار ترجیحاً توصیفی را که از خود به‌عنوان «بزرگترین (گناهکاران)» ارائه می‌دهد، بیانگر مخالفتی است که او پیش از توبه با انجیل داشت.

علیرغم این واقعیت که او می‌توانست به این افتخار کند که «به‌لحاظ غیرت، آزاردهنده کلیسا؛ به‌لحاظ پارسایی شریعتی، بی‌عیب» می‌باشد (فیلیپیان ۶:۳)، هیچ‌کس به اندازه او در مقابله با کار خدا از خود غیرت نشان نداد. بنا به دلایل عدیده، ایمان دارم که آنچه پولس رسول در مورد گناهکار بودن خویش می‌گوید به زمان قبل از ایمان او به مسیح بازمی‌گردد. اول، پولس در معرفی خود به‌عنوان یک گناهکار در صدد تأیید بخش اول از این آیه می‌باشد: «مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد، که من بزرگترین آنهایم» (اول تیموتائوس ۱:۱۵). استفاده از واژه‌های «بی‌دینان و گناهکاران» در چند آیه قبل از آن (آیه ۹) به همراه دیگر آیات موجود در عهد جدید که در آنها از اصطلاح «گناهکاران» برای افرادی که خارج از حیطه نجات قرار دارند استفاده شده، بیانگر افراد گناهکار است که مسیح برای نجات آنها آمده و نه ایماندارانی که اکنون هم می‌توانند برای ارتکاب گناه از حق انتخاب برخوردار باشند.

دوم، وقتی پولس خود را یک گناهکار معرفی می‌کند، بلافاصله در ادامه می‌فرماید: «بلکه... بر من رحم شد (زمان گذشته)» (آیه ۱۶). او آشکارا به شرایطی اشاره می‌کند که قبل از توبه خود در آن قرار داشت. پولس در ادامه همچنان از رحمت خدا نسبت به او که «بدترین» گناهکاران بود احساس شگفتی می‌کند. ارزیابی کنونی پولس رسول از گذشته خود زمانی قابل درک می‌شود که می‌فرماید: «زیرا من در میان رسولان کمترینم (زمان حال)، و حتی شایسته نیستم رسول خوانده شوم، چرا که کلیسای خدا را آزار می‌رسانیدم» (اول قرنتیان ۹:۱۵). پولس رسول به‌خاطر زندگی گذشته‌اش، خود را لایق فیض و رحمت خدا نمی‌دانست که او را مبدل به رسول خویش کرده بود، رسولی که فاقد هرگونه احترامی است «چرا که هر چند هیچم، اما از آن «بزرگ‌رسولان» چیزی کم ندارم» (دوم قرنتیان ۱۱:۱۲).

سوم، گرچه پولس رسول خود را بدترین گناهکاران معرفی می‌کند، ولی در عین حال می‌گوید که مسیح او را برای خدمت قوت بخشیده است زیرا او را برای خدمتی که بدان فراخوانده شده بود «امین» و قابل اعتماد یافته بود (ر.ج. به اول تیموتائوس ۱:۱۲). بنابراین، اصطلاح «گناهکار» معرف پولس رسول ایماندار نیست، بلکه یادآور آن شخصیتی است که او پیش از تبدیل یافتنش توسط عیسی مسیح دارا بود.

دو آیه دیگر که می‌تواند بر گناهکار بودن مسیحیان دلالت داشته باشد در رساله یعقوب یافت می‌شود. اولین مورد در آیه «دست‌های خود را پاک کنید، ای گناهکاران» (۸:۴) یافت می‌شود که یکی از ده دستور شفاهی است که از خوانندگان این رساله عمومی می‌خواهد که تصمیم قاطعی برای دست شستن از دنیای کهنه خود بگیرند. بهترین نتیجه‌ای که از این آیه می‌توان گرفت این است که خواننده را دعوت به توبه و سپس نجات می‌نماید.

دومین مورد استفاده از واژه «گناهکار» در یعقوب ۱۹:۵ و ۲۰ یافت می‌شود، که ظاهراً همانند ارجاع قبلی به فردی بی‌ایمان اطلاق می‌شود. فرد «گناهکار» باید از «گمراهی» بازگردانیده و در نتیجه از «مرگ» رهانیده شود. از آنجا که موضوع بیشتر بر مرگ روحانی دلالت دارد، چنین استنباط می‌شود که شخصی که سخن از او به میان آمده ایماندار نبوده است. یعقوب در هر دو این موارد با استفاده از واژه «گناهکار» در واقع از اصطلاحی استفاده می‌کند که میان یهودیان آن زمان مرسوم بود و بیانگر افرادی بود که حرمتی برای شریعت قائل نبودند و معیارهای اخلاقی را مورد اهانت قرار می‌دادند.

این حقیقت که این «گناهکاران» در زمره گناهکارانی قرار دارند که یعقوب به آنها اشاره می‌کند، لزوماً به این معنی نیست که آنها ایماندار هستند. برای اینکه کلام خدا تعلیم می‌دهد که درست به همان صورتی که امروزه در کلیساها مشاهده می‌شود، بی‌ایمانان می‌توانند در میان مقدسین حضور داشته باشند (ر. ج. به اول یوحنا ۲:۱۹). در این تعریف، اصطلاح «گناهکاران» معرف کسانی است که توبه نکرده‌اند و به خدا ایمان نیاورده‌اند، در حالی که مابقی کتاب مقدس به روشنی ایمانداران را به‌عنوان مقدسینی معرفی می‌کند که اکنون نیز ظرفیت انجام گناه را دارند.

مقام قدیس با مفهوم فراخوانده شده و برگزیده خداوند انطباق دارد. ایمانداران کسانی هستند که «محبوب خدا و خواننده شده و مقدس» می‌باشند (رومان ۷:۱؛ اول قرنتیان ۲:۱). آنها «برگزیدگان مقدس و محبوب خدا» هستند (کولسیان ۳:۱۲). آنها را «خدا ... برگزید ... به تقدیس روح» (دوم تسالونیکیان ۲:۱۳؛ اول پطرس ۱:۱ و ۲). خدا آنها را انتخاب کرد و به‌عنوان قوم خود از دنیا جدا ساخت. در نتیجه، ایشان «برادران مقدس» می‌باشند (عبرانیان ۱:۳).

به‌واسطه عمل برگزیدگی و خواننده‌شدگی خداوند، ایمانداران برای خدا جدا گشته‌اند و اکنون متعلق به حوزه قدوسیت او می‌باشند. ما زندگی مسیحی خود را به‌عنوان فرزندان نابالغ در مسیح شروع می‌کنیم، ولی به‌واقع فرزندان خدا هستیم. ما قدیسینی هستیم که گناه می‌کنیم، ولی در مسیح تمامی منابعی را که برای احتراز از گناه لازم است در اختیار داریم. سخنان پولس رسول به افسسیان ترکیبی جالب از این دو مفهوم تقدس است. او در ۱:۱ و ۴ با اطلاق عنوان «قدیسین» و یا اشخاص مقدس، به آنها می‌فرماید که خدا «ما را ... در او (مسیح) برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم». آنها پیشاپیش به‌واسطه انتخاب خدا در مسیح مقدس بودند، ولی هدف این بود که می‌بایست در روند شبیه شدن به خدا در شخصیت خود بالغ شوند.

ما به‌عنوان ایمانداران در صدد مبدل شدن به قدیسین نیستیم؛ بلکه قدیسینی هستیم که در حال شبیه شدن به مسیح می‌باشیم. این سخن به معنی انکار کشمکش دائمی ما با گناه نیست، بلکه به ایماندار امید برای آینده می‌دهد. ایمانداران بسیاری تحت سیطره جسم قرار می‌گیرند و توسط شیطان فریفته می‌شوند. اما اگر به ایمانداران صرفاً به‌خاطر اینکه همانند یک قدیس رفتار نمی‌کنند بگوییم که گناهکار هستند و سپس در صدد تعلیم و تربیت آنها

برآییم، این عمل ما در بهترین شکل خود کاری بی ثمر و در بدترین شکل خود عملی مغایر با کلام خدا خواهد بود.

## آنچه در مورد مسیح صادق است در مورد شما هم صادق می‌کند

از آنجا که خدا شما را در مسیح مقدس خوانده است؛ هم‌ارث با مسیح هستید. «همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم. و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم» (رومیان ۸: ۱۶ و ۱۷). همه ایمانداران با مسیح یکی گشته‌اند:

- |                |  |
|----------------|--|
| ۱- در مرگ او   | رومیان ۳: ۶ و ۶؛ غلاطیان ۲: ۲۰؛ کولسیان ۳: ۱-۳ |
| ۲- در تدفین او | رومیان ۴: ۶                                    |
| ۳- در قیام او  | رومیان ۵: ۶ و ۸ و ۱۱                           |
| ۴- در صعود او  | افسسیان ۶: ۲                                   |
| ۵- در حیات او  | رومیان ۱۰: ۶ و ۱۱                              |
| ۶- در قدرت او  | افسسیان ۱۹: ۱ و ۲۰                             |
| ۷- در وراثت او | رومیان ۸: ۱۶ و ۱۷؛ افسسیان ۱: ۱۱ و ۱۲          |

فهرست زیر که به صورت اول شخص مفرد آمده است بیانگر هویت واقعی شما در مسیح می‌باشد. این فهرست شامل برخی از خصوصیات کتاب مقدسی است که منعکس‌کننده شخصیت شما در لحظه تولد روحانی می‌باشند. همانطور که شخصی که در آمریکا متولد شده به عنوان یک شهروند آمریکایی حقوق و آزادی‌هایی را که از آن بهره‌مند می‌شود نمی‌خرد و با اتکاء به تلاش شخصی نیز به دست نمی‌آورد، شما نیز این مزایا را نمی‌خرید و با اتکاء به تلاش شخصی به دست نمی‌آورد. این حقوق و آزادی‌ها تنها به این دلیل که او در ایالات متحده متولد شده، در قانون اساسی آمریکا برای او تضمین شده است. به طور مشابه چون شما به واسطه مسیح در قوم مقدس او متولد شده‌اید، پس این مزایا در کلام خدا برای شما تضمین شده‌اند.

## من کیستم؟

- من نمک جهان هستم (متی ۵: ۱۳).
- من نور عالم هستم (متی ۵: ۱۴).
- من فرزند خدا هستم (یوحنا ۱: ۱۲).

من شاخه‌ای از تاک حقیقی و مجرایی برای جاری ساختن حیات مسیح هستم (یوحنا ۱:۱۵ و ۵).

من دوست مسیح هستم (یوحنا ۱۵:۱۵).

مسیح مرا برگزیده و مسح نموده تا برای او ثمر بیاورم (یوحنا ۱۶:۱۵).

من غلام عدالت هستم (رومیان ۶:۱۸).

من غلام خدا هستم (رومیان ۶:۲۲).

من پسر خدا هستم، خدا روحاً پدر من است (رومیان ۸:۱۴ و ۱۵؛ غلاطیان ۳:۲۶؛ ۴:۶).

من هم‌ارث با مسیح هستم، که در ارث او با وی شریک می‌گردم (رومیان ۸:۱۷).

من هیكل یا مکانی برای سکونت خدا هستم. روح و حیات او در من ساکن است (اول قرنتیان ۳:۱۶؛ ۶:۱۹).

من با خداوند متحد شده و با او یک روح گشته‌ام (اول قرنتیان ۶:۱۷).

من عضوی از بدن مسیح هستم (اول قرنتیان ۱۲:۲۷؛ افسسیان ۵:۳۰).

من خلقتی تازه هستم (دوم قرنتیان ۵:۱۷).

من با خدا مصالحه کرده‌ام و خدمت مصالحه دادن است (دوم قرنتیان ۵:۱۸ و ۱۹)

من پسر خدا و در مسیح یک هستم (غلاطیان ۳:۲۶ و ۲۷).

از آنجا که من پسر خدا هستم، وارث او نیز می‌باشم (غلاطیان ۴:۶ و ۷).

من مقدس هستم (افسیان ۱:۱؛ اول قرنتیان ۲:۱؛ فیلیپیان ۱:۱؛ کولسیان ۲:۱).

من صنعت دست خدا هستم (ساخته دست خود خدا) که در مسیح از نو متولد گشتم

- تا کار او را انجام دهم (افسیان ۲:۱۰).

من هموطن مقدسین و اهل خانه خدا خوانده می‌شوم (افسیان ۲:۱۹).

من اسیر مسیح هستم (افسیان ۳:۱؛ ۴:۱).

من پارسا و مقدس هستم (افسیان ۴:۲۴).

من اهل آسمان هستم، و هم‌اکنون در آسمان نشسته‌ام (فیلیپیان ۳:۲۰؛ افسسیان ۲:۶).

من با مسیح در خدا مخفی هستم (کولسیان ۳:۳).

من تجلی حیات مسیح هستم زیرا او حیات من است (کولسیان ۳:۴).

من منتخب خدا، مقدس و عزیز هستم (کولسیان ۳:۱۲؛ اول تسالونیکیان ۴:۱).

من فرزند نور هستم و در من تاریکی نیست (اول تسالونیکیان ۵:۵).

من در دعوت سماوی شریک هستم (عبرانیان ۱:۳).

من شریک مسیح هستم و در حیات او سهیم می‌باشم (عبرانیان ۳:۱۴).

من یکی از سنگ‌های زنده خدا هستم که در مسیح به‌عنوان خانه‌ای روحانی بکار

- برده می‌شوم (اول پطرس ۲:۵).

من عضوی هستم از قبیله برگزیده، کهنات ملوکانه، امت مقدس و قومی که ملک

- خاص خدا می‌باشد (اول پطرس ۲:۹ و ۱۰).

من در این جهان غریب و بیگانه‌ای هستم که موقتاً در آن زندگی می‌کنم  
(اول پطرس ۲: ۱۱).

من دشمن ابلیس هستم (اول پطرس ۵: ۸).

من فرزند خدا هستم و در زمان بازگشت مسیح به شباهت او در خواهم آمد  
(اول یوحنا ۳: ۲ و ۳).

من مولود خدا هستم، و شریر یعنی ابلیس نمی‌تواند مرا لمس کند (اول یوحنا ۵: ۱۸).

من، «من هستم» بزرگ نیستم (خروج ۳: ۱۴؛ یوحنا ۸: ۲۴ و ۲۸ و ۵۸) ولی به فیض خدا،  
آنچه هستم، هستم (اول قرنتیان ۱۵: ۱۰).

از آنجا که در مسیح زنده هستید، تمامی این ویژگی‌ها در مورد شما صدق می‌کند، و لزومی ندارد که با انجام کاری، واقعی بودن این ویژگی‌ها را در مورد خود افزایش دهید. ولی می‌توانید تنها با ایمان به این که این ویژگی‌ها کلام خدا است، آنها را با مفهوم تر و مؤثرتر سازید. با انجام دادن این کار فردی مغرور قلمداد نمی‌شوید، ولی با انجام ندادن آن احتمالاً مغلوب خواهید شد.

یکی از روش‌های عالی برای نیل به بلوغ مسیحی این است که دائماً به خود یادآوری کنید که در مسیح کیستید. در جلساتی که ترتیب می‌دهم، همه با هم و با صدای بلند فهرست "من کیستم" را می‌خوانیم. پیشنهاد می‌کنم که همین الان به این فهرست مراجعه کنید و با صدای بلند آن را بخوانید. این فهرست را هر روز یکی دو بار بخوانید و این کار را به مدت یک الی دو هفته ادامه دهید. این فهرست را زمانی بخوانید که شیطان می‌خواهد به شما این باور را القاء کند که شکست خورده‌ای بی‌ارزش هستید.

هر اندازه تأکید شما بر این مسئله که شما در مسیح کیستید بیشتر باشد، به همان نسبت نحوه رفتار شما هویت حقیقی‌تان را منعکس خواهد کرد. جان استات<sup>۱</sup> در تفسیر خود از باب ششم رساله به رومیان چنین اظهار می‌دارد: «لزوم یادآوری این موضوع که "کیستیم" همان طریقی است که پولس رسول الاهیات سطح بالای خود را تا سطح تجربیات کاربردی روزانه تنزل می‌بخشد» و در ادامه چنین جمع‌بندی می‌کند:

«بنابراین، در عمل باید دائماً به خود یادآوری کنیم که کیستیم. نیاز داریم بیاموزیم که با خود صحبت کنیم، و از خود سؤالاتی بنماییم: "آیا می‌دانی؟ آیا مفهوم توبه و تعمید خود را می‌دانی؟ آیا می‌دانی که در مرگ و قیام مسیح با او یکی شده‌ای؟ آیا می‌دانی که غلام خدا هستی و در اطاعت از او متعهد شده‌ای؟ آیا از هویت خود آگاهی داری؟" ما باید دائماً خود را با این سؤالات مورد تفتیش قرار دهیم، تا زمانی که بتوانیم به خود چنین پاسخ دهیم: "بله، من می‌دانم که کیستم، من در مسیح شخصی تازه هستم، و به واسطه فیض خدا براساس آن زندگی خواهم کرد».

شخصی برای شرکت در همایش ما تحت عنوان "حیات آزاد در مسیح" صدها کیلومتر راه را طی کرد. در راه بازگشت به خانه تصمیم گرفت تا فهرست "من کیستم؟" را به عنوان فهرست دعای شخصی مورد استفاده قرار دهد. در حین رانندگی در دعا از خدا درخواست نمود تا ویژگی‌های موجود در فهرست را یک به یک در ضمیر باطنش حک کند. پنج ساعت طول کشید تا به خانه برسد و در تمامی مسیر خود درباره ویژگی‌های فهرست "من کیستم؟" دعا کرد. وقتی که از او درباره تأثیر این تجربه سؤال کردند، به سادگی لبخند زد و گفت: «تجربه‌ای است که زندگی را دگرگون می‌سازد».

یکی از دانشجویان من که برای اثبات هویت خود در مسیح تلاش می‌کرد، در یکی از همایش‌های آموزشی ما که مختص این موضوع بود شرکت کرد. بعد از خاتمه همایش یادداشت ذیل را برایم فرستاد:

«دکتر اندرسون عزیز:

با مرور مندرجات این فهرست که در کلاس شما و در این دوره مطرح شد، فهمیدم که در موارد بسیاری آزاد شده‌ام و احساس سبکی می‌کنم. ایمان دارم مهمترین موضوعی که لازم بود بدانم این واقعیت است که در مسیح مهم، مقبول و در امنیت هستم. همانطور که در مورد این فهرست تفکر می‌کردم، فهمیدم که قادرم بر مشکلات بسیاری غلبه کنم که سالیان متمادی با آنها دست و پنجه نرم می‌کردم؛ مشکلاتی چون ترس از شکست، احساس بی‌ارزشی و احساس ضعف و کمبودی که در کل داشتم.

من در دعا شروع به مطالعه فهرست "من کیستم؟" که در این دوره در اختیار ما قرار داده شده بود، نمودم. در طول این دوره بارها و بارها به فهرست مزبور مراجعه کردم، خصوصاً زمانی که از ناحیه ترس و نقطه ضعف مورد حمله واقع می‌شدم. من این فهرست را با افرادی که در کلاس‌های کلیسای مان شرکت می‌کنند در میان گذاشتم و بسیاری از آنان نیز این آزادی را در زندگی خود تجربه کرده‌اند. نمی‌توانم آن اشتیاق واقعی خود را در کمک به مردم برای درک این موضوع که در مسیح کیستند بیان کنم. برای خدمت آینده‌ام قصد دارم تا این فهرست را بخش عمده تعالیم و مشاوره خود قرار دهم.»

## امیدی درخشان در فرزند خدا بودن

به‌عنوان فرزندان گناهکار آدم اول، ما سرسخت و یکدنده، درمانده و ناامید بودیم، و چیزی در خود نداشتیم تا نزد خدا از آن ابراز خشنودی کنیم. اما محبت خدا زشتی و کراهت ما را باطل ساخت. خدا به واسطه مسیح برای ما راهی جهت ورود به خانواده خود مهیا کرد. به‌عنوان فرزندخوانده خدا، به شما هویتی تازه و نامی جدید داده شده است. شما دیگر از نظر روحانی یتیم نیستید؛ شما پسر و یا دختر خدا هستید. به‌عنوان فرزند خانواده خدا، شما دریافت‌کننده طبیعت و دولت او هستید، همانطور که نخست‌زاده‌اش چنین مقامی را داراست.

اگر به این مسئله فکر می‌کنید که شما شخصی خاص هستید، درست فکر می‌کنید، شما خاص هستید! و البته این خاص بودن شما به این خاطر نیست که کاری انجام داده‌اید. تمام این کارها را خدا انجام می‌دهد. تنها کاری که شما کردید این بود که به دعوت خدا برای فرزندخواندگی او پاسخ دادید. اما به‌عنوان فرزند خدا، که از طریق مسیح با او یکی گشتید، این حق را دارید که از این رابطه خاص با پدر جدیدتان لذت ببرید.

چقدر آگاهی داشتن از هویت خود در مسیح حائز اهمیت است؟ مسیحیان بی‌شماری وجود دارند که هر روزه با نحوه رفتار خود کشمکش دارند زیرا تحت شناختی نادرست از هویت خود رنج می‌برند. آنها خودشان را گناهکارانی تصور می‌کنند که امیدوارند با فیض

خدا وارد آسمان شوند، ولی به نظر می‌رسد که نمی‌توانند بالاتر از گرایشات گناه‌آلود خود زندگی کنند. چرا اینگونه افراد نمی‌توانند زندگی پیروزمندانه مسیحی داشته باشند؟ برای اینکه درکی نادرست از هویت خود در مسیح دارند.

یکبار دیگر به کلمات امیدبخش اول یوحنا ۳:۱-۳ نظر بیفکنید: «ببینید پدر چه محبتی به ما ارزانی داشته است تا فرزندان خدا خوانده شویم! و چنین نیز هستیم! از همین روست که دنیا ما را نمی‌شناسد، چرا که او را نشناخت. عزیزان، اینک فرزندان خدا هستیم، ولی آنچه خواهیم بود هنوز آشکار نشده است. اما می‌دانیم آنگاه که او ظهور کند، مانند او خواهیم بود، چون او را چنانکه هست خواهیم دید. هر که چنین امیدی بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد، چنانکه او پاک است.»

امید یک ایماندار چیست؟ این است که روزی به شباهت مسیح در خواهد آمد. این قسمتی از آن امید است، ولی این امید تنها در آینده تحقق می‌یابد. امید شما برای امروز و فردا چیست؟ اینکه شما الان فرزند خدا هستید! و شخصی که چنین اعتمادی دارد، خود را «پاک می‌سازد» یعنی بر اساس این درک و شناخت زندگی می‌کند. اجازه دهید یکبار دیگر این گفته را تکرار کنم: هیچ کس نمی‌تواند همواره مطابق روشی عمل کند که با روشی که خود شخصاً آن را دیده و درک کرده است مغایرت دارد. برای اینکه همچون فرزند خدا زندگی کنید، باید خود را فرزند خدا بدانید. امید پربرکت ایماندار در این شور و شعف این است که «مسیح در شما و امید جلال است» (کولسیان ۱:۲۷).



## خودتان را به همان شکلی که واقعاً هستید ببینید

کلر<sup>۱</sup> به جلسات کلیسایی دانشکده‌ای می‌رفت که من سال‌ها پیش با آنجا همکاری داشتم. او از نظر ظاهری و مادی، هیچ چیزی برای مجذوب کردن انسان نداشت. اندامی چاق و رنگ و رویی زشت داشت. پدرش خانواده را ترک کرده و آواره‌ای مست بود. مادرش تنها به این دلیل که سر و ته زندگی را به هم آورد، به دو شغل دون و پست تن در داده بود. برادر بزرگش معتاد بود، و همیشه در درون و بیرون از خانه پرسه می‌زد.

وقتی برای اولین بار کلر را ملاقات کردم، مطمئن بودم که او شخصی است کاملاً گوشه‌گیر و خجالتی. فکر نمی‌کردم که هیچ‌گونه راهی وجود داشته باشد که به واسطه آن کلر بتواند در میان محصلین دانشکده محبوبیتی به دست آورد، چرا که در سنی که آنان بودند تنها زیبایی و موفقیت مادی حرف اول را می‌زد. ولی در کمال تعجب فهمیدم که همه کلر را دوست دارند و می‌خواهند با او باشند. او دوستان زیادی داشت، و بالاخره با بهترین پسر دانشکده ازدواج کرد.

راز او در چه بود؟ کلر به سادگی به آنچه که فکر می‌کرد باید باشد، ایمان داشت یعنی فرزند خدا بودن. او خودش را همان شخصی می‌دانست که خدا در مسیح او را خوانده بود، و خود را به هدف بزرگ خدا در زندگی‌اش متعهد کرده بود یعنی محبت به مردم و رشد در مسیح. او برای هیچ‌کس تهدیدی محسوب نمی‌شد. برعکس، شخص بسیار مثبتی بود و به دیگران توجه داشت و به همین علت همه او را دوست داشتند.

چندین سال قبل مردی سی ساله به نام درک<sup>۲</sup> عضو برنامه میسیونری ما در مدرسه الاهیاتی تالبوت بود. من او را خوب نمی‌شناختم تا اینکه او به یکی از جلساتی که در آن درباره اهمیت حیاتی درک هویت روحانی خود در مسیح صحبت می‌کردم آمد. او روز بعد به دیدنم آمد و سرگذشت خود را برایم تعریف کرد.

درک تحت نظر پدری رشد کرده بود که می‌خواست پسرش در هر امری کامل باشد. درک پسری باهوش و با استعداد بود، ولی علیرغم تمامی تلاش‌های سخت و موفقیت‌هایی که کسب می‌کرد، به نظر می‌رسید نمی‌توانست رضایت پدرش را جلب کند. پدرش به او بیشتر فشار می‌آورد تا بهتر عمل کند.

در حالی که دِرک برای جلب رضایت پدرش تقلاء می کرد، مقامی را در دانشکده نیروی دریایی آمریکا به دست آورد و واجد شرایط ورود به مدرسه پرواز گشت. او چیزی را کسب کرد که اکثر جوانان تنها خوابش را می دیدند یعنی عضویت در یگان برگزیده خلبانان نیروی دریایی. دِرک می گفت: «پس از اینکه خدمت خود را در نیروی دریایی به اتمام رساندم، تصمیم گرفتم تا خدا را با زندگی خود خوشنود سازم. ولی خدا را همانند سایه ای کمال طلبانه از پدر زمینی خود تصور می کردم، و گمان می کردم تنها طریقی که می توانم انتظارات او را برآورده سازم، این است که میسیونر شوم. من با شما صادقانه صحبت می کنم. دلیل من برای شرکت در برنامه میسیونری، شبیه همان دلیلی است که به خاطر آن به آنپولیس رفتم یعنی جلب رضایت پدری متوقع.

«سپس در جلسه شما در شنبه گذشته شرکت کردم. هرگز نشنیده بودم که من به واسطه بودن در مسیح کاملاً توسط پدر آسمانی مورد قبول واقع شده ام. من همیشه سعی کرده ام تا با کارهای خود او را خوشنود سازم، درست همانطوری که تقلاء می کردم پدر زمینی (جسمانی) خود را خوشنود سازم. من نمی دانستم که هم اکنون او را با شناخت جایگاه خود در مسیح خوشنود می سازم. حال می دانم که مجبور نیستم برای خوشنود ساختن خدا میسیونر باشم، بنابراین رشته خود را برای مطالعه الاهیات عملی تغییر می دهم.»

دِرک به مدت یک سال برای گرفتن لیسانس الاهیات عملی درس خواند. سپس فرصتی پیش آمد تا به همراه گروه میسیونری برای مدتی کوتاه در اسپانیا خدمت کند. وقتی دِرک از سفر خود برگشت، روزی با خوشحالی وارد اتاق کار من شد و با هیجان درباره تجربیات خدمتی خود صحبت کرد. او سخن خود را با این جمله خاتمه داد: «من رشته خود را بار دیگر عوض می کنم.»

با لبخند پاسخ دادم: «رشته میسیونری، اینطور نیست؟»

دِرک با تبسم پاسخ داد: «درسته، اما برای جلب رضایت خدا برای بشارت نمی روم. می دانم که خدا مرا به عنوان فرزندش کاملاً قبول می کند. حال قصد دارم تا میسیونر شوم چون من او را دوست دارم و می خواهم خدمتش کنم.»

به دِرک گفتم: «تفاوت اساسی بین اجبار و خوانده شدگی در همین است.»

## الاهیات قبل از عمل

تجربیات کلر و دِرک نشان دهنده اهمیت بنا نهادن زندگی مسیحی ما بر روی آن چیزی است که ایمان داریم نه آنچه که انجام می دهیم. لازم است محکم به الاهیات بچسبیم، تا به تجربیات موفقیت آمیز بیشتری در خصوص مسیحیت عملی نائل شویم. برای اینکه بفهمیم خدا کیست و چه کاری انجام داده، لازم است که خود را بشناسیم. زندگی پربار مسیحی، محصول زندگی است که بر اساس ایمان به آنچه که خدا گفته و حقیقت است بنا شده باشد. مشکل ما این است که سعی می کنیم اساس رشد و بلوغ روحانی خود را بر قسمت های

عملی کتاب مقدس بنا کنیم و زمان کمی را صرف پذیرفتن قسمت‌های آموزه‌ای می‌کنیم. برای مثال، نامه‌های پولس به دو قسمت مهم تقسیم می‌شوند. بخش اول که شامل قسمت‌هایی چون رومیان ۱-۸، افسسیان ۱-۳، کولسیان ۱-۲، و غیره می‌باشد، معمولاً بخش آموزه‌ای خوانده می‌شود. این قسمت‌ها آنچه را که درباره‌ی شناخت خدا، خودمان، گناه و نجات لازم داریم نشان می‌دهند. بخش دوم نامه‌ها که شامل قسمت‌هایی چون رومیان ۱۲-۱۵، افسسیان ۴-۶، کولسیان ۳-۴ و غیره می‌باشد، بخش‌های کاربردی و عملی هستند. این متون توضیح می‌دهند که برای به اجرا درآوردن ایمان‌مان در تجربیات روزانه چه باید کرد.

در غیرتی که برای حل مسائل زندگی‌مان داریم، از بخش آموزه‌ای کتاب مقدس رد می‌شویم و به قسمت عملی کلام خدا مراجعه می‌کنیم. ما احتیاج به تعمیری سریع داریم، به یک قانون و یا دستورالعملی که بتوانیم بکار ببریم تا بتواند همانند بانداژ کمک‌های اولیه، شرایط و اوضاع را بهتر سازد. ما وقت نداریم تا در محتوای عمیق الاهیاتی کلام شناور شویم؛ ما یک راه‌حل عملی می‌خواهیم و آن هم همین الان.

شاید تاکنون به این مطلب پی‌برده باشید که نگرش بانداژوار به زندگی، پشیزی ارزش ندارد. چرا؟ زیرا برای داشتن ایمان عملی در زندگی، احتیاج به بنیادی دارید که بر حقیقت بنا شده باشد. چگونه می‌توانید امید داشته باشید که «در برابر هیله‌های شیطان بایستید» (افسیان ۶:۱۱) اگر این امر را نپذیرفته باشید که اکنون با پیروزی «و با مسیح برخیزانیده (شده‌اید) و در جایهای آسمانی با مسیح عیسی (نشانیده شده‌اید)» (افسیان ۲:۶)؟

چگونه می‌توانید در امید شادی کنید و در محنت‌ها از خود استقامت به خرج دهید (رومیان ۱۲:۱۲) بدون این اطمینان که به ایمان پارسا گشته‌اید و «به واسطه‌ی خداوندمان عیسی مسیح (میان شما و خدا) صلح برقرار شده است» (رومیان ۵:۱)؟ وقتی اساس ساختار ایمان شما نسبت به خدا و خودتان لرزان باشد، شیوه رفتار روزانه شما نیز متزلزل خواهد بود. ولی وقتی ساختار ایمان شما صحیح و رابطه شما با خدا بر اساس حقیقت باشد، دردسر کمی برای حل جنبه‌های عملی زندگی مسیحی خود خواهید داشت.

## تقدس موضعی و پیشرونده

اکثر ایمانداران از این مسئله آگاهی دارند که نجات یک ایماندار مقوله‌ای است که به سه زمان گذشته، حال و آینده دلالت دارد. منظور از بیان این جمله این است که ما نجات یافته‌ایم (زمان گذشته؛ ر. ج. به افسسیان ۲:۴ و ۵:۸)، ما نجات داریم (زمان حال؛ به اول قرنتیان ۱:۱۸؛ ر. ج. به دوم قرنتیان ۲:۱۵) و روزی کاملاً از خشمی که خواهد آمد نجات خواهیم یافت (زمان آینده؛ ر. ج. به رومیان ۵:۹ و ۱۰؛ ۱۳:۱۱). ما هنوز کاملاً نجات را تجربه نکرده‌ایم، ولی ایمان داریم که می‌توانیم از آن مطمئن باشیم.

پولس رسول می‌فرماید: «و شما نیز در او جای گرفتید، آنگاه که پیام حقیقت، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید؛ و در او نیز چون ایمان آوردید، با روح القدس موعود مُمهر شدید، که بیعانه میراث ماست برای تضمین رهایی آنان که از آن خدایند، تا جلال او ستوده

شود» (افسیان ۱: ۱۳ و ۱۴). یوحنا رسول می‌فرماید: «اینها را به شما نوشتم که به نام پسر خدا ایمان دارید، تا بدانید که از حیات جاویدان برخوردارید» (اول یوحنا ۵: ۱۳).

تقدس نیز، در رابطه با یک ایماندار به سه زمان گذشته، حال و آینده دلالت دارد. ما مقدس گشته‌ایم (زمان گذشته؛ به اول قرن‌تین ۶: ۱۹؛ ر. ج. به دوم پطرس ۱: ۳ و ۴)، ما در روند تقدس پیش می‌رویم (زمان حال؛ به رومیان ۶: ۲۲؛ ر. ج. به دوم قرن‌تین ۷: ۱) و روزی کاملاً مقدس خواهیم شد (زمان آینده؛ ر. ج. به اول تسالونیکیان ۳: ۱۳ و ۵: ۲۳ و ۲۴). آموزه تقدس، در تولد تازه شروع و با جلال ما خاتمه می‌یابد. زمان گذشته تقدس معمولاً به تقدسی موضعی، و به جایگاه و مقام یک ایماندار در مسیح دلالت می‌کند. زمان حال تقدس به تقدسی پیشرونده و تجربی دلالت دارد.

حقیقت مربوط به جایگاه ما با هویت ما در مسیح ارتباط پیدا می‌کند و حقیقتی است واقعی و تنها اساس موجود برای تقدس پیشرونده می‌باشد. درست به همان صورت که واقعیت نجات ما که در گذشته اتفاق افتاده اساسی است، برای نجات کنونی نیز جایگاه ما در مسیح، برای رشد ما اساسی می‌باشد. به عبارت دیگر، سعی ما بر این نیست که مبدل به فرزندان خدا شویم؛ ما فرزندان خدا هستیم که به شباهت مسیح در می‌آییم.

یقین کامل دارم که اگر قسمت اول رسالات پولس را که باعث بنای ما در مسیح می‌گردد از آن خود بدانیم، به‌طور طبیعی (و یا مافوق‌الطبیعی) برطبق قسمت دوم این رسالات زندگی خواهیم کرد. برای درک بیشتر مسئله تقدس می‌توانید کتاب "قدرت خدا در شما کار می‌کند"<sup>۱</sup> که این جانب با همکاری دکتر روبرت سوسی<sup>۲</sup> نگاشته‌ام مطالعه نمایید.

## در ابتدا با خدا صادق باشید

چند سال پیش شبانی از من خواست تا با زوجی از کلیسای او مشاوره‌ای داشته باشم. زوج مورد نظر رهبر گروه موسیقی کلیسا و خانمش بودند که به اتفاق به دیدنم آمدند. در زندگیمن چنین خانواده‌ای از هم پاشیده‌ای ندیده بودم. آنها در حالی که بر سر یکدیگر فریاد می‌کشیدند، وارد اتاق شدند. رابطه آنها مملو از پیمان‌شکنی و سوءاستفاده بود. آنها آماده بودند تا اتاق کار مرا در دو جهت مخالف ترک کنند. در سکوت دعا کردم و گفتم که «اگر راهی برای نجات این ازدواج وجود دارد، خداوند، تو تنها کسی هستی که این راه را می‌دانی.»

بعد از این که دقایقی به شکایات تلخ آنها از یکدیگر گوش دادم، صحبتشان را قطع کردم و گفتم: «ازدواج‌تان را فراموش کنید. هیچ راهی برای نجات آن وجود ندارد، نه الان، و نه در این شرایط. ولی آیا می‌توانم از هر دو نفر شما خواهش کنم که رابطه شخصی خود را با خدا احیاء کنید؟» سؤال من توجه آنها را به خود جلب کرد.

رو به زن کردم و گفتم: «آیا راهی وجود دارد تا برای مدتی تنها باشید؟»

برای لحظه‌ای فکر کرد و سپس سرش را تکان داد و گفت: «خواهرم در کوهستان کلبه‌ای دارد. فکر می‌کنم به من اجازه استفاده از آن را بدهد.»

«بسیار خوب، در اینجا چندین نوار صوتی وجود دارد که می‌خواهم به آنها گوش دهی. برای چند روز از اینجا دور شو و خود را با این پیام‌ها اشباع کن. دریاب که در مسیح کیستی و خودت را متعهد کن تا دنیای درون خود را که از هم پاشیده است، به اتحاد با او درآوری.» او در نهایت تعجب قبول کرد. از شوهرش نیز خواستم که همان تعهد را بکند و به او یک سری از نوارهایی که مربوط به هویت بودند دادم. او نیز موافقت کرد. در حینی که اتاق کارم را ترک می‌کردند، امید کمی داشتم که بار دیگر آنها را با هم ببینم.

دو سال بعد، پس از جلسهٔ کلیسا، در حالی که در یک رستوران نشسته بودم، همان رهبر گروه موسیقی و سه فرزندش وارد شدند. فکر کردم: «اوه، نه، آنها برای همیشه از هم جدا شدند.» سعی کردم خودم را از دید او مخفی کنم چون برایش متأسف بودم و نمی‌خواستم با او روبرو شوم. ولی پس از چند دقیقه خانمش وارد رستوران شد و در همان قسمت نشست. آنها همانند هر خانواده مسیحی که تا به حال دیده بودم، شاد و راضی به نظر می‌آمدند. من واقعاً گیج بودم.

ناگهان هر دو آنها به سمت من نگاه کردند و مرا شناختند، پس بلند شده به سمت من آمدند. در حالی که بسیار سرحال بودند با من سلام و احوال‌پرسی کردند: «سلام، نیل، خوشحالیم از اینکه می‌بینیمت.»

«من هم خوشحالم که شما دو تا را می‌بینم.» در واقع می‌خواستم بگویم: «خوشحالم از اینکه شما دو تا را با هم می‌بینم،» ولی فکر کردم بهتر است همان جمله اول را بگویم. پرسیدم: «چه کار می‌کنید؟» متعجب نمی‌شدم اگر به من می‌گفتند که از هم جدا شده‌اند و تنها به خاطر بچه‌ها به رستوران آمده‌اند.

خانمش پاسخ داد: «وضعمان خیلی خوب است نیل، من آنچه را که گفته بودید انجام دادم. به تنهایی برای دو هفته به کوهستان رفتم، به نوارهای شما گوش دادم و زندگی خود را با خدا اصلاح کردم.»

شوهرش اضافه کرد: «من نیز همان کار را انجام دادم، و بعد از آن ما توانستیم مسائل و مشکلات ازدواجمان را حل کنیم.» سپس با همدیگر برای آنچه که خدا اول در زندگی تک تک آنها و سپس برای کل خانواده انجام داده بود شادی کردیم.

این زوج درک کردند که لازمه داشتن رابطه‌ای درست با هم، داشتن رابطه‌ای صحیح با خداست. داشتن رابطه‌ای درست با خدا به این معنی است که یکبار و برای همیشه این موضوع را برای خود حل و فصل نمایید که خدا پدر شماست و شما فرزند مقبول او می‌باشید. این حقیقتی است بنیادین که شما براساس آن زندگی می‌کنید.

شما فرزند خدا هستید، به شباهت او خلق شده‌اید، و او شما را به خاطر کار تمام شده مسیح و به واسطه ایمان شما به او پارسا اعلام کرده است. تا زمانی که به این حقیقت ایمان داشته باشید و بر اساس آن قدم بردارید، تجربیات روزانه شما در مسیحیت عملی رشد خواهد کرد. ولی اگر کار تمام شده مسیح را زیر سؤال ببرید و سعی کنید به شخصی مبدل شوید که با فیض خداوند اکنون هستید، دچار کشمکش خواهید شد.

ما خدا را به خاطر دریافت رضایتش خدمت نمی‌کنیم؛ بلکه چون مقبول و پسندیده‌ای هستیم، او را خدمت می‌کنیم. او را پیروی نمی‌کنیم تا ما را دوست داشته باشد؛ بلکه چون ما را دوست دارد، او را پیروی می‌کنیم. عملکرد ما تعیین‌کننده هویت ما نیست؛ بلکه هویت ما است که عملکرد ما را تعیین می‌کند. «ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم» (اول یوحنا ۳:۲). به همین دلیل است که فراخوانده شده‌ایم تا به ایمان زندگی کنیم (رج. به رومیان ۱:۱۶ و ۱۷). اساس یک زندگی پیروزمند مسیحی باور آن چیزی است که در مورد شما صدق می‌کند. آیا برای باور این حقیقت مخالفتی هم خواهید داشت؟ بله، البته! پدر دروغگویان کل دنیا را فریب داده است (رج. به یوحنا ۸:۴۴ و مکاشفه ۱۲:۱۰)، و شبانه‌روز برادران را متهم می‌سازد (رج. به ۱۲:۱۰). اگر عمل شیطان کافی نباشد، دیگران هم هستند که شما را به زمین بزنند. ما باید دائماً به خود این حقیقت را که به جایگاه ما در مسیح مربوط می‌شود، یادآوری کنیم.

## بارش فیض خدا

فهرست زیر مکمل فهرست "من کیستم؟" از فصل دوم می‌باشد. این جملات، هویت شما را در مسیح بیشتر نمایان می‌سازند. این فهرست را با صدای بلند بخوانید تا بخشی از وجودتان گردد. گهگاهی از این فهرست به‌عنوان دعا استفاده کنید و از خدا بخواهید تا این حقایق را در قلب شما حک کند:

## چون در مسیح هستیم

### چون به واسطه فیض خدا در مسیح هستیم ...

- من تبرئه و کاملاً بخشیده شده‌ام و پارسا گشته‌ام (رومیان ۵:۱).
- من با مسیح مُردم و نسبت به قدرت گناه در زندگی خود نیز مُردم (رومیان ۶:۱-۶).
- من تا به ابد از محکومیت آزاد هستم (رومیان ۸:۱).
- من به واسطه عمل خدا در مسیح قرار گرفته‌ام (اول قرنتیان ۱:۳۰).
- من روح خدا را در زندگیم یافته‌ام تا آنچه را که خدا آزادانه به من داده است بفهمم (اول قرنتیان ۲:۱۲).
- به من فکر مسیح داده شده است (اول قرنتیان ۲:۱۶).
- من به قیمتی خریداری شده‌ام، من متعلق به خودم نیستم؛ من متعلق به خدا هستم (اول قرنتیان ۶:۱۹ و ۲۰).
- من به واسطه خدا در مسیح بنا، مسح و مُهر شده‌ام، و روح القدس همچون ودیعه‌ای به من داده شده است تا تضمینی برای ارث آتی من باشد (دوم قرنتیان ۱:۲۱؛ افسسیان ۱:۱۳ و ۱۴).
- چون مرده‌ام، دیگر برای خودم زنده نیستم، بلکه برای مسیح (دوم قرنتیان ۵:۱۴ و ۱۵).
- من پارسا گشته‌ام (دوم قرنتیان ۵:۲۱).

من با مسیح مصلوب گشته‌ام و دیگر من زندگی نمی‌کنم، بلکه مسیح در من و زندگی که اکنون دارم زندگی مسیح می‌باشد (غلاطیان ۲:۲۰).  
 من با هر برکت روحانی برکت یافته‌ام (افسیان ۱:۳).  
 من پیش از بنیاد عالم در مسیح انتخاب شدم تا در حضور او مقدس و بی‌عیب باشم (افسیان ۱:۴).

خدا پیشتر مرا به واسطه پیش‌دانی خود تعیین کرده بود تا فرزندخوانده او باشم (افسیان ۱:۵).

من نجات یافته و بخشیده شده‌ام، و گیرنده فیض بی‌حد او هستم (افسیان ۱:۱۷).  
 من با مسیح زنده گشته‌ام (افسیان ۲:۵).  
 من با مسیح قیام کرده‌ام و به همراه او در جایهای آسمانی نشسته‌ام (افسیان ۲:۶).  
 من از طریق روح‌القدس می‌توانم مستقیماً به حضور خدا راه یابم (افسیان ۲:۱۸).  
 من قادرم که با جسارت، آزادی و اعتماد به خدا نزدیک شوم (افسیان ۳:۱۲).  
 من از قلمرو شیطان رها شده و به پادشاهی مسیح منتقل گشته‌ام (کولسیان ۱:۱۳).  
 تمامی گناهانم بخشیده و فراموش شده‌اند. قرض‌های من باطل گشته‌اند (کولسیان ۱:۱۴).  
 خود مسیح در من است (کولسیان ۱:۲۷).  
 من ریشه محکمی در مسیح دارم و حال در او بنا گشته‌ام (کولسیان ۲:۷).  
 من روحاً ختنه گشته‌ام (کولسیان ۲:۱۱).  
 من در مسیح کامل گشته‌ام (کولسیان ۲:۱۰).  
 من با مسیح مدفون شده و قیام کرده‌ام و با او زندگی می‌کنم (کولسیان ۲:۱۲ و ۱۳).  
 من با مسیح مُردم و با او برخیزانیده شده‌ام. حال زندگی من با مسیح در خدا مخفی است. حال مسیح زندگی من است (کولسیان ۳:۱-۴).

به من روح قدرت، محبت و تأدیب داده شده است (دوم تیموتائوس ۱:۷).  
 من نجات یافته و به واسطه کار خدا جدا گشته‌ام (دوم تیموتائوس ۱:۹؛ تیطوس ۳:۵).  
 چون مقدس گشته‌ام و با مقدس‌کننده یکی هستم، پس او عار ندارد از اینکه مرا برادر خود خطاب کند (عبرانیان ۲:۱۱).  
 من این حق را دارم که با جسارت به تخت خدا نزدیک شوم تا رحمت و فیض او را در زمان تنگی دریافت کنم (عبرانیان ۴:۱۶).  
 خدا به من وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها داده که به واسطه آنها در طبیعت الاهی خدا شریک هستم (دوم پطرس ۱:۴).

اخیراً، شبانی که در یکی از جلساتی که در خصوص حل کشمکش‌های روحانی ترتیب داده بودم شرکت کرده بود، بعد از پایان جلسه مرا به گوشه‌ای برد و شروع به صحبت کرد. اظهارات او تأییدی دوباره بر این باور من بود که درک هویت روحانی ما شاه‌کلید حل کشمکش‌های روزانه ما می‌باشد.

او گفت: «این هفته خانمی که عضو کلیسای مان است برای مشاوره به نزد من آمد، او کشمکش زیادی در رابطه با شوهر الکلیش داشته است. نمی دانست چه باید بکند و خود را یک شکست خورده می دید. او آمده بود به من بگوید که این پایان ازدواج آنهاست.»

«من فهرست جمالتی را که در باب هویت ما در مسیح بود و شما آنها را با ما در میان گذاشته بودید بیرون آوردم و به او گفتم: "بگیر و این را با صدای بلند بخوان." او نصف فهرست را خواند و شروع به گریه کرد. او گفت: "هیچ وقت متوجه نشدم که اینها در مورد من نیز صدق می کند. احساس می کنم با تمام این مشکلات هنوز برای من امیدی باشد."»

آیا این اعجاب انگیز نیست؟ درک شما از هویت تان، چنین تغییر بزرگی را به وجود می آورد تا در برخورد با مشکلات و کشمکش های زندگی تان موفق شوید. برای رشد و بلوغ شما ضروری است تا به حقیقت خدا در مورد اینکه شما کیستید ایمان بیاورید.

## رابطه و هماهنگی، دو مقوله متفاوت

با این همه تأکیدی که بر مقبولیت ما در نظر خدا و به واسطه مسیح می کنیم، شاید این سؤال برای شما مطرح شود که، «وقتی گناه می کنیم چه اتفاقی برای این رابطه ایده آل می افتد؟ آیا شکست ما در مقبولیتی که در حضور خدا داریم اختلالی ایجاد می کند؟» اجازه دهید این سؤال را با مثالی ساده پاسخ دهم.

زمانی که متولد شدم پدری داشتم. نامش ماروین اندرسون<sup>۱</sup> بود. به عنوان پسرش، نه تنها نام فامیلی ماروین اندرسون را دارم، بلکه خون او در رگ های من جریان دارد. ماروین اندرسون و نیل اندرسون از نظر خونی با هم رابطه دارند.

آیا کاری وجود دارد که به واسطه انجام آن بتوانم این رابطه خونی را با پدرم تغییر دهم؟ اگر از خانه بروم و یا نامم را عوض کنم چه؟ باز پسر ماروین اندرسون خواهم بود، اینطور نیست؟ چه اتفاقی خواهد افتاد اگر مرا از خانه بیرون کند؟ یا مرا طرد کند؟ آیا من هنوز فرزندش هستم؟ بله، البته! ما از نظر خونی به هم مربوط می شویم و هیچ چیزی قادر نیست که این را عوض کند.

ولی آیا می توانم کاری کنم که بر هماهنگی موجود در رابطه ما به عنوان پدر و پسر تأثیر بگذارد؟ بله، حقیقتاً راهی وجود دارد. از زمانی که پنج ساله بودم تقریباً تمام راهها را کشف کردم! رابطه من و پدرم در یک وضعیت مخاطره آمیز نبود، ولی هماهنگی موجود در رابطه ما به دفعات متعدد به خاطر رفتار من مغشوش شد.

علامت مشخصه این هماهنگی چه بود؟ اعتماد و اطاعت. از زمانی که به عنوان فرزند پدرم در خانواده او متولد شدم، این رابطه برای همیشه در آنجا وجود داشت. مشکل هماهنگی، بارها و بارها به خاطر رفتارهای خوب و بد من تکرار می شد. از دوران کودکی دریافتم که اگر از پدرم اطاعت می کردم، می توانستم در هماهنگی با او زندگی کنم. اما اگر از او اطاعت



نمی‌کردم خارج از این هماهنگی به سر می‌بردیم. اما چه در این هماهنگی به سر می‌بردم و چه خارج از آن قرار می‌گرفتم او در هر حال پدر من بود.

در قلمرو روحانی، زمانی که تولد تازه یافتیم، یکی از اعضای خانواده خدا گشتم. خدا پدر من است و از یک رابطه ابدی که به واسطه خون پربهای مسیح ایجاد شده است لذت می‌برم (اول پطرس ۱: ۱۸ و ۱۹). آیا به عنوان پسر خدا، کاری هست که بتوانم با انجام آن این رابطه را تغییر دهم؟ می‌دانم که در اینجا شاید به برخی مسائل حساس و بحث‌برانگیز الاهیاتی اشاره می‌کنم. موضوع امنیت ابدی (اطمینان از نجات - م.) مسئله‌ای است که هنوز بعضی از مسیحیان بر سر آن بحث می‌کنند. چون بحث ما در این مقوله نمی‌گنجد، پس اجازه دهید از مسئله امنیت ابدی گذشته، به این موضوع بپردازیم که اساس رابطه ما با خدا خون خداوند ما عیسی مسیح می‌باشد. ما به واسطه ماهیت ایمان خود نجات یافته‌ایم و نه به خاطر نحوه رفتار خود.

بخش‌های بسیاری از کتاب مقدس از موضوع اطمینان از نجات حمایت می‌کنند. پولس در رومیان ۸: ۳۵ می‌پرسد: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟» سپس جواب می‌دهد که هیچ مخلوقی «قادر نخواهد بود که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد» (رومیان ۸: ۳۹). عیسی اظهار داشت که: «گوسفندان من به صدای من گوش فرامی‌دهند؛ من آنها را می‌شناسم و آنها از پی من می‌آیند. من به آنها حیات جاویدان می‌بخشیم، و به یقین هرگز هلاک نخواهند شد. کسی آنها را از دست من نخواهد ربود» (یوحنا ۱۰: ۲۷ و ۲۸). من فرزند خدا هستم که دوباره متولد شدم، و به واسطه فیض او که از طریق ایمان به دست آورده‌ام، در اتحاد روحانی با او به سر می‌برم. زمانی که در خانواده او متولد شدم، رابطه من با او برای همیشه بنا نهاده شد.

ولی آیا کاری هست که با انجام آن بتوانم اختلالی در هماهنگی رابطه خود با خدا ایجاد کنم؟ مسلماً. هماهنگی موجود در رابطه من با خدا بر همان موضوعی بنا نهاده می‌شود که در مورد پدر زمینی من صدق می‌کرد یعنی اعتماد و اطاعت. وقتی به خدا اعتماد و از او اطاعت می‌کنم در هماهنگی به سر می‌برم. وقتی که به‌طور کامل واکنش نشان نمی‌دهم، هماهنگی موجود در ارتباط من با خدا دچار اختلال می‌شود و زندگی من این ناهماهنگی را منعکس می‌سازد. من پدر آسمانی خود را دوست دارم و می‌خواهم با او در هماهنگی به سر برم، بنابراین اشتیاق من این است که با ایمان براساس آنچه که او آن را حقیقت می‌داند زندگی کنم. اما حتی زمانی که ناطاعتی می‌کنم و تصمیم می‌گیرم که بر حسب جسم زندگی کنم، رابطه من با او زیر سؤال نمی‌رود زیرا ما به واسطه خون عیسی مسیح با هم مرتبط گشته‌ایم.

## پذیرش حقایق در مورد دیگران

روزی شبانی نزد من آمد و گفت: «چگونه می‌توانم از کلیسایی که هم‌اکنون در آن هستم

بروم؟»

از او پرسیدم: «چرا می خواهی بروی؟ مگر کلیسایت چه مشکلی دارد؟» پاسخ داد: «چون کلیسای من از گروهی بازنده تشکیل شده است.» «بازنده؟ در این فکرم که آیا آنها واقعاً بازنده هستند یا اینکه خود را اینطور می بینند برای اینکه این همان طریقی است که شما آنها را می بینید.»

او با بی میلی قبول کرد که احتمالاً قسمت دوم نظر من صحیح است. اساس بی میلی او درست بود، زیرا در پادشاهی خدا هیچ بازنده ای وجود ندارد- هیچ گونه بازنده ای! چگونه می توان فرزند خدا را بازنده نامید؟ به همان اندازه که مهم است تا شما هویت واقعی خود را به عنوان فرزند خدا باور کنید، به همان نسبت نیز مهم است تا دیگر مسیحیان را نیز به عنوان فرزندان خدا ببینید و بر اساس آن رفتار کنید. باور من این است که بزرگترین عامل تعیین کننده نحوه رفتار ما با مردم، نگرشی است که ما نسبت به آنها داریم. اگر به مردم چون بازندگان نگاه کنیم، شروع به باور این مسئله خواهیم کرد که آنها واقعاً بازنده هستند. اگر باور کنیم که بازنده هستند، با آنها چون بازندگان رفتار خواهیم کرد و برخورد ما برای آنها چون آینه ای می شود که خود را در آن می بینند و سپس همانند بازنده نیز عمل خواهند کرد. ولی اگر ما خواهر و برادران خود در مسیح را چون نجات یافتگان و مقدسین پارسا شده نگاه کنیم، با آنان چون مقدسین برخورد خواهیم کرد و این مسئله به آنها کمک خواهد کرد تا همچون مقدسین سلوک کنند.

مطالعات نشان داده است که در یک خانواده معمولی، کودک در مقابل هر جمله مثبت، ده جمله منفی می شنود. در محیط مدرسه، وضع نسبتاً بهتر است. دانش آموزان در مقابل هر جمله مثبت هفت جمله منفی از معلم خود می شنوند. تعجب آور نیست که اکثریت بچه ها با احساس بازنده بودن بزرگ می شوند. والدین و معلمین این نگرش را هر روزه در صحبت های خود به بچه ها منتقل می کنند.

این مطالعات همچنین خاطر نشان می کنند که تأثیر یک جمله منفی به واسطه چهار جمله مثبت خشی می شود. احتمالاً صحت این موضوع را هر زمانی که لباسی نو به تن می کنید می توانید ثابت کنید. ممکن است تعدادی از دوستان شما بگویند: «اوه، چه لباس قشنگی.» اما فقط یک جمله مانند «به نظر نمی آید که خودت باشی» کافی است تا شما را به اعماق چاه یأس بیاندازد. آنچه که در مورد دیگران می گوئیم، به طرز خارق العاده ای بر آنها تأثیر می گذارد، و آنچه که می گوئیم بیانگر دید و نگرش ما نسبت به این افراد است.

عهد جدید آشکارا نشان می دهد که ما مقدسینی هستیم که گناه می کنیم. هر فرزند خدایی که بگوید گناه نمی کند دروغگو خوانده می شود (اول یوحنا ۱: ۸). ما خوانده نشده ایم که یکدیگر را داوری نماییم، بلکه تا دیگر مسیحیان را به عنوان فرزندان خدا قبول کنیم و یکدیگر را بلند نماییم.

اگر می توانستیم تنها یک آیه از عهد جدید حفظ کنیم و به آن عمل کرده، از آن تخطی نوزیم، ایمان داریم که می توانستیم سه چهارم مشکلات خانوادگی و کلیسایی خود را حل کنیم. این آیه افسسیان ۴: ۲۹ می باشد: «دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتارتان

به تمامی برای بنای دیگران به کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند.»  
 آیا اعجاب آور نیست که من و شما این قدرت را داریم که با استفاده از کلمات مناسب به دیگران فیض رسانیم؟ اگر سخنی نگوییم که باعث خرد شدن افراد باشد، و تنها بر اساس افسسیان ۲۹:۴ دیگران را بنا کنیم، در کلیسا به جای آنکه عضوی از خدمهٔ مخرب شیطان باشیم، عضوی از خدمهٔ بناکننده خدا خواهیم بود.

## ارتباط با خدا

وقتی در کلاس هشتم تحصیل می‌کردم، در مدرسه برنامه‌ای داشتیم که روز تعلیم مذهبی خوانده می‌شد. هر سه‌شنبه بعد از ظهر، کلاس‌ها را یک ساعت زودتر تعطیل می‌کردند تا ما با انتخاب خود به کلیسایی برویم و یک ساعت در آنجا باشیم. این یک اجبار مذهبی نبود، دانش‌آموزان می‌توانستند به جای کلیسا به سالن مطالعه بروند، ولی من بر اساس انتخاب مادرم به کلیسا می‌رفتم. در یک روز با صفای بارانی، تصمیم گرفتم در برنامه تعلیم مذهبی آن روز شرکت نکنم. در پارک بازی کردم، و به موقع خود را به ایستگاه اتوبوس رساندم تا به خانه‌مان که در مزرعه بود برگردم. فکر کردم قضیه به همین جا ختم می‌شود، ولی اینطور نشد!  
 روز بعد مدیر مدرسه مرا به دفتر خود خواند و گفت: «ترتیبی داده‌ام که پنج‌شنبه و جمعه همین هفته در خانه بمانی.» شوکه شده بودم. به خاطر عدم شرکت در برنامه تعلیم مذهبی، می‌بایست دو روز از رفتن به مدرسه محروم می‌شدم؟ نمی‌خواستم با والدینم روبرو شوم و برگشت به خانه واقعاً دردآور بود. فکر کردم در این دو روز خود را به مریضی بزنم و یا در ساعات مدرسه به جنگل بروم. می‌دانستم که این کار غیرممکن است و باید با والدین خود روبرو شوم. به نزد مادرم رفتم زیرا می‌دانستم او ملایم‌تر خواهد بود.  
 به او گفتم: «مادر، به خاطر فرار از برنامه تعلیم مذهبی، دو روز از رفتن به مدرسه محروم شده‌ام.»

او ابتدا شوکه شد، سپس لبخندی زد و گفت: «اوه، نیل، یادم رفته بود به تو بگویم که ما از مدرسه خواسته بودیم که دو روز به تو مرخصی بدهند تا در برداشت محصول ذرت به ما کمک کنی.»

حال اگر من این موضوع را می‌دانستم، آیا از روبرو شدن با والدین خود می‌ترسیدم؟ آیا در طول بازگشت به خانه آنقدر غصه می‌خوردم؟ البته که نه، من نمی‌دانستم که قبلاً برای دو روز ماندن من در خانه عذری موجه وجود داشته است. این همان طریقی است که اکثر مسیحیان در آن زندگی می‌کنند. آنها طوری زندگی می‌کنند که گویی بر روی شیشه راه می‌روند. آنها نمی‌توانند اشتباه بکنند، چون در این صورت چکش خدا بر سر آنها فرود خواهد آمد.

خوانندهٔ عزیز مسیحی، چکش خدا افتاد. این چکش بر سر مسیح افتاد. او «یکبار» برای گناهان ما مرد (رومیان ۶:۱۰). ما گناهکارانی نیستیم که در دست خدایی عصبانی گیر افتاده

باشیم. ما مقدسینی هستیم که در دستان خدای پر محبت جای گرفته‌ایم، خدایی که ما را فراخوانده است تا «با اخلاص قلبی و اطمینان کامل ایمان به حضور خدا نزدیک شویم، در حالی که دل‌هایمان از هر احساس تقصیر زدوده و بدن‌هایمان با آب پاک شسته شده است» (عبرانیان ۱۰: ۲۲). «زیرا به واسطه او، هر دو توسط یک روح به حضور پدر دسترسی داریم» (افسیان ۱۸: ۲). «ما در او و به واسطه ایمان به او، می‌توانیم آزادانه و با اطمینان به خدا نزدیک شویم» (افسیان ۱۲: ۳).

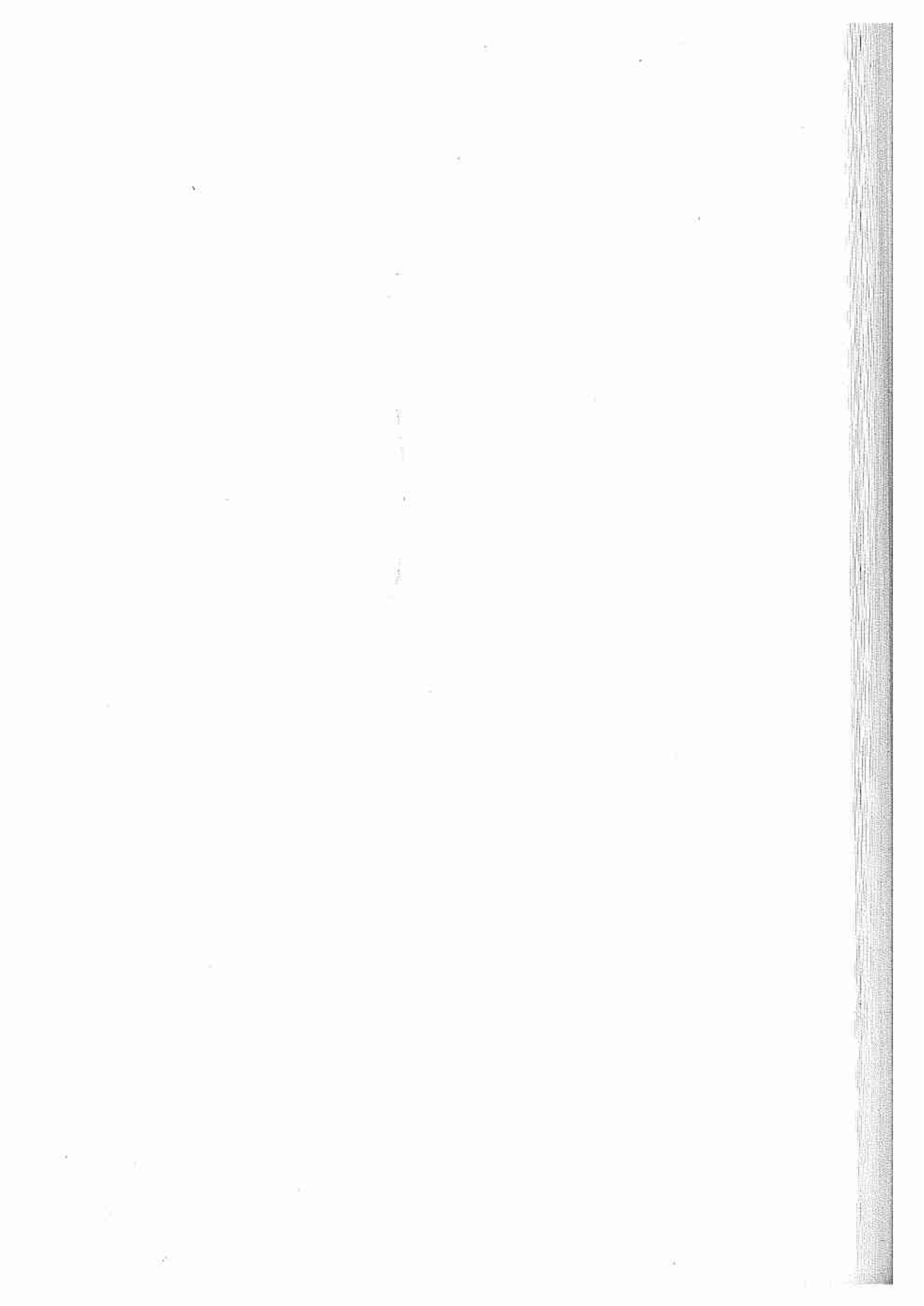
عقیده برخی از رهبران مسیحی بر این است که بایستی بر بُعد گناهکار طبیعت انسانی خود تأکید کنیم تا محرکی برای زندگی درست داشته باشیم. من با کمال احترام با نظر آنها مخالف هستم. چگونه تقصیر می‌تواند محرک ما باشد در حالی که «برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست» (رومان ۸: ۱)؟ چگونه ترس می‌تواند محرک ما باشد وقتی که «روحی که خدا به ما بخشیده، نه روح ترس، بلکه روح قوت و محبت و انضباط است» (دوم تیموتائوس ۷: ۱)؟ عقیده من این است که باید به ایمانداران در مورد هویت خود در مسیح حقیقت را گفت و به آنها انگیزه داد تا بر اساس هویت خود زندگی کنند. برای نشان دادن این حقیقت، اجازه دهید شهادت مبشری را بخوانیم که پس از خواندن چاپ اول این کتاب برایم فرستاده است:

«گرچه برای سالیان طولانی مسیحی بوده‌ام، ولی هرگز مفهوم بخشش خدا و ارث روحانی خود را نفهمیده‌ام. برای سالیان متمادی با گناهی خاص دست به گریبان بوده‌ام. در دانشکده الهیات تحصیل می‌کردم که این تجربه وحشتناک شروع شد. هرگز تصورش را هم نمی‌کردم که این جهنم به پایان خواهد رسید. این امکان وجود داشت که خود را بکشم بدون اینکه فکر کنم کاری که انجام می‌دهم گناه است. احساس می‌کردم که خدا از من روی برگردانیده و من محکوم به فنا هستم زیرا نمی‌توانستم بر گناه خود غلبه یابم. از خودم متنفر بودم. خود را یک شکست‌خورده تصور می‌کردم.

خدا مرا هدایت کرد تا کتاب «پیروزی بر تاریکی» شما را بخرم. احساس می‌کنم تازه مسیحی شده‌ام، احساس می‌کنم تازه متولد شده‌ام. اکنون چشمانم به سمت محبت خدا باز شده‌اند و می‌دانم که قدیسی هستم که گناه را انتخاب کرده‌ام. اکنون می‌توانم بگویم که آزاد هستم، آزاد از دام شیطان و آگاه از دروغ‌هایی که او به خورد من داده است.

هرگاه گناهی مرتکب می‌شدم در حضور خدا اعتراف و طلب بخشش می‌کردم، اما دفعه بعد احساس می‌کردم که بیشتر در چنگال شیطان اسیر شدم زیرا نمی‌توانستم بخشش خدا را قبول کنم و قادر به بخشش خود نیز نبودم. همیشه فکر می‌کردم که پاسخ مشکل من با نزدیک شدن به خدا حل می‌شود، اما چون خود را گناهکاری می‌دانستم که ارزش دوست داشته شدن

را نداشت، خود را در حضور خدا سردرگم می‌پنداشتم. اما دیگر این وضع ادامه نخواهد داشت! به واسطه کلام خدا و به کمک روشی که شما ارائه کردید، من دیگر یک مسیحی شکست خورده نیستم. اکنون می‌دانم که در مسیح زنده و نسبت به گناه مرده و برده عدالت هستم. اکنون به واسطه حقایقی که خدا گفته، به ایمان زندگی می‌کنم. گناه دیگر بر من قدرتی ندارد، شیطان نفوذ خود را بر من از دست داده است.»



## چیزی کهنه، چیزی نو

اگر وارد کلیسایی شوید که به اصول کتاب مقدس ایمان دارد و از جماعت پرسید که «چند نفر از شما باور می‌کنید که گناهکارید؟» متوجه می‌شوید که همه دست خود را بلند می‌کنند. سپس اگر پرسید: «چند نفر از شما فکر می‌کنید که مقدس می‌باشید؟» تعداد کمی از آنها دست خود را بالا می‌برند. دلیل این امر چیست؟ برخی از این افراد تعلیمی غیر از این ندیده‌اند. برخی فکر می‌کنند که اگر خود را قدیس فرض کنند عملی خودخواهانه انجام داده‌اند. تعداد بسیاری از آنها اعتقاد دارند که عنوان "گناهکار" مناسب با وضعیت فعلی شان می‌باشد. چون گناه می‌کنند، پس باید گناهکار باشند. حتی اگر به آنها بگویید که هم قدیس و هم گناهکار می‌باشند، احتمالاً به خاطر تجربیاتی که داشته‌اند دومی را باور خواهند کرد.

قدیسی زنده و آزاد در مسیح بودن به معنی بلوغ روحانی و یا بی‌گناهی نیست، بلکه مهیاکننده اساسی برای امید و رشد در آینده می‌باشد. علیرغم تدارکی که خدا برای ما در مسیح دیده، هنوز در رفتار خود کامل نیستیم. ما مقدسینی هستیم که گناه می‌کنیم. جایگاه ما در مسیح ثابت و مستحکم است، ولی عملکردهای روزانه ما اغلب با شکست شخصی و بی‌اطاعتی همراه است که باعث ناامیدی می‌گردد و همچنین هماهنگی ارتباط ما را با خدا مخدوش می‌سازد. ما به همراه پولس رسول ناله سر می‌دهیم که: «آن عمل نیکو را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه عمل بدی را که نمی‌خواهم، به جا می‌آورم. آه که چه شخص نگویند بختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟» (رومیان ۷: ۱۹ و ۲۴).

برای درک دلایل شکستی که اغلب حس قدوسیت ما را بر هم می‌زند، با اصطلاحاتی چون جسم، طبیعت و انسانیت کهنه (خویشتن) مواجه می‌شویم. این اصطلاحات در واقع به چه معنی هستند؟ آیا از یکدیگر مجزا می‌باشند و یا عناصر تشکیل‌دهنده و قابل تبدیل یک مشکل می‌باشند؟ تعریف این اصطلاحات زمانی مشکل‌تر می‌شوند که در برخی از ترجمه‌های جدید کتاب مقدس کلمه "جسم" (sarx) به عنوان طبیعت کهنه و یا طبیعت گناه ترجمه شده است.

باید اعتراف کنم که این موضوع یکی از مباحث مشکل‌الاهیاتی می‌باشد. قرن‌هاست که محققین کتاب مقدس با این موضوع کلنجار می‌روند، و من به هیچ عنوان تظاهر به داشتن پاسخ نهایی برای این مشکل نمی‌کنم. ولی در این فصل می‌خواهم برخی از آن دسته اصطلاحاتی را بررسی کنم که باعث سردرگمی مسیحیانی شده‌اند که قصد دارند طرف

گناه‌آلود قدوسیت‌شان را درک کنند. اعتقاد من بر این است که درک روشن‌تر این اصطلاحات کتاب مقدسی شما را یاری خواهد کرد تا هویت خود را بهتر بشناسید و گام‌های بیشتری در رشد مسیحی خود بردارید.

## ماهیت مشکل

کتاب مقدس می‌گوید که ما در «نافرمانی‌ها و گناهان» خود مرده بودیم (افسیان ۱:۲) و «طبعاً فرزندان غضب بودیم» (۳:۲). به عبارت دیگر، از نظر جسمی زنده و از نظر روحانی مرده متولد شدیم. ما در زندگی خود فارغ از حضور خدا بودیم و از راه‌های او شناختی نداشتیم. در نتیجه، همه ما یاد گرفتیم مستقل از خدا زندگی کنیم. این استقلال اکتسابی یکی از مشخصات اساسی جسم می‌باشد.

«زیرا تمایلات نفس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نفس؛ و این دو بر ضد هم‌اند، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانید هر آنچه را که می‌خواهید، به جا آورید» (غلاطیان ۵:۱۷). آنها با هم منازعه می‌کنند زیرا روح القدس، همانند عیسی، مستقل از پدر آسمانی ما عمل نخواهد کرد ولی جسم این کار را می‌کند. شاید بتوان جسم را به‌عنوان وجودی مستقل از خدا تعریف کرد، یعنی زندگی که توسط گناه اداره می‌شود و یا در جهت مخالف خدا در جریان است. جسم بیش از آنکه وابسته به خدا باشد، به خود متکی است؛ و به جای اینکه مسیح - محور باشد، خود - محور است.

وضع بشر سقوط کرده، طبعاً گناه‌آلود و از نظر روحانی مرده (جدا شده از خدا) است. علاوه بر این، قلب که هسته مرکزی وجود ما را تشکیل می‌دهد، «از همه چیز فریبده‌تر است و بسیار مریض است» (ارمیا ۱۷:۹). پولس رسول می‌فرماید: «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند» (رومیان ۳:۲۳). بشر سقوط کرده «در حاکمیت نفس» زندگی می‌کند، و «و کسانی که در حاکمیت نفس هستند، نمی‌توانند خدا را خوشنود سازند.» (رومیان ۸:۸). بشر دور افتاده بود. وجود او تماماً نابود گشته، نمی‌توانست کاری برای نجات خودش انجام دهد.

در نجات، چندین تغییر موقعیتی رخ داد:

اول، خدا ما را از قدرت ظلمت رهانیده «زیرا ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است» (کولسیان ۱:۱۳).

دوم، قدرت گناه از طریق جسم نابود شده است. به‌عنوان یک مسیحی، شما دیگر در حاکمیت نفس نیستید، بلکه در مسیح. پولس چنین توضیح می‌دهد: «اما شما نه در حاکمیت نفس، بلکه در حاکمیت روح قرار دارید، البته اگر روح خدا در شما ساکن باشد. و اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، او از آن مسیح نیست» (رومیان ۹:۸).

پولس همچنین مفهوم بودن در «حاکمیت نفس» را با بودن «در آدم» یکی می‌داند. «زیرا همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد» (اول قرنتیان



۲۲:۱۵). مسیحیان دیگر در حاکمیتِ نفس نیستند، اما چون خصوصیات جسم در ایمانداران باقی می‌ماند، پس حق انتخاب دارند. آنها می‌توانند براساس جسم رفتار یا زندگی کنند و یا می‌توانند براساس روح سلوک نمایند (به غلاطیان ۱۹:۵-۲۱ و ۲۲:۵ و ۲۳ مراجعه کنید). این تغییرات موقعیتی را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

در مسیح		در آدم
انسانیت جدید	به واسطه وراثت	انسانیت کهنه (خویشتن)
بخشی از طبیعت الاهی	به واسطه طبیعت (دوم پطرس ۱:۴)	طبیعت گناه‌آلود (افسیسیان ۱:۲-۳)
در روح	به واسطه تولد (رومیان ۹:۸)	در حاکمیتِ نفس (رومیان ۸:۸)
زندگی براساس جسم و یا روح (غلاطیان ۵:۱۶-۱۸)	به واسطه انتخاب	زندگی براساس جسم

## ما پیوند زده شده‌ایم

پولس در رابطه با طبیعت ما می‌گوید: «شما زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید» (افسیسیان ۸:۵). آیا می‌توانید هم نور و هم تاریکی باشید؟ پولس همچنین می‌فرماید: «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است!» (دوم قرنتیان ۵:۱۷).

آیا بخشی از وجود ما خلقت تازه و بخشی دیگر خلقت کهنه می‌باشد؟ آیا یک مسیحی دارای دو طبیعت می‌باشد؟ شاید بیان مثالی بتواند کمکی برای پاسخ به این سؤال باشد. در ایالت آریزونا، پارک‌ها و خیابان‌های شهر پوشیده از درختان پرتقال تزئینی می‌باشد که نسبت به درختانی که پرتقال شیرین قابل خوردن تولید می‌کنند، تنه ضخیم‌تری دارند. چون این درختان می‌توانند در آب و هوای سرد به بقای خود ادامه دهند، از تنه آنها به عنوان وسیله‌ای برای پیوند زدن استفاده می‌کنند.

وقتی درخت پرتقال تزئینی تا ارتفاع معینی رشد می‌کند آن را قطع می‌کنند، و زندگی جدیدی (پرتقال بی‌دانه) به آن پیوند می‌زنند. آن چیزی که در بالای درخت و در قسمت پیوندزده شده رشد می‌کند، محصول جدیدی است که خاصیت پرتقال بی‌دانه را دارد. آنچه که در بخش زیرین قسمت پیوندزده شده وجود دارد، دارای خواص ظاهری پرتقال تزئینی می‌باشد. زمانی که رشد این درخت کامل شد تنها یک نوع درخت باقی می‌ماند. رشد ظاهری و فیزیکی درخت هنوز هم به ریشه‌های آن وابسته می‌باشد که برای دستیابی به آب و مواد

مغذی در عمق زمین پیش می‌رود. آنچه که در بالای قسمت پیوندزده شده رشد می‌کند، طبیعت و خواص همان چیزی را دارد که پیوند زده شده است.

مردم در حالی که به درختان پرتقال بی‌دانه نگاه می‌کنند نمی‌گویند که «اینها صرفاً مجموعه‌ای از کنده و تنه درختانی است که به آنها پیوند زده‌اند» آنها این درختان را درختان پرتقال بی‌دانه خواهند نامید زیر درخت را به واسطه میوه‌اش می‌شناسند. این همان طریقی است که مردم به واسطه آن باید ما را بشناسند.

عیسی گفت: «بنابراین، آنان را از میوه‌هایشان خواهید شناخت» (متی ۷: ۲۰). پولس رسول می‌فرماید: «بنابراین، از این پس درباره‌ی هیچ‌کس با معیارهای بشری قضاوت نمی‌کنیم» (دوم قرنتیان ۵: ۱۶). به عبارت دیگر، نباید مسیحیان را برحسب آنچه که در آدم بودند بشناسیم، بلکه برحسب آن شخصی که اکنون در مسیح می‌باشند. به همین دلیل است که کتاب مقدس ایمانداران را نه به عنوان گناهکاران بلکه به عنوان قدیسین می‌شناسد.

شخص نفسانی همانند درخت پرتقال تزئینی می‌باشد که شاید در ظاهر خوب به نظر آید ولی نمی‌تواند میوه‌ای به بار آورد که تلخ نباشد. ثمره چنین شخصی فقط به زمین می‌افتد و تنه‌ای را به وجود می‌آورد که نفسانی‌تر خواهد بود و تنها برای زمانی محدود خوب به نظر می‌رسد.

اجازه دهید به مثال درخت از زاویه‌ای دیگر بنگریم. شما ماهیت درخت را چگونه توصیف خواهید کرد؟ آیا درخت دارای دو ماهیت می‌باشد؟ پاسخ به این سؤال بستگی به این موضوع دارد که آیا شما در مورد کل درخت صحبت می‌کنید، که دارای دو ماهیت (تنه درخت و پرتقال بی‌دانه‌ای که پیوند خورده است) می‌باشد، و یا فقط در مورد بخشی از درخت که بالای قسمت پیوند خورده رشد می‌کند (خلقت تازه)، که تنها دارای یک طبیعت (پرتقال بی‌دانه) می‌باشد. این نمونه‌ای از مشکل موجود در معانی کلمات می‌باشد. آیا وقتی پولس در مورد "من" جدید صحبت می‌کند، در مورد ترکیبی از شخصی که قبل از قبول مسیح بوده و شخصی که اکنون در مسیح می‌باشد صحبت می‌کند، و یا صرفاً در مورد شخصی است که خلقت تازه‌ای در مسیح می‌باشد؟

در زندگی مسیحی لازمه رشد روحانی، داشتن رابطه با خدا، یعنی منشأ حیات روحانی می‌باشد، رابطه‌ای که بذر و یاریشه‌ای جدید در زندگی ایجاد می‌کند. همانگونه که در طبیعت نیز مادامی که بذر و یاریشه‌ای زنده در گیاهی وجود نداشته باشد، هیچگونه رشدی حاصل نمی‌شود، به همین ترتیب اگر ریشه حیات (هسته حیات روحانی) در ایماندار وجود نداشته باشد، رشدی در کار نخواهد بود. در واقع چیزی برای رشد کردن وجود ندارد. به همین دلیل است که اساس الاهیات پولس مبتنی بر جایگاه ما در مسیح می‌باشد.

«پس همانگونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همانگونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید» (کولسیان ۲: ۶ و ۷). برای اینکه ایمانداران بنا شوند (تقدس پیشرونده)، ابتدا باید در مسیح ریشه مستحکمی داشته باشند (تقدس جایگاهی). برای رشد و پربار بودن، باید وجود مسیحیان، ازدواج و خدمت آنها مسیح-محور باشد.

## قلب و روحی تازه

بر اساس کتاب مقدس، قلب هسته و مرکز وجود انسان می باشد. قلب «سرچشمه امور حیاتی» است (امثال ۴: ۲۳). باید اذعان داشت که در وجود فردی معمولی که هنوز طعم نجات را نچشیده است، «دل از همه چیز فریبنده تر است و بسیار مریض است» (ارمیا ۱۷: ۹). قلب از این نظر فریبنده است که از لحظه تولد به جای اینکه نسبت به حقایق کلام خدا مقید شود، توسط فریبکاری های دنیای سقوط کرده مشروط گشته است.

یکی از مهمترین نبوت های موجود در کتاب مقدس، در خصوص نجاتمان در حزقیال ۳۶: ۲۶ یافت می شود: «دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد.»

عهد جدیدی که هر مسیحی با آن زندگی می کند، می گوید: «احکام خود را در دل های ایشان خواهم نهاد» (عبرانیان ۱۰: ۱۶). به عبارت دیگر، «تمام پرتقال های تزئینی که تصمیم بگیرند به خدا اعتماد کنند و به کلام او ایمان بیاورند، مبدل به پرتقال های شیرین می شوند.» لحظه ای که به تاک پیوند زده شدید، مقدس و برای خدا جدا گشتید. «شما هم اکنون پاک هستید» (یوحنا ۱۵: ۳) و در حالی که او شما را هرس می کند در تقدس خود پیش می روید، رشد می کنید و میوه به بار می آورید.

در شهادت پولس نیز همین تفکر را می بینیم: «دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار، زیرا با مسیح بر صلیب شده ام، و دیگر من نیستم که زندگی می کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد» (غلاطیان ۲: ۲۰). پولس می گوید من مردم، ولی پرواضح است که به عنوان فردی جدید و متفاوت زندگی می کنم (همچنین به کولسیان ۳: ۱-۳ مراجعه کنید). به عبارتی دیگر، درخت پرتقال تزئینی و قدیمی من بریده شده است؛ من دیگر به عنوان درخت پرتقال تزئینی زندگی نمی کنم، بلکه به عنوان پرتقال شیرین جدیدی به حیات خود ادامه می دهم.

## انسان جدید

به موازات مفهوم خلقت تازه در مسیح، این تعلیم وجود دارد که می گوید ایماندار "طبیعت تازه" و یا به زبان ساده تر انسانی جدید به تن کرده است (کولسیان ۳: ۱۰). بعضی اوقات انسان جدید هم به فرد جدید در مسیح اطلاق می شود و هم به نوع بشر که در اتحاد با مسیح به خلقتی تازه و انسانی جدید مبدل می شود که در این اتحاد، مسیح سر و رهبر می باشد. اف. اف. بروس<sup>۱</sup> می گوید: «انسان جدیدی که خلق شده است دارای شخصیتی جدید می باشد و هر ایمانداری که تولد تازه می یابد، مبدل به عضوی از آن خلقت تازه ای می شود که منشأ حیات آن مسیح است.»

منظور از انسان جدید چیست؟ آیا به این معنی است که تمامی جنبه‌های وجودی یک ایماندار واقعاً تازه و جدید می‌شود؟ از نظر ظاهری هیچ تفاوتی نکردیم و هنوز به همان شکل قبلی خود می‌باشیم، هنوز بسیاری از افکار، احساسات و تجربیات قبلی خود را داریم. برای مثال، یک درخت پرتقال تزئینی را تصور کنید که اخیراً ساقه‌ای کوچک به آن پیوند زده شده است. از آنجا که این ساقه کوچک به نظر می‌رسد، ظاهراً هیچ تغییری در این درخت به وجود نیآورده است. گاهی اوقات به ما نیز چنین تعلیم داده می‌شود که "تازگی" ما تنها به جایگاه ما در مسیح دلالت می‌کند. تازگی چیزی است که تنها با پارساشمردگی و تقدس ما که حاصل عمل بخشایش خدا و عنوان مقدسی که او به ما داده است، ارتباط دارد. تا زمانی که در جلال متبدل نشویم، هیچگونه تغییر واقعی در ما روی نمی‌دهد. و این بدین معنی خواهد بود که آموزه پارساشمردگی را بدون اشاره به تغییر واقعی تعلیم بدهیم (ما بخشیده شده‌ایم، ولی زندگی جدیدی در کار نیست). اگر هنوز درخت پرتقال تزئینی هستیم، چگونه انتظار داریم که پرتقال شیرین به بار آوریم؟ باید باور کنیم که هویت تازه ما در حیات مسیح می‌باشد و خود را مقید سازیم تا در او و مطابق با او رشد کنیم.

اگر خلقت تازه‌ای در مسیح می‌باشید، آیا گاهی از خود سؤال نمی‌کنید که چرا برخی مواقع به همان شیوه گذشته فکر و احساس می‌کنید؟ دلیل این امر این است که تمام چیزهایی را که قبل از شناخت مسیح یاد گرفته‌اید هنوز هم به صورت برنامه‌ریزی شده‌ای در خاطر شما وجود دارد. هیچ کلید ذهنی برای پاک کردن وجود ندارد. به همین علت است که پولس می‌فرماید: «و دیگر همشکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید» (رومیان ۱۲:۲).

اجازه دهید مثالی بیاورم. زمانی که در نیروی دریایی بودم، ناخدای کشتی مان را «پیرمرد» صدا می‌کردیم. اولین ناخدای من و یا «پیرمرد»، خشن و بدعق بود و هیچ کس او را دوست نداشت. او با فرماندهان خود مشروب می‌خورد، افسران ارشد خود را تحقیر می‌کرد و زندگی را به کام همه ما تلخ کرده بود. او پیرمرد پستی بود. اما اگر می‌خواستیم در آن کشتی جان سالم به در برم، باید تمام کارهایی را که تحت فرماندهی او به عنوان «پیرمرد من» بود، انجام می‌دادم. بالاخره روزی فرا رسید که او به کشتی دیگری منتقل شد. دیگر هیچ ارتباطی با او نداشتیم و تحت فرمان او نیز نبودم.

سپس ناخدای جدیدی نصیب ما شد که کاملاً با پیرمردی که مرا تربیت کرده بود تفاوت داشت. فکر می‌کنید چگونه با این ناخدای جدید ارتباط برقرار کردم؟ در ابتدا با او همان رفتاری را داشتم که یاد گرفته بودم با پیرمرد اول داشته باشم. اما زمانی که او را بیشتر شناختم، دریافتم که او همانند پیرمردی که زمانی مافوق من بود، مستبدی بدعق نیست. او در صدد اذیت و آزار خنده خود نبود. او مرد خوبی بود، و واقعاً برای زیردستان خود فکر می‌کرد، اما در طول دو سال آموخته بودم که به محض دیدن لباس ناخدایی، رفتاری خاص از خود نشان دهم. گرچه دیگر نیازی به این نوع واکنش نبود، اما چندین ماه طول کشید تا توانستم خود را با ناخدای جدید وفق دهم.

شما نیز وقتی در خطایا و گناهان خود مرده بودید، تحت حاکمیت ناخدایی خودخواه و خشن خدمت می کردید. در یاسالار این ناوگان شیطان است، که پادشاه تاریکی و خداوند و فرمانده این جهان می باشد. خدا شما را به واسطه فیض خود از «قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است» (کولسیان ۱: ۱۳). اکنون ناخدای جدیدی دارید، طبیعت تازه شما با طبیعت الاهی عیسای مسیح، یعنی در یاسالار جدیدتان عجین گشته است. به عنوان فرزند خدا، دیگر تحت حاکمیت شیطان نیستید و گناه و مرگ بر شما تسلطی ندارند. انسانیت کهنه (پیرمرد اول) مرده است.

## چیزهای تازه در رسیده‌اند

علیرغم این واقعیت که همه ایمانداران، همانند پولس، هنوز گاهگاهی بر اساس طبیعت کهنه خود زندگی می کنند، ولی در واقعیت آنها اشخاصی هستند که با خدا و با خودشان رابطه‌ای جدید پیدا کرده‌اند. تغییری که در زمان ایمان به مسیح در ما حاصل می شود دارای دو بُعد است.

اول، استاد جدیدی داریم. به عنوان انسان‌های فانی انتخابی غیر از زندگی تحت حاکمیت قدرت روحانی نداریم، این قدرت می تواند پدر آسمانی ما و یا خداوند این دنیا باشد. در نجات، ایماندار در مسیح تغییری را در قدرتی که زندگی را تحت سیطره خود دارد تجربه می کند.

دوم، تغییری واقعی در طبیعت ایمانداران رخ می دهد که باعث می شود امیال طبیعی زندگی و یا عمیق‌ترین خواسته‌های قلبی‌شان حول خدا و نه خود و گناه بچرخد. این امر زمانی آشکار می شود که ایمانداران گناه را انتخاب می کنند. آنها ملزم می شوند چون آنچه که انجام می دهند دیگر با هویت واقعی‌شان در مسیح سازگاری ندارد. من با صدها مسیحی که به علت کشمکش با گناه نجات خود را زیر سؤال برده‌اند مشاوره کرده‌ام. این حقیقت که حتی چنین مسئله‌ای آنها را اذیت می کند، بهترین دلیل برای نجات آنها می باشد. طبیعت شخص نفسانی این است که گناه کند. از طرف دیگر، با افرادی نیز که ادعای مسیحی بودن می کنند صحبت کرده‌ام، ولی به نظر می رسد که نسبت به گناه احساس ندامت و تأسف نمی کنند و یا این احساس در آنها بسیار اندک است. من نجات چنین افرادی را زیر سؤال خواهم برد. اگر فرزندان خدا هستیم، به راحتی با گناه زندگی نخواهیم کرد.

چرا به طبیعت مسیح در وجودتان نیازمندید؟ برای اینکه بتوانید همانند مسیح شوید، و نه اینکه صرفاً همانند او رفتار کنید. خدا به ما قدرت نداده است تا از او تقلید کنیم. او ما را شریک طبیعت خود ساخته تا به راستی مانند او باشیم. شما با تقلید از کسی مسیحی نمی شوید. قرار نیست در مقابل خدا نقش بازی کنید. او نمی گوید: «معیارهای من این است، حال سعی کنید به این معیارها برسید.» او می داند که صرفاً با بهتر کردن نحوه رفتار خود قادر به حل مشکلات طبیعت کهنه و گناه‌آلود خود نیستید. او باید طبیعت شما را عوض کند و

خودی کاملاً تازه که همان حیات مسیح در شماست و فیضی را که لازمه رسیدن به معیارهای اوست به شما بخشد.

این همان نکته‌ای بود که مسیح در موعظه بالای کوه به آن اشاره کرد: «زیرا به شما می‌گویم، تا پارسایی شما برتر از پارسایی فریسیان و علمای دین نباشد، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت» (متی ۵: ۲۰). کاتبان و فریسیان، آرمان‌گرایان مذهبی آن زمان بودند. آنها در ظاهر همانند یک دانشمند نکته‌بین بودند، ولی قلب آنها مانند داخل یک قبر بود و بوی مشمئزکننده مرگ از آن به مشام می‌رسید. تنها علاقه عیسی این است که از درون افرادی تازه خلق کند و این کار را با القاء طبیعتی کاملاً تازه انجام می‌دهد و خودی تازه خلق می‌کند. تنها زمانی قادر به تغییر رفتار خود خواهید بود که او هویت شما را تغییر دهد و شریک طبیعت خویش گرداند.

## سرور جدید

از آنجا که در مرگ و قیام مسیح با او یکی شده‌ایم، تازه شده و در انسانیت جدید سهیم گشته‌ایم. در این تغییر، از قدرت جدیدی برای سلطه بر زندگی مان برخورداریم. این موضوع آشکارا در رومیان ۵: ۶-۷ آمده است: «پس اگر در مرگی همچون مرگ او، با وی یگانه شده‌ایم، به یقین در رستاخیزی همچون رستاخیز او نیز با او یگانه خواهیم بود. زیرا می‌دانیم آن انسان قدیمی که ما بودیم، با او بر صلیب شد تا پیکر گناه درگذرد و دیگر گناه را بندگی نکنیم. چون آن که مرده است، از گناه آزاد شده است.» در این متن، کلمه "خود کهنه" به معنی انسان قدیمی است (که در ترجمه فارسی به همین شکل ترجمه شده است - م). انسان قدیمی فرد ایماندار در مسیح مصلوب گشته و انسانیت تازه‌ای به تن کرده است (به کولسیان ۳: ۱۰ مراجعه کنید).

پولس می‌فرماید: «به همین سان، شما نیز خود را نسبت به گناه مرده انگارید، اما در مسیح عیسی نسبت به خدا، زنده» (رومیان ۶: ۱۱). فرض ما این نیست که به آن مرحله رسیده‌ایم بلکه باید دائماً ایمان داشته باشیم که در مسیح زنده و نسبت به گناه مرده‌ایم. ایمان داشتن صرف به چیزی آن را مبدل به حقیقت نمی‌سازد. ولی از آنجا که خدا چنین فرموده است، ما نیز آن را حقیقت پنداشته، به آن ایمان داریم. مرگ پایان یک رابطه است، و نه پایان حیات. گناه هنوز هم وجود دارد و قوی و جذاب می‌باشد؛ ولی وقتی برای انجام گناه وسوسه می‌شوید، می‌توانید بگویید: «مجبور نیستم این کار را انجام دهم. می‌توانم به واسطه فیض خدا زندگی صالحی داشته باشم.»

برای روشن شدن این موضوع به رومیان ۸: ۱ و ۲ مراجعه کنید: «پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد.» آیا هنوز هم قانون گناه و مرگ فعال است؟ بله، به همین علت است که پولس آن را شریعت می‌نامد. شما نمی‌توانید از دست شریعت خلاص

شوید، ولی می‌توانید با شریعت بزرگتری بر آن غلبه یابید؛ یعنی «قانون ... حیات در عیسای مسیح».

به‌عنوان مثال، ما انسان‌های فانی نمی‌توانیم با قوت خود پرواز کنیم، ولی به‌وسیله یک هواپیما می‌توانیم این کار را انجام دهیم زیرا قدرت آن از قوه جاذبه زمین بیشتر است. اگر فکر می‌کنید که قوه جاذبه زمین دیگر آن اثر قبلی خود را ندارد، می‌توانید در ارتفاع ۳۰ هزار پایی از سطح زمین موتور هواپیما را خاموش کنید. در نتیجه، سقوط خواهید کرد و خواهید سوخت. اگر بر اساس حقیقتی که خدا می‌گوید به قدرت روح القدس به ایمان رفتار کنیم، «تمایلات نفس» را به جانخواهیم آورد (غلاطیان ۵: ۱۶). اگر دروغی را باور کنیم و براساس جسم رفتار کنیم، سقوط خواهیم کرد و خواهیم سوخت.

## نجات‌یافته و مقدس گشته به واسطه ایمان

پولس در رومیان ۶:۶ می‌فرماید: «انسان قدیمی که ما بودیم، با او بر صلیب شد» (زمان گذشته). بارها و بارها سعی می‌کنیم تا انسانیت کهنه را بکشیم، ولی نمی‌توانیم. دلیل این امر چیست؟ برای اینکه انسانیت کهنه مرده است و دیگر زنده نیست. دلیل اینکه مسیحیان بسیاری از زندگی پربار بی‌بهره مانده‌اند، این است که آنها اشتهاها از خود سؤال می‌کنند که «چه تجربه‌ای این حقیقت را ثابت می‌کند؟» تنها چیزی که برای اثبات حقانیت این موضوع می‌بایست اتفاق می‌افتاد، حدود دو هزار سال پیش اتفاق افتاده است، و تنها راه ورود به این تجربه، ایمان می‌باشد.

شبانای بسیار عزیز که در مورد خدمت من چیزهایی شنیده بود، از من وقت ملاقاتی خواست. او می‌گفت: «در خدمت خود به مدت ۲۲ سال کشمکش داشته‌ام و بالاخره فکر می‌کنم که پاسخ سؤال خود را یافته‌ام. در دعای صبحگاهی خود این قسمت از کولسیان ۳:۳ را خواندم که "زیرا مُردید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است." پاسخ همین است، اینطور نیست؟»

او را مطمئن ساختم که پاسخ همین است، سپس او پرسید: «چگونه می‌توانم این کار را انجام دهم؟»

به او پیشنهاد کردم که متن را کمی آهسته‌تر بخواند. او به مدت ۲۲ سال سعی کرده بود به شخصی مبدل شود که از پیش بوده است و این همان کاری است که دیگر مسیحیان انجام می‌دهند. ما نمی‌توانیم آن کاری را که مسیح پیشتر به خاطر ما انجام داده و کامل کرده است انجام دهیم.

مسیحیان بسیاری سعی می‌کنند با روش زندگی خود نشان دهند که کتاب مقدس حقیقت دارد. این روش هیچگونه کارکردی برای آنها نخواهد داشت. ما آن حقایقی را که خدا می‌گوید، قبول کرده و براساس آن به ایمان زندگی می‌کنیم، و این زندگی پربار در تجربیات ما فزونی می‌یابد. اگر سعی کنیم با نحوه زندگی خود آن را حقیقت جلوه دهیم، هرگز موفق

نخواهیم شد. پولس به بی ثمر بودن این طرز تفکر در غلاطیان ۳:۲-۳ اشاره می‌کند: «فقط می‌خواهم این را بدانم: آیا روح را با انجام اعمال شریعت یافتید یا با ایمان به آنچه شنیدید؟ آیا تا این حد نادانید که با روح آغاز کردید و اکنون می‌خواهید با تلاش انسانی به مقصد برسید؟»

ما به ایمان نجات یافته‌ایم و به ایمان رفتار و یا زندگی می‌کنیم. ما به واسطه ایمان مقدس شده‌ایم و این تقدس در ما ادامه می‌یابد. ما نه به واسطه رفتار خود، بلکه به واسطه ایمان نجات یافته و مقدس گشته‌ایم.

عمل کفاره خدا، گناهکاران را به مقدسین تبدیل می‌کند. تغییر زیربنایی، که همان تولد تازه می‌باشد در لحظه نجات رخ می‌دهد. تغییر مداوم در رفتار روزانه یک ایماندار، در طول زندگی او ادامه می‌یابد. اما فرایند پیشرونده تقدس، تنها زمانی تحقق می‌یابد که آن تغییر بنیادین درونی که به واسطه تجدید حیات ایجاد می‌شود، توسط ایمان بازشناخته و درونی شود.

وضعیت شما پیش از آنکه مسیحی شوید همانند تکه‌ای زغال بود: یعنی فاقد هیچگونه جذابیت، تا حدی شکننده و کثیف. اما با گذشت زمان و فشار، زغال سخت‌تر و زیباتر می‌شود. گرچه تکه زغال اصلی الماس نیست ولی عناصر اصلی برای تبدیل شدن به الماس را داراست. هم اکنون، شما الماس نتراشیده‌ای هستید، ولی با گذشت زمان و فشار، همانند الماسی خواهید شد که جلال خدا را آشکار خواهد ساخت.

آنتونی هوکه ما<sup>۱</sup> چنین اظهار می‌دارد: «حال شما خلقتی تازه هستید! البته تازگی شما کامل نشده است، ولی دارای طبیعتی تازه هستید. ما ایمانداران بایستی خود را این چنین ببینیم یعنی دیگر نه به عنوان اسیران مایوس و مفلس گناه، بلکه همانند کسانی که از نو در مسیح عیسی خلق گشته‌اند.»

## تعادل میان بودن‌ها و باید‌ها

بیشترین تعامل موجود در عهدجدید بین بودن‌ها و باید‌ها می‌باشد. یعنی کاری که خدا پیشتر انجام داده و چیزی که پیشتر از این در مورد ما تحقق یافته است (بودن‌ها) و آنچه که ما باید در واکنش نسبت به خدا با ایمان و اطاعت به قوت روح القدس انجام دهیم (باید‌ها). برای داشتن پیشرفتی توأم با موفقیت در امر تقدس باید حقیقتی را که در مورد مقام شما وجود دارد بشناسید و باور کنید. در غیر اینصورت، سعی خواهید کرد آنچه را که خدا تاکنون برای شما انجام داده است برای خود انجام دهید.

در کتاب مقدس تعادل میان بودن‌ها و باید‌ها تقریباً برقرار است، ولی چنین تعادلی را در کلیساهای مان مشاهده نکرده‌ام. اکثر موعظاتی که شنیده‌ام بر باید‌ها تکیه دارند. مردم می‌توانند برای سالیان متمادی به یک کلیسای خوب انجیلی بروند ولی هرگز پیغامی در مورد



اینکه آنها فرزندان خدا هستند و در مسیح زنده و آزادند نشنوند. ما باید خدا را به خاطر تمام کارهایی که انجام داده است، شکر کنیم و در کار تمام شده مسیح آرامی یابیم. نیاز ما این است که بارها و بارها در مورد هویت و جایگاه عالی ای که در مسیح داریم بشنویم؛ بدین ترتیب می توانیم برای قبول دستورالعمل ها و انجام مسئولیت های خود در قبال داشتن یک زندگی مسیحی آماده تر شویم.

## خلاصه مطالب

از من سؤال شده که «آیا من پایان طبیعت گناه آلود را در تولد تازه تعلیم می دهم یا خیر». هیچ کس نمی تواند صریحاً پاسخ مثبت و یا منفی به این سؤال دهد. اگر سؤال کنید که آیا ایمان داری که انسانیت کهنه مرده است؟ پاسخ این سؤال مثبت است. من دیگر در "آدم" نیستم، بلکه در "مسیح" روحاً زنده می باشم. اگر سؤال کنید: «آیا ایمان داری که یک فرد مسیحی هنوز هم می تواند گناه کند و بر حسب جسم سلوک نماید؟» پاسخ آن مثبت است. جسم بر ایمانداران جدید حکومت می کند و شیطان آنها را فریب می دهد. برای تازه ساختن ذهن و غلبه بر الگوهای جسمانی زمان لازم است.

اگر از من سؤال می کردید: «آیا ایمان داری که دارای طبیعتی تازه هستی؟» به شما پاسخ مثبت می دادم، زیرا خدا به من قلبی تازه بخشیده است و اکنون روحاً زنده هستم. "خود تازه" (انسانیت تازه - م.) من حول محور خدا می گردد. من شریک طبیعت الاهی گشته ام (به دوم پطرس ۴:۱ مراجعه کنید)، و «در باطن از شریعت خدا مسرورم» (رومان ۷:۲۲). اگر از من سؤال می کردید: «آیا خود را گناهکار می دانی یا قدیس؟» من با خوشحالی پاسخ می دادم: «من ایمان دارم که به واسطه فیض خدا یک قدیس هستم و قصد دارم به عنوان فرزند او زندگی کنم؛ یعنی به طریقی که از من می خواست، به واسطه ایمان و به قدرت روح القدس.»

فراموش نکنید که کل وجود ما قبل از آنکه به مسیح ایمان بیاورد نابود شده بود. افکار ما طوری برنامه ریزی شده بود که مستقل از خدا زندگی می کرد و امیال جسم ما برخلاف روح خدا بود. فرد ایماندار باید نفس را با همه هوسها و تمایلاتش بر صلیب بکشد. (غلاطیان ۲:۲۴). من به بلوغ آنی ایمان ندارم. به اندازه عمر ما طول می کشد تا ذهن خود را تازه سازیم و تا به شباهت خدا در بیابیم. دانه ای که توسط خدا در ما کاشته شده، تنها سرآغاز این راه می باشد. فرزند خدا شدن و آزاد بودن در مسیح، حقیقتی است که به جایگاه و مقام ما مربوط می شود و حق نخست زادگی هر ایماندار می باشد. بسیاری از ایمانداران به خاطر عدم توبه و غفلت از حقیقت، همچون فرزندان آزاده خدا زندگی نمی کنند. چقدر غم انگیز است! شاید آوردن مثالی که در کتاب دیگر خود تحت عنوان "قدرت خدا در شما کار می کند" از آن استفاده کرده ام، شما را در درک دلیل این امر یاری دهد.

برده داری در ایالت متحده آمریکا در هجدهم دسامبر ۱۸۶۵ به واسطه لایحه سیزدهم مجلس پایان یافت. در روز نوزدهم دسامبر چند برده وجود داشت؟

واقعیت امر این است که هیچ برده‌ای، ولی بسیاری از آنان هنوز مانند یک برده زندگی می‌کردند. بسیاری برده‌وار زندگی می‌کردند، زیرا هرگز حقیقت را نفهمیدند، برخی آزادی خود را درک و حتی باور کردند، ولی ترجیح دادند به همان صورتی که به آنان یاد داده شده بود زندگی کنند.

به واسطه بیانیه آزادی، چندین زمین‌دار تمامی اموالشان را از دست دادند. آنها می‌گفتند: «ما نابود شدیم! برده‌داری تمام شد. ما در نبرد حفظ برده‌ها شکست خوردیم» ولی سخن‌گوی اصلی آنها با حالت زیرکانه‌ای پاسخ می‌داد: «فکر نمی‌کنم نابود شده‌ایم، تا زمانی که این افراد هنوز خود را یک برده تصور می‌کنند، بیانیه آزادی هیچگونه تأثیر کاربردی ندارد. ما دیگر هیچگونه حق قانونی نسبت به آنها نداریم، ولی اکثر آنها این موضوع را نمی‌دانند. برده‌های خود را از دانستن حقیقت دور نگاه دارید، و دیگر مشکلی برای کنترل آنها نخواهید داشت.»

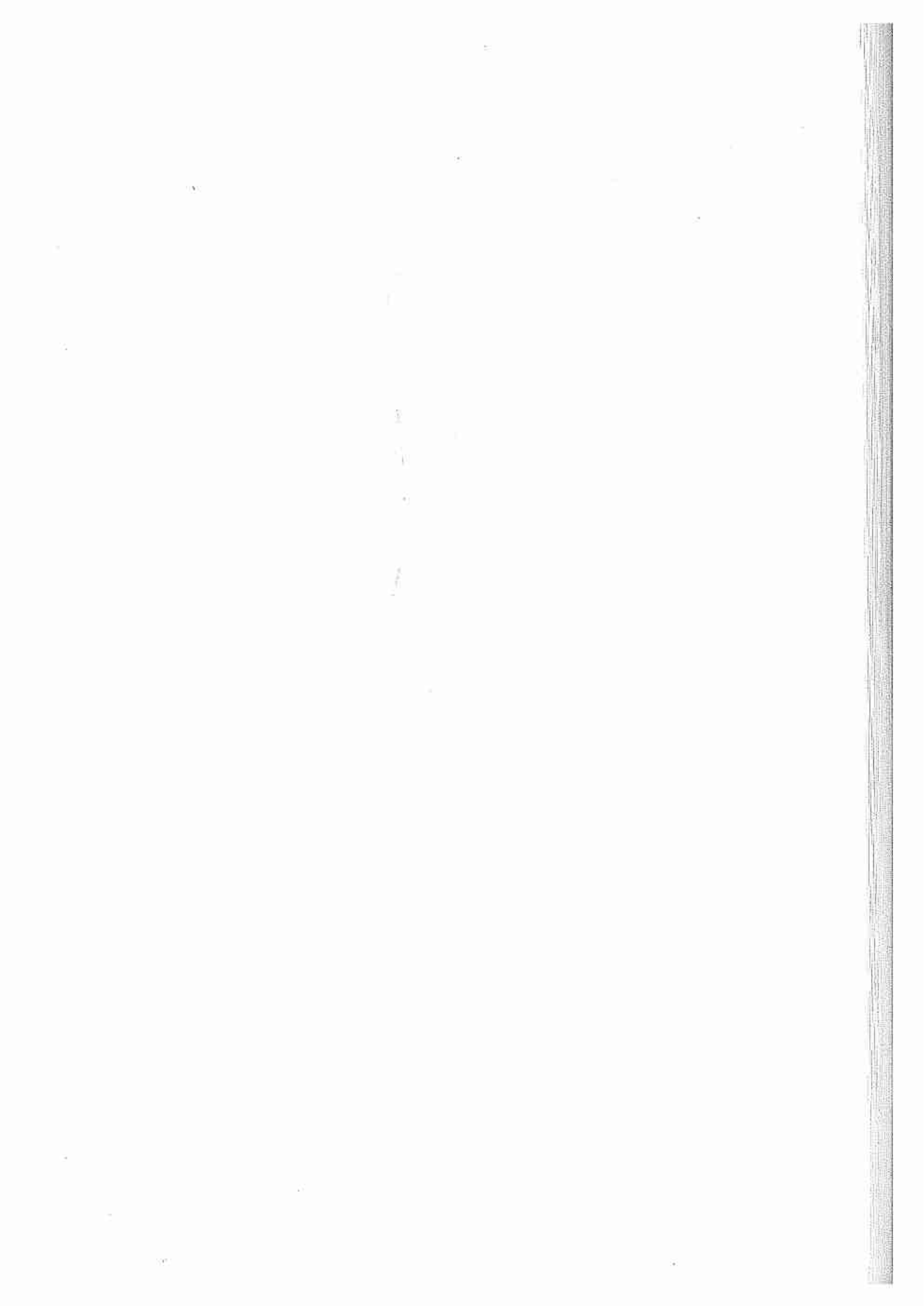
«ولی اگر موضوع علنی شود و گسترش یابد، آنگاه چه کنیم؟»  
 «نگران نباشید. ما تیر دیگری در کمان داریم. شاید نتوانیم آنان را از شنیدن این خبر باز داریم، ولی می‌توانیم مانع درک این خبر شویم. آنها بی‌جهت مرا پدر دروغگویان نمی‌نامند. ما هنوز قادریم کل دنیا را فریب دهیم. فقط بگویید که آنها لایحه سیزدهم را اشتباه فهمیده‌اند. به آنها بگویید که در آینده آزاد خواهند شد، نه اینکه الان آزاد هستند. حقیقتی که آنها می‌شنوند، تنها حقیقتی است که به مقام آنها مربوط می‌شود و حقیقتی واقعی نیست. شاید روزی فواید این لایحه نصیب آنها شود، ولی نه الان.»

«ولی آنان از من انتظار خواهند داشت که حقیقت را بگویم. مطالبی را که تو گفתי باور نخواهند کرد.»

«پس چند نفر اغواکننده را که خودشان معتقدند هنوز برده هستند با خود ببر و بگذار به جای تو سخن بگویند. به خاطر داشته باش که اکثر این افراد آزاد به صورت برده متولد شده و زندگی کرده‌اند. تنها کاری که باید بکنیم این است که آنها را طوری فریب دهیم که هنوز هم به صورت یک برده فکر کنند. مادامی که همانند یک برده رفتار می‌کنند، متقاعد کردن آنها به اینکه هنوز باید یک برده باشند کار مشکلی نخواهد بود. آنها به خاطر کاری که انجام می‌دهند هویت خود را به عنوان یک برده نگاه خواهند داشت. در لحظه‌ای که آنها سعی دارند مدعی آزادی خود شوند، در گوش آنها نجوا کن و بگو: "چگونه می‌توانی مدعی شوی که دیگر برده نیستی در حالی که کارهای یک برده را به جا می‌آوری" علاوه بر این، این قابلیت را داریم که هر روزه مدعی برادران باشیم.»

پس از گذشت سالیان متمادی، هنوز بسیاری خبر عالی آزادی خود را نشنیده بودند، و طبق روال گذشته خود زندگی می کردند. برخی خبر خوش را شنیده بودند، ولی با کارها و احساسات فعلی خود آن را ارزیابی می کردند. منطق آنان چنین بود: «من هنوز در اسارت زندگی می کنم، همان کاری را می کنم که همیشه می کردم. تجربه به من می گوید که هیچگاه آزاد نمی شوم. احساس فعلی من همان احساسی است که پیش از بیانیه داشتم، بنابراین این بیانیه نباید حقیقت داشته باشد. علاوه بر این، احساسات هرگز انسان را فریب نمی دهد.» بنابراین آنها برای دوری جستن از ریاکاری، موافق احساس خود به زندگی ادامه می دهند!

شخصی که قبلاً برده بود، این خبر را می شنود و با شادی عظیمی آن را قبول می کند. او صحت بیانیه را بررسی می کند و در می یابد که این حکم از طرف بالاترین مقامات صادر شده است. این موضوع به همین جا ختم نمی شود، بلکه این مقام عالی، خود شخصاً و از روی میل، بهای سنگین آزادی را به مقامات پرداخته است، بنابراین هر برده ای می تواند آزاد شود. با درک این موضوع، زندگی این شخص تغییر می یابد. او به درستی استدلال می کند که باور احساسات و عدم باور حقیقت، امری ریاکارانه می باشد. او با آگاهی از حقیقت، عزم خود را جزم می کند تا مطابق آن زندگی کند، و بدین ترتیب تجربیات او به شکل شگفت آوری تغییر می یابند. او می فهمد که آقای قبلی او هیچ اقتداری بر او ندارد و مجبور به اطاعت از او نیست. او با خوشحالی شروع به خدمت شخصی می کند که او را آزاد کرد.



## تبدیل شدن به همان شخص روحانی که خدا می خواهد

در اواخر قرن نوزدهم در حومه شهر بوستون تیمارستانی وجود داشت که افرادی که از نظر روحی به شدت بیمار بودند در آنجا نگهداری می شدند. یکی از بیماران دختری بود که او را آنی کوچولو می نامیدند. او به هیچ عنوان نسبت به دیگر افراد تیمارستان واکنش نشان نمی داد. مسئولین آنجا تمامی تلاش خود را برای کمک به او کردند، ولی بی فایده بود. سرانجام او را به سلولی در زیرزمین تیمارستان منتقل کردند و به عنوان کسی که هیچ امیدی برای بهبودیش وجود ندارد رها شد.

زنی مسیحی در آن تیمارستان کار می کرد که معتقد بود تمامی مخلوقات خدا احتیاج به محبت، مراقبت و توجه دارند. او تصمیم گرفت که وقت ناهار خود را در مقابل سلول آنی کوچولو بگذراند و برای او کتاب بخواند با این دعا که خدا او را از زندان سکوتش رهایی دهد. آن خانم مسیحی روزهای متوالی به سلول آنی نزدیک می شد و برایش کتاب می خواند، ولی آنی کوچولو هیچ واکنشی از خود نشان نمی داد. ماهها گذشت، زن سعی کرد با آنی کوچولو ارتباط برقرار کند، ولی گویی با سلول خالی صحبت می کرد. او غذای کمی برای آنی می آورد، ولی همیشه دست نخورده باقی می ماند.

روزی، تکه ای نان شیرینی از بشقابی که زن مسیحی برای آنی آورده بود کم شد. او با دیدن این وضع تشویق شده، و به کتاب خواندن و دعا کردن ادامه داد. سرانجام آنی کوچولو از پشت میله های سلول به آن زن واکنش نشان داد. به زودی آن زن دکترها را مجاب ساخت تا فرصت دوباره ای برای معالجه به آنی کوچولو بدهند. آنها او را از زیرزمین بیرون آوردند و دوباره به معالجه او پرداختند. در عرض دو سال مسئولین به آنی گفتند که می تواند تیمارستان را ترک کند و از زندگی معمولی لذت ببرد.

ولی او نخواست آنجا را ترک کند. او آنقدر از محبت و توجهی که آن زن متعهد مسیحی به او نشان داده بود سپاسگزار بود که تصمیم گرفت آنجا بماند و دیگران را به همان صورتی محبت کند که خود تجربه کرده بود. بنابراین آنی کوچولو در آن سازمان باقی ماند تا به بیماری که همانند گذشته او در حال رنج کشیدن بودند کمک کند.

تقریباً نیم قرن بعد، ملکه انگلیس مراسم خاصی را به افتخار یکی از الهام‌بخش‌ترین زنان آمریکا، یعنی هلن کلر<sup>۱</sup> ترتیب داد. وقتی از او پرسیدند که چه عاملی در پیروزی او برای غلبه بر دو نقص نابینایی و ناشنوایی سهم به‌سزایی داشته، پاسخ داد: «اگر آن سولیوان<sup>۲</sup> وجود نداشت، من امروز اینجا نبودم.»

آن سولیوان، کسی که هلن کلر نابینا و ناشنوای اصلاح‌ناپذیر را به شدت محبت کرد و به بهبودی او ایمان داشت، کسی جز آنی کوچولو نبود. در سلول یک تیمارستان، به‌خاطر وجود یک زن مسیحی و از خود گذشته که معتقد بود آن دختر به محبت خدا نیاز دارد، هدیه‌ای ارزشمند چون هلن کلر نصیب دنیا شد.

چه عاملی باعث می‌شود که شخصی چنین مسیحی شود؟ چه عاملی ما را به ماورای رفتار غیر منطقی، خودخواهانه و جسمانی می‌برد و به خدمت محبتانه خدا و دیگران وامی‌دارد؟ جوهر بلوغ مسیحی که به آن سولیوان انگیزه داد تا چنین خدمت مهمی انجام دهد چه بود؟ اول، لازمه چنین انگیزه‌ای داشتن درکی صحیح از هویت‌تان در مسیح می‌باشد. شما نمی‌توانید به شباهت مسیح درآید مگر اینکه فرزند الاهی او گردید. شما باید به تاک پیوند زده شوید زیرا جدا از مسیح هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید (ر. ج. به یوحنا ۵:۱۵).

دوم، باید هر روزه جسم گناه‌آلود خود را مصلوب کنید و بر اساس هویت خود در مسیح رفتار نمایید و «با نوشدن ذهن خود دگرگون شوید» (رومیان ۱۲:۲).

سوم، فیض خدا لازم است. «زیرا گناه بر شما فرمان نخواهد راند، چون زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیضید» (رومیان ۶:۱۴). ما نمی‌توانیم بر اساس معیارهای بیرونی و تلاش‌های انسانی زندگی پارسایانه‌ای داشته باشیم. تحت فیض است که بر اساس آنچه که خدا حقیقت اعلام کرده به قوت روح‌القدس به ایمان زندگی می‌کنیم.

برای اینکه تحت فیض زندگی کنیم باید یاد بگیریم که چگونه در روح رفتار و زندگی نماییم (ر. ج. به غلاطیان ۵:۱۶-۱۸). ما چگونه در روح سلوک می‌کنیم؟ اگر در جواب به این سؤال سه قدم و یک فرمول ارائه می‌کردم، دوباره شما را به سمت حاکمیت شریعت سوق می‌دادم. روح‌القدس کسی است که ما به‌عنوان راهنمای الاهی با او ارتباط داریم. روح‌القدس چیزی نیست که بتوان او را در جعبه‌ای گذاشت و محدودش کرد. ما در مورد راه رفتن با خدا صحبت می‌کنیم که به معنی رابطه پدر-فرزندی می‌باشد.

یوحنا ی رسول در مورد روح چنین فرمود: «باد هر کجا که بخواهد می‌وزد؛ صدای آن را می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. چنین است هر کس نیز که از روح زاده شود» (یوحنا ۳:۸). اگر از روح هدایت شوید، شاید به مکان‌هایی بروید که هرگز تصورش را هم نمی‌کردید، ولی اراده خدا هرگز شما را به جایی نخواهد برد که فیض خدا نتواند در آنجا حامی شما باشد. به‌نظر من ما باید «پاروها را به داخل بیاوریم و بادبان‌ها را برافرازیم.» اجازه دهید برخی از راهکارهای موجود در کتاب مقدس برای رفتار و سلوک در روح را مورد کنکاش قرار دهیم.

## سه شخص و یک روح

در اول قرن‌تین ۱۴:۲ تا ۳:۳، پولس در رابطه با زندگی در روح بین سه گروه تمایز قائل می‌شود: افراد نفسانی، افراد روحانی و افراد جسمانی. نمودار ساده‌ای که در این فصل وجود دارد به شما کمک خواهد کرد تا تفاوت‌های اساسی موجود بین این سه گروه را در رابطه با زندگی روحانی تشخیص دهید.

افسیان ۱:۲-۳ توصیف دقیقی از شخص نفسانی می‌دهد که پولس در اول قرن‌تین ۱۴:۲ هویت آن را آشکار می‌سازد (به شکل ۵- الف مراجعه کنید). این شخص از لحاظ روحانی مرده و مستقل از خدا زندگی می‌کند، در نتیجه گناه جز لاینفک زندگی اوست.

## شخص نفسانی

## زندگی "در جسم" (اول قرن‌تین ۱۴:۲)

## جسم:

هرچند جسم به معنی بدن نیز می‌باشد ولی منظور آن بخشی از انسان است که یادگرفته مستقل باشد و در نتیجه فرصت‌هایی را برای ارتکاب گناه فراهم می‌سازد. شخص نفسانی که جدا از خدا و مستقلاً در جستجوی معنی و مفهوم زندگی است با احساساتی چون حقارت، ناامنی، بی‌کفایتی، تقصیر، نگرانی و شک در کشمکش و تقلاء خواهد بود.

## بدن:

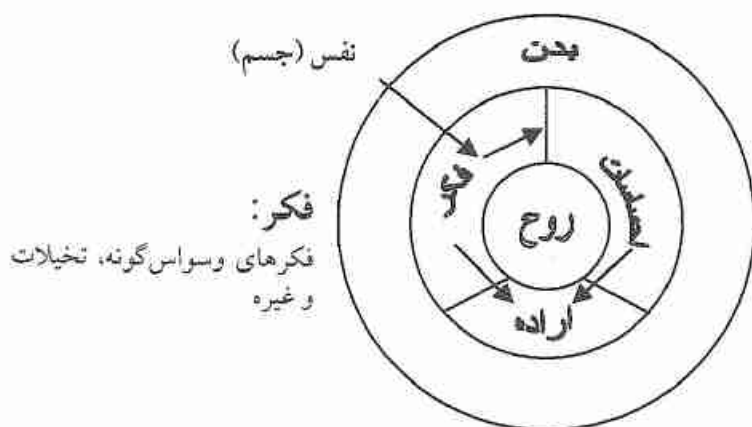
فشار عصبی یا سردردهای میگرنی، ناراحتی معده، کبیر، تحریکات پوستی، حساسیت، آسم، آرتروز، انقباضات روده‌ای، تپش شدید قلب، مشکلات تنفسی و غیره.

## احساسات:

تلخی، فشار عصبی، افسردگی و غیره.

## روح:

از نظر خدا روح انسان مرده است (افسیان ۱:۲-۳). از این جهت شخص نفسانی قادر نیست آن مقصودی را که برای آن خلق شده جامعه عمل ببوشاند. فقدان زندگی خداگونه، گناه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.



**فکر:**  
فکرهای وسواس‌گونه، تخیلات و غیره

## اراده (غلاطیان ۵: ۱۶-۱۸)

پیروی از شهوات جسم: زنا، فسق، ناپاکی، فجور، بت‌پرستی، جادوگری، دشمنی، نزاع، کینه، خشم، تعصب، شقاق، بدعت‌ها، حسد، قتل، مسنی، لهو و لعب

شخص نفسانی جان دارد که از طریق آن می‌تواند فکر، احساس و انتخاب کند. ولی همانطور که فلش‌های نمودار نشان می‌دهند، فکر و در نتیجه احساسات و اراده او، به واسطه جسم هدایت می‌شوند که آن نیز کاملاً جدا از خدا یعنی کسی که خالق اوست عمل می‌کند. شخص نفسانی شاید فکر کند که می‌تواند در رفتارش آزاد باشد. ولی از آنجا که او در حاکمیت نفس زندگی می‌کند، همیشه بر اساس نفس نیز رفتار و زندگی می‌کند و انتخابات او "اعمال نفس" را که در غلاطیان ۵: ۱۹-۲۰ فهرست‌وار آمده است منعکس می‌کند.

در حالی که هیچ اساس روحانی برای مواجه شدن با مشکلات زندگی و اتخاذ تصمیمات مثبت وجود ندارد، در یک عصر تنش‌زا این امکان برای شخص نفسانی وجود دارد که قربانی یک و یا چندین بیماری جسمانی بشود که در نمودار آمده است. پزشکان معتقدند که بیش از ۵۰ درصد از جمعیت جهان از بیماری‌های جسمی که منشأ روانی دارند رنج می‌برند. داشتن آرامش فکر و حضور اطمینان‌بخش خدا در زندگی تأثیر مثبتی بر سلامت جسم دارد. «او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، حتی به بدنهای فانی شما نیز حیات خواهد بخشید. او این را به واسطه روح خود انجام خواهد داد که در شما ساکن است» (رومیان ۸: ۱۱).

تمامی رفتارها، عکس‌العمل‌ها، عادات، خاطرات و واکنش‌های شخص نفسانی به وسیله جسم هدایت می‌شود. «آنچه از ایمان نباشد گناه است» (رومیان ۱۴: ۲۳). شخص نفسانی با احساساتی چون حقارت، ناامنی، بی‌کفایتی، تقصیر، نگرانی و شک در کشمکش و تقلاء خواهد بود.

شخص روحانی نیز صاحب بدن، جان و روح است. اما، همانطور که در شکل ۵-ب نشان داده شده است، این شخص از یک فرد نفسانی که پیش از تولد روحانی بود به شخص کاملاً جدیدی مبدل شده است. در هنگام تبدیل، روح او با روح خدا متحد شد. علامت مشخصه زندگی روحانی که به واسطه این اتحاد ایجاد شده است شامل، بخشش گناه، پذیرش در خانواده خدا و شناخت ارزش شخصی می‌باشد.

جان شخص روحانی نیز منعکس‌کننده تغییراتی است که در اثر تولد روحانی ایجاد شده است. اکنون او انگیزه خود را از روح دریافت می‌کند و نه از جسم. ذهن او احیاء و متبدل شده است. احساسات او به جای پریشانی و تشویش از آرامی و شادی لبریز گشته است. او آزاد است که به روح سلوک کند و نه برحسب جسم. و به این ترتیب میوه‌های روح در شخص روحانی نمایان می‌شود (غلاطیان ۵: ۲۲ و ۲۳).

بدن شخص روحانی نیز مبدل شده است. اکنون آنجا مکان سکونت روح القدس است و به عنوان قربانی زنده پرستش و خدمت، به خدا تقدیم گشته است. جسم، که مقید به زندگی مستقل از خدا و تحت حاکمیت خویش‌نمایی کهنه است، همچنان در وجود شخص روحانی حاضر است. ولی از آنجا که او خود را نسبت به گناه مرده و در مسیح زنده می‌انگارد، هر روزه با احساس مسئولیت، جسم و امیالش را مصلوب می‌کند.

ممکن است بگویید: «تمام اینها به نظر عالی می‌رسند، ولی من مسیحی هستم و هنوز



مشکلاتی دارم. می دانم از نظر روحانی زنده هستم، ولی افکار اشتباهی در ذهنم لانه می کنند. گاهی اوقات تسلیم رفتارهایی می شوم که در فهرست رفتارهای غلط دیده می شود: یعنی اعمال جسم به جای ثمرات روح. گاهی اوقات به جای اینکه امیال جسم را مصلوب سازم، پذیرای آنها می شوم.»

مشخصات یک شخص روحانی کمال مطلوب است. این همان الگوی بلوغ است که همه ما در جهت آن رشد می کنیم. خدا برای ما تدارک کامل دیده است تا بتوانیم صفات شخص روحانی را که در کلامش آمده، شخصاً تجربه کنیم (ر.ج. به دوم پطرس ۱:۳). ولی ما اغلب، جایی در سراسیمی بین این قله بلوغ روحانی و دره رفتار جسمانی که در شکل ۵-پ آمده زندگی می کنیم. ولی همانطور که بر اساس روح رفتار می کنید، مطمئن باشید که رشد، بلوغ و تقدس شما به سمت الگوی ایده آل در حال جریان است.

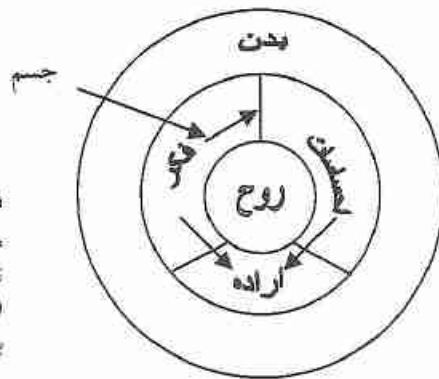
### شخص روحانی

#### زندگی "در روح" (اول قرنتیان ۲:۱۵)

**جسم:**  
مصلوب کردن جسم و طیفه هر روزه یکا  
ایماندار است تا خود را برای گناه مرده  
انگارد.

**بدن:**  
هیكل خدا (اول قرنتیان ۶:۱۹ و ۲۰)  
تقدیم شده مثل قربانی زنده و مقدس  
(رومیان ۱:۱۲)

**فکر:**  
متبدل شدن (رومیان ۲:۱۲)،  
تفکر در چیزهای خوب  
(فیلیپیان ۴:۶-۸)، آماده عمل  
باشید (اول پطرس ۱:۱۳)



**احساسات:**  
آرامش یا سلامتی (کولسیان  
۱۵:۳)، شادی (فیلیپیان ۴:۴)

**اراده: (غلاطیان ۵:۱۶-۱۸)**  
بیروی از روح: محبت، شادی، آرامش، صبر،  
مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و  
خویشترنداری

**روح: (رومیان ۹:۸)**  
نجات (یوحنا ۳:۳، اول یوحنا ۹:۳)، آموزش گناهان  
(اعمال ۳:۸، عبرانیان ۱۲:۸)، شهادت می دهد  
(رومیان ۱:۸)، تضمین بازخرید (افسیان  
۱۳:۱ و ۱۴)، مقبولیت (اول یوحنا ۱:۳)، ساخته دست  
خدا (انسسیان ۱۰:۲)

توجه داشته باشید که همین امر است که روح شخص جسمانی را از روح شخص روحانی متمایز می‌سازد. شخص جسمانی فردی است مسیحی که از نظر روحانی در مسیح زنده می‌باشد و خدا او را پارسا شمرده است. ولی وجوه مشترک در همین قسمت پایان می‌پذیرد. این ایماندار به جای اینکه به وسیله روح هدایت شود، تصمیم می‌گیرد که تحریکات آنی جسم را پیروی کند. در نتیجه، ذهنش به وسیله افکار جسمانی و دنیوی پر می‌شود و احساساتش گرفتار افکار منفی می‌گردد. گرچه او آزاد است که رفتار و زندگی در روح را انتخاب کند و ثمرات روح را به بار آورد، ولی کماکان خود را مشغول اعمال گناه‌آلود می‌سازد و از روی میل بر اساس جسم رفتار و زندگی می‌کند.

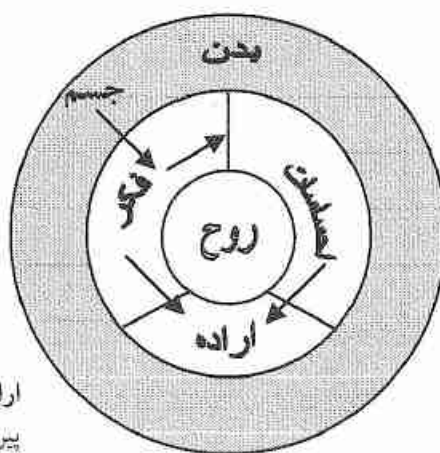
### شخص جسمانی

#### زندگی "بر اساس جسم" (اول قرنتیان ۳:۳)

جسم: (رومیان ۸:۸)  
عادات نهادی هنوز هم خواهان استقلال و جدایی از خدا هستند.

بدن:  
فشار عصبی یا سردردهای میگرنی، ناراحتی معده، کبیر، تحریکات پوستی، حساسیت، آسم، آرتروز (ناراحتی مفاصل)، انقباضات روده‌ای، تپش شدید قلب، مشکلات تنفسی و غیره.

فکر:  
دودل بودن



احساسات:  
عدم ثبات

اراده (غلاطیان ۵:۱۶-۱۸)  
پیروی از شهوات جسم: زنا، فسق، ناپاکی، فجور، بت پرستی، جادوگری، دشمنی، نزاع، کینه، خشم، تعصب، شقاق، بدعت‌ها، حسد، قتل، مستی، لهو و لعب

روح: (رومیان ۹:۸)  
زنده ولی اطفاء (خاموش) شده (اول تسالونیکیان ۵:۱۹)

شکل ۵- پ

بدن انسان نفسانی هیکل خدا می‌باشد، ولی ناپاک گشته است. او اغلب همان علائم جسمانی رنج‌آور را به نمایش می‌گذارد که فرد نفسانی تجربه کرده است و به این دلیل است که او بر اساس همان اسلوبی که خدا او را خلق کرده، عمل نمی‌کند. او بدن خود را به‌عنوان قربانی زنده به خدا تقدیم نمی‌کند، بلکه اشتباهی جسمانی خود را به هوی و هوس جسم گناه‌آلود تسلیم می‌کند. از آنجا که فرد جسمانی به جای قربانی کردن جسم مغلوب

آن می شود، احتمال بسیار دارد که او نیز احساساتی چون حقارت، ناامنی، بی کفایتی، تقصیر، نگرانی و شک را به همراه داشته باشد.

چند سال پیش تحقیقی به عمل آوردم تا بفهمم چه تعداد از مسیحیان هنوز قربانی جسم خود هستند. این سؤال را از ۵۰ مسیحی که مشکلی در زندگی شان پیش آمده بود پرسیدم که: «چه تعداد از این مشخصات زندگی شما را توصیف می کنند: حس حقارت، ناامنی، بی کفایتی، حس تقصیر، نگرانی و شک؟» هر پنجاه نفر پاسخ دادند، «هر شش شاخص». آنها ۵۰ تن از فرزندان خدا بودند که تولد تازه را تجربه کرده و پارسا محسوب شده بودند، ولی به دلیل اسارت جسم با همان مشکلات ناشی از شک در کشمکش بودند که بی ایمانی را که دائم در حاکمیت نفس زندگی می کنند فرو می گیرد.

اگر این سؤال را از شما می کردم، چه پاسخی می دادید؟ بر اساس تجربه ای که در کار مشاوره دارم می توانم تصور کنم که بسیاری از شما اعتراف خواهید کرد که هر شش شاخص و یا بعضی از آنها توصیف کننده شخصیت شماست. این امر برای من مسلم شده است که شمار کثیری از ایمانداران هنوز هم نمی دانند که چگونه به قدرت روح القدس به ایمان سلوک کنند.

آیا احساس حقارت می کنید؟ نسبت به چه کسی و یا چه چیزی؟ شما فرزند خدا هستید که با مسیح در جای های آسمانی نشسته اید (افسیان ۲:۶). آیا احساس ناامنی می کنید؟ خدا هرگز شما را ترک و یا فراموش نخواهد کرد (عبرانیان ۱۳:۵). آیا احساس بی کفایتی می کنید؟ به واسطه مسیح قادر به انجام هر کاری هستید (فیلیپیان ۴:۱۳). احساس تقصیر می کنید؟ برای کسانی که در مسیح هستند هیچ محکومیتی نیست (رومان ۸:۱). احساس ترس می کنید؟ خدا برای نگرانی شما آرامش خود را تقدیم کرده است (فیلیپیان ۴:۶؛ اول پطرس ۵:۷؛ یوحنا ۱۴:۲۷). آیا شک می کنید؟ خدا به کسانی که از او خواهش کنند حکمت عطا می کند (یعقوب ۱:۵).

چرا اغلب چنین تفاوت فاحشی بین این دو نوع ایماندار یعنی ایماندار روحانی و جسمانی وجود دارد؟ چرا اکثر ایمانداران کمتر از ظرفیت واقعی خود در مسیح زندگی می کنند؟ چرا تعداد کمی از ما از یک زندگی پرثمر و پربار که ارثیه ما است لذت می بریم؟ ما باید هر سال بتوانیم چنین اعتراف کنیم که «من نسبت به سال گذشته دوست داشتنی تر، آرام تر، شادتر، صبورتر، مهربان تر و حلیم تر شده ام.» اگر نتوانیم صادقانه این جمله را بیان کنیم، باید بگوییم که ما در حال رشد نیستیم.

«قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است» (دوم پطرس ۱:۳). اما، مسیحیان بی شماری وجود دارند که چند سال و حتی چند دهه از تولد تازه آنها گذشته است ولی هنوز باید مدارج عالی پیروزی بر گناه را تجربه کنند. بی توجهی، عدم توبه و ایمان به خدا، و کشمکش های حل نشده مردم را از رشد باز می دارد.

دنیا و جسم تنها دشمنان تقدس ما محسوب نمی شوند. ما دشمنی زنده به نام شیطان داریم که سعی می کند فرزندان خدا را متهم کند، وسوسه نماید و فریب دهد. پولس درباره

شیطان چنین می نویسد: «از ترفندهای او بی خبر نیستیم» (دوم قرنتیان ۲: ۱۱). احتمالاً پولس و قرنتیان به این امر واقف بودند، ولی امروزه مسیحیان بی شماری نسبت به این موضوع بی توجه هستند. ما طوری زندگی می کنیم گویی پادشاه تاریکی وجود ندارد.

## پارامترهای رفتار پر از روح

در ابتدا وقتی مسیحی شدیم، مانند لکوموتیوی بودیم که تنها یک سوم اسب بخار انرژی داشت. نمی توانستیم کار زیادی انجام دهیم زیرا خیلی بالغ نبودیم. هدف ما به عنوان مسیحیان این است که برای خداوندمان به ستون های عظیم تولید انرژی تبدیل شویم. ولی بدون سوخت، نه لکوموتیو و نه یک بولدوزر قادر به انجام کاری می باشد. به همین ترتیب ما نیز بدون عیسای مسیح قادر به انجام هیچ کاری نیستیم (یوحنا ۱۵: ۵). مهم نیست که تا چه حد بالغ هستید، تا زمانی که به قوت روح القدس به ایمان رفتار نکنید نمی توانید ثمربخش باشید.

وقتی صحبت از رفتار و زندگی در روح و جسم به میان می آید، اراده ما همچون یک فیوز عمل می کند. به نظر می آید که جهش اراده یک نوایمان به سوی رفتار جسمانی است. او هنوز به طور ناخواسته قربانی جسم خود می باشد و چنان تربیت شده که تنها می داند چگونه مستقل از خدا عمل کند. اراده یک ایماندار بالغ به سمت روح جهش پیدا می کند. او هر چند وقت یکبار انتخاب های نادرستی می کند، ولی یاد می گیرد که هر روزه جسم را مصلوب کند و به قوت روح القدس به ایمان سلوک نماید.

سلوک در روح بیشتر یک ارتباط است تا رابطه میان حاکم و تابع. به عنوان مثال به ازدواج خود فکر کنید. شاید در ابتدای ازدواج بر قوانینی تکیه کرده اید که برای بهتر کردن روابط خود و ارضای نیازهای جنسی یکدیگر لازم بوده است. ولی اگر پس از گذشت چندین سال نتوانید بدون قوانین و یا فهرستی با هم صحبت کنید و یا روابط جنسی برقرار کنید، هنوز ازدواج شما خام است. هدف از ازدواج، توسعه روابط طرفین می باشد که برتر از قوانین است. در ازدواج رشد یافته، هر دو نفر تمایل فراوان برای ایجاد ارتباط با یکدیگر دارند. نمونه دیگر، دعا کردن می باشد. شاید یاد گرفته اید که یک دعای ساده و شعرگونه را به زبان آرید که شامل پرستش، اعتراف، تشکر و درخواست است. ولی اگر برای سالیان متمادی مسیحی بوده اید و دعای شما عمیق تر از یک دعای شعرگونه نیست، باید بدانید که هرگز دعا کردن در روح را نیاموخته اید (ر. ج. به افسسیان ۶: ۱۸). دعا، مکالمه ای دو طرفه با خدا است که نیازمند گوش دادن و بیان درخواست می باشد.

پولس مفهوم رفتار و زندگی در روح را در غلاطیان ۵: ۱۶-۱۸ توضیح می دهد: «اما می گویم به روح رفتار کنید پس شهوات جسم را به جا نخواهید آورد. زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو با یکدیگر منازعه می کنند به طوری که آنچه می خواهید نمی کنید. اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید.»

در واقع این متن به ما می گوید که اساساً چه رفتاری، رفتار در روح محسوب نمی شود، ولی از این جهت مفید است که دو پارامتر برای داشتن زندگی آزاد ارائه می دهد.

## چه رفتاری، رفتار پر از روح نیست؟

نخست، پولس رسول فرموده است که رفتار یا سلوک در روح به معنی هرج و مرج نیست. هرج و مرج بی اعتنایی به قوانین و مقررات و سوءاستفاده از امتیازات داده شده است. برخی از مسیحیان اشتباهاً فکر می کنند که رفتار در روح و زندگی تحت فیض به این معنی است که «من هر کاری که بخواهم می توانم انجام دهم». رفتار در روح به این معنی نیست که در انجام هر کاری آزاد هستید. این افراط در آزادی خواهد بود. رفتار در روح به این معنی است که شما آزاد هستید تا یک زندگی مسئولانه و اخلاقی داشته باشید، یعنی چیزی که در زمان اسارت در حاکمیتِ نفسِ قادر به انجامش نبودید.

یکبار به یک دبیرستان کاتولیک دعوت شدم تا در کلاس دینی آنها در مورد مسیحیت پروتستان صحبت کنم. در پایان صحبت هایم، دانش آموزی که مانند یک قلدر خیابانی به نظر می رسید، دستش را بلند کرد و پرسید: «آیا در مذهب تان خیلی امر و نهی دارید؟»

به او پاسخ دادم: «فکر نمی کنم بیش از آنچه که خدا فرموده است داشته باشیم، ولی فکر می کنم آنچه که واقعاً می خواهی بدان این است که: «آیا من آزادی دارم؟» او سرش را به علامت تأیید تکان داد.

پاسخ دادم: «البته، من آزادم که هر چه می خواهم انجام دهم.»

ناباوری از چهره اش نمایان بود و ادامه داد: «لطفاً جدی باشید.»

گفتم: «من آزادم که به یک بانک دستبرد بزنم. ولی به حد کافی بالغ هستم که بدانم برای این کار تا آخر عمر زندانی خواهم شد. همیشه باید نگران این موضوع باشم که روزی دستگیر خواهم شد. باید جرمم را بپوشانم، احتمالاً به مخفیگاهی فرار کنم و سرانجام برای این کار جریمه ای بپردازم. من همچنین آزاد هستم دروغ بگویم. ولی اگر این کار را انجام دهم، مجبورم آن را تکرار کنم، و به خاطر داشته باشم که به چه کسی و چگونه دروغ گفته ام.»

آنچه به زعم برخی از مردم آزادی به نظر می آید، در واقع بازگشت به اسارت است. شریعت خدا که خواهان آزادی از آن هستیم، باعث محدودیت ما نمی شود بلکه حامی ما می باشد. آزادی واقعی در قابلیت شما برای انتخاب یک زندگی مسئولانه در چهارچوب راهنمایی های حمایتی خدا می باشد، راهنمایی هایی که خدا برای زندگی ما بنا نهاده است.

دوم، رفتار و زندگی در روح شریعت محسوب نمی شود. پولس می نویسد: «اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید» (غلاطیان ۵: ۱۸). کوشش سرسختانه برای اطاعت از قوانین و مقررات مسیحی، ما را قادر به رفتار پر از روح نمی کند، بلکه اغلب آن را از بین می برد (دوم قرنتیان ۳: ۶). در غلاطیان ۳: ۱۰ به ما گفته شده که شریعت در واقع یک لعنت است، و در غلاطیان ۳: ۲۱ می خوانیم که شریعت توانایی بخشیدن حیات را ندارد.

اگر به مردم بگوییم کاری که انجام می دهند اشتباه است، به آنها قدرت متوقف ساختن آن کار را نمی دهیم. مسیحیان با تلاش برای قانونمند ساختن روحانیت به واسطه امر و نهی ها معروف گشته اند: مسیحیان شراب نمی نوشند، سیگار نمی کشند، نمی رقصند، به سینما نمی روند، ورق بازی نمی کنند، آرایش نمی کنند و غیره. شاید دیگران ادعای پیروی از شریعت را نمی کنند، ولی آنچه انجام می دهند شامل شریعت منفی (این کار را نکن) تا شریعت مثبت (این کار را بکن) می باشد. «ما را کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می کشد، لیکن روح زنده می کند» (دوم قرنتیان ۳:۶).

همچنین شریعت میل انجام کارهایی را که ممنوع می باشند افزایش می دهد (ر. ج. به رومیان ۵:۷ و ۸) اجازه دهید مثالی بیاورم. وقتی به فرزند خود می گوید: «به آنجا می توانی بروی، ولی به فلان جا نمی توانی» در لحظه ای که این سخن را می گوید، او می خواهد کجا برود؟ به همان جایی که شما از رفتن منعش کردید! احتمالاً او در ابتدا حتی قصد رفتن به آنجا را هم نداشت. مدرسه ای مسیحی فهرستی از فیلم هایی که دانش آموزان اجازه تماشای آنها را نداشتند تهیه کرد. حدس بزنید اکثریت بچه ها خواهان تماشای چه فیلم هایی بودند؟ چرا میوه ممنوعه اینقدر وسوسه انگیز است؟ ظاهراً در باغ عدن هم همین موضوع صادق بوده است.

مسیحیت یک رابطه است و نه قوانین اخلاقی که مبتنی بر آداب مذهبی باشد. ما نمی توانیم با کوشش های انسانی و به واسطه زندگی براساس شریعت اوامر خدا را بجا آوریم. شریعت «پس شریعت به تربیت ما گماشته شد تا زمانی که مسیح بیاید و به وسیله ایمان پارسا شمرده شویم» (غلاطیان ۳:۲۴). ما حقیقتاً می توانیم در مسیح به واسطه ایمان و بر اساس قوانین عادلانه خدا به قوت روح القدس زندگی کنیم.

فرض کنید که در یک جاده تنگ کوهستانی قدم می زنید. در سمت راست، صخره ای با شیبی تند وجود دارد که نمی توان به پایین رفت و آنقدر دور است که نمی توان از آن پرید. سمت چپ جاده، جنگلی وجود دارد که در حال سوختن است و آتش زیانه می کشد. در مقابل شما کلیسایی قرار دارد و در پشت سر شما شیری غران ایستاده است. به کدام سمت فرار خواهید کرد؟ حرکت به سمت راست یکی از انتخاب ها است. اما تنها چاره پایین رفتن از صخره است. می توانید آن هیجان و ترس اولیه را تصور کنید؟ البته این تصمیم نتایج جدی به دنبال خواهد داشت، که یکی از آنها توقف ناگهانی است که در لحظه آخر باید بکنید. این ماهیت وسوسه است. اگر در نگاه اول خوب به نظر نمی رسید، شما وسوسه نمی شدید. تسلیم وسوسه شدن همیشه نتایج جدی به بار می آورد. وقتی که افراد از آزادی در روابط جنسی حمایت می کنند، در واقع از هرج و مرجی حمایت می کنند که نتایج مخربی را در زندگی به دنبال دارد.

در سمت چپ انتخابی دیگر وجود دارد، ولی شما به وسیله شریعت سوخته خواهید شد. وقتی سعی کنید بر اساس شریعت زندگی کنید، مدعی برادران (شیطان.م) آرامش را از شما خواهد گرفت. تنها مسیر آزادی سمت جلو می باشد، ولی هیچ ساختمان کلیسایی یا هیچ

گروهی نمی تواند ملجا و مأمونی مناسب برای شما مهیا کند. ابلیس همانند شیری غران در کمین است تا شخصی را پیدا کند و ببلعد (ر. ج. به اول پطرس ۸:۵). تنها ملجا شما مسیح است. هیچ مکانی نمی تواند برای شما ملجایی روحانی در این کره خاکی باشد.

## چه رفتاری، رفتار پر از روح است؟

اگر رفتار و زندگی پر از روح نه هرج و مرج است و نه شریعت، پس چیست؟ رفتار پر از روح آزادی است. «اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است» (دوم قرنتیان ۳:۱۷).

آزادی ما در مسیح یکی از ارزشمندترین چیزهایی است که در اتحاد روحانی با خدا نصیب ما گشته است. چون روح خداوند در شماست، آزاد هستید که به آن شخصی مبدل شوید که خدا می خواهد. دیگر مجبور نیستید بر حسب جسم رفتار کنید یعنی همانطور که پیش از توبه رفتار می کردید. حتی مجبور نیستید بر حسب روح رفتار کنید، ولی از درون به این سمت هدایت شده اید. شما کاملاً آزاد هستید که سلوک در روح و یا رفتار براساس جسم را انتخاب کنید.

رفتار در روح بر دو چیز دلالت دارد: نخست، رفتار در روح به معنی نشستن در روح نیست. رفتار در روح به این معنی نیست که با حالتی دیندارانه بنشینید و منتظر باشید تا خدا تمام کارها را انجام دهد. دوم، رفتار در روح به معنی دویدن در روح نیست. زندگی پر از روح زندگی توأم با فعالیت‌های خسته کننده و بی پایان نیست که ما سعی کنیم تمامی کارها را خود شخصاً انجام دهیم. این تفکر که هر چه سخت تر برای خدا کار کنیم، بیشتر روحانی خواهیم شد، اشتباهی است که بین اکثر ایمانداران شایع شده است. اگر شیطان نتواند ما را به سمت انحرافات اخلاقی منحرف سازد، به راحتی سعی خواهد کرد ما را مشغول نگاه دارد. اگر سعی کنیم تمامی کارها را به تنهایی انجام دهیم، چه مقدار ثمر به بار خواهیم آورد؟ هیچ! جدا از مسیح هیچ نمی توانیم کرد (یوحنا ۱۵:۵). اگر صرفاً از خدا انتظار داشته باشیم که کارها را خود به تنهایی انجام دهد، چه مقدار کار در پادشاهی خدا انجام خواهد شد؟ نه خیلی زیاد! در این عصر خدا می خواهد از طریق کلیسا عمل نماید (ر. ج. به افسسیان ۳:۱۰). افتخار کاشتن و آبیاری کردن به ما داده شده است و خدا فزونی خواهد بخشید (ر. ج. به اول قرنتیان ۳:۶-۹). اگر آبیاری نکنیم و نکاریم، چیزی رشد نخواهد کرد.

یک روز شبان کلیسایی در باغش مشغول کار بود که یکی از شماسان به دیدنش آمد. شماس به شبان گفت: «معلوم است که خدا باغ زیبایی به شما بخشیده است.» شبان پاسخ داد: «باید زمانی این باغ را می دیدی که خود خدا صاحب آن بود.»

عیسی این حقیقت را در متی ۲۸:۱۱-۳۰ نشان می دهد: «بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت، زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

عیسی در دوران جوانی نجار بود. در آن عصر، کار نجار بنای خانه نبود، بلکه آنها درها و یوغ‌های چوبی درست می‌کردند. عیسی به صورت استعاره از این وسایل برای تشریح زندگی روحانی استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، عیسی دری است که به سوی زندگی روحانی رهنمون می‌شود (ر. ج. به یوحنا ۹:۱۰). یوغ میله‌ای است چوبی که بر شانه‌های دو گاو قرار می‌گیرد. حال فرض کنید این یوغ که قرار است بر روی شانه دو شخص قرار گیرد تنها بر شانه یک نفر قرار می‌گرفت، آن وقت کارکرد آن چگونه می‌بود؟ اگر این یک نفر شما هستید، سعی کنید یوغ را از شانه خود بردارید و به تنهایی متحمل آن نشوید. یوغ زمانی مفید خواهد بود که دو نفر آن را در یک جهت بکشند.

یک گاو جوان، به منظور تربیت شدن، به وسیله یوغ به گاوی پیرتر که «به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را آموخت» بسته می‌شود (عبرانیان ۸:۵). خصلت گاو جوان این است که فکر می‌کند سرعت دیگران بسیار کند است و سعی می‌کند به سمت جلو بدود، ولی ماحصل آن گردنی خراشیده شده می‌باشد. «حتی جوانان هم درمانده و خسته می‌گردند و شجاعان به کلی می‌افتند. اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند شد» (اشعیا ۴۰:۳۰ و ۳۱). برخی از گاوهای جوان وسوسه می‌شوند تا از محدوده یوغ خارج شوند، ولی زندگی همچنان پیش می‌رود و آنها بیشتر مدیون می‌شوند. برخی دیگر وسوسه می‌شوند تا به سمت راست و یا چپ منحرف شوند. در نهایت روزی فرا می‌رسد که گاو جوان با خود فکر می‌کند، این گاو پیر می‌داند که چه می‌گوید و می‌داند که چگونه قدم بردارد؛ فکر می‌کنم از او چیزهایی یاد خواهم گرفت.

یکبار صاحب سگی ابله به نام باستر شدم. برای او زنجیری محکم خریدم و او را به همراه پسر من به مدرسه تمرین سگ‌ها فرستادم. ولی مفید واقع نشد. سپس یک روز فکر کردم که باستر را با خود به پیاده‌روی ببرم. به او گفتم: «ندو بلکه راه برو». سپس زنجیر را به گردنش بستم و با هم راه افتادیم. من صاحب او بودم و می‌دانستم در "پیاده‌روی" باید به کجا برویم. باستر سعی می‌کرد که سریع بدود و با این کار نزدیک بود خود را خفه کند، ولی من مصمم بودم که نقش صاحب او را حفظ کنم و سرعت پیاده‌روی را خود تعیین کنم. سپس او توقف می‌کرد و گل‌ها و یا چیزهایی را که بر روی چمن بودند بو می‌کشید، ولی من به مسیر خود ادامه می‌دادم.

شاید پرسید: «آیا بالاخره این سگ ابله توانست یاد بگیرد که چگونه با صاحب خود راه برود؟» نه، او هرگز یاد نگرفت. من مسیحیان بسیاری را می‌شناسم که آنها نیز هرگز این موضوع را یاد نگرفتند. برخی سعی می‌کنند جلوتر از خدا بدوند بعضی در وسوسه می‌افتند و به سمت راست و یا چپ منحرف می‌شوند. برخی دیگر حتی با وجود این که صاحب آنها می‌گوید: «بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید» او را ترک می‌کنند (متی ۲۸:۱۱). ما می‌توانیم برای جان‌های خود آرامی بیابیم اگر یاد بگیریم که به قوت روح القدس به ایمان زندگی کنیم.



## هدایت شدن از روح

ما همچنین "از روح هدایت" می شویم (رومیان ۸: ۱۴). خداوند از مثلی دیگر برای توضیح روابط ما با خود استفاده می کند. او شبان و ما گوسفندان مرتع او هستیم. گوسفندان نیازمند شبانی هستند. من به عنوان پسری که در مزرعه‌ای واقع در مینه‌سوتا بزرگ شده است این موضوع را می دانم زیرا این افتخار را داشتم که گله‌ای از گوسفندان را شبانی کنم. در فصل بهار و پس از آب شدن برف‌ها، گوسفندان را به کنار جاده می بردیم تا از چمن تازه تغذیه کنند. مجبور بودیم آنها را به حرکت واداریم در غیر این صورت آنقدر می خوردند تا از پر خوری بترکند و بمیرند. ما از پشت سر گله حرکت می کردیم، در حینی که سگ گله استرالیایی دائماً از پی گوسفندان پارس می کرد.

وقتی در اسرائیل تحصیل می کردم، شبانی را مشاهده کردم که بر تپه‌ای بیرون از شهر بیت‌الحم گوسفندان را هدایت می کرد. وقتی که گوسفندان در حال چرا بودند، شبان بر روی تخته سنگی می نشست. پس از مدتی از جایش بلند می شد، چند کلمه‌ای با گوسفندان صحبت می کرد و دور می شد. گوسفندان به او نگاه می کردند و به دنبالش می رفتند. برخلاف تجربه من که به دنبال گوسفندان راه می افتادم، شبانان اسرائیلی تا به امروز از جلو، گوسفندان خود را رهبری می کنند. ناگهان جملات عیسی در یوحنا ۱۰: ۲۷ برایم مفهوم تازه‌ای یافت: «گوسفندان من آواز مرا می شنوند، و من آنها را می شناسم و مرا متابعت می کنند.» پولس رسول می فرماید: «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند، ایشان پسران خدایند» (رومیان ۸: ۱۴).

## ثمره، ملاکی برای زندگی در روح

چگونه می توانید تشخیص دهید که براساس جسم و یا به روح رفتار و زندگی می کنید؟ نگاهی به زندگی خود بیندازید. «و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور، و بت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعت‌ها، و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها...» (غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱). این ثمرات اعمالی هستند که از نظر روحانی مرده می باشند و منعکس کننده زندگی مسیح نمی باشند. پس آیا افرادی که خشم خود را بروز می دهند، براساس روح زندگی می کنند؟ خیر، این ثمره جسم است. عیسی مسیح فرمود: «آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می سازد» (مرقس ۷: ۲۰).

ما باید یاد بگیریم که از خود شناخت کافی داشته باشیم تا بدانیم چه زمانی براساس جسم زندگی می کنیم و نسبت به رفتار و عملکردهای خود مسئول باشیم. باید یاد بگیریم در نور راه برویم و گناهان خود را اعتراف کنیم و با این کار موافقت خود را با خدا آگاهانه اعلام کنیم. وقتی وجود یکی از ثمرات جسم برای شما مسلم شد، آن را در حضور خدا اعتراف کنید و از او بخواهید که شما را با روح القدس پر سازد.

«لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است» (غلاطیان ۵: ۲۲). توجه داشته باشید که در این آیه سخن از ثمره روح است و نه ثمرات. ثمره از چیزی به وجود می‌آید که زنده است. ثمره نتیجه ماندن در مسیح است که تبلور نهایی آن محبت می‌باشد و آن نیز بیانگر شخصیت خدا است. «و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی» (اول یوحنا ۴: ۱۶).

## قدرت ایمان به حقیقت

حدود شصت سال پیش در حومه نشویل<sup>۱</sup> در ایالت تنسی، در یک خانواده پرجمعیت و فوق‌العاده مسیحی دختری بیمار متولد شد و این بیماری منجر به معلولیت او گردید. در حالی که برادران و خواهران او در بیرون از خانه از دویدن و بازی کردن لذت می‌بردند، او به عصاهای خود تکیه می‌کرد.

پدر و مادرش مرتباً او را برای فیزیوتراپی به ناشویل می‌بردند، ولی به‌نظر امید چندانی برای دخترک وجود نداشت. او از والدین خود می‌پرسید: «آیا روزی من هم همانند بچه‌های دیگر قادر به بازی کردن و دویدن خواهم بود؟»

آنها پاسخ می‌دادند: «عزیزم تو تنها باید ایمان داشته باشی و اگر باور کنی، خداوند آن را برایت انجام خواهد داد.»

او نصیحت والدینش را در قلبش نگاه داشت و شروع به باور این مسئله کرد که خدا قادر است به او کمک کند تا بدون عصا راه برود. بدون اطلاع والدین و دکتر معالجش، او به کمک خواهران و برادران خود شروع به تمرین کرد تا بتواند بدون عصا راه برود و در نتیجه این تمرین‌ها، در دوازدهمین سالروز تولدش، در مطب دکتر بدون هیچ کمکی شروع به راه رفتن کرد و با این عمل، والدین خود را متعجب ساخت. اطبا نمی‌توانستند پیشرفت او را باور کنند. او دیگر هیچگاه از عصا استفاده نکرد.

هدف بعدی او این بود که بسکتبال بازی کند. او ایمان و اعتماد خود را بکار گرفته، شروع به تقویت پاهای ضعیف خود کرد و برای عضویت در تیم بسکتبال مدرسه پیشقدم شد. مربی بسکتبال، خواهر بزرگتر او را برای شرکت در تیم انتخاب کرد و در عوض به این دختر شجاع گفت که آمادگی لازم را برای بازی در تیم ندارد. پدرش که مردی دوست‌داشتنی و حکیم بود به مربی گفت: «دختران من با هم در تیم شرکت می‌کنند، اگر یکی از آنها را می‌خواهی، باید دیگری را نیز قبول کنی.» مربی با اکراه دخترک را نیز به جمع پذیرفت. به او یک دست لباس ورزشی کهنه دادند و در نتیجه با دیگر بازیگران تیم همبازی شد.

یک روز او به مربی نزدیک شد و گفت: «اگر شما ده دقیقه بیشتر با من تمرین کنید من رکورد جهان را برای شما خواهم آورد.» مربی خندید، ولی متوجه شد که دختر بسیار جدی است. با وجود اینکه دلش به این کار راضی نبود ولی وقت اضافه‌ای را تعیین کرد تا دخترک

با یکی از بهترین دوستانش، در بازی دو نفره با دو پسر دیگر تمرین کند. او پاداش پشتکار خود را دریافت کرد. او مهارت ورزشی و تهور فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد و به زودی یکی از بهترین بازیکنان تیم شد.

تیم او در مسابقات قهرمانی ایالتی شرکت کرد. یکی از داوران مسابقه متوجه قابلیت فوق‌العاده او شد و از او پرسید که آیا قبلاً در مسابقات دو شرکت کرده است یا نه. پاسخ او منفی بود.

داور که اتفاقاً مربی باشگاه معروف و بین‌المللی دو و میدانی تایگر بلز<sup>۱</sup> بود، او را تشویق به دو کرد. بنابراین پس از پایان فصل مسابقات بسکتبال، او برای شرکت در مسابقات دو آماده شد. او در بسیاری از مسابقات برنده شد و در مسابقات قهرمانی ایالتی صاحب مقام گردید.

این دختر در ۱۶ سالگی یکی از بهترین دوندگان در سطح کشور بود. او به مسابقات المپیک استرالیا رفت و در دو ۴۰۰ متر تیمی، مدال برنز را کسب کرد. اما با توجه به اینکه از دستاوردهای خود راضی نبود، چهار سال دیگر با پشتکار زیاد کار کرد و در المپیک ۱۹۶۰ روم شرکت کرد. در آنجا ویلما رودلف<sup>۲</sup> برنده دو ۱۰۰ و ۲۰۰ متر سرعت شد. او به‌عنوان بهترین دوندۀ آماتور، برنده جایزه سولیوان<sup>۳</sup> در آمریکا شد. ویلما رودلف مزد ایمان و کار سخت خود را دریافت کرده بود.

وقتی داستان‌های الهام‌بخش در خصوص ایمانی همانند ایمان ویلما رودلف می‌شنوید، گاهی به این فکر نمی‌افتید که آیا برآستی ایمان یک عنصر کلیدی است که به برخی از افراد اجازه می‌دهد در برابر چیزهایی که غیر معمول به نظر می‌رسند قد علم کنند و آنچه را که دیگران قادر به انجام آن نیستند، انجام دهند؟ آیا ایمان می‌تواند برای من نیز کارهای بزرگ انجام دهد؟

## هسته ایمان

در زندگی مسیحی، ایمان به خدا یک عنصر ضروری است. نویسنده عبرانیان با خلاصه کردن این مطلب چنین می‌نویسد: «لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد» (عبرانیان ۱۱:۶) ایمان به خدا و آنچه که می‌گوید و انجام می‌دهد، کلمه کلیدی است برای ورود به پادشاهی خدا.

توجه داشته باشید که مفهوم ایمان بسیار مهم می‌باشد. شما به واسطه ایمان نجات یافته‌اید (ر. ج. به افسسیان ۸:۲ و ۹)، و «به ایمان رفتار می‌کنید و نه به دیدار» (دوم قرنتیان ۵:۷). به عبارت دیگر، اساس نجات و وسیله زندگی ما ایمان می‌باشد. اگر می‌خواهیم به زندگی آزاد خود در مسیح ادامه دهیم، باید سه مفهوم ساده ایمان را به‌خاطر داشته باشیم.

## ۱ - ایمان بستگی به اساس آن دارد

حقیقت امر این است که همه به ایمان زندگی می‌کنند. تنها تفاوت موجود میان ایمان مسیحی و دیگر ایمان‌ها در اساس و مقصود ایمان می‌باشد. موضوع مهم این است که به چه چیزی و یا چه کسی ایمان دارید. اگر از مردم بخواهید که برطبق ایمانشان زندگی کنند، درخواستی بی‌اساس کرده‌اید، چون آنها هیچگونه درکی از اساس ایمان خود ندارند. شما نمی‌توانید به ایمان، ایمان داشته باشید. ایمان بدون اساس هیچ اعتباری ندارد.

حقیقت این است که هر لحظه از زندگی روزانه ما بر ایمان بنا شده است. اما، برخی از اساس‌های ایمانی که داریم دارای اعتبار و برخی فاقد اعتبار هستند. برای مثال، فرض کنید به چراغ راهنمایی نزدیک می‌شوید و مشاهده می‌کنید که چراغ سبز است. احتمالاً بدون آنکه فکر دیگری به ذهن‌تان برسد به مسیر خود ادامه می‌دهید، و این کار را با ایمان انجام خواهید داد. اول، ایمان داشتید که در سمت مخالف شما چراغ قرمز است حتی اگر قادر به دیدن آن نبودید. دوم، ایمان داشتید که رانندگان طرف دیگر چهارراه با دیدن چراغ قرمز توقف خواهند کرد. این کار احتیاج به ایمان فراوانی دارد. ولی اگر ایمان نداشتید، امکان نداشت که بدون احتیاط و کم کردن سرعت از چهارراه عبور کنید. ما به اشخاص و یا چیزهایی که در دراز مدت قابل اعتماد بودن خود را ثابت کرده‌اند، اعتماد می‌کنیم.

اگر ثابت شود که اساس ایمان‌تان قابل اعتماد نیست چه می‌کنید؟ شما از آن اساس دست بر خواهید داشت، شاید نه به‌طور ناگهانی، ولی فکر می‌کنید چند بار می‌توانید تاوان شکست چنین ایمانی را تحمل کنید؟ وقتی ایمان آسیب می‌بیند و یا از بین می‌رود، خیلی سخت است که دوباره آن را بدست آورد. مشکل قابلیت ایمان شما نیست، بلکه اساس ایمان شما می‌باشد که غیر قابل اعتماد از آب درآمده است.

اگر در نتیجه رانندگی بد دیگران تصادفاتی داشته‌اید، مطمئناً میزان اعتماد شما به رانندگان دیگر به شدت کم شده است و البته حق هم با شماست. به همین علت نیز روابط ما با دیگران بسیار شکننده می‌باشد. عمل خیانتکارانه شخصی می‌تواند زندگی زناشویی را از هم بپاشد. شما می‌توانید همسر خود را ببخشید و خود را متعهد به ادامه زندگی زناشویی بدانید ولی ماه‌ها و یا سال‌ها طول می‌کشد تا اعتماد از دست رفته دوباره تحصیل شود. اگر به شخص و یا چیزی اعتماد کنید که غیر قابل اعتماد بودن خود را ثابت کرده است، فردی نادان می‌باشید.

مهمترین اساس ایمانی که جمعیت دنیا آن را قبول دارد، قوانین منظم موجود در دنیا می‌باشد که اولین آنها منظومه شمسی است. شما ساعت خود را تنظیم می‌کنید، بر اساس تقویم خود نقشه می‌کشید و روز خود را برنامه‌ریزی می‌کنید، با ایمان به اینکه زمین دور محور خود و به دور خورشید با همان سرعت همیشگی خواهد چرخید. اگر چرخش زمین تنها چند درجه تغییر کند، زندگی ما به هم خواهد ریخت. بنابراین، قوانین حاکم بر دنیای فیزیکی یکی از مطمئن‌ترین اساس‌های ایمانی است که ما داریم.

البته ملاک ایمان نهایی ما خورشید (sun) نیست، بلکه پسر (son) است: «عیسای مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است» (عبرانیان ۱۳:۸). این حقیقت که خدا تغییرناپذیر است او را بسیار قابل اعتماد می‌گرداند (اعداد ۲۳:۱۹؛ ملاکی ۳:۶). خدا و کلام او نمی‌تواند تغییر کند. «گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابدالابد استوار خواهد ماند» (اشعیا ۸:۴۰). دلیل اینکه چرا خدا قابل اعتماد است و می‌توانیم به او اعتماد کنیم همین ثبات ابدی است.

## ۲- عمق ایمان شما به شناخت‌تان از اساس ایمان وابسته است

وقتی مردم در ایمان خود به خدا در تقلاء و کشمکش هستند به این دلیل نیست که اساس ایمان آنها ناقص می‌باشد، بلکه به این علت است که شناخت واقعی نسبت به خدا و راه‌های او ندارند. آنها انتظار دارند که خدا به روش خاصی عمل کند و یا به دعاهای آنها جواب دهد، یعنی به روش خودشان و نه به روش خدا، و وقتی خدا از آنچه آنها می‌گویند اطاعت نمی‌کند، فکر می‌کنند خدا آنها را فراموش کرده است. ولی خدا تغییر نمی‌یابد. او کامل‌ترین اساس ایمان است. ایمان به خدا زمانی منجر به شکست می‌شود که مردم درک نادرستی از او پیدا می‌کنند.

اگر می‌خواهید ایمان شما به خدا فزونی یابد، باید درک خود را از او به‌عنوان اساس ایمان‌تان افزایش دهید. اگر شناخت شما از خدا و کلامش اندک است، ایمان شما نیز اندک خواهد بود. اگر شناخت شما از خدا و کلامش زیاد است، ایمان شما نیز قوی خواهد بود. نمی‌توان با خودفریبی و بیان جملاتی نظیر، «اگر فقط بتوانم ایمان داشته باشم! اگر فقط بتوانم ایمان داشته باشم!» ایمان خود را افزایش داد. شما می‌توانید ایمان داشته باشید، زیرا ایمان انتخابی است که همه ما می‌توانیم داشته باشیم.

انجام هرگونه تلاشی برای رفتن به ماورای آنچه که درباره خدا و راه‌های او می‌دانید، شما را از ایمان به دنیای خیالات می‌کشاند. شما انتخاب می‌کنید که بر اساس آنچه که تاکنون از حقایق کلام فهمیده‌اید، به خدا ایمان بیاورید. تنها راه قوی ساختن و افزایش ایمان، افزایش میزان شناخت شما از خدا می‌باشد یعنی کسی که تنها اساس ایمان برحق یک ایماندار است. به همین دلیل است که پولس رسول می‌نویسد: «لهمذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا» (رومیان ۱۰:۱۷).

تنها محدودیتی که برای ایمان وجود دارد شناخت و درک شما نسبت به خداست، که با مطالعه کلام خدا، حفظ آیات جدیدی از کتاب مقدس، شرکت در کلاس‌های تعلیم کتاب مقدس و تفکر در مورد حقایق کتاب مقدسی، رشد خواهد یافت. آیا قادر هستید آن ظرفیت عملی و ملموس ایمان‌تان را ببینید که با تلاش شما برای شناخت خدا از طریق کلامش رشد می‌کند؟ این رشد بدون حد و مرز است. من شک دارم که حتی یک مسیحی زنده وجود داشته باشد که براساس ظرفیت ایمان خود و براساس آنچه که حقیقت می‌داند عمل کرده باشد.

لازم است بدانید که خدا نسبت به نوع بشر هیچ الزامی ندارد. ما نمی‌توانیم به واسطه دعا خدا را فریب دهیم. او نسبت به خود متعهد است و نسبت به وعده‌ها و کلام خود امین باقی می‌ماند. ما به واسطه عهدی با خدا در ارتباط می‌باشیم و می‌توانیم بر واقعی بودن آن حساب کنیم. اگر خدا محق بودن چیزی را اعلام می‌کند، به‌سادگی آن را بپذیرید و براساس آن زندگی کنید. اگر خدا چیزی نگفته، هیچ ایمانی در دنیا نمی‌تواند آن را عملی سازد. ایمان به کلام خدا آن را حقیقی نمی‌سازد. من به کلام خدا ایمان دارم، زیرا حقیقت محض است.

اجازه دهید در مورد نحوه رشد ایمان مان مثالی بیاورم. وقتی پسرم کارل (Kari) هنوز خردسال بود، او را روی میز قرار می‌دادم و از او می‌خواستم تا از آنجا به آغوشم بپرد. او برای لحظاتی شک می‌کرد و سپس به آغوشم می‌پرید. سپس کمی از میز فاصله می‌گرفتم و قدم ایمان او را کمی بیشتر می‌کردم. روزی او را به خارج از منزل بردم و بر شاخه درختی قرار دادم و از او خواستم بپرد. این قدم بزرگتری در ایمان محسوب می‌شد، ولی او این کار را کرد. فکر می‌کنید حال که او به بالا رفتن از درخت زندگی ادامه می‌دهد، من می‌توانم اساس ایمان غائی او باشم؟ در آن دوران کارل فکر می‌کرد که پدرش می‌تواند به هر سؤالی پاسخ دهد و هر دشمنی را شکست دهد.

ما به‌عنوان والدین ملزم به انجام کاری بیشتر از هدایت فرزندان مان به سوی شناخت نجات‌بخش عیسی‌ای مسیح هستیم. لازم است به آنها کمک کنیم تا هویت و ارث روحانی خود را بشناسند. وقتی آنها فرزند خدا می‌شوند، اساس غائی ایمان‌شان تغییر می‌کند. من نمی‌توانم هر جا که فرزندانم می‌روند بروم، ولی خدا قادر به انجام این کار است و البته این کار را هم می‌کند.

### ۳- ایمان کلمه‌ای کاربردی می‌باشد

وقتی فرزندم کارل را تشویق به برداشتن قدم ایمان می‌کردم، آیا او واقعاً ایمان داشت که او را خواهم گرفت؟ بله، من چگونه می‌فهمیدم که او ایمان داشت؟ برای اینکه او می‌پرید. فرض کنید او نمی‌پرید. فرض کنید که از او می‌پرسیدم: «کارل آیا باور می‌کنی که من تو را خواهم گرفت؟» و او پاسخ می‌داد: «بله»، ولی هیچگاه نمی‌پرید.

آیا نپریدن کارل به این معنی نیست که مرا باور ندارد و فکر می‌کند که من او را به موقع نخواهم گرفت؟ براساس رساله یعقوب، عمل کارل صرفاً به تفکری پوشالی محدود می‌شد. یعقوب می‌گوید: «ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است. بلکه کسی خواهد گفت: "تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود."» (یعقوب ۲: ۱۷ و ۱۸). به عبارت دیگر، ایمان واقعی بر روی رفتار و گفتار شخص تأثیر می‌گذارد. اگر به خدا و کلامش ایمان داشته باشیم، براساس آن زندگی خواهیم کرد. هرآنچه که انجام می‌دهیم محصول اساس ایمانی است که انتخاب کرده‌ایم.

## تحریف ایمان

ایمان یا اعتقاد بدون عمل یک تحریف می‌باشد، ولی جنبش‌های "نیو ایج" ۱ و "اعتراف مثبت" ۲ دو تحریف دیگر از آنچه که ایمان کتاب مقدسی نامیده می‌شود، ارائه می‌کنند. عقیده نیو ایج می‌گوید: «اگر ایمان بسیار داشته باشی، آنچه خواهی به حقیقت خواهد پیوست.» مسیحیت می‌گوید: «ما ایمان داریم، زیرا حقیقت است.» ایمان یا عدم ایمان به یک چیز، درستی یا نادرستی آن را تعیین نمی‌کند. عدم اعتقاد به وجود جهنم، درجه حرارت آتش آن را کمتر نمی‌سازد.

جنبش "اعتراف مثبت" تفسیر دیگری از ایمان را ارائه می‌دهد که تا حدودی درست است. سخنان عیسی‌ای مسیح را در متی ۱۷: ۲۰ در نظر بگیرید: «به سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هر آینه به شما می‌گویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود.»

جنبش اعتراف مثبت، به درستی خاطر نشان می‌سازد که مادامی که به کوه نگویند تا منتقل شود، از جایش تکان نخواهد خورد. به عبارت دیگر، حتی کمترین ایمان تا به عمل واداشته نشود، کاری انجام نمی‌دهد و این همان چیزی است که در متن باب ۱۷ متی بدان اشاره شده است. اما تعلیم جنبش اعتراف مثبت، زمانی دچار تحریف می‌گردد که فعل تأیید بر گفتن قرار می‌گیرد یعنی گفتن صرف کافی است تا کوه جابجا شود. اگر در این طرز تفکر به افراط برویم، به طرز تفکر جنبش نیو ایج می‌رسیم که می‌گوید: «ما می‌توانیم با افکار خود واقعیت را خلق کنیم و با انجام این کار، ما مبدل به خدایانی خواهیم شد.»

تنها یک خالق و تنها یک نفر وجود دارد که می‌تواند با سخن خود هستی را بوجود آورد. «نزد خدا همه چیز ممکن است» (متی ۱۹: ۲۶) و ما می‌توانیم به واسطه مسیح که ما را تقویت می‌بخشد هر کاری انجام دهیم، ولی این افتخار به ما داده نشده است که خود اساس ایمان‌مان را مشخص کنیم. نهضت نیو ایج از ما می‌خواهد تا خدا بودن خود را باور کنیم و طوری زندگی کنیم گویا خدا هستیم. خدا از فرزندان‌ش می‌خواهد که به او ایمان داشته باشند و براساس این ایمان رفتار و زندگی کنند.

این انحرافات، زمانی قد علم می‌کنند که کلیسا مطابق با ظرفیت خود عمل نمی‌کند. در نتیجه بسیاری بر این عقیده‌اند که کلیسا درمانگاهی است که بیماران به آنجا می‌روند. ما در بی‌ایمانی خود می‌لنگیم، به این امید که زمان ربه شده شدن به سرعت فرارسد و ما را از این شکست غمبار رهایی بخشد. کلیسا درمانگاه نیست بلکه مقرر نظامی تحت امر می‌باشد تا دروازه‌های جهنم را در هم بکوبد. هر ایمان‌داری یک وظیفه عملی دارد و برای به کمال رسانیدن مأموریت بزرگ فرا خوانده شده است (متی ۱۹: ۲۸-۲۰).

خدا را شکر کلیسا درمانگاهی دارد که در آنجا می‌توان به افراد ضعیف و آسیب‌دیده خدمت کرد، ولی وجود درمانگاه تنها به خاطر اهداف مقرر نظامی می‌باشد. دعوت واقعی ما



این است که عاملین تغییر در دنیا باشیم، قدمی برداریم، با ایمان زندگی کنیم و اهدافی را به کمال رسانیم که به خاطر آنها در این مکان قرار گرفته‌ایم. فکر می‌کنم این سخن از ج. سی. پنی<sup>۱</sup> باشد که گفت: «چه فکر کنید که می‌توانید و چه فکر کنید که نمی‌توانید، در هر دو صورت حق با شماست.» دنیا به مشکل بی‌ایمانی پی برده است و به همین خاطر بر طرز تفکر مثبت تأکید می‌کند که در شعر زیر نمایان است.

### اگر باور کنی که می‌توانی، پس می‌توانی

اگر فکر می‌کنی افسرده هستی - پس هستی  
 اگر فکر می‌کنی جرأت انجام دادن کاری را نداری - همین طور هم هستی  
 اگر می‌خواهی برنده شوی ولی فکر می‌کنی نمی‌توانی،  
 پس مطمئن باش که نمی‌توانی.  
 اگر فکر می‌کنی از دست خواهی داد - پس از دست داده‌ای  
 زیرا خارج از دنیایی که ما تصور می‌کنیم  
 که موفقیت منوط به اراده شخص می‌باشد،  
 تمام این چیزها به فکر انسان مربوط می‌شود.  
 همیشه مبارزات زندگی  
 برای افراد قوی و تند و تیز نیست؛  
 ولی دیر یا زود شخصی برنده می‌شود  
 که فکر می‌کند می‌تواند.

تصور کنید که دنیا صرفاً با باور این موضوع چه کارهایی انجام داده است. اگر ما واقعاً به خدا ایمان داشتیم، چه کارهایی می‌توانستیم انجام دهیم. جامعه مسیحی به نحوی از انحاء نسبت به پذیرش این نظریه اکراه دارد و البته دلیل خوبی نیز ارائه می‌دهد. ما خواننده نشده‌ایم که صرفاً طرز تفکری مثبت داشته باشیم، بلکه تا بروی حقیقت تفکر کنیم. اگر خدا اساس ایمان ما نباشد، تفکر یک عملکرد ذهنی می‌شود که نمی‌تواند ورای داده‌ها و دانسته‌های خود برود. اگر سعی کنیم به ذهن مان فشار بیاوریم که ورای محدوده عملکرد خود عمل کند، تنها نتیجه حاصله این خواهد بود که ذهن مان از دنیای واقعی به دنیای خیالات وارد خواهد شد. اما یک مسیحی به واسطه قدرت ایمان به حقیقت، قابلیت بیشتری برای کسب موفقیت در زندگی دارد. ایمان با عقل ترکیب می‌شود ولی به واسطه آن محدود نمی‌گردد. ایمان ورای محدودیت‌های فکر و ذهن می‌رود و شامل دنیای واقعی ولی نادیدنی است. ایمان یک ایماندار به اندازه اساس ایمان او که کلمه زنده (مسیح) و کلام مکتوب خدا (کتاب مقدس) می‌باشد، اعتبار دارد. اگر خدای ابدی جهان خلقت اساس ایمان مسیحی می‌باشد، می‌توانید به هر جایی که او شما را هدایت می‌کند بروید.

به گفته شخصی موفقیت از "توانستن‌ها" و شکست‌ها از "نتوانستن‌ها" حاصل می‌شود. سعی و کوشش برای باور این مسئله که در رشد و بلوغ مسیحی می‌توانید موفق شوید و یک زندگی پیروز مسیحی داشته باشید بیش از باور خلاف آن نیست. پس چرا باور نکنید که می‌توانید در مقابل وسوسه‌های دنیا، جسم و شیطان مقاومت کنید و اینکه شما می‌توانید به‌عنوان یک مسیحی در مسیر بلوغ رشد کنید. این انتخاب شماست. «بیست جمله مثبت "می‌توانم" برای کسب موفقیت» که برگرفته شده از کلام خداست، دانش شما را درباره اساس ایمان که خدای قادر مطلق است، وسیع می‌گرداند. با بنا کردن ایمان خود به واسطه درونی کردن این حقایق می‌توانید خود را از باتلاق نتوانستن‌ها بیرون بکشید و در جای‌های آسمانی با مسیح بنشینید.

## بیست جمله "می‌توانم" برای کسب موفقیت

- ۱- چرا بایستی بگویم نمی‌توانم در حالی که کتاب مقدس می‌گوید قوت هر چیز را دارم در عیسای مسیح که مرا تقویت می‌بخشد (فیلیپیان ۴:۱۳).
- ۲- چرا بایستی احساس کمبود بکنم وقتی که می‌دانم خدا همه احتیاجات مرا برحسب دولت خود در جلال، در مسیح رفع خواهد کرد (فیلیپیان ۴:۱۹).
- ۳- چرا بایستی احساس ترس کنم در حالی که کتاب مقدس می‌گوید خدا روح ترس را به من نداده، بلکه روح قدرت، محبت و تأدیب را (دوم تیموتائوس ۱:۷).
- ۴- چرا بایستی برای زندگی در مسیح کم‌ایمان باشم در حالی که می‌دانم خدا بهره‌ایمان را به من بخشیده است (رومیان ۳:۱۲).
- ۵- چرا بایستی ضعیف باشم در حالی که کتاب مقدس می‌گوید خداوند قوت زندگی من است و من با قوت عمل خواهم کرد و قدم بر می‌دارم زیرا خدا را می‌شناسم (مزمور ۱:۲۷)؛ دانیال ۳۲:۱۱).
- ۶- چرا بایستی به شیطان اجازه دهم تا بر زندگی من حاکم باشد در حالی که او که در من است بزرگ‌تر است از آنکه در جهان است (اول یوحنا ۴:۴).
- ۷- چرا بایستی شکست را قبول کنم در حالی که کتاب مقدس می‌گوید خدا دائماً مراد را موکب ظفر خود پیش می‌برد (دوم قرنتیان ۱۴:۲).

۸- چرا بایستی از کمبود حکمت رنج ببرم در حالی که مسیح از جانب خدا برای من حکمت شد و خدا هر گاه که از او بخواهم با سخاوت به من حکمت عظامی کند (اول قرن‌تیان ۳۰:۱؛ یعقوب ۵:۱)

۹- چرا بایستی افسرده باشم در حالی که می‌توانم مهربانی، رحمت و وفاداری خدا را به یاد آورم و امیدوار باشم (مراثی ار میا ۲۱:۳-۲۳)

۱۰- چرا بایستی نگران و عصبی باشم در حالی که می‌توانم تمام اندیشه خود را به مسیح واگذارم زیرا او برای من فکر می‌کند (اول پطرس ۷:۵)

۱۱- چرا بایستی اسیر باشم در حالی که می‌دانم هر جا که روح خداست آنجا آزادی است (دوم قرن‌تیان ۱۷:۳).

۱۲- چرا بایستی احساس محکومیت کنم در حالی که کتاب مقدس می‌گوید هیچ قصاص نیست بر آنانی که در عیسای مسیح هستند (رومیان ۱:۸).

۱۳- چرا بایستی احساس تنهایی کنم در حالی که عیسی گفت او همیشه با من خواهد بود و هیچگاه مرا ترک و فراموش نخواهد کرد (متی ۲۰:۲۸؛ عبرانیان ۱۳:۵).

۱۴- چرا بایستی احساس کنم که زیر لعنت زندگی می‌کنم و یا قربانی بخت بد هستم در حالی که کتاب مقدس می‌گوید مسیح مرا از لعنت شریعت آزاد کرده تا روح او را دریافت کنم (غلاطیان ۳:۱۳ و ۱۴).

۱۵- چرا نبایستی قانع باشم، در حالی که همانند پولس می‌توانم در هر شرایطی قناعت را یاد بگیرم (فیلیپیان ۴:۱۱).

۱۶- چرا بایستی احساس بی‌ارزشی کنم در حالی که مسیح در راه من گناه شد تا من در او عدالت خدا شوم (دوم قرن‌تیان ۲۱:۵).

۱۷- چرا بایستی در حضور دیگران خود را بی‌پناه تصور کنم در حالی که این حقیقت را می‌دانم که وقتی خدا با من است هیچ‌کس به ضد من نیست (رومیان ۸:۳۱).

۱۸- چرا بایستی آشفته و پریشان باشم وقتی خدا سرچشمه آرامش است و او به واسطه روحش که در من است به من فهم و ادراک می‌بخشد (اول قرن‌تیان ۱۴:۳۳، ۱۲:۲).

۱۹- چرا بایستی احساس شکست کنم در حالی که به واسطه مسیح بر هر چیز پیروز هستم (رومیان ۸: ۳۷).

۲۰- چرا بایستی اجازه دهم تا فشارهای زندگی مرا بیازارند در حالی که می توانم با این بینش که مسیح بر جهان و مشکلات آن غالب گشته خود را تقویت کنم (یوحنا ۱۶: ۳۳).

## چه رخ می دهد وقتی در قدم های ایمان خود لغزش می خورم؟

آیا هرگز فکر کرده اید که خدا از شما مأیوس شده، می خواهد رهایتان کند زیرا به جای اینکه در ایمان قدم های مستحکم بردارید، گاهی لغزش می خورید و می افتید؟ آیا مواقعی پیش آمده که فکر کنید تحمل خدا نیز محدودیتی دارد و بترسید از اینکه بر لبه پرتگاه راه بروید؟ مسیحیان بسیاری مغلوب چنین طرز تفکری شده اند. ایشان فکر می کنند که خدا از آنها خشنود نیست و تصمیم دارد آنها را طرد کند و یا شاید هم خود را هم اکنون طرد شده می بینند فقط به این علت که عملکرد روزانه آنها کمتر از حد کمال است.

این موضوع که گاهی عناصر مختلفی چون عدم باور شخصی، سرپیچی و یا فریب شیطان می تواند سلوک در ایمان ما را دچار مشکل سازد حقیقت دارد. در چنین مواقعی است که فکر می کنیم خدا تحملش را نسبت به ما از دست داده و آماده است تا ما را رها کند. اگر فکر کنیم که خدا ما را ترک کرده، ما نیز او را ترک خواهیم کرد. ما از قدم برداشتن بر اساس ایمان دست بر می داریم. در حالی که غم ما را فرا گرفته، خرد می شویم و با تأسف و حیرت می گوئیم که چه فایده؟ احساس شکست کرده، فکر می کنیم که هدف ما رنگ خود را باخته و در چنین شرایطی است که شیطان خشنود می شود.

## خدا شما را همانطور که هستید دوست دارد

برای اینکه در ایمان تان قوی بمانید، اولین حقیقتی را که درباره خدا باید بدانید، این است که محبت و پذیرش خدا بدون قید و شرط می باشد. وقتی که قدم های ایمان شما قوی است خدا شما را دوست دارد. وقتی که در ایمان قدم های ضعیفی بر می دارید، خدا باز هم شما را دوست دارد. وقتی در یک لحظه قوی و در لحظه دیگر ضعیف هستید، خدا شما را دوست دارد. در میان تمام بی ثباتی هایی که در رفتارهای روزانه خود دارید محبت خدا نسبت به شما ثابت، ابدی و عظیم است.

هنگامی که مندی<sup>۱</sup> به دیدنم آمد، به نظر می رسید که از هر لحاظ کامل است. او در کلیسایش یک مسیحی فعال بود. پدر الکلیش را در بستر مرگ به سوی مسیح آورده بود. زیبا بود و همسری خوب و دو فرزند فوق العاده داشت. ولی حداقل سه بار خودکشی کرده بود.

مندى در حالى كه هق هق مى كرد، مى گفت: «خدا چگونه مى تواند مرا دوست داشته باشد؟ من يك شكست خورده هستم، همه چيزم به هم ريخته.»

«مندى خدا تو را دوست دارد نه چون دوست داشتنى هستى بلكه اين طبيعت اوست كه تو را دوست داشته باشد. در يك كلام، خدا تو را دوست دارد چون خدا محبت است.»  
ولى او با من بحث مى كرد و مى گفت: «ولى وقتى كار بدى انجام مى دهم احساس مى كنم كه او مرا دوست ندارد.»

«به اين احساس اعتماد نكن. او هميشه فرزندانش را دوست دارد، چه ما كار خوب بكنيم و چه كار بد. اين قلب خداست. وقتى ۹۹ گوسفند در مرتعى امن به سر مى برند، قلب شبان با آن گوسفندى است كه گم شده. وقتى پسر كوچكتر در مثل (پسر گمشده) زندگى و ميراث خود را به هدر داد، قلب پدرش با او بود، و وقتى به منزل برگشت پدرش با محبت به او خوش آمد گفت. اين مثال بيانگر قلب پر محبت خدا نسبت به ما است.»

«ولى نيل، من سعى کرده‌ام خودم زندگيم را اداره كنم. خدا چگونه مى تواند از سر تقصير من بگذرد.»

«مندى، فرض كن پسر ت بيچاره و افسرده مى شد و سعى مى كرد خودش را از بين ببرد. آيا او را كمتر از آنچه الان هست دوست مى داشتى؟ آيا او را از خانواده طرد مى كردى؟ آيا به او پشت مى كردى؟»

«البته كه نه، اگر چيزى براى او اتفاق بيفتد براى او ناراحت خواهم شد و سعى خواهم كرد بيشتر از سابق او را دوست داشته باشم.»

«آيا به من مى گويى كه خدای كامل به اندازه تو كه يك مادر هستى و يك انسان كه فرزندان خود را دوست دارى، تو را دوست ندارد؟»

مندى آنچه را بايد بفهمد، فهميد. او اين موضوع را درك كرد كه خدا به عنوان يك ولى پر محبت، فرزندان خود را دوست دارد و آنها را مى بخشد.

## خدا شما را بدون توجه به آنچه انجام مى دهيد دوست دارد

پرواضح است كه خدا از ما مى خواهد كه اعمال نيك انجام دهيم. يوحناى رسول مى نويسد: «اين را به شما مى نويسم كه گناه نكنيد.» يوحناى رسول ادامه مى دهد و به ما خاطر نشان مى كند كه خدا از قبل براى شكست هاى ما تدابيرى انديشيده است، بنابراین محبت دائمی او فارغ از آنچه ما انجام مى دهيم ادامه دارد. «اما اگر كسى گناهی كرد، شفيعى نزد پدر داريم، يعنى عيسای مسیح پارسا. او خود كفارة گناهان ما است، و نه گناهان ما فقط، بلكه گناهان تمامی جهان نیز» (اول يوحنا ۲: ۱-۲).

يكى از دلایلى كه به محبت خدا شك مى كنيم اين است كه ما دشمنى داريم كه از كوچكترين تقصير ما استفاده مى كند تا به ما بقبولاند كه به هيچ دردى نمى خوريم. ولى شفيع شما عيسای مسیح قدرتمندتر از دشمن شماست. او تمامی قرض هاى گناهان گذشته، حال و آینده شما را باطل کرده است. مهم نيست كه چه مى كنيد و يا چگونه شكست مى خوريد،

خدا شما را همچنان دوست خواهد داشت زیرا محبت خدا بستگی به طرف مقابل ندارد، بلکه به شخصیت خدا مربوط می‌شود. از آنجا که او شما را دوست دارد، شما را تأدیب و تربیت خواهد کرد «تا شریک قدوسیت او گردید» (عبرانیان ۱۰:۱۲).

وقتی بچه‌های ما کوچک بودند، زوجی که مسئول محافظت از آنها بودند به هر کدام از بچه‌ها نوعی موش<sup>۱</sup> دادند. آنها اسم این زوج را روی موش‌ها گذاشتند. موش کارل، جانی نام داشت و موش هاییدی، پتی بود.

یک شب، وقتی از سر کار به خانه برگشتم، همسرم جوآن در آستانه در منتظر من بود. در حالی که تَن صدایش بسیار جدی بود به من گفتم: «بهتر است بروی و با کارل صحبت کنی.» «چه اتفاقی افتاده است؟»

«فکر می‌کنم امروز بعد از ظهر کارل جانی را پرت کرده.»  
به سراغ کارل رفتم و اصل موضوع را از او جویا شدم: «آیا امروز بعد از ظهر جانی را پرت کردی؟»

او محکم جواب داد: «خیر.»

هاییدی همانطور که یک خواهر بزرگتر عمل می‌کند، با متهم کردن کارل گفت: «چرا، او این کار را کرد، او این کار را کرد.» آنها با یکدیگر جر و بحث کردند، ولی کارل به عمل خود اعتراف نمی‌کرد.

از بخت بد کارل بیچاره، در آن بعد ظهر، شاهدهی عینی عمل کارل را به چشم دیده بود. وقتی از دوست هاییدی پرسیدم که آیا کارل موشش را پرت کرده، او جواب مثبت داد. یک بار دیگر با کارل برخورد کردم، و این بار از یکی از آن اردک‌های پلاستیکی استفاده کردم که فقط صدای وحشتناکی ایجاد می‌کنند بدون آنکه آسیبی برسانند. «کارل، پرت کردن جانی مسئله بسیار بزرگی نیست. ولی تو باید با من روراست باشی. آیا تو جانی را پرت کرده‌ای؟»

پاسخ او منفی بود و بنابراین من صدای وحشتناک اردک را در آوردم.

«کارل حقیقت را به من بگو. آیا تو جانی را پرت کردی؟»

تهدید من کارگر واقع نشد. کارل اقرار نمی‌کرد. خسته شده بودم و بالاخره تسلیم شدم. پس از چند روز دوباره همسرم در آستانه در منتظر من بود.

«بهتره بری و با کارل صحبت کنی.»

«این بار چه اتفاقی افتاده؟»

«جانی مرده.»

کارل را در حیاط پشتی پیدا کردم در حالی که برای موش کوچکش که روی تکه‌ای پارچه افتاده بود گریه می‌کرد. ما درباره مردن حرف زدیم، سپس جانی را خاک کردیم و به مغازه فروش حیوانات رفتیم و موش جدیدی گرفتیم. در حالی که در مغازه بودم، به این فکر افتادم که اردکی نیز بخرم!

فکر می کردم قضیه تمام شده است، ولی فردای آن روز دوباره همسرم، جوان در آستانه در منتظر من بود.

«دیگر چه اتفاقی افتاده است؟»

«کارل جانی را از زیر خاک در آورده است»

دوباره کارل را در حیاط پشتی پیدا کردم که بر بالای لاشه خشک و پوشیده از خاک موش که بر روی تکه پارچه‌ای قرار گرفته بود گریه می کرد.

«کارل، فکر می کنم مشکل این است که ما جانی را به روش مسیحی خاک نکردیم.»  
بنابراین از دو تکه چوب صلیب کوچکی درست کردم و من و کارل کمی بیشتر در مورد مرگ و مردن صحبت کردیم. سپس جانی را خاک کردیم و صلیب را بالای قبر کوچک او قرار دادیم.

به او گفتم: «کارل، فکر می کنم حالا بهتر است که برای او دعا کنی.»

«نه پدر، شما دعا کنید»

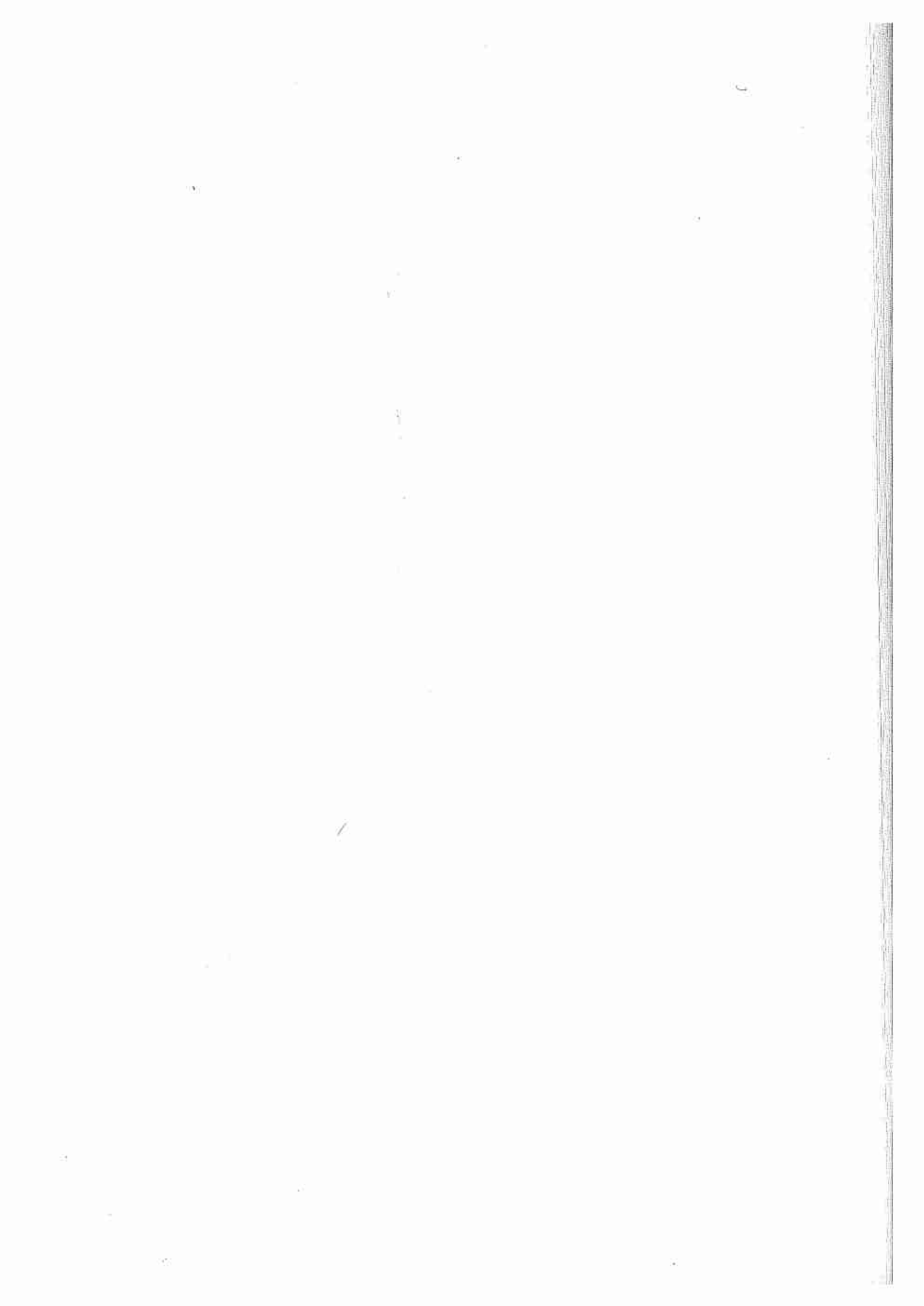
«کارل، جانی موش تو بود. فکر می کنم تو باید دعا کنی»

سرانجام او موافقت نمود و اینگونه دعا کرد: «عیسی عزیزم، کمکم کن که موش جدیدم را پرت نکنم.» چیزی را که من نمی توانستم به کمک اردک پلاستیکی از زیر زبان او بیرون بکشم، خدا از قلب او بیرون کشید.

چرا کارل به من دروغ گفت؟ او فکر می کرد اگر به پرتاب موش اعتراف کند، من دیگر او را دوست نخواهم داشت. او سعی داشت با دروغ گفتن محبت و احترام مرا نسبت به خودش حفظ کند، و فکر می کرد با اعتراف به رفتار ناشایست خود، آنها را از دست خواهد داد.

پس از انجام آن مراسم، خم شدم و فرزندم را بغل کردم. «کارل، می خواهم موضوعی را بدانی. مهم نیست که در زندگی چه عملی را انجام می دهی، من همیشه تو را دوست خواهم داشت. می توانی با من روراست باشی و حقیقت را به من بگویی. ممکن است تمام کارهای تو را تصدیق نکنم، ولی همیشه تو را دوست خواهم داشت.»

آنچه آن روز من به فرزندم ابراز کردم انعکاس کوچکی است از محبت خدا نسبت به ما. خدا به شما می گوید: «می خواهم موضوعی را بدانی. مهم نیست که در زندگی چه عملی را انجام می دهی، من همیشه تو را دوست خواهم داشت. می توانی با من روراست باشی و حقیقت را به من بگویی. ممکن است تمام کارهای تو را تصدیق نکنم، ولی همیشه تو را دوست خواهم داشت.»





## نمی‌توانید و رای ایمان‌تان زندگی کنید

سلوک در ایمان تا حدودی شبیه بازی گلف می‌باشد. وقتی پسرم کارل ده ساله بود، او را با بازی گلف آشنا کردم. در ابتدا او از چوب‌های کوچک گلف استفاده می‌کرد و من او را همراه خود به زمین گلف می‌بردم. او با تمام قدرت خود به توپ ضربه می‌زد و آن را پرتاب می‌کرد. معمولاً همه جا را پر از توپ می‌کرد. از آنجا که او تنها قادر بود توپ را به اندازه ۵۵ تا ۶۵ متر پرتاب کند، زاویه پرتاب ۱۵ درجه می‌شد و توپ در همان حوالی می‌افتاد.

همانطور که کارل بزرگ‌تر می‌شد شروع به استفاده از چوب‌های بزرگ‌تر می‌کرد، و توانست توپ را تا فاصله ۱۳۷ متری بیاندازد. علیرغم اینکه زاویه پرتاب همان ۱۵ درجه باقی مانده بود، توپ دیگر در همان حوالی نمی‌افتاد و در فواصل دورتری سقوط می‌کرد. دقت برای آن دسته از بازیکنانی که می‌توانند توپ را تا فاصله ۲۲۹ متری پرتاب کنند، اهمیت بیشتری دارد. آن ۱۵ درجه انحرافی که باعث می‌شد توپ کارل در همان حوالی بیفتد، برای یک بازیکن حرفه‌ای توپ را به مسافت طولانی‌تری هدایت می‌کند.

زندگی مسیحی شما نتیجه مستقیم باور و ایمان شماست. اگر ایمان شما از مسیر اصلی خارج شده باشد، زندگی شما نیز دچار انحراف خواهد شد. اگر زندگی شما از مسیر اصلی منحرف شد، لازم است نگاهی بهتر به آنچه که ایمان دارید بیندازید. فرض کنید در سن نوجوانی، زندگی مسیحی شما دچار ۱۵ درجه انحراف شده است. شما هنوز در شاهراه زندگی قرار دارید، ولی اگر برای سالیان متمادی در همان مسیر به حرکت خود ادامه دهید، زندگی برای شما سخت خواهد بود و بالاخره روزی خود را خارج از محدوده خواهید یافت. این همان بحران میانسالی است. شما فکر می‌کردید که هرآنچه را که دربرگیرنده موفقیت، کمال و رضایت می‌باشد می‌شناسید، ولی اکنون می‌فهمید که باور شما نسبت به زندگی چندان درست نبوده است. هرچه بیشتر بر ساختار نادرست ایمان خود پافشاری کنید، زندگی ایمانی شما کمتر قابل اجرا و بی‌ثمر خواهد بود. رفتار و زندگی بر اساس ایمان، به‌طور ساده به این معنی است که شما بر طبق آنچه که به آن ایمان دارید هر روز عمل کنید. در حقیقت، زندگی و رفتار شما بر اساس ایمان‌تان می‌باشد. شاید مردم همیشه براساس آنچه که اقرار می‌کنند زندگی نکنند، ولی آنها همیشه براساس ایمان و باور خود زندگی خواهند کرد. اگر رفتار شما دچار انحراف گشته، لازم است ایمان‌تان را اصلاح کنید برای اینکه رفتار نادرست شما در نتیجه ایمان نادرست است. نویسنده رساله عبرانیان می‌گوید: «مرشدان خود

را که کلام خدا را به شما بیان کردند به خاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید» (عبرانیان ۱۳:۷). برای درک وضعیت کنونی ایمان تان، دقایقی را به تکمیل فرم آزمون ایمان اختصاص دهید. بسیار ساده است، هر سؤال را بخوانید و با کشیدن دایره دور یکی از شماره‌های ۱ تا ۵ خودتان را ارزیابی کنید. بالاترین امتیاز ۵ است. سپس جملات را تا آنجا که می‌توانید با دقت و صداقت تکمیل کنید.

### آزمون ایمان

پایین						بالا
۱	۲	۳	۴	۵		
۱- چقدر موفق هستم؟						
من بیشتر از این موفق می‌بودم اگر...						
۱	۲	۳	۴	۵		
۲- چقدر مهم هستم؟						
من بیشتر از این مهم می‌بودم اگر....						
۱	۲	۳	۴	۵		
۳- چقدر احساس کمال می‌کنم؟						
من بیشتر از این احساس کمال می‌کردم اگر....						
۱	۲	۳	۴	۵		
۴- چقدر راضی هستم؟						
من بیشتر از این می‌توانستم احساس رضایت کنم اگر....						
۱	۲	۳	۴	۵		
۵- چقدر خوشحال هستم؟						
من بیشتر از این می‌توانستم خوشحال باشم اگر...						
۱	۲	۳	۴	۵		
۶- چقدر تفریح و سرگرمی دارم؟						

من بیشتر از این می‌توانستم تفریح داشته باشم اگر...

۷- چقدر در امنیت به سر می‌برم؟ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵

من بیشتر از این می‌توانستم امنیت داشته باشم اگر...

۸- چقدر آرامش دارم؟ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵

من بیشتر از این می‌توانستم آرامش داشته باشم اگر...

پاسخ‌های داده شده به این سوالات، تشکیل دهنده ساختار کنونی ایمان شماست. شما همین الان بر اساس آنچه که به آن ایمان دارید، زندگی می‌کنید. با برآورده شدن نیازهای اولیه فیزیکی مانند غذا، سرپناه، امنیت، و غیره، شما برای داشتن یک توأم با موفقیت، ارزشمندی، کمال، رضایت، شادی، تفریح، امنیت و آرامش انگیزه پیدا می‌کنید. داشتن چنین انگیزه‌ای عالی است زیرا خدا شما را به داشتن زندگی توأم با ناامنی، بی‌اعتباری و شکست فراخوانده است. شاید برحسب اتفاق، تعریفی که شما از این هشت ارزش موجود (که در بالا ذکر شد) در زندگی دارید با تعریف خدا هماهنگی نداشته باشد، در این صورت سلوک در ایمان شما آن ثمری را که می‌خواهید به بار نخواهد آورد.

## احساسات، پرچم قرمز رنگ هشدار خداست

از بدو تولد روشی را در ذهن خود پرورانده‌اید تا این هشت ارزش را تجربه کنید و به اهداف دیگری در زندگی دست یابید. دانسته و یا ندانسته نقشه‌های خود را برای دستیابی به این اهداف شکل می‌بخشید و هماهنگ می‌کنید.

ولی گاهی اوقات این نقشه‌ها که هدف‌های خوبی را دنبال می‌کنند و همینطور این اهداف که به نظر عالی می‌رسند، با نقشه‌ها و اهدافی که خدا برای شما دارد کاملاً همخوانی ندارد. چگونه می‌توان فهمید که آنچه من به آن ایمان دارم درست است؟ آیا بایستی تا سن چهل سالگی صبر کنم و یا از بحران‌های میانسالی عبور کنم تا بالاخره بفهمم که در خصوص این هشت ارزش آنچه که من به آن ایمان داشتم اشتباه بود؟

اینطور فکر نمی‌کنم. ایمان دارم خدا ما را به نحوی طراحی کرده که اگر ساختار ایمان ما با حقیقت خدا هم‌تراز باشد، می‌توانیم در هر لحظه بفهمیم که چگونه رفتار کنیم. خدا یک ساختار اطلاعاتی طراحی شده برای شما بنا نهاده تا به واسطه آن بتوانید اعتبار هدف‌تان را امتحان کنید. وقتی که تجربه‌ای و یا رابطه‌ای شما را عصبانی، نگران و یا ناامید می‌گرداند، این علائم احساسی در آنجا حضور دارند تا شما را هشیار سازند مبادا بر اساس ایمان اشتباه، اهداف نادرستی را دنبال کنید.

## خشم، نشان‌دهنده هدفی مسدود شده است

وقتی فعالیت شما در رابطه‌ای و یا در پروژه‌ای منجر به خشم شما می‌شود، بیانگر این مطلب است که شخصی و یا چیزی سد راه هدفی شده که شما برای آن تلاش می‌کنید، و شخصی و یا چیزی مانع از به اتمام رسانیدن هدفی شده که شما خواهان آن بودید. فرض کنید زنی و یا مادری بگوید: «هدف من در زندگی این است که یک خانواده دوست‌داشتنی، متعادل و شاد داشته باشم.» چه کسی می‌تواند سدی در راه این هدف باشد؟ هر عضوی از خانواده می‌تواند سد راه این هدف شود و نه تنها می‌تواند، بلکه خواهد شد! یک کدبانو که اعتقاد راسخی دارد به اینکه ارزش شخصی او وابسته به خانواده‌اش است، هر لحظه که شوهر و یا فرزندانش طبق تصویری که او از یک خانواده متعادل دارد عمل نکنند، این ارزش را از بین رفته خواهد دید. احتمالاً او مبدل به زنی عصبی و قربانی شکست‌خورده شرایط زندگی خواهد شد.

آیا به نظر شما شبانی که هدف او در کار خدمت، صید اجتماع پیرامون خود برای مسیح است هدف خوبی را دنبال می‌کند؟ شاید آرزویی عالی باشد، ولی اگر ارزش شخصی او به انجام این آرزو وابسته باشد، آشفتگی احساسی و حشمتناکی را تجربه خواهد کرد. هر شخصی در آن اجتماع، می‌تواند سدی در راه رسیدن او به این هدف باشد. به علاوه، شاید حتی دو تن از رهبران قدیمی کلیسا سعی کنند سدی در راه رسیدن او به این هدف شوند. شبانانی که بر این باورند که موفقیت آنها بستگی به دیگران دارد به زودی یا با هیئت رهبران مرافعه خواهند داشت، یا دعا خواهند کرد که مخالفین از کلیسا بروند و یا استعفا خواهند داد.

«آنچه که از ایمان نیست گناه است» (رومان ۱۴: ۲۳). بروز خشم بایستی ما را به بازنگری دوباره از ایمان و اهداف عقلانی که دنبال می‌کنیم رهنمون سازد تا براساس آن اهداف بازنگری شده رفتار کنیم.

در یک روز یکشنبه در حالی که خانواده‌ام را برای رفتن به کلیسا به تعجیل وامی‌داشتیم، دخترم هایدی در درک این مقوله به من کمک کرد. من برای دقایقی در ماشین منتظر آنها بودم و سپس به خانه رفتم و با عصبانیت سر آنها داد زدم که: «ما باید ۱۵ دقیقه پیش راه می‌افتادیم!»

برای یک لحظه همه جا را سکوت فرا گرفت، سپس دخترم با صدای لطیف خود که از اتاق خوابش به گوش می‌رسید گفت: «چی شده پدر، آیا کسی سد راه هدفت شده؟» این همان سؤالی است که شما درست قبل از انجام وعظ باید بشنوید!

## نگرانی، نشان‌دهنده هدفی نامشخص

وقتی در خصوص وظیفه و یا رابطه‌ای نگران هستید، این نگرانی می‌تواند نشان‌دهنده نامشخص بودن هدفی باشد که انتخاب کرده‌اید. شما آرزو دارید که چیزی اتفاق بیفتد، ولی هیچ تضمینی برای واقع شدن آن ندارید. شما می‌توانید برخی از عوامل دخیل در این مورد را کنترل کنید ولی نه همه آن را.

برای مثال، یک دختر نوجوان ممکن است باورش این باشد که شادی او وابسته به اجازه والدینش برای شرکت در کلاس رقص مدرسه است. چون او نمی‌داند که واکنش آنها در این خصوص چگونه خواهد بود، دستخوش نگرانی می‌شود. اگر واکنش آنها منفی باشد، او عصبانی خواهد شد چرا که هدفش مسدود شده است. اگر بداند که امکان هیچ‌گونه موافقتی از طرف آنها وجود ندارد، افسرده خواهد شد چرا که هدفش غیرقابل دسترس خواهد بود.

### افسردگی، نشان‌دهنده هدفی است غیرممکن

وقتی که شما موفقیت آتی خود را بر اساس چیزی بنا نهید که هیچگاه به وقوع نخواهد پیوست، شما هدفی غیرممکن و واهی دارید. افسردگی نشان‌دهنده این است که هدف شما، هر چقدر هم که روحانی و عالی باشد، به هیچ وجه قابل دسترسی نیست. برخی از افسردگی‌ها به علت عدم توازن عناصر شیمیایی بدن است، ولی اگر هیچ دلیل فیزیکی برای افسردگی وجود ندارد، پس آن ریشه در حس ناامیدی و ناتوانی دارد.

یکبار در یکی از کنفرانس‌های کلیسایی، خانمی که در این جلسات شرکت کرده بود از من و همسرم دعوت کرد تا شام را مهمان او و خانواده‌اش باشیم. این خانم برای مدت ۲۰ سال ایماندار بود، ولی همسرش ایمان نداشت. مدت زیادی نگذشت که فهمیدم هدف اصلی این خانم از دعوت من به شام این بود که همسرش را با مسیح آشنا سازم.

بعداً این موضوع را نیز کشف کردم که این خانم برای سال‌های متمادی به شدت افسرده بوده است. روانپزشک معالج او معتقد بود که افسردگی او به علت درونگرا بودن اوست و او نیز تأیید می‌کرد. ولی من ایمان دارم که افسردگی او از داشتن هدفی غیرممکن نشأت گرفته بود. او به عنوان یک مسیحی برای مدت ۲۰ سال موفقیت خود را منوط به این می‌دانست که شوهر و فرزندانش را برای مسیح صید کند. او برای آنها دعا کرده و به آنها بشارت داده بود و واعظین مهمان بسیاری را به خانه‌اش برای صرف شام دعوت کرده بود. او هر آنچه می‌دانست گفته بود و هر کاری که از دستش بر می‌آمد انجام داده بود، ولی هیچ فایده‌ای نداشت. هر چه بی‌ثمر بودن تلاش‌هایش آشکارتر می‌شد، ایمانش ضعیف‌تر، امیدش کم رنگ‌تر و افسردگی‌اش بیشتر می‌گشت.

ما شام خوشمزه‌ای خوردیم و من و شوهرش صحبت مفرحی داشتیم. او مرد خوبی بود که تمام فکرش، فراهم کردن نیازهای مادی خانواده بود. در یک کلام او هیچ نیازی به خدا در زندگی‌اش احساس نمی‌کرد. من شهادت زندگی خودم را با او در میان گذاشتم و سعی کردم نمونه‌ای مثبت از یک فرد مسیحی باشم. آخرین باری که آن خانم را دیدم روزنه‌ای کوچک از امید در چهره‌اش نمایان بود. افسردگی، بر رفتار مثبت او در خانه اثر گذاشته بود و باعث تضعیف شهادتش و در نتیجه دوری او از هدفش شده بود.

مطمئناً آرزوی شما باید نجات عزیزان تان باشد، و باید در این خصوص دعا کنید و کاری انجام دهید. ولی وقتی ارزش شخصی خود را به عنوان یک دوست، پدر/مادر یا فرزند مسیحی بر پایه نجات عزیزان خود قرار می‌دهید، باید بدانید که شاید این هدف و رای توانایی

و خارج از حیطه اختیار شما باشد. شهادت دادن یعنی در میان گذاشتن ایمان مان با قوت روح القدس و واگذاشتن نتیجه کار به خدا. اغلب وجود افسردگی نشان‌دهنده این است که شما از روی ناچاری به هدفی چسبیده‌اید که شانس کمی و یا هیچ شانس برای دست‌یابی به آن ندارید، و این هدف سالم نیست.

گاهی افسردگی بیانگر دیدگاه اشتباهی است که در مورد خدا وجود دارد. داوود نبی می‌نویسد: «ای خداوند تا به کی همیشه مرا فراموش می‌کنی؟ تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟ تا به کی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هر روزه غم خواهد بود؟ تا به کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟» (مزمور ۱۳: ۱ و ۲). آیا براستی خدا داوود را فراموش کرده بود؟ آیا براستی داوود از دید خدا مخفی مانده بود؟ البته که نه. داوود دیدگاه نادرستی در مورد خدا در سر داشت و احساس می‌کرد که خدا او را رها کرده تا به دست دشمنان بیافتد. دیدگاه نادرستی که داوود در مورد خدا داشت او را به سوی هدفی غیرممکن سوق می‌داد: یعنی پیروزی بر دشمنان بدون کمک خدا. هیچ جای تعجبی ندارد که او احساس افسردگی می‌کرد!

ولی نکته قابل توجه در مورد داوود این است که او در همان شرایط روحی بد باقی نماند. او وضعیت خود را ارزیابی کرد و تشخیص داد که: «من فرزند خدا هستم، من بر احساسات منفی خود متمرکز نخواهم شد، بلکه بر آنچه که در مورد او می‌دانم» او از بطن افسردگی خود چنین می‌نویسد: «و اما من به رحمت تو توکل دارم، در نجات تو شادی خواهم کرد» (آیه ۵). سپس تصمیم گرفت اراده خود را بر چیزهای مثبت بنا نهد: «برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است» (آیه ۶). او با اراده‌ای قوی دیدگاه اشتباهی را که در مورد خدا داشت، از خود دور کرد و متعاقباً دست از افسردگی برداشت و به منشأ امید خود مراجعت کرد.

با خدا هر چیزی امکان دارد. او منشأ تمام امیدهاست. وقتی همانند داوود در شرایط یأس آوری قرار می‌گیرید، به سوی خدا بازگردید: «ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار، زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است» (مزمور ۴۳: ۵).

## واکنش‌های اشتباه مقابل آنانی که مانع هدف محسوب می‌شوند

اگر اهداف ما نامشخص و قابل مسدود شدن باشند، واکنش ما نسبت به افراد و یا چیزهایی که تهدیدی برای موفقیت ما محسوب می‌شوند چگونه خواهد بود؟ شاید سعی کنیم افراد و یا شرایطی را که مابین ما و موفقیت مان قرار گرفته‌اند فریب دهیم و یا تحت کنترل خود دریاوریم.

برای مثال، هدف شبانی این است که در جماعت کلیسایی، خدمت به جوانان به بهترین وجه انجام شود. ولی یکی از رهبران کلیسا اصرار دارد که خدمت موسیقی مهمتر است. در نتیجه تمام تلاش شبان برای استخدام فردی جهت احراز مسئولیت جوانان، توسط این رهبر

که فکر می‌کند ابتدا بایستی یک رهبر موسیقی استخدام کرد، رد می‌شود. حس ارزش شخصی شبان و همینطور احساس موفقیت او در خدمتش با خطر مواجه می‌شود. بنابراین به قدرت متوسل می‌شود تا بدین وسیله بتواند این مانع را از سر راه بردارد. او سعی می‌کند با دلایل خود دیگر رهبران کلیسا را متقاعد سازد. او خواستار حمایت رهبران روحانی کلیساست. به منظور جلب حمایت اعضا در مورد اهمیت خدمت جوانان موعظه می‌کند. او هر طریقی را امتحان می‌کند تا آرا مخالف را تغییر دهد و یا او را از هیئت رهبری اخراج کند، و تمام این کارها به این علت است که او ایمان دارد موفقیت او در خدمت، به هدفش که همانا خدمت مهم جوانان است وابسته می‌باشد.

مادری را در نظر بگیرید که ثمردهی تربیت بچه‌ها را در زندگی آتی فرزندانش می‌بیند. هدف او این است که مسیحیان کوچک کاملی را تربیت کند تا در آینده پزشک و یا وکیل شوند. ولی به مرور زمان که بچه‌ها به سن نوجوانی می‌رسند و از خود استقلال نشان می‌دهند، رفتارهای آنان دیگر با ایده‌ال مادرشان یکی نیست. از آنجا که فرزندان خواهان آزادی و مادر خواهان کنترل آنها می‌باشد، برخوردی بین آنها پیش می‌آید. مادر می‌خواهد فرزندان خود را تحت کنترل بگیرد، زیرا بر این باور است که موفقیت او به عنوان یک مادر بستگی به این موضوع دارد. اگر آنها بر طبق اصول خواسته شده رفتار نمی‌کنند، نمی‌توانند جایی بروند. اگر به موسیقی که او می‌خواهد گوش نمی‌دهند، از نعمت رادیو و تلویزیون محروم می‌شوند. این مادر به دلایلی هرگز نشنیده بود که مادر بودن روندی هیجده ساله است که در این مسیر به تدریج فرزند به استقلال می‌رسد، و از تحت کنترل قرار دادن بیش از حد فرزندان باید اجتناب نمود. فهم این مسئله که چرا مردم سعی می‌کنند دیگران را تحت کنترل خود قرار دهند خیلی مشکل نیست. آنها بر این باور هستند که ارزش شخصی شان وابسته به دیگران و شرایط است. این یک باور اشتباه است، چرا که شواهد بازگوکننده این حقیقت هست که اکثر قریب به اتفاق افرادی که احساس امنیت نمی‌کنند، افرادی هستند که دوست دارند دیگران را بفریبند و تحت کنترل خود قرار دهند.

اشخاصی که نمی‌توانند افرادی را که مانع اهدافشان هستند کنترل کنند، معمولاً با تلخی، عصبانیت و انزجار رفتار می‌کنند. آنان ممکن است به آسانی متوسل به مجموعه‌ای از شاهدان شوند، یعنی همان چیزی که من در خانمی که شوهرش ایماندار نبود مشاهده کردم. او در رهنمون کردن شوهرش به پادشاهی خدا ناکام مانده، ایمان و امیدش به افسردگی مبدل شده بود. پس او از حمل صلیبش که همان هدف بدون امیدش بود، دست شست و منتظر زمان ربوده شدن شد. ولی تا زمانی که او اهدافش را اصلاح نکند باید مابقی عمر خود را در تلخی شکست به سر برد.

## چگونه می‌توانم اهداف بد را به اهداف خوب تبدیل کنم؟

اجازه بدهید از شما سؤالی کنم که نوعی تمرین ایمان است: اگر خدا بخواهد کاری صورت پذیرد، آیا این کار انجام می‌شود؟ به عبارت دیگر، اگر خدا برای زندگی شما هدفی

دارد، آیا این هدف می‌تواند مسدود شود، و آیا این امکان وجود دارد که انجام آن نامشخص و یا غیرممکن شود؟

من شخصاً اعتقاد دارم که هدف خدا برای زندگی من نامشخص و یا غیرممکن نیست، و نمی‌شود آن را مسدود کرد. تصور کنید که خدا می‌گوید: «من به تو حیات بخشیدم، من تو را فرزند خود ساختم و من کاری برای تو دارم که انجام دهی. می‌دانم که قادر نخواهی بود آن را انجام دهی، ولی نهایت تلاشت را بکن» واقعاً خنده‌دار است! مثل این است که به فرزند خود بگویید: «می‌خواهم چمن‌ها را بزنی. متأسفانه زمین چمن پر از سنگ است، ماشین چمن‌زنی کار نمی‌کند چون بنزین ندارد. ولی نهایت تلاشت را بکن.» وقتی صاحب منصبی دستوری می‌دهد که قابل اجرا نیست، اقتدار این فرد در ذهن افرادی که تحت نظارت او به سر می‌برند، کم‌رنگ می‌شود.

خدا هدفی شوکه‌آور برای دختری جوان و باکره به نام مریم داشت. فرشته‌ای به او گفت که فرزندی در بطن خود خواهد داشت، و اینکه فرزند او نجات‌دهنده جهان خواهد بود. زمانی که او درباره این شاهکار به‌نظر غیرممکن سؤال کرد، فرشته به‌سادگی جواب داد: «نزد خدا هیچ امری محال نیست» (لوقا ۱: ۳۷).

شما به فرزندتان وظیفه‌ای محول نخواهید کرد که نتواند انجام دهد، و خدا به شما اهدافی نمی‌بخشد که قادر به دستیابی به آنها نباشید. اهداف او برای شما امکان‌پذیر، مشخص و قابل دسترسی هستند. تنها چیزی که برای موفقیت شما ضروری است واکنش شماست. شما باید با مریم همصدا شوید: «اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود» (لوقا ۱: ۳۸).

## اهداف و آمال، دو مفهوم متفاوت

برای اینکه زندگی موفقیت‌آمیزی داشته باشیم، باید یاد بگیریم اهداف الهی را از آرزوهای الهی تمیز دهیم. این امر یک تمایز حیاتی است چرا که تفاوت بین پیروزی و شکست را در بر دارد و همین‌طور در برگیرنده آرامش درونی و یا درد درونی برای یک فرد مسیحی است.

هدف الهی موفقیت خاصی است که مقصود خدا را برای زندگی‌تان منعکس می‌سازد و این هدف وابسته به مردم و شرایطی نیست که ماورای توانایی‌ها و خارج از کنترل شماست. چه کسی را می‌توانید کنترل کنید و یا حق کنترل کردن چه کسی را دارید؟ تقریباً هیچ‌کس مگر خودتان را. شما تنها کسی هستید که می‌توانید سد هدف الهی شوید و یا این هدف را نامشخص و غیرممکن سازید. اگر شما همانند مریم، خود را با اهداف خدا وفق دهید، می‌توانید به هدف‌تان برسید.

آرزوی الهی نتیجه خاصی است که بستگی به همکاری دیگران و یا اتفاقات موفقیت‌آمیز و همچنین شرایط مطلوبی دارد که شما قادر به کنترل آن نیستید. شما نمی‌توانید اساس ارزش شخصی و یا موفقیت فردی خود را بر روی این آمال حتی اگر الهی باشند بنا نهید، زیرا نمی‌توانید آنها را به انجام رسانید. بعضی از آرزوهای شما می‌توانند مسدود شوند، برخی



نامشخص هستند و برخی غیر ممکن. بگذارید این واقعیت را بپذیریم که زندگی همیشه بر وفق مراد پیش نمی رود و اکثر آرزوهای ما به سر منزل مقصود نمی رسند.

وقتی در ذهن مان آرزویی را جایگزین هدفی می سازیم، با خشم، نگرانی و افسردگی روبرو می شویم. ولی در مقابل، وقتی آرزویی برآورده نمی شود، تنها چیزی که با آن مواجه می شوید ناامیدی است. زندگی پر از ناامیدی هاست و همه ما باید یاد بگیریم که با آنها زندگی کنیم. برخورد با ناامیدی ها که نتیجه برآورده نشدن آرزوهاست، بسیار آسان تر از برخورد با خشم، نگرانی و افسردگی حاصل از اهدافی است که بر اساس باوری نادرست بنا نهاده می شوند.

آیا خدا تمایزی مابین اهداف و آرزوها قائل می شود؟ بله، تصور من بر این است. «خداوند یهوه می گوید: "من از مرگ آن کس که می میرد مسرور نمی باشم. پس بازگشت نموده زنده مانید."» (حزقیال ۱۸:۳۲). آرزوی خدا این است که همه توبه کنند و زنده بمانند، ولی همه این کار را نخواهند کرد.

یوحنا ی رسول می نویسد: «ای فرزندان من، این را برای شما می نویسم که گناه نکنید» (اول یوحنا ۲:۱). پرواضح است که راستی، اقتدار و موفقیت خدا بستگی به این امر ندارد که ما گناه می کنیم و یا نمی کنیم. خدا اهداف مسدود شده ای ندارد. این آرزوی خداست که همه توبه کنند حتی اگر همه نخواهند این کار را انجام دهند.

در این صورت آیا خدا اهدافی ناب و یا به عبارتی دیگر نتایجی خاص دارد که توسط هیچ کس مسدود نشود؟ خدا را شکر، بله! برای مثال، عیسای مسیح برخواهد گشت و ما را برای همیشه با خود به خانه یعنی بهشت می برد - و این اتفاق خواهد افتاد. شیطان برای همیشه در چاه خواهد افتاد - روی آن حساب کنید. پاداش مقدسین وفادار داده خواهد شد - منتظر آن باشید. اینها آرزوهایی نیستند که اراده آزاد بشری بتواند مانع آن بشود. آنچه خدا تصمیم به انجام آن گرفته، انجام خواهد داد.

وقتی شروع می کنید اهداف و آرزوهای خود را با اهداف و آرزوهای خدا همطراز سازید، زندگی تان را از انبوه خشم، نگرانی و افسردگی آزاد می سازید. خانم خانه داری که می خواهد خانواده ای شاد، هم دل و سازگار داشته باشد، در واقع آرزوی خود را بیان می کند، ولی او نمی تواند تضمین کند که همه چیز موافق با آرزویش اتفاق خواهد افتاد. هدف او این است که تبدیل به مادر و همسری شود که خدا از او می خواهد. تنها کسی که می تواند مانع رسیدن به این هدف باشد خود او است.

ممکن است او اعتراض کند که «ولی اگر همسرم در بحران میانسالی باشد و یا فرزندانم سرپیچی کنند چه؟» چنین مشکلاتی نمی توانند مانعی برای هدف او که همانا بودن در مقام همسر و مادری که خدا خواهان آن است محسوب شوند. همانند دیگر مسائل، مشکلات خانوادگی نیز بایستی تشویقی برای تعهد او باشند. در زمان مشکلات است که شوهر احتیاج به همسری با ایمان و فرزندان احتیاج به مادری با ایمان دارند. مشکلات خانوادگی هدف او را در مبدل شدن به همان زنی که خدا از او می خواهد پاک می سازند.

شبهانی که ارزش شخصی خود را در گرو مسیحی کردن جامعه خود می‌داند، و یا فکر می‌کند بهترین خدمت را می‌تواند بین جوانان داشته باشد و یا ۵۰ درصد به مؤسسات بشارتی کمک بکند در واقع با مغز به زمین خواهد خورد. اینها آرزوهای ارزشمندی هستند، ولی هیچ شبهانی نبایستی با توجه به دستیابی به این آرزوها و یا عدم دستیابی به آنها خود را فردی موفق و یا شکست‌خورده تلقی نماید. هدف او این است که مبدل به همان شبهانی شود که خدا از او خواسته است. هیچ کدام از اعضای کلیسا و یا جامعه‌اش نمی‌توانند مانعی در راه رسیدن به این هدف باشند.

## هدف، تبدیل شدن به همان شخصی است که خدا می‌خواهد

مطمئناً الان می‌دانید که هدف خدا برای زندگی شما این است که شخصیت‌تان را پرورش دهید: یعنی به فردی مبدل شوید که خدا می‌خواهد. هدف خدا برای زندگی شما تقدس است (اول تسالونیکیان ۳:۴). هیچ چیز و هیچ کس در سطح این کره‌خاکی نمی‌تواند شما را از مبدل شدن به شخصی که خدا خواهان آن است باز دارد. پرواضح است که آشفتگی‌ها، انحرافات و مشغولیت‌ها، ناامیدی‌ها، محکومیت‌ها، وسوسه‌ها و تجربیات ناگوار بسیاری وجود خواهند داشت تا در این روند خلالی ایجاد کنند. هر روز در برابر دنیا، جسم و شیطان مبارزه می‌کنید، و هر کدام از آنها مخالف موفقیت شما در رسیدن به شخصیتی که خدا خواهان آن است می‌باشند.

پولس رسول تعلیم می‌دهد آزمایش‌های سختی که با آنها مواجه می‌شویم، در واقع ابزاری هستند تا ما به آن هدف نهایی که بلوغ است برسیم: «نه این تنها بلکه در مصیبت‌ها هم فخر می‌کنیم، چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، و صبر امتحان را و امتحان امید را. و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبت خدا در دل‌های ما به روح‌القدس که به ما عطا شد ریخته شده است» (رومیان ۵: ۳-۵).

یعقوب نصیحتی مشابه ارائه می‌دهد: «ای برادران من، وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا می‌شوید کمال خوشی دانید. چون که می‌دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می‌کند. لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید» (یعقوب ۲: ۱-۴). کلمه "فخر" در اصل به معنی شادی بسیار می‌باشد، در مصیبت بودن به معنی در فشار بودن، و صبر به معنی ماندن در زیر فشار است. ماحصل ماندن در زیر فشار، شخصیتی پرورش یافته است که همانا هدف خدا برای ما می‌باشد.

فرض کنید خانمی مسیحی نیاز به کمک دارد زیرا شوهرش او را اخیراً ترک کرده است. به چه طریق می‌توانید او را امیدوار سازید؟ آیا به او می‌گویید: «ناراحت نباش، ما او را بر خواهیم گرداند؟» این آرزویی برحق است، ولی هدفی است نادرست که می‌تواند منجر به فریب و کنترل شخص مقابل شود. هرگونه تلاش برای فریفتن شوهر به‌منظور بازگشت می‌تواند به مثابه رفتاری باشد که در صدد کنترل دیگران است یعنی کنترلی که منجر به جدایی او از همسرش گردید.

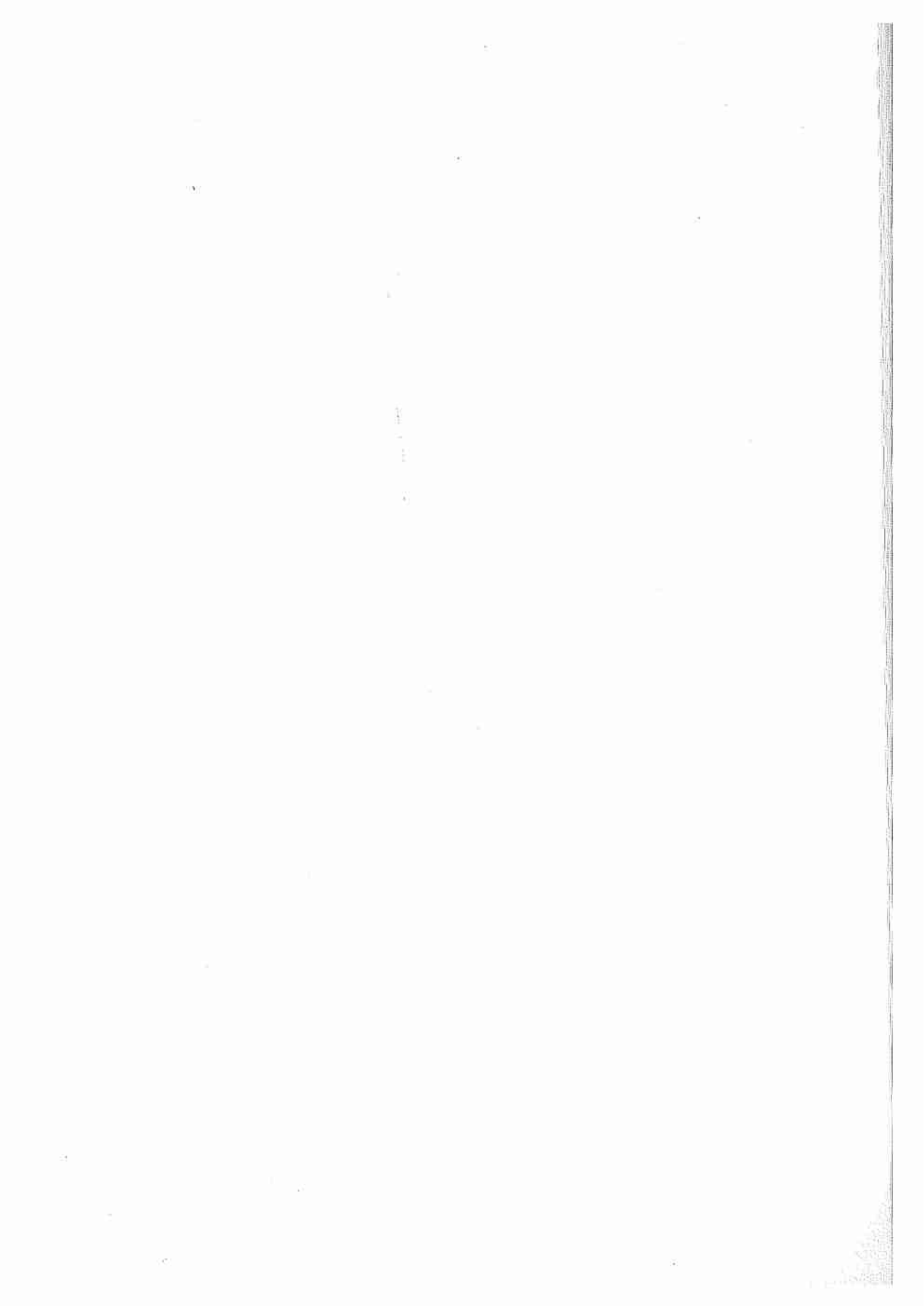
بهرتر است اینطور بگویید که «من به تو کمک خواهم کرد تا در این بحران (صبر و استقامت)، به شخصی مبدل شوی که خدا از تو می‌خواهد (شخصیتی پرورش یافته). اگر پیش از این خود را متعهد نکرده‌ای که مبدل به همسر و مادری شوی که خدا می‌خواهد، آیا اکنون حاضر به قبول چنین تعهدی هستی؟ تو نمی‌توانی او را تغییر دهی، ولی می‌توانی خود را تغییر دهی، که البته بهترین طریق بازگرداندن او نیز همین است. حتی اگر او باز نگردد، می‌توانی از این بحران با شخصیتی پرورش یافته بیرون بیایی، یعنی آنچه که امید آن را داری.» شاید او بگوید: «ولی اگر ۹۰ درصد مشکل او باشد چه؟» این زن نمی‌تواند هیچ کنترلی روی آن قسمت داشته باشد ولی می‌تواند با تغییر شخصیت خودش، آنچه را که قادر به کنترل هست بپذیرد. شاید تغییر این زن دقیقاً همان انگیزشی باشد که شوهرش نیاز دارد تا برای تغییر خود و برقراری مجدد رابطه قدم بردارد.

محکومیت‌ها و مصیبت‌ها اهداف نادرست را آشکار می‌سازند، ولی در واقع آنها می‌توانند همچون کاتالیزوری برای دستیابی به اهداف خدا عمل کنند. این هدف تقدس است که روند تبدیل ما به شباهت خدا می‌باشد. در بطن این فشارهاست که احساسات ما به عنوان پرچم‌های هشدار خدا سربرمی‌افرازند و اهداف مسدود شده، نامشخص و غیر ممکن را نشان می‌دهند که این اهداف از آرزوهای ما و نه هدف خدا از یک شخصیت پرورش یافته، نشأت می‌گیرد.

شاید شخصی بگوید: «زندگی زناشویی من بی‌فایده است» و سپس مشکلش را با تعویض شریک زندگی حل کند. اگر فکر می‌کنی ازدواج اولت بی‌فایده است، بدان که شکست در ازدواج‌های بعدی با شدت بیشتری صورت می‌پذیرد. دیگران فکر می‌کنند شغل‌شان و یا کلیسای‌شان بی‌فایده است. پس شغل‌شان را عوض می‌کنند، و نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که شغل و یا کلیسای جدیدشان نیز به اندازه اولی بی‌فایده است. آنها بایستی در آن شرایط بمانند و رشد کنند. شاید مواقعی پیش بیاید که حقیقتاً بایستی شغل و یا کلیسا را عوض کرد، ولی اگر صرفاً از عدم بلوغ خود فرار می‌کنیم، باید بدانیم که این موضوع همواره و در هر جا با ما خواهد ماند.

آیا برای تبدیل شدن به همان شخصی که خدا می‌خواهد، روش ساده‌تری در مقایسه با عبور از مصیبت‌ها و دشواری‌ها وجود دارد؟ باور کنید من در صدد پیدا کردن یکی از این راه‌ها بوده‌ام. ولی باید صادقانه بگویم که در زندگی، تاریک‌ترین و سخت‌ترین لحظات امتحان مرا به جایی که اکنون هستم سوق داده‌اند. ما گاهگاهی احتیاج به تجربیات بالای کوه داریم، ولی زمین حاصلخیز رشد همیشه در پایین دره مصیبت‌ها وجود دارد و نه در قله کوه‌ها.

پولس می‌گوید: «غایت حکم محبت است» (اول تیموتائوس ۱: ۵). توجه داشته باشید که اگر این راه‌ها خود قرار دهید، ثمره روح یعنی محبت، شادی (به عوض افسردگی)، آرامش (به عوض نگرانی)، و صبر (به عوض عصبانیت) نصیب شما می‌گردد.



## رهنمودهای خدا برای سلوک در ایمان

سالها پیش، از من دعوت شد تا در گردهمایی آخر هفته کلیسایی سخنرانی کنم. این گردهمایی مصادف بود با آخر هفته بعد از "روز مادر". یک ماه قبل از برگزاری این جلسات، شبان کلیسا با من تماس گرفت و گفت چون محل برقراری کنفرانس اشتباهاً برای گردهمایی دیگری نیز رزرو شده، ما باید جلسه را یک هفته زودتر برقرار کنیم. در نتیجه، از من پرسید که اگر می‌توانم روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه که روز مادر هم جزو آنها بود، شرکت کنم.

نمی‌خواستم هیچ برنامه‌ای برای روز مادر مرا از خانواده‌ام جدا کند. ولی همسرم جوآن که مکالمه مرا می‌شنید، پیشنهاد کرد که به کنفرانس بروم. هرچند به او گفتم که نمی‌خواهم در آن روز خاص از او جدا باشم، ولی او اصرار کرد که بروم. پس رفتم.

در وقت آزادی که در کنفرانس داشتیم به مغازه کوچکی که در محوطه باز آنجا وجود داشت رفتم. آنجا هدایای کوچکی برای فروش گذاشته بودند، فکر کردم که خوب است برای اعضای خانواده‌ام به مناسبت روز مادر، هدیه‌ای تهیه کنم. یکی از هدایا سبد بسیار زیبا و کوچکی بود که یک بسته کلوچه و یک شیشه ژله سیب در آن قرار داشت. فکر کردم که صبح روز دوشنبه از خواب بر می‌خیزم و یک صبحانه شاهانه و خوشمزه برای جوآن، هاییدی و کارل تدارک می‌بینم که شامل تخم‌مرغ، سوسیس و کلوچه خواهد بود.

بنابراین روز دوشنبه، صبح زود از خواب بیدار شدم، رازگهانم را انجام دادم و شروع به آماده کردن صبحانه نمودم. در حالی که احساس خوبی داشتم، کلوچه‌ها را آماده می‌کردم و سرود می‌خواندم که پسرم کارل با چشم‌های خواب‌آلود و متعجب وارد آشپزخانه شد. او جعبه برشتوک<sup>۱</sup> را به همراه یک کاسه برداشت و به طرف میز آمد.

در حالی که از رفتار او ناراحت شده بودم به او گفتم: «کارل، یک لحظه صبر کن، امروز صبح برشتوک نمی‌خوریم. می‌خواهیم همه دور هم جمع شویم و یک صبحانه عالی به همراه کلوچه بخوریم.»

کارل در حالی که کاسه‌اش را پر می‌کرد، گفت: «ولی پدر، من کلوچه دوست ندارم.»

۱- Cereal صبحانه‌ای ساده، شامل محصولاتی از ذرت یا گندم که با شیر مخلوط می‌کنند. م.

من شروع به اصرار کردم و در حالی که عصبانی شده بودم داد زدم: «کارل قرار است دور هم جمع شویم و یک صبحانه عالی به همراه کلوچه بخوریم.» کارل جعبه برشتوک را بست و در گنجینه انداخت و به اتاقش برگشت. این بچه هدف مرا مسدود کرده بود!

وقتی فهمیدم چه کاری کرده‌ام، به اتاق کارل رفتم و به او گفتم: «پسر، متأسفم، تو می‌توانی برشتوک بخوری.»

او پاسخ داد: «من برشتوک دوست ندارم.»

مطمئن هستم همانطور که در فصل قبل توضیح داده شد، شما هم مثل من از مواجه شدن با اهداف مسدود شده رنج برده‌اید. شما نقشه‌ای بزرگ داشتید تا کاری عالی برای خدا، کلیسا، خانواده و یا دوست‌تان انجام دهید. سپس این نقشه به واسطه حوادث پر مشغله روزانه که شما قادر به کنترل آن نیستید، دچار بی‌نظمی می‌شود. برای رسیدن به محل کارت‌تان در ترافیک موجود در اتوبان گیر می‌کنید و نمی‌توانید به موقع سر کار حاضر شوید. شوهرتان به موقع برای شام مخصوصی که تدارک دیدید، نمی‌آید. برای آینده فرزندان نقشه‌ها کشیده‌اید و می‌خواهید که او دکتر شود، ولی ناگهان او تصمیم می‌گیرد که رهبر گیتاریست‌های یک گروه آوازه‌خوان باشد.

وقتی که اساس ارزش شخصی خودتان را منوط به موفقیت در نقشه‌های فردی‌تان می‌دانید، زندگی شما همانند سوار شدن بر چرخ فلک احساسات خواهد بود. تنها طریقی که می‌توانید از این چرخ فلک پیاده شوید، این است که بر اساس حقایق کلام خدا به ایمان رفتار و زندگی کنید.

## رهنمودهای مناسب، به رفتار و زندگی درست منجر می‌شود

تا آنجا که به شیطان مربوط می‌شود، بهترین طریقی که او می‌تواند شما را از لحاظ روحانی اسیر تاریکی کند و یا باعث شود که از لحاظ احساسی خرد شوید، این است که ساختار ایمان شما را به هم بریزد. وقتی که فرزند خدا شدید، شیطان برای ابد شما را از دست داد. ولی اگر بتواند افکار شما را به لجن بکشد و ایمان‌تان را به واسطه حقایق ناقص تضعیف کند، می‌تواند ثمربخش بودن شما را در خدا تضعیف و جلوی رشدتان را به‌عنوان یک مسیحی بگیرد.

تا اینجا فهمیدیم که خدا می‌خواهد شما موفق، کامل و شاد باشید. ولی برای بلوغ روحانی بسیار ضروری است که لنگر ایمان‌تان را در مورد مفاهیم موفقیت، ارزشمندی، کامل بودن، رضایت، شادی، تفریح، حس امنیت و آرامش، در کلام خدا انداخته باشید.

در این فصل قصد دارم هر کدام از این حوزه‌های ایمانی را از بطن کلام خدا مرور کنم. این هشت توضیح را با هشت جمله‌ای که در آزمون ارزشیابی ایمان در فصل قبل نوشته بودید، مقایسه کنید. شاید این توضیحات به شما کمک کند تا با انجام برخی تغییرات حیاتی از جاده انحرافی به شاهراه اصلی برگردید.

(۱) موفقیت - مفهوم کلیدی: اهداف

چند سال پیش خانمی از سواحل شرقی به لس آنجلس آمد تا در یک روز شنبه جلسه مشاوره‌ای با من داشته باشد. او می‌گفت که مشکلات روحانی عمیقی دارد. او صداهای شیطانی می‌شنید و با مشکلات زیادی دست به گریبان بود.

متی<sup>۲</sup> سوم یوحنا آیه ۲ را برای من خواند: «ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی.»

او اعتراض می‌کرد و می‌گفت: «اگر خدا به من وعده کامیابی، موفقیت و سلامتی داده، پس چرا زندگی من ملامال از غم و بدبختی است؟»

به او گفتم: «این آیه هنوز ادامه دارد، آن را تا به آخر بخوان.»

او ادامه داد: «چنان که جان تو کامیاب است»

به او اشاره کردم و گفتم: «جان و روح تو در چه وضعی است؟» سپس متی داستان غم‌انگیزش را برایم تعریف کرد. او به خاطر روابط نامشروع جنسی مجبور شده بود سه بار سقط جنین کند؛ چندین بار مصرف مواد مخدر را ترک کرده بود؛ و در حال حاضر با مردی خارج از محدوده ازدواج زندگی می‌کرد. دوست داشتیم به او بگوییم: «من فکر می‌کنم این آیه در حال عمل می‌باشد.»

موفقیت مستقیماً به اهداف مربوط می‌شود. اگر در ساختار موفقیت، خودتان را کم ارزش بدانید، احتمالاً در نیل به اهداف زندگی‌تان دچار مشکل می‌شوید. اگر به اهداف‌تان دست نمی‌یابید، احتمالاً به این علت است که برای اهداف نادرستی تلاش می‌کنید.

می‌توان اهداف خدا را که برای ما در نظر گرفته است به‌طور خلاصه در دوم پطرس ۱:۳-۱۰ پیدا کرد:

«قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است. او به واسطه اینها وعده‌های عظیم و گرانبهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الهی شوید و از فسادی که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید. از همین رو، به سعی تمام بکوشید تا به واسطه ایمان خود نیکویی بار آورید و به واسطه نیکویی، شناخت، و به واسطه شناخت، خویشنداری، و به واسطه خویشنداری، پایداری، و به واسطه پایداری، دینداری، و به واسطه دینداری، مهر برادرانه و به واسطه مهر برادرانه، محبت. زیرا چون اینها در شما باشد و فزونی یابد، نخواهد گذاشت در شناخت خداوند ما عیسای مسیح، بی‌فایده و بی‌ثمر باشید. اما آن که عاری از اینهاست، کور است و کوتاه‌بین، و از یاد برده که از گناهان گذشته خویش پاک شده است. پس ای برادران، هر چه بیشتر بکوشید تا فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تحکیم بخشید، چرا که اگر چنین کنید هرگز سقوط نخواهید کرد.»

توجه داشته باشید که هدف خدا با بیان هویت شما شروع می‌شود که بر اساس آنچه که تاکنون خدا برای شما انجام داده است می‌باشد. خدا به شما "حیات و دینداری" بخشیده

است، پارساشمردگی اتفاق افتاده و عمل تقدس شروع شده است. شما الان در طبیعت الاهی شریک هستید و از تباهی گناه آزاد شدید، (توجه داشته باشید که زمان بکار رفته گذشته است) چه شروع عالی ای!

اکنون اولین کار شما این است که خود را با اهداف مربوط به شخصیت سازی خدا وفق دهید و آنها را در زندگی خود بکار ببرید. این اهداف عبارتند از: فضیلت، علم، عفت، صبر، دینداری، محبت برادران و محبت مسیحایی. تمرکز بر روی اهداف خدا شما را به سوی موفقیت نهایی که همان موفقیت در مفهوم خداست، رهنمون می سازد. پطرس وعده می دهد که اگر این کمیت ها به واسطه تمرین در زندگی شما فزونی یابد، شما مفید و پرثمر خواهید بود و هیچگاه لغزش نخواهید خورد. این اساسی است قانونی برای حس ارزشمندی و موفقیت واقعی و هیچ کس نمی تواند شما را از انجام آن باز دارد!

توجه داشته باشید که در این فهرست به استعدادها، هوش و ذکاوت و یا عطایا که به طور برابر بین ایمانداران تقسیم نشده، هیچ اشاره ای نشده است. ارزش شخصی شما به وسیله این کمیت ها مشخص نمی شود. اساس ارزش شخصی شما منوط به هویت شما در مسیح و رشد شخصیت شماست، که هر دو آنها به طور برابر برای هر فرد مسیحی قابل دسترسی است. مسیحیانی که برای تغییر شخصیت، خود را متعهد به اهداف خدا نمی دانند، همانند متی داستان های غم انگیزی از شکست دارند. بنا بر گفته پطرس، آنها فراموش کرده اند که از گناه نخستین پاک گشته اند. آنها هویت واقعی خود را در مسیح فراموش کرده اند.

چشم انداز مفید دیگری از موفقیت در تجربه یوشع وقتی که قوم اسرائیل را به سوی سرزمین وعده رهبری می نمود دیده می شود. خدا به او گفت: «قوی و بسیار دلیر باش، تا بر حسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنهار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر جایی که روی، کامیاب شوی. این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد» (یوشع ۱: ۷-۸).

آیا موفقیت یوشع وابسته به دیگران و یا شرایط بود؟ به هیچ وجه. موفقیت او کاملاً به زندگی او که مطابق با کلام خدا بود بستگی داشت. اگر یوشع سخن خدا را باور می کرد و آنچه را که از او خواسته بود انجام می داد، موفق می شد. این امر به نظر آسان می آید، ولی خدا فوراً یوشع را امتحان کرد و از او خواست تا به روشی نامأنوس شهر اریحا را تسخیر کند. در روزگار یوشع، رژه رفتن دور شهری به مدت هفت روز و سپس نواختن کرناها، تاکتیک جنگی پسندیده ای محسوب نمی شد!

صرف نظر از اینکه نقشه خدا چقدر احمقانه به نظر می رسد، موفقیت یوشع مشروط به اطاعت از خدا بود. همانطور که در یوشع باب ۶ ثبت شده است، موفقیت یوشع هیچگونه ربطی به شرایط جنگ نداشت و تماماً مربوط به اطاعت او از خدا می شد. موفقیت به این



معنی است که هدف خدا را برای زندگی مان قبول کنیم و به واسطه فیض او به شخصی مبدل شویم که او ما را به آن فرا خوانده است.

## ۲) ارزشمندی - مفهوم کلیدی: زمان

ارزشمندی موضوعی است که به زمان بستگی دارد. آنچه که به مرور زمان فراموش می‌شود دارای اهمیت و ارزش کمی می‌باشد. آنچه که تا به ابد در خاطر می‌ماند از ارزش بالایی برخوردار است. پولس رسول به مسیحیان قرن‌تس چنین می‌نویسد: «اگر آنچه بنا کرده است باقی بماند، پاداش خود را خواهد یافت» (اول قرنتیان ۳: ۱۴). او تیموتائوس را چنین تعلیم می‌دهد: «تو را با افسانه‌های کفرآمیز و حکایت‌های پیرزنان کاری نباشد، بلکه خود را در دینداری تربیت کن. زیرا گرچه تربیت بدن را اندک فایده‌ای است، اما دینداری برای همه چیز فایده دارد، و هم زندگی حال را وعده می‌دهد، هم حیات آینده را» (اول تیموتائوس ۴: ۷-۸). اگر می‌خواهید ارزش خود را بالا ببرید، انرژی خود را بر روی فعالیت‌هایی متمرکز کنید که با اهمیت هستند، یعنی فعالیت‌هایی که تا به ابد باقی می‌مانند.

استوا<sup>۱</sup> شبان کلیسای کوچکی بود که در یکی از کلاس‌های آموزشگاه الاهیاتی تالبوت که من اداره می‌کردم شرکت می‌کرد. او متأهل و سی و چند ساله بود که فهمید مبتلا به بیماری سرطان است. دکترها گفته بودند که کمتر از دو سال زنده نخواهد ماند.

یک روز استوا پیش من آمد تا با هم صحبت کنیم. صحبتش را چنین آغاز کرد: «ده سال پیش شخصی در کلیسا برایم نبوت کرد. او گفت که من برای خدا کار بزرگی انجام خواهم داد. من تاکنون فقط چند صد نفر را با مسیح آشنا کرده‌ام، ولی هنوز کار بزرگی برای خدا انجام نداده‌ام. آیا فکر می‌کنید خدا مرا شفا خواهد داد تا این نبوت به انجام رسد؟»

دهانم از تعجب باز مانده بود. «تو صدها نفر را با مسیح آشنا کرده‌ای و هنوز فکر می‌کنی که کار بزرگی برای خدا انجام نداده‌ای؟ استوا، من چندین شبان معروف از کلیساهای بزرگ را می‌شناسم که نمی‌توانند چنین ادعایی بکنند. من چندین الاهیدان سرشناس می‌شناسم که تعداد کمی را با مسیح آشنا کرده‌اند. اگر امروز چند صد نفر به خاطر وجود تو ایماندار هستند، و خدا می‌داند که آنها نیز چندین نفر را به طرف مسیح هدایت کرده‌اند، من این را یک کار بزرگ برای خدا می‌نامم.» اکنون استوا در خداوند خوابیده است، در حالی که خدمت مهم خود را که همانا رساندن پیغام مسیح به صدها نفر بود، به پایان رساند.

یکی از معدود قهرمانان زندگی من بیلی گراهام است. او به طرق مختلف مورد حمله بوده، ولی در خدمت موعظه کلام همچنان وفادار باقی مانده است. چند سال پیش در سالن انتظار هتل پلازای لس آنجلس او را دیدم که قدم می‌زد. قبلاً او را ملاقات نکرده بودم و نمی‌توانستم این فرصت را نادیده بگیرم. به او نزدیک شدم و گفتم: «دکتر گراهام، می‌خواستم شما را ملاقات کنم، گرچه یک شبان معمولی (دون پایه) هستم.»

او به گرمی جواب سلام مرا داد و با گفتن جمله‌ای کوتاه مرا تشویق کرد: «چیزی به عنوان یک شبان معمولی (دون پایه) وجود ندارد.»  
حق با او بود. چیزی به عنوان یک شبان معمولی و یا یک فرزند معمولی خدا وجود ندارد. ما شغل بسیار مهمی داریم که همانا جمع‌آوری گنج برای ابدیت است. آنچه که به خاطر مسیح انجام می‌دهیم و یا می‌گوییم تا به ابد باقی می‌ماند و مهم نیست که از نظر دنیا بی‌اهمیت جلوه کند.

### ۳) کمال - مفهوم کلیدی: اولویت نقش

کمال واقعی در زندگی را می‌توان به وسیله این شعار معروف خلاصه کرد: «هر کجا که کاشته می‌شوی، گل بده.» پطرس این موضوع را چنین می‌نویسد: «همچون کارگزاران امین بر فیض گوناگون خدا، یکدیگر را با هر عطایی که یافته‌اید خدمت کنید» (اول پطرس ۴: ۱۰). کمال یعنی کشف و درک منحصر به فرد بودن ما در مسیح و استفاده از عطایا و استعدادهای مان در جهت تقویت دیگران و جلال خداوند است.

زمانی که هنوز مهندس هواپیما بودم یعنی قبل از ورود به خدمتم، خدا این اجازه را به من داد تا این اصل حیاتی را درک کنم. می‌دانستم که خدا می‌خواهد من در محل کارم سفیر او باشم، بنابراین مطالعه مقدماتی کلام خدا را در اتاق بولینگ که در کنار دفتر کارم بود شروع کردم. آگهی مربوط به کلاس‌های صبح کتاب مقدس تنها یک ساعت بر روی دیوار اتاق کارم ماند، چون که همکار یهودی من آن را از دیوار کند و به نزدم آورد و اعتراض کنان گفت: «تو نمی‌توانی عیسی را به این جا بیاوری.»

به او گفتم: «نمی‌توانم کار دیگری انجام دهم. هر روز که اینجا می‌آیم، عیسی نیز با من می‌آید.» او تحت تأثیر جواب من قرار نگرفت!

یکی از مردانی که از طریق کلاس‌های مطالعه کلام به مسیح ایمان آورد، مبدل به یک مبشر آتشین شد. هر جا که می‌رفت، جزوات بشارتی پخش می‌کرد. زمانی که شرکت هواپیماسازی را برای ورود به آموزشگاه کتاب مقدس ترک کردم، او کلاس‌های مطالعه را برعهده گرفت.

ماه‌ها بعد برای ملاقات دوستانم به کلاس‌های مطالعه کلام رفتم. مسئول آنجا گفت: «همکار یهودی مان را به یاد داری؟»

با به یاد آوردن رفتار مخالفت‌آمیز و خشن او نسبت به کلاس‌های کتاب مقدس جواب دادم: «البته که او را به خاطر می‌آورم.»

«خوب، او مریض شد و مشرف به مرگ بود. هر شب به بیمارستان می‌رفتم و او را ملاقات می‌کردم. بالاخره او قلبش را به مسیح سپرد.»

با شنیدن این موضوع و با درک اینکه من از نظر روحانی پدر بزرگ شده بودم به وجد آمدم. حس کمال بسیار شادی بخش بود. تمام اینها به این علت اتفاق افتاد که من کلاس مطالعه کوچکی در باب کتاب مقدس در محل کارم شروع کرده بودم تا آنچه پولس گفته

بود انجام دهم: «کار مبشر را انجام ده و خدمت خویش را به کمال به انجام رسان» (دوم تیموتائوس ۴:۵).

خدا برای هر کدام از ما جایگاهی خاص برای خدمت دارد. بسیار ضروری است که برای رسیدن به حس کمال دقیقاً تشخیص دهید که جای شما کجاست. کلید حل معما این است که تشخیص دهید می‌توانید عهده‌دار چه نقش‌هایی باشید که فرد دیگری نمی‌تواند آنها را بهتر از شما ایفا کند. سپس تصمیم بگیرید با ایفای آن نقش همان کسی باشید که خدا از شما می‌خواهد. به عنوان مثال، بین پنج میلیارد آدمی که در جهان وجود دارند، شما تنها کسی هستید که نقش خاص خود را به عنوان شوهر، پدر، همسر، ولی و یا فرزند در خانه‌تان ایفا می‌کنید. خدا مخصوصاً شما را قرار داده تا با خدمت به اعضای خانواده‌تان در آن محیط، او را خدمت کنید.

علاوه بر این، شما تنها کسی هستید که همسایه‌تان را چون خودتان می‌شناسید. در مکانی که کار می‌کنید، نقش منحصر به فردی تحت عنوان سفیر مسیح ایفا می‌کنید. اینها مکان‌های خدمت شماست و شما خادم خدا هستید و برای حصاد در آن اماکن مسح شده‌اید. بیشترین حس کمال زمانی احساس خواهد شد که مکان خاصی که خدا با توجه به بهترین قابلیت شما برای‌تان انتخاب کرده است قبول و در آنجا ایفای نقش کنید. متأسفانه، عده بسیاری خواندگی خود را به خاطر کامل شدن در جهان از دست می‌دهند. با عزم به این که سفیر مسیح در جهان باشید، حس کمال خود را در پادشاهی خدا پیدا کنید (دوم قرنتیان ۵:۲۰).

#### ۴) رضایت - مفهوم کلیدی: کیفیت

رضایت، ماحصل زندگی توأم با عدالت می‌باشد و همچنین نتیجه بالا بردن سطح کیفیت روابط، خدمات و کارهایی است که درگیر آنها می‌باشید. عیسی فرمود: «خوشایه حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد» (متی ۵:۶). آیا به این سخن ایمان دارید؟ اگر پاسخ شما مثبت است، بگویید مشغول انجام چه کاری هستید؟ آیا برای عدالت گرسنه و تشنه هستید؟ اگر اینطور نیست، پس به سخن عیسی ایمان ندارید.

چه چیزی باعث می‌شود که نسبت به شخصی یا چیزی احساس عدم رضایت کنید؟ معمولاً به این علت است که کیفیت روابط، خدمات و کارها پایین آمده است. اغلب از مردم می‌پرسم که چه زمانی احساس نارضایتی می‌کنند. آنها بدون تردید مواقعی را یادآور می‌شوند که کیفیت یک رابطه، نحوه عملکرد یک خدمت و یا کیفیت کاری پایین آمده است.

رضایت موضوعی است کیفی و نه کمی. شما با انجام کارهای کوچکتر ولی با کیفیت بهتر رضایت بیشتری خواهید داشت تا کاری بزرگ را بدون برنامه و شتابزده انجام دهید. کلید رضایت شخصی در وسعت بخشیدن مسئولیت‌ها نیست بلکه در عمیق‌تر کردن آنها به واسطه متعهد بودن به کیفیت کار است.

در مورد روابط نیز این امر صادق است. اگر در روابط خود احساس رضایت نمی‌کنید، احتمالاً به این علت است که رابطه شما بیش از حد وسیع است. سلیمان نبی می‌نویسد: «چه

بسا دوستان که یکدیگر را به نابودی می‌کشند، اما دوستی هست که از برادر چسبنده‌تر است» (امثال ۱۸:۲۴). شاید شناخت افراد بسیار در ظاهر امر خوبی باشد، ولی شما احتیاج به چند دوست واقعی دارید که خود را متعهد به رابطه کیفی با شما می‌دانند.

این همان الگویی است که خداوندمان برای ما مقرر کرده است. او جمعیت کثیری را تعلیم داد و هفتاد نفر را برای خدمت تجهیز کرد، ولی از نظر وقت بیشترین سرمایه‌گذاری را بر روی دوازده شاگرد خود کرد. از بین آن دوازده، سه نفر یعنی پطرس، یعقوب و یوحنا را انتخاب کرد تا در بالای کوه تبدیل هیأت، کوه زیتون و باغ جتسیمانی همراه او باشند. زمانی که بر بالای صلیب رنج می‌برد، یوحنا را که احتمالاً صمیمی‌ترین دوستش بود مأمور محافظت از مادرش کرد. این یک رابطه با کیفیت است، و همه ما احتیاج به رضایتی داریم که ماحصل یک رابطه با کیفیت می‌باشد.

### ۵) شادی - مفهوم کلیدی: خواستن آنچه که خود دارید

مفهوم دنیوی شادی، داشتن آن چیزی است که می‌خواهیم. خیابان مدسن (خیابانی لوکس در آمریکا - م.) به ما چنین القاء می‌کند که نیازمند به وسایلی بهتر از آنچه که اکنون داریم می‌باشیم، وسایلی چون ماشین گرانقیمت‌تر، عطری شهوت‌انگیزتر و یا هر وسیله‌ای که بهتر، سریع‌تر و آسان‌تر بتوان از آن استفاده کرد. ما تبلیغات تلویزیونی را مشاهده می‌کنیم و آگهی‌های روزنامه‌ها را می‌خوانیم، و حریص می‌شویم تا تمام این وسایل آخرین مدل، و نه چندان ضروری و پر زرق و برق را بخریم. تا زمانی که آنچه را می‌خواهیم به دست نیاوریم واقعاً شاد نیستیم.

مفهوم خدا از شادی، در مثالی ساده خلاصه شده است: «انسان شاد کسی است که آنچه می‌خواهد دارد.» تا زمانی که فکرتان متوجه چیزهایی باشد که ندارید شاد نخواهید بود. ولی زمانی که شروع کنید قدر چیزهایی را که دارید بدانید، در تمام طول زندگی خود شاد خواهید بود. پولس به تیموتائوس چنین می‌نویسد: «اما دینداری با قناعت، سودی عظیم است. چرا که به این جهان هیچ نیاورده‌ایم و از آن نیز هیچ نخواهیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی داشته باشیم، قانع خواهیم بود» (اول تیموتائوس ۶: ۶-۸).

در حقیقت، شما اکنون تمامی چیزهایی را که می‌توانند تا به ابد خوشنودتان سازند دارید. شما مسیح را دارید. زندگی جاوید را دارید. پدر آسمانی که وعده داده است تمام احتیاجات شما را برآورده سازد، شما را دوست دارد. پس جای تعجب نیست اگر کلام خدا دائماً دستور می‌دهد که شکر گزار باشید (اول تسالونیکیان ۵: ۱۸). اگر واقعاً می‌خواهید شاد باشید، یاد بگیرید که در زندگی قانع باشید و برای آن چیزهایی که در مسیح دارید شکر گزار باشید.

### ۶) تفریح - مفهوم کلیدی: امری خودجوش که نمی‌توان مانع آن شد

تفریح، امری خودجوش است که نمی‌توان مانع از آن شد. آیا تاکنون برنامه تفریحی برای خود تدارک دیده‌اید؟ احتمالاً آخرین باری که فی‌البداهه خوش گذرانید زمانی بوده که

موانعی را از سرراhtان برداشته بودید. مردم دنیوی می‌دانند که برای داشتن تفریح باید از شر موانع خلاص شوند. یکی از دلایل مشروب‌خواری آنها نیز همین است. به‌عنوان یک مسیحی، راز لذت بردن از امور خودجوش و غیرممنوع این است که موانع غیر کتاب‌مقدسی را برداریم. بزرگترین مانع برای تفریح مسیحی تمایل نفسانی ما برای نگهداشتن حفظ ظاهر است. ما نمی‌خواهیم خارج از محدوده محیط‌مان عمل کنیم و یا نمی‌خواهیم دیگران فکر کنند ما کمتر از آنها هستیم، پس در قالب ادبی دروغین، جلوی تفریحاتی که خود به خود پیش می‌آیند می‌گیریم. ولی این برای خوشایند مردم است، پولس می‌گوید اگر کسی زندگی می‌کند تا خوشایند مردم باشد پس مسیح را خدمت نمی‌کند (غلاطیان ۱:۱۰).

من آن شادی داوود پادشاه را دوست دارم که کسی نمی‌توانست مانع از آن شود. او از ورود تابوت عهد خدا به اورشالیم آنقدر خوشحال بود که طی جشنی جست و خیز کرد و رقصید. او می‌دانست که در حضور خدا شادی وجود دارد. ولی میکال، همسر نادان او، فکر کرد که رفتار داوود در خور پادشاه نیست و به او سخنان نامربوطی گفت. اما پاسخ داوود حاکی از آن بود که او نه برای دیگران بلکه برای خداوند شادی می‌کند و می‌رقصد. (ر. ج. به دوم سموئیل ۶:۲۱). همانطور که در کتاب مقدس اشاره شده، این میکال بود و نه داوود که خدا او را فی‌الفور مجازات کرد (آیه ۲۳). در خشنود ساختن خدا شادی بیشتری نهفته است تا خشنودی انسان.

#### ۷) امنیت - مفهوم کلیدی: مرتبط با ابدیت

ناامنی یعنی وابستگی به چیزهای فانی و موقتی که هیچگونه حق و یا قدرتی برای کنترل آنها نداریم. آیا این واقعیت را که خدا در حال تکان دادن اساس دنیا است درک می‌کنید؟ ناامنی مشکلی جهانی می‌باشد. روزهای بدی در انتظار این دنیای سقوط کرده است و رسیدن به چنین نتیجه‌ای نیاز به نبوغ ندارد. انفجار جمعیت و کاهش منابع طبیعی نشان می‌دهد که ما در این جهت پیش می‌رویم.

حس امنیت تنها منوط به چیزی است که ریشه در ابدیت دارد. عیسی گفت که ما زندگی جاودان داریم و هیچ‌کس قادر نیست ما را از دست او (عیسی) برباید (یوحنا ۱۰:۲۷-۲۹). پولس اعلام می‌کند که هیچ چیز نمی‌تواند ما را از محبت خدا در مسیح جدا سازد (رومیان ۸:۳۵-۳۹) و اینکه ما به‌وسیله روح القدس در او مهر شده‌ایم (افسیان ۱:۱۳-۱۴). چه امنیتی بیشتر از این می‌توانید به‌دست آورید؟ وقتی به ارزش‌ها و روابط فانی اعتماد می‌کنید، همیشه با عدم امنیت مواجه هستید چرا که این ارزش‌ها و روابط محکوم به فنا هستند. عظیم‌ترین احساس امنیتی را که می‌توانید تجربه کنید، نتیجه این امر خواهد بود که محکم به ارزش‌ها و روابطی بچسبید که به اندازه ابدیت خدا باقی خواهند ماند.

هر آنچه که الحال داریم، روزی از دست خواهیم داد. جیم الیوت<sup>۱</sup> (مسیونری که در سال ۱۹۵۶ به همراه چهار نفر دیگر به دست سرخپوستان قبیله آکوا در اکوادور واقع در آمریکای جنوبی کشته شد) چنین گفته است: «احمق آن کس نیست که آنچه را که نمی تواند نگاه دارد بدهد تا آنچه را که نمی تواند از دست دهد به دست آورد.»

پولس رسول فرمود: «اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم. بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده ام. آری، اینها همه را فضل می شمارم تا مسیح را به دست آورم» (فیلیپیان ۳:۷ و ۸).

### ۸- آرامی و صلح - مفهوم کلیدی: ایجاد نظم درونی

صلح بر زمین، و رضامندی در میان آدمیان، یعنی چیزی که هر فردی خواهان آن است. کسی نمی تواند آرامش بیرونی را تضمین کند، زیرا هیچ کس قادر به کنترل دیگران و یا شرایط نیست. ملت ها با قوانین ترس آوری با هم قرارداد صلح می بندند و سپس این قوانین را می شکنند. یک گروه از حامیان صلح هنگام راهپیمایی در حالی که پلاکاردهایی حمل می کردند به گروه دیگری از حامیان صلح می رسند و این دو گروه با هم درگیر می شوند و با همین پلاکاردها همدیگر را مورد ضرب و شتم قرار می دهند. زوج ها اظهار تأسف می کنند و می گویند در خانه ما می توانست آرامش حاکم باشد «اگر تنها او (زن و یا شوهر) می توانست خود را اصلاح کند.»

آرامش در خداوند مقوله ای است درونی و نه بیرونی. ما اکنون نزد خداوند آرامش داریم (رومیان ۱:۵). آرامش خداوند چیزی است که هر روزه در دنیای درون خود به آن احتیاج دارید، تا بتوانید در بطن طوفان های دنیای بیرون که در حال فزونی است مقاومت کنید (یوحنا ۱۴:۲۷).

چیزهای زیادی وجود دارند که می توانند دنیای بیرون شما را آشفته سازند زیرا شما قادر به کنترل تمام شرایط و روابط خود نیستید. شما می توانید دنیای درونی افکار، احساسات و اراده خود را کنترل کنید، ولی باید اجازه دهید تا آرامش خدا هر روزه فرمانروای قلب شما باشد. ممکن است وضعیت دنیای اطراف شما بسیار به هم ریخته باشد، ولی خدا بزرگتر از هر طوفانی است. بر روی میز کارم نوشته ای وجود دارد که یادآور این موضوع است: «امروز هیچ اتفاقی برای من نخواهد افتاد که من و خدا نتوانیم آن را حل کنیم.» پرستش انفرادی، دعا و ارتباط با کلام خدا مدخلی است برای ورود به آرامش خدا (کولسیان ۳:۱۵-۱۶؛ فیلیپیان ۴:۶-۷).

معمولاً وقتی این هشت نکته حساس و مهم ایمان مسیحی را با مردم در میان می گذارم، این جمله را می شنوم که «خوب، این درست، ولی من هنوز هم ایمان دارم که ...» گاهی با خود فکر می کنم که آنها بر اساس چه اصلی زندگی خواهند کرد: آیا بر اساس آنچه که

به عنوان حقیقت پذیرفته‌اند و یا بر اساس آنچه که هنوز ایمان دارند؟ همیشه آخرین اصل پذیرفته می‌شود. در یک کلام، سلوک در ایمان یعنی قبول این واقعیت که آنچه خدا می‌گوید حقیقت دارد و زندگی کردن بر اساس آن حقیقت به قدرت روح القدس.





## در نبرد افکار تان برنده باشید

سالها پیش، شلی<sup>۱</sup> همسر یکی از دانشجویان دانشگاه تالبوت، در کلاس‌های من در خصوص کشمکش‌های روحانی شرکت کرد. در اواسط دوره بودیم که یک روز در راهرو محل برگزاری کلاس‌ها پیش من آمد و به سادگی گفت: «شما نمی‌دانید که در زندگی من چه می‌گذرد!» حق با او بود؛ من در مورد زندگی او چیزی نمی‌دانستم! تشویقش کردم که دوره را به پایان برساند و تمام حقایقی را که یاد می‌گیرد در زندگیش به کار برد. شلی در پایان دوره این نامه را به من داد:

نیل عزیز،

فقط می‌خواستم یکبار دیگر از شما تشکر کنم و بنویسم که چطور خدا از کلاس‌های شما استفاده کرد تا زندگی مرا عوض کند. در طول دو سال اخیر دائماً درگیر این مسئله بودم که چطور افکار خود را کنترل کنم. من از جایگاه و اقتدار خود در مسیح، و به همان اندازه از قدرت شیطان در فریفتن غافل بودم. دائماً در ترس به سر می‌بردم. ذهن من آماج حملات افکار خشم‌آلود و خصومت‌آمیز گشته بود. احساس گناه می‌کردم و نمی‌دانستم که چه اتفاقی برایم می‌افتد. تا قبل از اینکه در کلاس‌های شما شرکت کنم نمی‌دانستم که چقدر در بند اسارت‌ها هستم.

همیشه فکر می‌کردم که نیروهای شریر واقعاً نمی‌توانند بر مسیحیان تأثیری بگذارند. ولی زمانی که شخص دیورده‌ای را تشریح کردید، داشتم از شوک وارده می‌مردم. شما مرا تشریح می‌کردید! برای اولین بار در زندگی می‌توانم حملات شیطان را تشخیص دهم و واقعاً در برابر آن مقاومت کنم. دیگر ترس مرا فلج نمی‌کند و افکارم کمتر آشفته است. همانطور که می‌توانید حدس بزنید در مورد این مسئله بسیار هیجان‌زده هستم!

اکنون وقتی کلام خدا را می‌خوانم، تعجب می‌کنم که چرا این چیزها را قبلاً نمی‌دیدم. ولی همانطور که می‌دانید، من فریب خورده بودم. یکبار دیگر برای همه چیز تشکر می‌کنم.

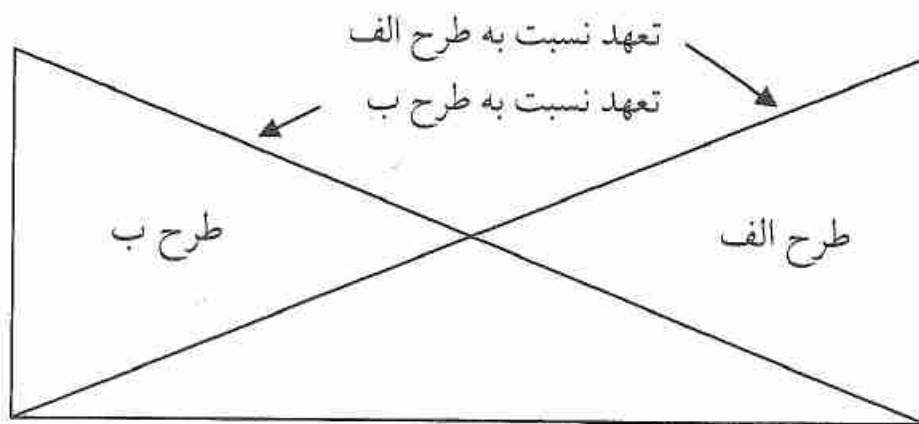
شلی

شلی پیش از اینکه به کلاس‌های من بیاید، برای سالیان متمادی مسیحی بود. ولی هیچ درکی از نبردی که در ذهنش بود، نداشت. او به واسطه «عدم معرفت هلاک شده بود» (هوشع ۶:۴). شلی نماینده بسیاری از مسیحیان بی‌نامی است که از مکاید شیطان غافل هستند (ر. ج. به دوم قرن‌تیان ۱۱:۲). وقتی ایمانداران در تقلاء، کشمکش‌های شخصی و روحانی خود را به واسطه توبه و ایمان به خدا حل و فصل نمایند، آنان نیز همان آزادی در مسیح را که شلی در نامه‌اش نوشته بود تجربه خواهند کرد.

ایمان به خدا روشی است مسیحایی برای زندگی کردن و برهان فلسفی و منطقی، روشی است انسانی، و اغلب این دو در تضاد با یکدیگر به سر می‌برند. ایمان داشتن به خدا امری غیرمنطقی نیست و من به شما توصیه نمی‌کنم از فکر کردن غافل شوید. برعکس، خدا از ما خواسته تا فکر کنیم و سپس انتخاب آگاهانه‌ای نماییم. خدا، خدایی موافق عقل است و او از طریق قدرت عقلانی ما کار می‌کند. مشکل این است که قدرت تعقل ما محدود و مستعد عقل‌گرایی است.

خداوند می‌فرماید: «زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر است» (اشعیا ۵۵:۹). ما به واسطه عقل و شعور بشری قادر به درک افکار خدا نیستیم، بنابراین وابسته به مکاشفه‌ی الهی می‌باشیم.

### روش خدا در برابر روش انسان



شکل ۹- الف

در شکل ۹- الف طرح الف زندگی‌ای را نشان می‌دهد که بر اساس ایمان و به روش خدا می‌باشد. طرح ب، زندگی‌ای را نشان می‌دهد که بر اساس عقل و برهان بشری و به روش خودمان می‌باشد. ممکن است یک طرفدار عقل بشری چنین بگوید: «من راه و روش خدا را در این مسئله نمی‌بینم» و یا «من به روش خدا ایمان ندارم، بنابراین به روش خودم عمل می‌کنم». سلیمان استدعا می‌کند که به روش خدا زندگی کنیم و این مسئله را با نوشتن این

آیه بیان می‌کند: «بر عقل خود تکیه مکن» (طرح ب)، بلکه «در همه راه‌های خود او را در نظر داشته باش» (طرح الف) (امثال ۳: ۵ و ۶).

نکته اصلی طرح الف در زندگی شما در باور و اعتقاد شخصی شما است بر این اساس که راه خدا همیشه درست است و اینکه در ایمان به خدا تا چه حد خود را متعهد می‌دانید. نکته اصلی طرح ب بدین سان آشکار می‌شود که چقدر وقت و انرژی خود را صرف پرورش افکاری می‌کنید که به ضد کلام خدا هستند. طرح ب با مکانیزم‌های دفاعی و قلعه‌هایی اشباع شده است که در برابر شناخت خدا قد علم کرده‌اند. طرح ب بر تمامی ایمانداران جدید حکومت می‌کند چرا که این تمام آن چیزی است که آنها می‌دانند و این مسئله زمانی پایان می‌پذیرد که آنها شروع به شناخت خدا و راه‌های او بکنند.

برای مثال، طرح خدا این است که ازدواج، تک زوجی و یک قرارداد ابدی باشد. فرض کنید که یک خانم مسیحی اینطور فکر کند که «نمی‌دانم این ازدواج موفق خواهد بود یا خیر. شاید بهتر است شغلی برای خود دست و پا کنم که اگر در این ازدواج شکست خوردم، در آینده از لحاظ مالی تأمین باشم.» هر تعهدی که او نسبت به طرح ب می‌کند، از تعهدش نسبت به طرح الف می‌کاهد. هر چه بیشتر در مورد طرح ب فکر کند، احتمال نیاز به آن طرح افزایش می‌یابد. او در واقع نقشه‌هایی برای شکست در ازدواجش طرح می‌کند.

من برای ازدواج خود طرح ب ندارم، زیرا برای تمام عمرم به همسرم جوآن متعهد هستم. با وجود اینکه وسوسه می‌شوم ولی سعی می‌کنم فکری را که متضاد با تعهد من نسبت به او باشد، در سر نپرورانم. هر ایمان‌داری در مورد نوسانات طرح ب وسوسه خواهد شد. نامه‌ای از همسر یکی از دانشجویان پیشین خود که به عنوان شبان خدمت می‌کرد دریافت کردم. او چنین نوشته بود: «وقتی کتاب "طلاق خلاق" را بر روی میز او دیدم، بوی دردسر را احساس کردم.» او در مورد طرح ب فکر کرده و آن را انتخاب کرده بود. امروزه جوانان بسیاری بدون اینکه هیچگونه تعهدی نسبت به ازدواج احساس کنند ازدواج می‌کنند. آنها فکر می‌کنند اگر ازدواج موفق نباشد، همیشه می‌توانم طلاق بگیرم. چنین تعهدی بیانگر این است که آن ازدواج شانس کمی برای بقا دارد.

هر چقدر وقت و انرژی بیشتری صرف تفکر بر نقشه‌های خود برای زندگی تان بکنید، وقت و انرژی کمتری خواهید داشت تا طرح خدا را جستجو کنید. شما شروع به نوسان بین شناخت طرح خدا و تکیه بر شعور خود خواهید کرد. یعقوب چنین فردی را دودل می‌نامد و می‌گوید که: «در تمام رفتار خود ناپایدار است» (یعقوب ۱: ۸). وقتی که به دودل بودن بین طرح خدا (الف) و طرح خودتان (ب) ادامه دهید، رشد روحانی شما متوقف و بلوغ تان در مسیح مسدود خواهد شد و به عنوان یک مسیحی تجربیات روزانه تان با افکار واهی، ناامیدی و شکست همراه خواهد بود.

افکار طرح ب از کجا سرچشمه می‌گیرند؟ سه منبع اولیه برای این افکار وجود دارند. اول، جسم شما هنوز افکار و ایده‌های انسانی تولید می‌کند. جسم، همان قسمت از وجود تان است که پیش از اینکه مسیحی شوید، تربیت یافته بود تا مستقل از خدا عمل کند.

در آن زمان طرحی به نام الف در زندگی تان وجود نداشت؛ شما از خدا جدا بودید، غافل از راه‌های او تلاش می‌کردید تا به واسطه قابلیت‌های خود زندگی کنید و کامیاب باشید. وقتی تولد تازه یافتید، خدا به شما طبیعتی تازه بخشید و تبدیل به شخصی تازه گشتید، ولی هیچ‌کس دکمه «حذف» را در مغز شما فشار نداده است. شما تمام الگوهای جسمانی افکار و عادات طرح کهنه ب را با خود به ایمان جدید آورده‌اید. بنابراین در حالی که خویشتن تازه شما تمایل دارد تا وابسته به خدا زندگی کند و طرح الف را پیروی نماید، جسم شما نیز روش‌های طرح ب را پیشنهاد می‌کند که همانا مستقل از خدا زندگی کردن است. دوم، ما دائماً تحت تأثیر این دنیای سقوط کرده قرار داریم. نگرش طرح ب بر محیط دنیوی و وسایل ارتباط جمعی حکومت می‌کند.

سوم، رئیس این دنیا، از باغ عدن تاکنون با کلام خدا مخالفت کرده است. اگر به پدر دروغگویان اجازه دهیم، همانگونه که حوا را فریب داد فرزندان خدا را نیز متهم کرده، فریب خواهد داد. علاوه بر این، انبیا و معلمین دروغین و کسانی که احضار ارواح می‌کنند، مردم را به سمت تباهی سوق خواهند داد.

جنگ اصلی ذهن تان مربوط می‌شود به کشمکش بین طرح الف، که زندگی کردن به روش خدا براساس ایمان است، و طرح ب، که زندگی کردن به روش انسانی می‌باشد که نتیجه پیروی از انگیزه‌های دنیوی، جسمانی و شیطانی است. شاید در این نبرد خود را یک قربانی بی‌پناه تصور کنید، ولی باید بدانید که خدا تمام چیزهایی را که برای پیروزی در این نبرد لازم دارید مهیا کرده است.

## استحکامات ذهن

ماهیت جنگی که در پیش داریم به روشنی در دوم قرن‌تیاں ۱۰:۳-۵ نشان داده شده است: «زیرا هر چند در این دنیا به سر می‌بریم، اما به روش دنیایی نمی‌جنگیم. چرا که اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.»

اسلحه‌های موجود در این متن با اسلحه‌های دفاعی که در افسسیان باب ۶ وجود دارند متفاوت است. تصویری که در اینجا ارائه می‌شود شبیه دژکوبی است که قلعه‌ها را خراب می‌کند. قلعه‌ها و استحکامات ذهن ما چه چیزهایی می‌باشند، و آنها چگونه در برابر شناخت خدا قد علم کرده‌اند؟

## محرک‌های محیطی

یادآور می‌شوم که ما در این دنیای سقوط کرده از نظر جسمانی زنده و از نظر روحانی مرده به دنیا آمدیم (افسسیان ۲: ۱-۳). زندگی ما خالی از حضور خدا و شناخت راه‌های

او بود، و در نتیجه مستقل از خدا زندگی می‌کردیم. نوزادان پیش از رسیدن به مرحله یادگیری هیچ لغتنامه‌ای در فکر ندارند و نه دارای رفتار و یا باوری هستند. تمام چیزهایی که در سالهای اولیه شکل‌گیری زندگی مان یاد گرفتیم، به دو طریق از محیط نشأت گرفته است.

اول، یادگیری اولیه ما از تجربیات متداول بوده است. رفتار و ایمان ما در اثر تجربیات طولانی مدت در خانه‌ای که در آن رشد یافته‌ایم، در محله‌ای که بازی کرده‌ایم، در مدرسه‌ای که تحصیل کرده‌ایم، دوستانی که داشته‌ایم و کلیسایی که رفته‌ایم و یا نرفته‌ایم شکل گرفته‌اند. تمام این تجربیات کودکی، جهان‌بینی ما را شکل بخشیده است.

درک این مسئله مهم است که بدانیم دو کودکی که در محیطی مشابه رشد کرده‌اند، دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به تجربیات خود خواهند داشت. همچنین دو کودک می‌توانند دوران کودکی متفاوتی داشته باشند. یکی از این دو می‌تواند در محیطی دوستانه رشد کرده باشد، جایی که والدین فرزندان خود را از تأثیرات نامطلوب محافظت کرده‌اند. کودک دوم می‌تواند در محیطی خصمانه رشد یافته و در معرض آلودگی این دنیا قرار گرفته باشد. اما هر دوی آنها به‌طور مساوی به مسیح احتیاج دارند.

دوم، رفتارها و باورها به واسطه تجربیات دردناکی چون مرگ والدین، وقوع طلاق در خانواده، و یا سوءاستفاده فکری، جسمی و جنسی در اذهان ما شکل می‌گیرند. برخلاف تجربیات متداولی که در طول زمان وارد اذهان ما می‌شوند، تجربیات دردناک به‌خاطر شدت ضربه وارده، به ذهن ما راه می‌یابند و اثرات طولانی مدت باقی می‌گذارند.

پولس رسول می‌فرماید: «دیگر هم‌مشکل این عصر مشوید، بلکه با نوشدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص خواست خدا خواهید بود؛ خواست نیکو، پسندیده و کامل او» (رومیان ۱۲:۲). نکته مهم این است که همه ما به صور مختلف هم‌مشکل این جهان شدیم و هنوز هم می‌توانیم هم‌مشکل آن شویم. ما به‌عنوان فردی مسیحی هنوز هم می‌توانیم به موسیقی‌های نه‌چندان خوب گوش دهیم، فیلم‌های نامربوط نگاه کنیم، دوستان نابابی را داشته باشیم و افکار نادرستی را در سر پرورانیم. چون در دنیای سقوط کرده زندگی می‌کنیم، هنوز هم می‌توانیم وسوسه شویم تا مستقل از خدا زندگی کنیم.

## وسوسه

وسوسه همیشه از فکر ناشی می‌شود، و کلید مقاومت در برابر وسوسه این است که فکر اولیه را به اطاعت مسیح در بیاوریم. متن زیر که برگزیده از داستان مصور «کتی»<sup>۱</sup> است، نشان می‌دهد که چگونه افکار حساب نشده، شخصی را همانند یک قطار باری از خط خارج شده، دور و دورتر می‌برد.

تصویر ۱: من رانندگی خواهم کرد، ولی از کنار مغازه بقالی عبور نخواهم کرد.

تصویر ۲: از کنار مغازه بقالی خواهم گذشت، ولی داخل آن نخواهم شد.

تصویر ۳: داخل مغازه خواهم شد، ولی به طرف قفسه‌های شیرینی هالورین نخواهم رفت.

تصویر ۴: به شیرینی‌نگاهی خواهم انداخت، ولی بر نمی‌دارم.

تصویر ۵: آن را برخواهم داشت، ولی نمی‌خرم.

تصویر ۶: می‌خرم، ولی باز نمی‌کنم.

تصویر ۷: باز می‌کنم، ولی بو نمی‌کنم.

تصویر ۸: بو می‌کنم، ولی نمی‌چشم.

تصویر ۹: می‌چشم، ولی نمی‌خورم.

تصویر ۱۰: بخور، بخور، بخور، بخور!

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا راه‌گریزی برای فرار از وسوسه مهیا می‌کند (اول قرنیتان ۱۰: ۱۳). ولی، همانطور که در تجربه کتی می‌بینیم، احتمالاً عمل فرار باید پیش از اولین تصویر انجام شود یعنی دقیقاً در آستانه وسوسه باید فرار کرد. در واقع، کتی زمانی که تصمیم گرفت رانندگی کند، مبارزه را باخت. اگر فکر اولیه را به اطاعت در نیاورید، احتمالاً مغلوب وسوسه خواهید شد. همه ما احتیاج به فراگیری و تمرین داریم. باید بتوانیم در همان لحظه‌ای که افکار ما با حقیقت و عدالت مغایر است از آنها فرار کنیم.

برای مثال، مردی عکس‌های مستهجن می‌بیند و برای عمل زنا وسوسه می‌شود. او فرصت لازم برای مقابله با وسوسه را دارد پس می‌تواند چنین فکر کند که «رابطه من با گناه تمام شده است. مجبور نیستم تسلیم شوم. همین الان تصمیم می‌گیرم که دیگر به این عکس‌ها نگاه نکنم و افکارم را تحت تسلط مسیح درمی‌آورم و دیگر در این مورد فکر هم نخواهم کرد.» پس او دیگر به عکس‌ها نگاه نمی‌کند و مجله را دور می‌اندازد و یا از محیط وسوسه دور می‌شود. ولی اگر او در آستانه تصمیم‌گیری تردید کند، و به عکس‌ها خیره شود و در مورد آنها دچار خیالات شود، در زمین لغزنده احساسات سر می‌خورد و متعاقباً نیاز به واکنش جسمی خواهد داشت که متوقف کردن آن سخت خواهد بود. او باید وسوسه اولیه را به اطاعت در بیاورد، در غیر اینصورت این وسوسه است که او را به اطاعت و اسارت در خواهد آورد.

## تأمل و انتخاب

اگر در ذهن‌تان در مورد فکری وسوسه‌آمیز تفکر کنید، بر احساسات شما تأثیر خواهد گذاشت و احتمال اینکه مغلوب این وسوسه شوید افزایش می‌یابد. آراء عمومی متخصصین سلامت روان و فکر بر این حقیقت بنا شده که احساسات ما محصول افکار ما است. ما نمی‌توانیم مستقیماً احساسات خود را کنترل کنیم، ولی می‌توانیم افکارمان را تحت کنترل خود در بیاوریم. به همین علت است که ذهن، مرکز کنترل همه فعالیت‌های ما می‌باشد. شما نمی‌توانید کاری انجام دهید مگر اینکه قبلاً در موردش فکر کرده باشید.

شاید واکنش‌های جسمی و احساسی ما نسبت به افکارمان آنقدر سریع باشند که فکر کنیم هیچگونه کنترلی بر روند امور نداریم، ولی اینطور نیست. در وجود هر ایمان‌داری کلیدی برای کلمه "نه" وجود دارد، «زیرا از آن دسته است که همیشه حساب نگاه می‌دارند» (امثال ۲۳:۷).

اگر تفکر ما منعکس‌کننده حقیقت نباشد، پس احساسات ما نیز واقعیت را منعکس نمی‌کنند. فرض کنید روز دوشنبه شایعه‌ای در محل کار خود می‌شنوید دال بر این که روز جمعه از کار برکنار خواهید شد. هر روز بیشتر و بیشتر نگران و مضطرب می‌شوید. سپس روز پنج‌شنبه یادداشتی از مدیرتان دریافت می‌کنید که از شما خواسته است صبح روز جمعه ساعت ده صبح به دفتر او بروید. افکار گوناگونی به ذهن تان خطور می‌کند: «همین الان به دفترش برو و استعفانامه‌ات را بده»، یا «چرا تا فردا صبر کنی؟ همین امروز به سراغش برو». روز جمعه فرا می‌رسد و شما عصبی هستید. وقتی وارد دفتر مدیرتان می‌شوید، مسئولین و رؤسا شرکت یک صدا فریاد می‌زنند، «تو به مقام مدیریت ارتقاء یافتی!»

زمانی که فکر می‌کردید از کار برکنار خواهید شد، احساس خشم شما واقعیت را منتقل نمی‌کرد زیرا باور شما حقیقت نداشت. شادی و آرامشی که پس از شنیدن خبر ارتقای مقام خود احساس کردید، واقعیت را منتقل می‌کرد زیرا دیگر واقعیت را می‌دانستید. اکثر مسیحیان احساس نمی‌کنند که نجات یافته‌اند، احساس نمی‌کنند که خدا آنها را دوست دارد و دلیل آن این است که افکار کهنه در برابر شناخت خدا قد علم کرده‌اند. وقتی این استحکامات را نابود کنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح در بیاوریم، احساسات ما نیز واقعیت محبت خدا را منتقل خواهند کرد. اگر باور دروغ را انتخاب کنیم، احساسات، ما را به دنباله‌روی از وسوسه سوق خواهند داد.

## عمل، عادت و قلعه

زمانی که فکری وسوسه‌آمیز شما را وادار به واکنشی احساسی نماید تا به سمت طرح ب بروید، آنگاه انتخاب شما بر اساس آن احساس خواهد بود و بر پایه همان انتخاب رفتار خواهید نمود. شاید به خاطر رفتار تان احساس بدی به شما دست دهد و یا حتی بگویید که در خصوص رفتار تان هیچگونه مسئولیتی ندارید. ولی در این مرحله شما مسئول رفتار خود هستید، چرا که در آستانه وسوسه شدن، افکار گناه‌آلود را اسیر و زندانی نساختید.

اشخاصی که در مورد رفتار انسان مطالعه می‌کنند می‌گویند که اگر به مدت شش هفته رفتاری را تکرار کنید، آن رفتار تبدیل به یک عادت می‌شود. اگر به مدت طولانی به انجام این عادت ادامه دهید، قلعه‌ای ساخته می‌شود. وقتی برای یک بار قلعه‌ای از افکار و واکنش‌های مربوط به آن در ذهن شما نقش بست، تقریباً دیگر قدرت انتخاب و عملکردی مخالف با آن الگو، در ذهن شما وجود نخواهد داشت.

قلعه ذهن، الگویی ذهنی است که به صورت عادت در آمده است. قلعه، اثرات خاطراتی است که در طول زمان و یا به واسطه شدت تجربیات دردناک در اذهان ما مدفون گشته‌اند.

برای مثال، حس حقارت یک قلعه می‌باشد. هیچ کس در بدو تولد حقیرتر از دیگری نیست، ولی اگر دائم این پیام را از دنیا دریافت کنید که دیگران قوی‌تر، باهوش‌تر و زیباتر از شما هستند از حس حقارت مملو خواهید شد.

فرزند شخصی الکلی بودن می‌تواند اساسی برای یک قلعه ذهنی باشد. سه پسر ۹، ۱۳ و ۱۸ ساله را فرض کنید که در خانه‌ای رشد می‌کنند که پدر خانواده الکلی است. هر شب که پدر مست و عصبانی وارد خانه می‌شود، پسر بزرگتر به اندازه کافی بالغ است که در مقابل پدر بایستد و بگوید: «اگر دستت را روی من بلند کنی، هر چه دیدی از چشم خودت دیدی.»

پسر وسطی که از لحاظ بدنی نمی‌تواند در برابر پدرش مقاومت کند، سعی می‌کند به روشی اصولی‌تر پدرش را آرام کند. او با پدرش این گونه سلام و احوال‌پرسی می‌کند: «سلام، پدر. حالت خوبه؟ می‌خواهی چیزی برایت بیاورم، پدر؟ آیا می‌خواهی کسی را صدا کنم؟»

پسر کوچکتر کاملاً از پدرش می‌ترسد. پس وقتی پدر به خانه می‌آید، او از نظرها مخفی می‌شود و خود را در گنجه و یا زیر تخت مخفی می‌سازد. او از پدرش دور می‌ماند و از دعوا اجتناب می‌کند.

بیست سال بعد، پدر دار فانی را وداع گفته است و این سه مرد با شرایط سخت و خصمانه‌ای مواجه شده‌اند. فکر می‌کنید چگونه واکنش نشان خواهند داد؟ پسر ارشد خواهد جنگید، پسر وسطی سعی خواهد کرد مخاصمه را فرونشاند و پسر کوچکتر فرار خواهد کرد. این روش برخوردی است که آنها در برابر خصومت یاد گرفته‌اند. الگوهای فکری و رفتاری که ریشه عمیقی در ذهن آنها دوانده است، قلعه‌هایی در ذهن آنها ایجاد کرده است. خصومت یک قلعه است. مرد و یا زنی که با افکار و رفتار خصمانه مشکل دارد، یاد گرفته است که وقتی مورد تهدید واقع می‌شود ستیزه‌جو و مخاصم باشد. برای او سخت خواهد بود تا دشمن خود را دوست داشته باشد، کسانی را که او را لعن می‌کنند برکت دهد و صورت خود را به طرف آنها برگرداند.

همجنس‌گرایی یک قلعه است. از نظر خدا چیزی به نام همجنس‌گرایی وجود ندارد. او ما را مؤنث و مذکر آفریده است. ولی ردپای افکار، احساسات و رفتار همجنس‌گرایانه را می‌توان در تجربیات منفی گذشته و یا افکار و سوسه‌آلود جستجو کرد. چنین تجربیاتی احساسات، تخیلات و ناهماهنگی جنسی را شکل می‌بخشند و باعث می‌شوند که برخی هر دروغی را در خصوص هویت جنسی‌شان بپذیرند.

بی‌اشتهایی و پرخوری نیز قلعه محسوب می‌شوند. زنی ۴۴ کیلویی را تصور کنید که جلوی آینه می‌ایستد و اظهار چاقی می‌کند و نمی‌تواند دروغی را که در پشت آن نهفته شده است ببیند. او قربانی الگوهای فکری منفی می‌باشد که در طول زمان نسبت به خود در ذهنش دفن کرده، و شاید این افکار در نتیجه تجربیات ضربه زنده‌ای چون تجاوز و یا زنا بوده است.



## تازه ساختن ذهن

آیا باید برای مابقی عمر به عنوان قربانیان این استحکامات ذهن باقی بمانیم. خیر، به هیچ وجه! اگر به روش درست تعلیم و تربیت نشده‌ایم، آیا این امکان وجود دارد که دوباره تربیت شویم؟ اگر یاد گرفته‌ایم که دروغ را باور کنیم، آیا می‌توانیم باور حقیقت را انتخاب کنیم؟ اگر کامپیوتر وجود ما اشتباه برنامه‌ریزی شده است، آیا می‌توان دوباره برنامه‌ریزی کرد؟ بله. امکان دارد، ولی باید خواهان تازه‌سازی ذهن خود باشیم. چگونه؟ هنگامی که ذهن خود را از طریق شنیدن کلام خدا، مطالعه کتاب مقدس، شاگردسازی خود و مشاوره مسیح-محور تازه می‌سازیم، زندگی ما متبدل می‌شود (رومیان ۲:۱۲). چون برخی از این قلعه‌ها افکاری هستند که در اثر عدم شناخت خدا بنا گشته‌اند، اولین قدم این است که خدا را به عنوان پدری مهربان بشناسید و بدانید که شما فرزندان مقبول او هستید (دوم قرنتیان ۵:۱۰).

به غیر از رسوبات حاصله از شرایط منفی، چیزهای زیاد دیگری در فکر شما وجود دارد. شما تنها علیه دنیا و جسم به پا نخاسته‌اید. شما علیه شیطان نیز برخاسته‌اید، یعنی علیه کسی که برنامه‌ریزی می‌کند تا ذهن شما را از افکاری که مخالف با نقشه خدا برای شماست پر کند.

ما علاوه بر مسئولیتی که در قبال افکار گذشته داریم که استحکاماتی در ذهن ما به وجود آورده‌اند مسئولیت افکار امروز نیز بر دوش ما می‌باشد. «هر اندیشه‌ای (noema) را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم» (دوم قرنتیان ۵:۱۰). چرا این افکار بایستی به اسارت گرفته شوند؟ برای اینکه اینها افکار دشمن هستند.

توجه کنید که در دوم قرنتیان چگونه پولس کلمه «اندیشه» (noema) را در رابطه با فعالیت شیطان بکار می‌برد. در دوم قرنتیان ۱۴:۳ و ۴:۴ پولس نشان می‌دهد که شیطان در پس سخنی و کوری روحانی بی‌ایمانان قرار دارد: «بلکه ذهن (noema) ایشان تاریک (کور-م) شد... خدای این جهان فهم‌های (noema) بی‌ایمانشان را کور کرده است.»

پولس همچنین خاطر نشان می‌کند که شیطان فعالانه نقشه می‌کشد تا ایمانداران را مغلوب و متفرق سازد: «اما بیم دارم همان‌گونه که حوا فریب حیلۀ مار را خورد، فکر (noema) شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود» (دوم قرنتیان ۳:۱۱). «زیرا که از طرفندهای (noema) او (شیطان) بی‌خبر نیستیم» (دوم قرنتیان ۱۱:۲).

استراتژی شیطان این است که ذهن شما را با افکار و ایده‌های خود آشنا سازد و طوری شما را بفریبد که باور کنید این افکار، افکار شماست. این مسئله برای داوود پادشاه اتفاق افتاد. شیطان «داوود را اغوا کرد تا اسرائیل را بشمارد»، عملی که خدا آن را ممنوع اعلام کرده بود و در واقع داوود ایده شیطان را انجام داد (اول تواریخ ۱:۲۱). آیا شیطان یک روز به سراغ داوود رفت و به او گفت: «می‌خواهم تعداد نفرات قوم اسرائیل را بشمارم؟» من که شک دارم. داوود مرد خدا بود و شیطان را اطاعت نمی‌کرد. ولی اگر شیطان ایده خود را با ضمیر متکلم وحده در ذهن داوود قرار می‌داد چه اتفاقی می‌افتاد؟ چه اتفاقی روی می‌داد اگر افکار،

این چنین وارد ذهن داوود می‌شدند که: «لازم است بدانم که ارتشم چقدر عظیم است؛ فکر می‌کنم خوب است ارتش را سرشماری کنم؟» اینها افکار داوود بودند؛ حداقل او اینطور فکر می‌کرد، ولی این آن چیزی نیست که کتاب مقدس می‌گوید.

اگر شیطان بتواند فکری در ذهن شما بکارد - که البته می‌تواند، این حقه‌ای بیش نخواهد بود که به شما بقبولاند که این فکر، ایده شماست. اگر می‌دانستید این کار شیطان است، حتماً او را رد می‌کردید، اینطور نیست؟ ولی وقتی او پیشنهادات خود را در قالب تفکرات خودتان به شما القاء می‌کند، به احتمال زیاد این پیشنهادات را قبول خواهید کرد. این فریب اولیه اوست. من شک دارم که یهودا تشخیص داده بود که این ایده شیطان است که به عیسی خیانت کند، ولی کلام خدا واضحاً نشان می‌دهد که این ایده شیطان بود. «هنگام شام بود. ابلیس پیشتر در دل یهودای اشخریوطی، پسر شمعون، نهاده بود که عیسی را تسلیم دشمن کند» (یوحنا ۱۳:۲). احتمالاً یهودا فکر می‌کرد که این راهی است برای مجبور کردن عیسی تا قوم اسرائیل را از دست رومی‌ها نجات دهد. این حقیقت که یهودا دزد بود او را در برابر شیطان آسیب‌پذیر ساخت.

احتمالاً حنانیا و سفیره فکر می‌کردند که این ایده خودشان بود که قسمتی از هدیه‌شان را مخفی کنند، و این در حالی اتفاق افتاد که فکر می‌کردند از ناز و نوازش و توجه افرادی بهره‌مند خواهند شد که تصور می‌کنند این دو تمامی اموال خود را بخشیده‌اند. اگر آنها می‌دانستند که این ایده شیطان بود، احتمالاً آن کار را انجام نمی‌دادند، ولی کتاب مقدس به وضوح برخی از ریشه‌های افکارشان را نشان می‌دهد. پطرس به او گفت: «ای حنانیا، چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگویی و بخشی از بهای زمین را برای خود نگاه داری؟» (اعمال رسولان ۵:۳).

یکی از دانشجویان ما در آموزشگاه تالبوت، تینا را برای مشاوره پیش من آورد. تینا به خاطر پیشینه باورنکردنی که داشت، در حال تجربه مشکلات شدید احساسی بود. او در سنین کودکی و نوجوانی شاهد سوءاستفاده‌های جنسی تحت لوای قربانی و مراسم مذهبی بوده است، بارها از نظر جنسی مورد آزار و اذیت پدرش، برادرش و دوست برادرش قرار گرفته بود. او دیده بود که چطور سگ کوچولویش را به عنوان قربانی سوختنی برای پرستش شیطان سوزانیده بودند.

پس برای اینکه از گذشته‌اش فرار کند، به رشته روانشناسی روی آورده بود. دوره فوق لیسانس را به پایان رسانده بود و سعی داشت برای دوره دکترا ثبت‌نام نماید. ولی زندگی خصوصی او به هم ریخته بود.

با او در مورد عیسای مسیح صحبت کردم و به او گفتم که اگر مسیح را در زندگیش قبول کند، او می‌تواند آزادش کند. پس از او پرسیدم: «آیا می‌خواهی مسیح را انتخاب کنی؟» سرش را تکان داد و گفت: «این کار را بعداً انجام خواهم داد.»

با توجه به اطلاعاتی که از زندگی او داشتم، به افکار او شک کردم و از او پرسیدم: «تینا، آیا صداهایی در ذهنت می‌شنوی که به تو می‌گویند، اگر این را قبول کنی کشته خواهی شد؟»

در حالی که صورتش از تعجب و شوک سفید شده بود، جواب داد: «بله». «تینا او دارد به تو دروغ می گوید و شیطان، پدر دروغگویان است.» سپس درباره کلام خدا بیشتر با او صحبت کردم و در مدت ده دقیقه قلبش را به مسیح سپرد. اگر شیطان بتواند دروغی را به شما بقبولاند، شما تا حدودی کنترل زندگی خود را از دست خواهید داد. فرض کنید من فریبکار بودم و شما را قانع می کردم تا دروغی را باور کنید. آیا باور آن دروغ تأثیراتی در زندگی شما بجای نمی گذاشت؟ فرض کنید این شایعه را پخش می کردم که همسر تان به شما خیانت می کند؛ و شما این شایعه را می شنیدید. آیا باور این دروغ بر احساسات شما نسبت به همسر تان و بر روابط تان تأثیر نمی گذاشت؟ بنابراین، اگر نتوانید افکار خود را به اطاعت مسیح در آورید، با این کار به شیطان اجازه خواهید داد تا زندگی شما را به سمت نادرستی هدایت کند.

## دروغ را افشا کنید و برنده نبرد باشید

شیطان دشمنی شکست خورده است؛ بنابراین قدرت او محدود است، ولی او هنوز این قدرت را دارد که «تمام جهان» را به گمراهی بکشد. عیسای مسیح فرمود: «شیطان ... از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می گوید، از ذات خود می گوید؛ چرا که دروغگو و پدر همه دروغهاست» (یوحنا ۸: ۴۴). شیطان هیچ قدرتی بر شما ندارد مگر زمانی که دروغ های او را باور کنید و مغلوب او شوید. من فقط می توانم تخمین بزنم که مسیحیان در طی روز چقدر با مسئله فریب مواجه می شوند. در خدمت خود، تقریباً در هر جلسه مشاوره با مسئله فریب روبرو می شوم. مسیحیان بسیاری که با آنها صحبت می کنم به وضوح صداهایی را در ذهن شان می شنوند، ولی به خاطر ترس از اینکه دیوانه خطاب شوند به کسی چیزی نمی گویند.

اکثر مسیحیانی که ملاقات شان می کنم غرق در مشکلات فکری هستند که تأثیر منفی بر روی زندگی و دعای شخصی شان گذاشته است. معمولاً این آشفتگی های فکری الگوهای جسمانی آنها را منعکس می کند، ولی همچنین می تواند بیانگر جنگی باشد که در ذهن شان می گذرد یعنی همان چیزی که پولس رسول در مورد آن به ما هشدار داده است: «اما روح، آشکارا می گوید که در زمانهای آخر، برخی از ایمان رویگردان شده، از ارواح گمراه کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد» (اول تیموتائوس ۴: ۱).

از آنجا که اسلحه اولیه شیطان دروغ است، می توانید با توسل به حقیقت در برابر او از خود دفاع کنید. برای مقابله با شیطان نباید با قدرت به جنگ او رفت، بلکه با حقیقت. زمانی که دروغ شیطان را با حقیقت خدا افشا کنید، قدرت او نابود می شود. به همین علت است که عیسی فرمود: «و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸: ۳۲). به همین علت بود که اینطور دعا کرد: «درخواست من این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می خواهم از آن شرور حفظشان کنی ... ای آنان را در حقیقت تقدیس کن؛

کلام تو حقیقت است» (یوحنا ۱۷: ۱۵ و ۱۷). به همین دلیل اولین اسلحه‌ای که پولس از ما می‌خواهد در برابر حربه‌های شیطان استفاده کنیم کمر بند حقیقت است (افسسیان ۶: ۱۴). همانطور که تاریکی شب در برابر نور خورشید طلوع‌کننده نمی‌تواند مقاومت کند، دروغ شیطان نیز دیگر نمی‌تواند در برابر راستی قد علم کند. ما خواننده نشده‌ایم تا تاریکی را دفع کنیم؛ بلکه تا چراغ را روشن کنیم. ارواح فریبکار مثل سوسک حمام هستند، وقتی چراغ را روشن می‌کنید، به سمت سایه فرار می‌کنند.

## برنده نبرد ذهن خود باشیم

نخست، باید «با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید» (رومیان ۲: ۱۲). چگونه ذهن خود را تازه می‌سازید؟ با پر کردن آن از کلام خدا. برای اینکه در جنگ ذهن برنده باشید باید «صلح مسیح بر دل‌هایتان حکمفرما باشد» (کولسیان ۳: ۱۵). و اجازه دهید «کلام مسیح به دولتمندی در شما ساکن بشود» (کولسیان ۳: ۱۶). همانطور که به ذخیره کردن حقایق خدا در ذهن‌تان ادامه می‌دهید، خودتان را برای تشخیص و اسیر کردن دروغ تجهیز می‌کنید.

تصور کنید ذهن شما قهوه‌جوشی می‌باشد که پر از قهوه است. این قهوه‌جوش با توجه به محتویاتش، سیاه و بو گرفته است. شما دوست دارید که ذهن‌تان همچون آب شفاف باشد، یعنی درست همان وضعیتی را می‌خواهد که پیش از ریخته شدن قهوه در آن حاکم بود. هیچ طریقی برای پالایش قهوه‌ای که در آن ریخته شده است وجود ندارد (دکمه حذفی در کار نیست).

حال کاسه‌ای از یخ‌های شفافی را فرض کنید که در کنار قهوه‌جوش قرار گرفته و بر روی آن «کلام خدا» نوشته شده است. هیچ طریقی برای خالی کردن تمام محتویات کاسه در درون قهوه‌جوش در یک زمان واحد وجود ندارد، ولی می‌توانید هر روز یک تکه یخ در درون آن قرار دهید. اگر این کار را به مدت طولانی انجام دهید، دیگر طعم، بو و حتی قهوه‌ای را که در درون قهوه‌جوش است مشاهده نخواهید کرد، گرچه قهوه هنوز در درون قهوه‌جوش وجود دارد. تا زمانی که قاشقی از گناه و یا آلودگی به همراه یخ در درون آن نریزید، قهوه‌جوش عاری از طعم و بو خواهد بود.

دوم، پطرس به ما تعلیم می‌دهد تا «اندیشه خود را آماده عمل» سازیم (اول پطرس ۱: ۱۳). از خیالات بی‌ثمر دوری کنید. بسیار خطرناک است که بدون آنکه کاری صورت دهید فقط در خیالات، خود را مشغول آن کار بدانید. بدین وسیله ارتباط‌تان را با واقعیت قطع خواهید کرد. اگر خودتان را در حال اطاعت از حقیقت تصور کنید، می‌توانید به خودتان انگیزه دهید تا زندگی پرثمری داشته باشید و این تا زمانی ادامه خواهد یافت که بر طبق تصورتان عمل کنید.

سوم، تمامی افکار خود را به اطاعت از مسیح اسیر سازید (دوم قرنتیان ۵: ۱۰). سعی کنید بر روی اولین مرحله تصمیم‌گیری خود تمرین کنید. هر فکری را با حقیقت ارزیابی کنید و دروغ را به ذهن‌تان راه ندهید.

چهارم، وقتی افکار ناراحت کننده‌ای به ذهن تان خطور می‌کند، به سمت خدا برگردید. «برای هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه، همراه با شکرگزاری، درخواستهای خود را به خدا ابراز کنید» (فیلیپیان ۴:۶). زمانی که تعهد شما نسبت به طرح الف توسط افکار طرح ب، برگرفته شده از جهان، جسم و شیطان، مورد تعرض قرار می‌گیرد، در دعا به حضور خدا بیاورید. با انجام این کار خدا را تصدیق می‌کنید و افکار تان را به وسیله حقیقت او آشکار می‌سازید. شک شما بر طرف خواهد شد «آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای تان (noema) را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت» (آیه ۷). پنجم، مسئولیت خود را در قبال انتخاب حقیقت در نظر بگیرید و خود را متعهد سازید که بر اساس این حقیقت زندگی کنید.

«خلاصه ای برادران، هر چه راست باشد و هر چه مجید و هر چه عادل و هر چه پاک و هر چه جمیل و هر چه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید. و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده‌اید، آنها را به عمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود» (فیلیپیان ۸:۴ و ۹).

در اینجا مثال زیبایی وجود دارد که نشان می‌دهد وقتی قلعه‌های ذهن یک فرد مسیحی به وسیله حقیقت خدا نابود می‌شود، چه اتفاقی رخ می‌دهد.

جنی<sup>۱</sup> زنی زیبا و با استعدادی است که سی و چند سال سن دارد. به عنوان یک مسیحی فعال ۲۳ سال است که در یک گروه آوازه خوان حرفه‌ای آواز می‌خواند، تصنیف می‌کند، رهبر گروه موسیقی کلیسایش می‌باشد و مسئول یک گروه شاگردسازی است.

جنی در یکی از کنفرانس‌های من شرکت کرد. او با مرض پرخوری در کشمکش بود و به مدت ۱۱ سال در قلعه خوراک و ترس اسیر بوده است. زمانی که در خانه تنها می‌ماند، شیطان با دروغ‌هایی در مورد غذا، ظاهر و ارزش شخصی‌اش، برای چندین ساعت او را اسیر خود می‌ساخت. او آنقدر می‌ترسید، که یک شب وقتی شوهرش بیرون از خانه بود، تمام چراغ‌های خانه را روشن گذاشت و خودش روی کاناپه خوابید. او به مشاور مراجعه کرده بود ولی هرگونه اقدامی بی‌فایده می‌نمود. بر اساس باور او واقعی وجود داشت که افکارش باعث می‌شدند تا استفراغ‌هایی که ریشه در تجربیات تلخ دوران کودکی او داشت به سراغش آیند و شدیدتر شوند. وقتی در طول کنفرانس درباره نابود کردن قلعه‌ها صحبت می‌کردم، بر حسب اتفاق و بدون هیچ‌گونه انگیزه‌ای به چهره جنی خیره شدم و گفتم: «اشخاصی که مبتلا به بیماری پرخوری هستند، قربانیان قلعه‌ای هستند که بر پایه دروغ شیطان ساخته شده است.»

صبح روز بعد او به من گفت: «نمی‌توانید تصور کنید که این جمله شما چه تأثیری بر زندگی من گذاشت. در طول تمام این سال‌ها با خودم در جنگ بودم، و ناگهان فهمیدم که من دشمن خودم نبودم بلکه شیطان دشمن من بود. این مهمترین حقیقتی بود که تا به حال شنیده‌ام. درست شبیه این بود که به مدت ۱۱ سال نابینا بودم و ناگهان می‌توانستم بینم. در

راه برگشت به خانه فقط گریه کردم. وقتی دیشب افکار قدیمی به سراغم آمدند، به کمک حقیقت به آسانی آن را رد کردم. در عرض این چند سال، این اولین شبی بود که توانستم بدون استفراغ به خواب روم.»  
دو هفته بعد، جنی این یادداشت را برایم فرستاد:

دکتر اندرسون عزیز،

من قادر نیستم تمام آن چیزهای عالی را که خدا از طریق حقایق مطرح شده در کنفرانس شما برایم انجام داده است توصیف کنم. اکنون رابطه من با خدا کاملاً متفاوت است. حال که دشمن خود را می شناسم و می دانم که در مسیح بر او پیروز هستم، احساس قدردانی من از نجات دهنده قدرتمند و پرفیض ما حقیقی گشته است. وقتی آهنگی درباره او می شنوم، نمی توانم جلوی اشک هایم را بگیرم. به ندرت می توانم بدون گریه کردن از فرط شادی، دیگران را در موسیقی رهبری کنم. حقیقت مرا آزاد ساخته است تا با مسیح قدم بردارم.

حال کلام خدا برایم بسیار قابل فهم است، در حالی که در گذشته به زور می توانستم آن را بخوانم. حتی در شب هایی که شوهرم نیست، می توانم بدون ترس بخوابم. می توانم در کمال آرامش تمام روز را با آشپزخانه ای پر از غذا به سر برم. وقتی وسوسه و یا دروغی سر بر می آورد، به کمک حقیقت به راحتی و سریعاً می توانم از خود دفاع کنم.

تغییر خارق العاده ای رخ داده است، برای اولین بار در زندگی احساس می کنم که با خداوند رابطه دارم. این رابطه ما حاصل سخنان شبان کلیسا و یا تلاشی دوباره برای داشتن رفتاری مسیحی نیست ... این رابطه مال من است! الان می فهمم که روح القدس چقدر نیرومند است، و من بدون دعا چقدر بی ثمر هستم. نمی توانم از دعا کردن سیر شوم.

ارادتمند شما در مسیح

جنی

اگر فکر می کنید که تجربه نجات جنی در مسیح خاص است، اشتباه می کنید. پیروزی در جنگ ذهن، ارثیه بی چون و چرای تمام کسانی است که در مسیح هستند.

## اگر می خواهید واقعی باشید، باید صادق باشید

زمانی جوادی<sup>۱</sup> را ملاقات کردم که از دانشکده الاهیات فارغ التحصیل شده بودم و در ساختمان دانشکده‌ای که وابسته به یک کلیسای بزرگ بود خدمت می‌کردم. او گرچه ۲۶ سال سن داشت و فارغ التحصیل دانشگاه در رشته معلمی بود، ولی مرا بیشتر به یاد جوان‌های دهه شصت می‌انداخت. او شلوار جین کهنه‌ای پوشیده بود و کفش نداشت و کتاب مقدس کهنه‌ای را حمل می‌کرد.

جوادی یکی از آن افرادی بود که دائماً در بین کلیساهای مختلف می‌چرخید و در جلسات خانم‌ها که در کلیسای ما برگزار می‌شد شرکت می‌کرد. او به خاطر مشکلات عدیده‌ای که داشت بارها توسط رهبر جلسات مشاوره شده بود. ولی وقتی رهبر جلسات فهمید که جوادی ظرف پنج سال گذشته، سه بار به عنوان بیمار پارانوئیدی به مراکز خاص این نوع بیماران فرستاده شده است، ادامه مشاوره را غیرممکن دانست. بنابراین از من تقاضا کرد که جوادی را ببینم. گرچه در این زمینه چیز زیادی نمی‌دانستم، ولی موافقت کردم تا با او صحبت کنم. وقتی جوادی داستان زندگی‌اش را برایم تعریف می‌کرد، به سختی می‌توانست جزئیات وقایع چند سال اخیر را به خاطر آورد. سعی کردم چندین آزمون ساده روانشناسی بر روی او انجام دهم، ولی او نتوانست از عهده آنها برآید. همانطور که به پایان جلسه نزدیک می‌شدیم، احساس بیچارگی به من دست داد چرا که برای کمک به او هیچ راه حلی به نظر نمی‌رسید. به او گفتم: «می‌خواهم دوباره تو را ببینم، ولی در این حین از تو می‌خواهم که تحت نظارت این کلیسا باشی.»

به محض اینکه این حرف را زدم جوادی از جایش پرید و به سمت در رفت و با خشم گفت: «من باید از اینجا بروم.»

عمداً پشت سر او داد زدم: «جوادی، آیا عیسی خداوند توست؟» ناگهان در آستانه در به سمت من چرخید و در حالی که دندان‌هایش را می‌فشرد با عصبانیت گفت: «از عیسی پیرس خداوند من کیست.» سپس به سرعت برق بیرون پرید. در راهرو او را دنبال کردم و مکرراً از او می‌پرسیدم که آیا عیسی خداوند اوست. هر دفعه او به من می‌گفت از عیسی پیرس که خداوند من کیست. بالاخره به او رسیدم و دوباره از او پرسیدم: «جوادی، آیا عیسی خداوند توست؟»

این بار وقتی به سمت من برگشت حالت چهره‌اش کاملاً تغییر کرده بود. او آهی کشید و گفت: «بله.»

به او گفتم: «می‌توانیم به دفتر برگردیم و در این باره با هم صحبت کنیم؟» در حالی که دقیقاً نمی‌دانستم چه باید بگویم. او تسلیم شد و گفت: «حتماً.»

وقتی به دفتر کارم برگشتیم به او گفتم: «جوادی، آیا می‌دانی که جنگی در ذهن و فکر تو در حال انجام است؟» او سرش را به علامت موافقت تکان داد. «آیا قبلاً کسی در این مورد با تو صحبت کرده است؟»

او اعتراف کرد و گفت: «تا به حال با هر کسی که صحبت کرده‌ام این موضوع را مطرح نکرده است. شاید آنها نمی‌دانستند که در وجود من چه می‌گذرد و شاید هم از برخورد با آن می‌ترسیدند.» در حالی که او را از این بابت مطمئن می‌کردم، گفتم: «خیلی خوب، ما در این مورد صحبت می‌کنیم و با آن برخورد خواهیم کرد، آیا می‌خواهی با هم این کار را شروع کنیم؟» جوادی موافقت کرد.

ما کار خود را با هفته‌ای یکبار شروع کردیم. تصور من این بود که احتمالاً مشکلات او ریشه در ضعف اخلاقی داشت و یا یک واقعه‌ای از گذشته که پرده از آن برداشته شده بود و شاید هم از شرکت در مجالس سحر و جادو نشأت می‌گرفت. بنابراین در مورد مسائل اخلاقی از او سؤالات زیادی کردم و فهمیدم که هیچ مشکلی ندارد. از او در خصوص شرکت در مجالس سحر و جادو سؤال کردم. او در این مورد حتی یک کتاب هم نخوانده بود. با گذشت زمان احساس درماندگی می‌کردم چرا که نمی‌توانستم ریشه مشکلات جدی و آشکار روحانی او را پیدا کنم.

سه‌پس یک روز در مورد خانواده‌اش با هم صحبت کردیم. او تعریف می‌کرد که چگونه پدرش که دکتر معروف اطفال بود، مادرش را طلاق داد و با پرستارش فرار کرد. مادر و دیگر اعضای خانواده جوادی نفرت و انزجارشان را در این خصوص آشکارا ابراز کرده بودند. ولی جوادی، که تنها فرد ایماندار در خانواده‌اش بود، احساس می‌کرد که باید شاهد خوبی باشد. او سعی می‌کرد تا دختری آرام و دوست داشتنی باشد. بنابراین وقتی احساساتش در تمام وجودش می‌جوشید، او سعی می‌کرد سکوت اختیار کند.

به او پیشنهاد کردم: «بیا کمی در مورد پدرت با هم صحبت کنیم.» با عصبانیت حرفم را قطع کرد و گفت: «نمی‌خواهم درباره پدرم صحبت کنم. اگر درباره پدرم صحبت کنی، از اینجا خواهم رفت.»

«یک لحظه صبر کن، جوادی، اگر اینجا نمی‌توانی در مورد پدرت صحبت کنی، کجا می‌توانی در این باره صحبت کنی؟ اگر اینجا با این موضوعات احساسی مواجه نشوی، کجا می‌خواهی آنها را رفع کنی؟»

دو قسمت از کتاب مقدس را پیدا کردم که درکی مهم به زندگی پر از اشکال جوادی می‌داد. اولین آن افسسیان ۴: ۲۶ و ۲۷ است: «هنگامی که خشمگین می‌شوید، گناه نکنید:



مگذارید روزتان در خشم به سر رسد، و ابلیس را مجال ندهید. «خشم حل نشده جودی نسبت به پدرش ابراز نشده بود، و او به جای حل مشکل، با فرو خوردن خشمش، به شیطان یک مجال، یک جای و به عبارتی مکانی در زندگیش داده بود.

دومین متن اول پطرس ۵:۷ و ۸ می باشد: «همه نگرانیهای خود را به او (خدا) بسپارید زیرا او به فکر شما هست. خویشتندار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می جوید تا بلعد.» جودی به جای اینکه خشم خود را نسبت به پدرش به خدا واگذارد، تصمیم گرفت فرد روحانی ای باشد و خشمش را پپوشاند. او با سپردن کشمکش های درونی اش به خدا، خود را طعمه آسانی برای شیطان ساخته بود.

جودی شروع کرد با احساسات حل نشده خود در برابر پدرش روبرو شود و از طریق مفهوم بخشش، که مهمترین و سخت ترین قسمت مشکلش بود، با این مسئله برخورد کند. ظرف چند ماه، این خانم جوان، که روانشناسان از او ناامید شده بودند، پیشرفت خارق العاده ای کرد و در کلیسای ما به خدمت بچه ها مشغول شد.

## احساسات شما بیانگر اعتقادات شماست

احساسات شما در روند تازگی ذهن تان نقش به سزایی ایفا می کنند. به عبارت کلی، احساسات شما محصول زندگی فکری شماست. اگر درست فکر نمی کنید، اگر فکر شما تازه نگشته است، اگر به درستی از خدا و کلامش آگاهی ندارید، تمام این نواقص در زندگی احساسی شما بروز خواهند کرد. اگر در درک احساسات خود عاجز شوید، از نظر روحانی آسیب پذیر خواهید شد.

یکی از بهترین نمونه های کلام خدا در خصوص رابطه بین ادراک و احساسات در مراثی ارمیا باب ۳ پیدا می شود. به سخنان یأس آور ارمیا توجه کنید که اشتباهاً فکر می کرد خدا بر ضد اوست و او را مسبب مشکلات جسمی اش می دانست:

«من آن مرد هستم که از عصای غضب وی مذلت دیده ام. او مرا رهبری نموده، به تاریکی درآورده است و نه به روشنایی. به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است. گوشت و پوست مرا مندرس ساخته و استخوان هایم را خرد کرده است. به ضد من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقت احاطه کرده است. مرا مثل آنانی که از قدیم مرده اند در تاریکی نشانیده است.» (آیات ۱-۶).

به احساسات او که بیانگر ترس است و گویی در دامی افتاده باشد گوش دهید:

«گرد من حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد و زنجیر مرا سنگین ساخته است، و نیز چون فریاد و استغاثه می نمایم دعای مرا منع می کند. راه های مرا با

سنگ‌های تراشیده سد کرده است و طریق‌هایم را کج نموده است. او برای من خرسی است که در کمین نشسته و شیری که در بیشه خود می‌باشد. راه مرا منحرف ساخته، مرا دریده است و مرا مبهوت گردانیده است ... و گفتم که قوت و امید من از یهوه تلف شده است» (آیات ۷-۱۱ و ۱۸).

اگر امید شما به خدا بود، و این کلمات بیانگر چهره واقعی خدا بود، شما نیز احتمالاً احساس بیهودگی و عجز و لابه می‌کردید. مشکل ارمیا چه بود؟ درک او از خدا از مسیر اصلی منحرف گشته بود. خدا مسبب تلخی او نبود. خدا او را مجبور به راه رفتن در تاریکی نکرده بود. خدا خرس و وحشی‌ای نیست که در کمین مردم نشسته باشد. ولی ارمیا درست فکر نمی‌کرد، درک و تفسیر او از شرایط درست نبود، به همین علت احساساتش درست نبود و حتی نمی‌توانست درست عمل نماید.

سپس، در کمال ناباوری، ارمیا آهنگ صدای خود را عوض می‌کند:

«مذلت و شقاوت مرا به یاد آور. تو البته به یاد خواهی آورد زیرا که جان من در من منحنی شده است. و من آن را در دل خود خواهم گذرانید و از این سبب امیدوار خواهم بود. از رأفت‌های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت‌های او بی‌زوال است. آنها هر صبح تازه می‌شود و امانت تو بسیار است. و جان من می‌گوید که خداوند نصیب من است، بنابراین بر او امیدوارم» (آیات ۱۹-۲۴).

چه بازگشتی! آیا خدا تغییر کرد؟ آیا شرایط ارمیا عوض شد؟ نه. درک او نسبت به خدا تغییر یافت و احساسات او نیز به تبع آن عوض شد. محیط در شکل‌گیری شما آنقدر تأثیر ندارد که بینش و درک شما از محیط در شکل‌گیری شما نقش دارد. وقایع زندگی تعیین‌کننده هویت شما نیست؛ خداست که تعیین می‌کند شما کیستید، و تفسیر شما از وقایع زندگی مشخص می‌کنند که چگونه از عهده فشارهای زندگی بر خواهید آمد.

این وسوسه در ما وجود دارد که بگوییم: «او مرا عصبانی کرد!» و یا «من افسرده نبودم تا اینکه او پیدایش شد!» درست مثل این است که بگوییم: «من هیچ کنترلی بر احساسات و اراده‌ام ندارم.» در واقع ما کنترل کمی بر احساسات خود داریم، ولی بر افکارمان تسلط داریم، و افکار ما تعیین‌کننده احساسات و واکنش‌های ماست. به همین علت، بسیار مهم است ذهن‌تان را از دانش خدا و کلامش پر سازید. شما احتیاج دارید به زندگی از دید خدا بنگرید و بر اساس آن رفتار نمایید.

به‌خاطر داشته باشید، اگر آنچه که به آن ایمان دارید حقیقت را منعکس نکند، پس آن احساسی هم که دارید واقعیت را منعکس نمی‌کند. اگر به مردم بگوییم که نیاستی به همان طریقی که رفتار می‌کنند احساس کنند، در واقع به بدترین شکل آنها را رد می‌کنیم. آنها

در مورد چگونگی ابراز احساس شان کار چندانی نمی توانند انجام دهند. بهتر است به آنها بگوییم: «من درد و خشم تو را احساس می کنم، ولی مطمئن نیستم که شرایط را به طور کامل درک کرده باشی و یا تمام حقیقت را بدانی. اجازه بده دیدگاه های خود را با تو در میان بگذارم و ببینیم احساس تو در این زمینه چیست.»

برای مثال، فرض کنید می خواهید خانه ای که در حال حاضر در آن زندگی می کنید مال خودتان باشد، و این امر مربوط به انجمن معاملات ملکی است که در حال بررسی فرم درخواست شما در خصوص وام خانه است. تمام دوستان شما برای شما دعا می کنند که درخواست وام پذیرفته شود. ولی یک روز عصر که به منزل برمی گردید، از منشی تلفن پیغامی را دریافت می کنید که بیانگر عدم واجدالشرایط بودن شماست. در آن لحظه از نظر احساسی کجا خواهید بود؟ در قهقرا!

حال فرض کنید که می خواهید این خبر بد را به همسر تان بگویید که رویای خانه همچنان رویا باقی مانده است. سپس پیغام دوم را از تلفن می شنوید که می گوید خبر اول اشتباه بوده است. در واقع شما واجدالشرایط هستید! حالا از لحاظ احساسی در کجا قرار گرفته اید؟ در اوج آسمان ها! آنچه که بار اول باور کردید حقیقت نداشت، پس احساس شما نیز واقعیت را منعکس نکرد.

فرض کنید پیش از شنیدن پیغام دوم، شما آن عضو انجمن معاملات ملکی را که از واجدالشرایط بودن شما آگاه است، ملاقات می کنید و به شما تبریک می گوید. او انتظار دارد که شما را خیلی خوشحال ببیند، ولی در عوض شما غرق در غم و ناراحتی هستید. «چرا این قدر افسرده هستی؟ تو باید خوشحال باشی.» ولی تا زمانی که او جریان وام را به شما نگوید، تشویق هایش بی معنی خواهد بود.

فرمان کتاب مقدس این است که حقیقت را بشناسید، باور کنید، بر اساس آن رفتار نمایید و بگذارید احساسات تان ثمره اعتماد و اطاعت شما نسبت به خدا باشند. اگر به جای ایمان به حقیقت، احساس خود را باور می کردید چه نوع زندگی نصیب شما می شد؟ زندگی شما به اندازه احساسات تان بی ثبات می شد.

درست پس از سقوط، خدا به قائن گفت: «چرا خشمناک شدی؟ چرا سر خود را به زیر افکندی؟ اگر نیکویی می کردی، آیا مقبول نمی شدی؟» (پیدایش ۴: ۷ و ۶). در عهد جدید عیسای مسیح گفت: «اکنون که اینها را می دانید، خوشا به حالتان اگر بدانها عمل کنید» (یوحنا ۱۳: ۱۷). به عبارت دیگر، احساس، شما را به سمت رفتار خوب رهنمون نمی کند، بلکه رفتار خوب، شما را به سمت داشتن احساس خوب رهنمون می کند.

## از علائم هشداردهنده احساسات تان غافل نباشید

در جوانی ورزش می کردم و اثرات زخم هایی که بر روی زانوهای خود دارم این امر را ثابت می کنند. اولین عمل جراحی که بر روی زانویم انجام گرفت باعث شد یکی از

عصب‌های آن قسمت بریده شود و برای ماه‌های متوالی هیچ حسی در آن قسمت از بدن خود نداشتم. گاهی اوقات برای تماشای تلویزیون می‌نشستم، و بدون اینکه فکر کنم فنجان داغ قهوه را در قسمت بی‌حس شده می‌گذاشتم. نمی‌توانستم چیزی را احساس کنم، تنها زمانی متوجه می‌شدم که بوی سوختگی به مشام می‌رسید و آن پوستم بود که داشت می‌سوخت! تا مدت‌ها حلقه‌ای قهوه‌ای رنگ که اثر فنجان‌های داغ بود، در آن ناحیه دیده می‌شد.

احساسات شما برای روح‌تان همان جایگاهی را دارند که حس فیزیکی برای بدن‌تان دارد. صاحب عقل سلیم درد را دوست ندارد. ولی اگر دردی احساس نکردید، در خطر زخمی مهلک و یا عفونت می‌باشید. اگر احساس عصبانیت، غم، شادی و غیره نکردید، روح‌تان دچار مشکل خواهد بود. احساسات، شاخص‌های خدا هستند که به شما می‌گویند در درون‌تان چه می‌گذرد. آنها نه خوب هستند و نه بد؛ فاقد حس مسئولیت اخلاقی، و تنها قسمتی از انسانیت شما می‌باشند. همانطور که در برابر درد جسمی از خود عکس‌العمل نشان می‌دهید، باید یاد بگیرید که در برابر این شاخص‌های احساسی نیز عکس‌العمل نشان دهید.

شخصی احساسات را به چراغ قرمز داشبورد تشبیه کرده که بیانگر اشکالی در موتور ماشین است. چندین راه برای واکنش نشان دادن به این چراغ قرمز هشداردهنده وجود دارد. می‌توانید روی آن را با چیزی بپوشانید و بگویید: «حالا دیگر نمی‌توانم نوری بینم، بنابراین مجبور نیستم در مورد این مشکل فکر کنم.» می‌توانید با چکش چراغ را خرد کنید و به خاطر اینکه به شما خیره شده بود، درسی به چراغ بدهید! و یا می‌توانید آن را به عنوان علامتی بدانید که سازندگان اتومبیل با قرار دادن آن به شما یادآور می‌شوند که باید کاپوت را باز و مشکل را حل کنید.

در خصوص احساسات‌تان نیز می‌توانید این سه انتخاب را بکنید. می‌توانید با پوشاندن آنها، غفلت از آنها و یا سرکوب کردنشان واکنش نشان دهید. به این کار «فرونشاندن یا فروخوردن احساسات» می‌گویند. می‌توانید نابخردانه دیگران را مورد انتقاد قرار دهید و بخشی از افکار‌تان را ابراز کنید و یا زود عصبانی شوید. من این روش را «ابراز نابخردانه» می‌نامم. یا می‌توانید نگاهی موشکافانه به درون خود بیاندازید تا ببینید در آنجا چه می‌گذرد. این امر «شناخت» نامیده می‌شود.

## پوششی به نام فروخوردن

پسریکی از اعضای کلیسای ما جهت تحصیل در رشته معماری به دانشگاه رفت. داگ<sup>۱</sup> سال سوم تحصیلی را می‌گذراند که سلامت روانی او مختل شد. والدینش او را به خانه آوردند ولی حالش بهتر نشد. آنها نمی‌دانستند چه باید بکنند، پس برخلاف خواست او، داگ را به مدت سه هفته به بیمارستان روانی منتقل کردند تا تحت مداوا قرار گیرد. داگ هیچگاه والدینش را برای این کار نبخشید.

به هر حال، چهار سال بعد که من داگ را ملاقات کردم، جوانی عصبی و تندخو بود. او به عنوان نقشه کش نیمه وقت کار می کرد، ولی اساساً والدینش بودند که او را حمایت مالی می کردند. او صداهایی در سرش می شنید. اغلب اوقات را بیرون از منزل و به صحبت کردن با درختان سپری می کرد. به نظر می رسید که هیچ کس قادر به کمک به او نبود. والدینش از من خواستند او را ببینم و من هم قبول کردم.

من سه ماه با داگ وقت گذراندم تا به او کمک کنم که خودش را بپذیرد و بر احساساتش تسلط یابد. از او پرسیدم: «چه احساسی نسبت به والدینت داری؟»

پاسخ داد: «آنها را دوست دارم.» ولی داگ از آنها متنفر بود و آنها این را حس کرده بودند. او را تحت فشار قرار دادم و گفتم: «چرا والدینت را دوست داری؟»

«برای اینکه کتاب مقدس می گوید باید والدین خود را دوست داشته باشیم.»

هر وقت که احتمال تنفر از والدین را مطرح می کردم، او آن را حاشا می کرد. بالاخره از او پرسیدم: «آیا با نظر من موافق هستی که برای یک مسیحی این امکان وجود دارد که در خود احساس تنفر داشته باشد؟»

او موافقت کرد و گفت: «خوب، شاید. ولی نه من.»

ظاهراً پرس و جوی موشکافانه من به داگ خیلی فشار آورد چرا که دیگر او هرگز با من صحبت نکرد.

فرو خوردن، حاشا کردن آگاهانه احساسات است (و سرکوب کردن انکار ناآگاهانه آن). کسانی که احساساتشان را فرو می خورند، در واقع آن را حاشا می کنند و تصمیم می گیرند که با آن روبرو نشوند. همانطور که در تجربیات داگ و جودی مشاهده می شود، فرو خوردن واکنش ناسالم احساسات است.

داوود پادشاه در مورد تأثیر منفی ای که فرو خوردن احساساتش در رابطه او با خدا گذاشت چنین می گوید:

«هنگامی که خاموشی گزیده بودم، استخوانهایم می پوسید، از ناله ای که تمام روز برمی کشیدم ... از این رو، باشد که هر پیرو سرسپردۀ تو در زمانی که یافت می شوی به درگاہت دعا کند؛ حتی اگر آبهای بسیار سیلان کند، هرگز بدو نخواهد رسید.» (مزمو ۳۲:۶)

داوود نمی گوید که خدا خودش را از دسترس ما دور نگاه داشته است. وقتی شرایطی غیرطبیعی و جزئی، بزرگتر از خدای شما به نظر آید، زمان زیادی طول نخواهد کشید که احساسات بر شما غالب شوند. وقتی احساسات فروخورده همانند «آبهای بسیار» در شما فوران کنند، امکان اینکه به سمت خدا برگردید کم خواهد شد. احساسات، شما را کنترل خواهند کرد. درک این موضوع بسیار مهم است که تا حد امکان باید با خدا صادق باشید، زیرا اگر برای مدت طولانی احساساتتان را خفه کنید، آنها افسار زندگی شما را به دست خواهند گرفت.

داوود همچنین در مورد تأثیر احساسات فروخورده شده بر روابط انسانها صحبت می کند.

گفتم: «مراقب راههایم خواهم بود تا به زبانم گناه نورزم؛ تا زمانی که شریران نزد من باشند، دهانم را به لگام نگاه خواهم داشت. اما چون ساکت و خاموش بودم، و سخنی نیکو نیز نمی‌گفتم، دردم افزون گشت» (مزمور ۳۹: ۱ و ۲).

یکی از دلایل بیماری روانی مردم همین احساسات فروخورده شده می‌باشد. وقتی داوود در مورد گناه خود سکوت اختیار کرده بود، چنین اعتراف کرد: «طراوتم به تمامی از میان رفته بود، بسان رطوبت در گرمای تابستان» (مزمور ۴: ۳۲). شما هرگز احساسات خود را مرده به خاک نمی‌سپارید، بلکه آنها را زنده به گور می‌کنید و آنها به روش ناسالمی سر از خاک بیرون خواهند آورد. فروخوردن احساسات، ما را به سمت ارتباطی دروغین سوق می‌دهد و ناراحتی جسمی را به همراه خواهد داشت.

### ابراز نابخردانه احساسات

روش ناسالم دیگر برای ابراز احساسات این است که بدون فکر آنچه را که احساس می‌کنید بر زبان بیاورید. بیان نابخردانه هرآنچه که احساس می‌کنید، به هر کس که از راه رسید، معمولاً برای طرف مقابل نیز ناسالم خواهد بود. پطرس رسول در این زمینه بهترین نمونه است. پطرس جان وین<sup>۱</sup> عهد جدید بود - یک منتقد واقعی. او در گفتن آنچه که در فکرش بود، و آنچه که احساس می‌کرد هیچ مشکلی نداشت.

بیان نابخردانه پطرس بارها او را به دردسر انداخت. یک بار او بزرگترین اعتراف را کرد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» (متی ۱۶: ۱۶). ولی چند دقیقه بعد، او به عیسی گفت که نمی‌داند چه کاری می‌کند و عیسی او را توبیخ کرد: «دور شو از من، ای شیطان!» (آیات ۲۲ و ۲۳). پطرس در بالای کوه تبدیل نکته اصلی را نگرفت و پیشنهاد کرد که برای احترام به موسی، ایلیا و آقایش سه سایبان بسازند. پطرس بود که در زمان دستگیری عیسی در باغ جتسیمانی، با عمل عجولانه و نابخردانه خود گوش غلام قیافا را با شمشیر برید. پطرس بود که قول داد عیسی را تا به مرگ پیروی کند. سپس تنها چند ساعت بعد قسم خورد که هرگز عیسی را نمی‌شناخته است. این حقیقت که پطرس بعدها رهبر کلیسای عهد جدید شد، شاهدی است قوی از عمل تبدیل‌کننده روح القدس.

شاید ابراز نابخردانه احساسات گاهی برای شما سالم باشد، ولی معمولاً برای اطرافیان ناسالم است. ممکن است بعد از تخلیه خودتان چنین فکر کنید که: «خوشحالم که دردم را بیرون ریختم.» ولی به مرور زمان همسر، شوهر و یا فرزندان‌تان را نابود می‌کنید. یعقوب هشدار می‌دهد: «برادران عزیز من، توجه کنید: هر کس باید در شنیدن تند باشد، در گفتن کند و در خشم آهسته! زیرا خشم آدمی پارسایی مطلوب خدا را به بار نمی‌آورد» (یعقوب ۱: ۱۹ و ۲۰). پولس متذکر می‌شود: «هنگامی که خشمگین می‌شوید، گناه نکنید» (افسیسیان ۴: ۲۶). اگر می‌خواهید عصبانی شوید و گناه نکنید، همانند مسیح عمل کنید یعنی نسبت به گناه عصبانی شوید؛ میزها را واژگون سازید و نه صرافان را.

## بی‌پردگی شناخت و اقرار

نانسی که در شهری دانشجو بود برای دیدن من به لوس آنجلس آمد تا در مورد رابطه بدی که با مادرش داشت صحبت کنیم. ولی ما بیشتر در مورد عدم توانایی نانسسی در ابراز خشم و انزجاری که در این رابطه احساس می‌کرد صحبت کردیم. «هم‌اتاقی من وقتی عصبانی می‌شود مثل کوره منفجر می‌شود. من هم گاهی احساس انفجار می‌کنم، ولی مطمئن نیستم که یک مسیحی باید از کوره در برود.»

کتاب مقدس را باز کردم و این آیات را از مزمور ۱۰۹ برایش خواندم:

«ای خدایی که می‌ستایمت، خاموش مباش! زیرا که دهان شرارت و دهان فریب را بر من گشوده‌اند و با زبان دروغگو بر ضد من سخن می‌گویند. مرا با سخنان کینه‌توزانه در میان گرفته‌اند، و بی‌سبب با من می‌ستیزند. در جواب دوستی، مدعی من می‌گردند، در حالی که من برایشان دعا می‌کنم. نیکی مرا با بدی پاداش می‌دهند، و محبت مرا با نفرت. می‌گویند مردی شریر بر ضد او بگمار؛ بگذار مدعی به جانب راستش بایستد. چون محاکمه‌اش می‌کنند، مجرم بیرون آید، و دعایش گناه محسوب گردد. روزهایش اندک باشند، و منصبش را دیگری غصب کند. فرزندانش بی‌پدر گردند و زنش بی‌شوهر. باشد که فرزندانش آواره شوند و گدایی کنند، و ویرانه‌های خانه خویشت را جستجو نمایند. باشد که طلبکار همه دارایی‌اش را ضبط کند، و بیگانگان دسترنجش را به یغما برند. باشد که کسی بر او احسان نکند و بر یتیمانیش نظر لطف نیفکند. باشد که خاندانش منقطع شود، و نامشان در نسل بعد محو گردد» (آیات ۱-۱۳).

نانسی از تعجب آهی کشید و گفت: «این کلمات در کتاب مقدس چه می‌کنند؟ چطور داوود می‌توانست چنین دعاهای بدی در حق دشمنانش بکند؟ چگونه می‌توانست اینطور با خدا صحبت کند؟ این کلمات پر از نفرت هستند.»

جواب دادم: «کلمات داوود خدا را متعجب نمی‌کرد. خدا می‌دانست که داوود چه فکر می‌کند و چه احساسی دارد. داوود به سادگی دردش را بیان می‌کرد و خشمش را صادقانه به خدا نشان می‌داد، به خدایی که می‌دانست داوود چگونه احساس می‌کند و او را همانطور که بود قبول داشت.»

نانسی چند لحظه فکر کرد و پرسید: «آیا این به آن معنی است که آنچه که من انجام می‌دهم اشکالی ندارد؟»

«تو چه کار می‌کنی؟»

در حالی که کمی معذب بود گفت: «خوب، وقتی فشارهای درونیم افزایش می‌یابند، سوار ماشین می‌شوم و فقط رانندگی می‌کنم. داد و فریاد می‌کنم و لگد می‌زنم. وقتی به خوابگاه برمی‌گردم، احساس می‌کنم حالم بهتر است.»

نانسی را تشویق کردم و گفتم که اگر بتواند ناراحتی و نفرت خود را در حضور خدا خالی کند، به احتمال زیاد دیگر لازم نخواهد بود خشم خود را بر سر هم‌اتاقی و یا مادرش، آن هم به طرز بدی خالی کند. همچنین به او یادآور شدم که داوود در مورد چگونگی احساساتش و نیازش به خدا در این شرایط، روراست بود. داوود مزبور را با این دعا تمام می‌کند: «ای یهوه خدایم، یاری ام فرما؛ ... خداوند را به دهان خود شکر بسیار خواهم گفت» (آیات ۲۶ و ۳۰).

فکر می‌کنم روشی که داوود و نانسی احساساتشان را ابراز می‌کنند بسیار سالم است. احتمالاً وقتی تحت فشار هستید دعاهای شما چندان عالی نیست. ولی آنها در حضور خدا واقعی و صادق هستند. اگر زمانی که عصبانی، افسرده و یا درمانده هستید به حضور خدا بیایید، و طبق عادت دعاهای مذهبی بی‌محتوا و کلیشه‌ای به حضور او بلند کنید گویی که او نمی‌داند احساس شما چیست، فکر می‌کنید او خوشحال می‌شود؟ فکر نمی‌کنم. مگر اینکه خدا نظرش را نسبت به موضوع ریاکاری که از زمان فریسیان معمول بود عوض کرده باشد. فریسیان سعی می‌کردند تنها ظاهر را درست کنند در حالی که در درونشان فرسنگ‌ها از راستی دور بودند. آنها اشخاصی واقعی نبودند؛ بلکه مصنوعی و ساختگی.

عیسی به شاگردانش گفت: «تا پارسایی شما برتر از پارسایی فریسیان و علمای دین نباشد، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت» (متی ۲۰:۵). در نظر خدا، اگر اشخاص واقعی نیستید، صادق هم نیستید.

اقرار احساسات به‌عنوان یک شخص واقعی برای داشتن دوستی صمیمانه ضروری است. شما نباید در حضور هر فردی که از راه می‌رسد احساسات‌تان را بیرون بریزید. این خطر وجود دارد که با این رفتار نابخردانه نه تنها به خودتان کمک نکنید، بلکه باعث ناراحتی دیگران شوید و این عمل اشتباه است. به‌نظر می‌رسد که الگوهای کتاب مقدسی پیشنهاد می‌کنند که سه دوست واقعی داشته باشید تا بتوانید احساسات‌تان را عمیقاً با آنها در میان بگذارید. پولس در طی سفرهایش، برنابا، سیلاس و تیموتائوس را با خود می‌برد که می‌توانست بر آنها تکیه کند. در باغ جتسیمانی، عیسی آن درد و اندوه خود را در نزدیکترین حلقه دوستانش یعنی پطرس، یعقوب و یوحنا اقرار کرد.

روانشناسان می‌گویند که برای افراد بسیار سخت است که سلامت روحی خود را دائم حفظ کنند، مگر اینکه حداقل یک دوست داشته باشند که از نظر احساسی بتوانند با او صادق باشند. اگر شما دو یا سه دوست دارید که در این مقوله می‌گنجد واقعاً برکت نصیب شما شده است.

## صداقت احساسی:

### چگونه می‌توان احساس را آزادانه و متقابلاً ابراز و دریافت کرد

در اوایل خدمت شبانی‌ام، یکی از آن تلفن‌های نیمه شب را داشتم که هر شبانی را به وحشت می‌اندازد: «جناب کشیش، پسرم تصادف کرده است، دکترها امیدی به زنده ماندنش ندارند، می‌توانید به بیمارستان بیایید؟»



ساعت یک بامداد به بیمارستان رسیدم. به همراه والدین در اتاق انتظار نشسته بودم و دعا می کردم و امید داشتم که بهترین جواب را بشنوم، ولی در عین حال می ترسیدم که بدترین را بشنوم. ساعت ۴ صبح دکتر بیرون آمد و بدترین خبر را داد: «او از دست رفت.» طبیعتاً، اوضاع آنها بسیار بد بود. ولی من آنقدر خسته و از نظر احساسی خود را تهی حس می کردم، که به جای اینکه آنها را تسلی بخشم، فقط آنجا نشستم و با آنها گریه کردم. چیزی به فکرم نمی رسید که به آنها بگویم. در تمام عمرم، خودم را اینقدر منگ و احمق حس نکرده بودم چرا که فکر می کردم در لحظات تاریک این خانواده نتوانستم به آنها کمک کنم.

مدت کوتاهی بعد از آن تصادف، والدین مرد جوان از آن محل نقل مکان کردند. ولی پنج سال بعد برای ملاقات اعضای کلیسا آمدند و از من برای صرف ناهار در رستورانی دعوت کردند. آنها گفتند: «نیل، ما هرگز کاری که در حین مرگ فرزندمان برایمان انجام دادی فراموش نمی کنیم.»

در حالی که هنوز فکر می کردم به آنها کمکی نکرده بودم، پرسیدم: «من چکار کردم؟ من درد شما را احساس می کردم، ولی نمی دانستم چه باید بگویم.»  
«ما احتیاج به کلمات نداشتیم، بلکه نیازمند محبت بودیم. می دانستیم که ما را دوست داری چونکه با ما گریه کردی.»

حال وقتی به گذشته نگاه می کنم، فکر می کنم همان کاری را کردم که عیسی می کرد. من با کسانی که گریه می کردند گریه کردم. وقتی مریم و مارتای گریان به استقبال عیسی آمدند و خبر مرگ ایلعازر را به او دادند، اشک از چشمان او سرازیر شد (یوحنا ۱۱:۳۵). پولس رسول چنین می فرماید: «با کسانی که شادمانند، شادی کنید، و با کسانی که گریانند، بگریید» (رومیان ۱۲:۱۵). ما نباید کسانی را که گریه می کنند راهنمایی کنیم.

یکی از چالش هایی که همیشه در زندگی وجود دارد این است که یاد بگیریم چگونه نسبت به کسی که صادقانه عواطف و احساساتش را ابراز می کند واکنش نشان دهیم. در گفتگوی ایوب و دوستانش اصلی را یافتم که کمک بسیار بزرگی در این باب می کند. وقتی ایوب در درد و رنج بود این سخن را به سه دوست خود که چندان مفید واقع نشدند گفت: «آیا گمان می برید که سخنان را تنبیه می نمایم و سخنان مایوس را که مثل باد است» (ایوب ۲۶:۶). ما نباید متمرکز سخنان شخصی شویم که در دردی الیم به سر می برد. در واقع پاسخ و واکنش ما باید متوجه درد آن شخص شود و نه کلماتی که ابراز می گردد. در اکثر مواقع احساسات فرد آسیب دیده را نادیده گرفته، بر سخنان او متمرکز می شویم و سپس بر اساس گفته و یا نحوه ابراز او واکنش نشان می دهیم.

برای مثال، فرض کنید یک زوج مسیحی که شما آنها را می شناسید طفل تازه متولد شده خود را از دست می دهند. آنها با عصبانیت از شما می پرسند: «چرا خدا این کار را کرد؟» اول، شما پاسخ را نمی دانید. دوم سؤال آنها یک واکنش احساسی است و نه یک تحقیق عقلانی. تمام کلمات آنها بیانگر درد عظیم آنهاست. با حس همدردی نسبت به احساسات آنها واکنش

نشان دهید. وقتی درد احساسی ناشی از فقدان فرزند فروکش کرد، وقت زیادی برای دادن جواب‌های الاهیاتی خواهید داشت.

هرچند نبایستی کلمات در ابراز عواطف و احساسات، اولین جایگاه را داشته باشند ولی می‌توانید هنگام بیان احساسات با بکار بردن کلمات درست از روابط شخصی‌تان محافظت کنید. برای مثال، در محل کارتان روز بدی داشته‌اید، بنابراین به خانه تلفن می‌کنید و به همسرتان می‌گویید: «عزیزم، امروز سرم خیلی شلوغ است. تا ساعت شش به خانه نخواهم آمد و ساعت هفت هم در کلیسا جلسه دارم. خواهش می‌کنم وقتی به خانه می‌آیم شام آماده باشد.» و او موافقت می‌کند.

وقتی در ورودی خانه‌تان را باز می‌کنید، از لحاظ جسمانی خسته و از لحاظ روحی به شدت تحت فشار هستید. سپس می‌بینید که خانم‌تان برخلاف تقاضای شما، شام را آماده نکرده است. با عصبانیت به او نگاه می‌کنید و فریاد می‌زنید: «من از تو خواستم برای ساعت ۶ شام آماده باشد! به همین خاطر بود که به تو تلفن کردم!»

آیا واقعاً همسرتان باعث و بانی انفجار روحی شماست؟ نه، اینطور نیست. شما روز وحشتناکی داشتید، خسته و گرسنه هستید و فشار زیادی بر روی شماست. این تقصیر او نیست. هر چیزی می‌توانست به راحتی شما را منفجر کند. حتی شما می‌توانستید به راحتی عقده‌تان را سر سگ‌تان خالی کنید. ولی متوجه همسرتان می‌شوید و صداقت احساسی خود را نشان می‌دهید.

ولی به خاطر تمایل به داشتن صداقت، محبت را فراموش نکنید. با دانستن این موضوع که علیرغم درخواست شما شام آماده نیست، می‌توانستید بگویید: «عزیزم، من از نظر جسمی و روحی به آخر خط رسیدم.» این نوع صداقت غیرمستقیم دو امر مهم را ممکن می‌گرداند. اول، با ملامت نکردن همسرتان او را ناراحت نمی‌کنید. او می‌فهمد که از دست او عصبانی نیستید. دوم، از آنجا که مجبور نیست از خود دفاع کند با خیالی راحت به نیازهای شما می‌رسد. او می‌تواند بگوید: «شام تا ۲۰ دقیقه دیگر آماده است. دوشی بگیر و سعی کن استراحت کنی؛ سعی می‌کنم بچه‌ها مزاحمت نشوند. حتماً به جلسات به موقع خواهی رسید.»

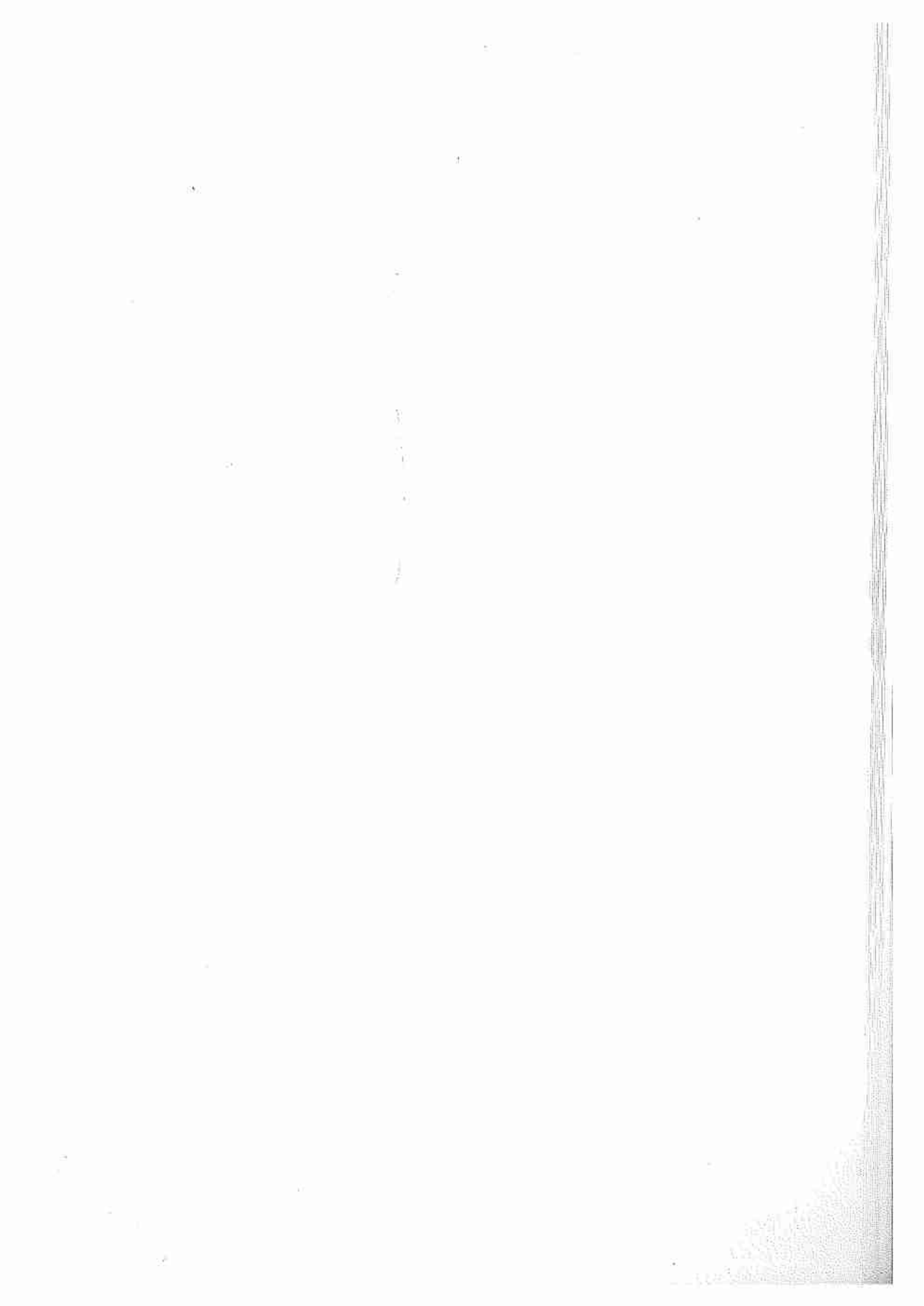
فرض کنید شما خانم خانه هستید و روز بسیار وحشتناکی را در خانه سپری کرده‌اید. همسر شما سوت زنان و با شادی وارد منزل می‌شود و از شما می‌پرسد که آیا شام آماده است. شما منفجر می‌شوید: «منظورت چیست که شام آماده است؟ آیا فکر می‌کنی تنها کاری که دارم این است که برایت آشپزی کنم؟ تمام بعد از ظهر را بچه‌ها اذیتم کردند...» این صداقت احساسی است، بسیار خوب، ولی آتش خشم شما را فرا گرفته و دارید همسرتان را نیز با خود می‌سوزانید.

در عوض، می‌توانید بگویید: «عزیزم، من واقعاً خسته هستم. ماشین ظرفشویی خراب شده بود و بچه‌ها امروز کمی شیطون بودند. دیگه بریدم.» صداقت غیرمستقیم شما باعث می‌شود که همسرتان نیاز به دفاع از خود نبیند و راه را برای گفتن این جمله فراهم کند که، «هی، همه توجه کنید، وقت غذای بیرون است، زود آماده شوید.»

وقتی می خواهید به نزدیکترین کسان خود احساسات تان را نشان دهید، صداقت بهترین روش است. ولی اطمینان حاصل کنید که حقیقت را با محبت بیان می کنید (افسیان ۴:۱۵). راهنمای مهم دیگری که برای اقرار و ابراز احساسات می تواند مفید باشد، شناخت محدودیت ها می باشد. بدانید که اگر وزنه احساسات تان از عصبانیت، تنش، نگرانی و افسردگی سنگین شده است، وقت مناسبی برای تصمیم گیری های مهم نیست. شاید احساسات، شما را مجبور به حل مشکل تان سازند، ولی اگر این اجبار بیش از حد باشد شاید بعداً از تصمیمی که گرفتید، پشیمان شوید. شما چیزهایی می گوئید که بعداً پشیمان خواهید شد. شاید در این حین شخصی را از خود برنجانید. بهتر است حد و حدود احساسات خود را تشخیص دهید و بگوئید: «اگر به این گفتگو ادامه دهیم من عصبانی خواهم شد. بهتر نیست بحث در این مورد را به زمانی دیگر موکول کنیم؟»

این را نیز بدانید که عوامل جسمی بسیاری نیز در محدودیت های احساسی شما دخیل هستند. اگر گرسنه هستید، بحث پیرامون موضوع احساسی عمیق را به بعد از شام موکول کنید. اگر خسته هستید، سعی کنید شب خوب بخوابید. خانم ها، آگاه باشید و بدانید که مواقعی در ماه وجود دارد که بیشتر از هر وقت دیگر ناقل احساسات مثبت هستید. و شوهرها، بسیار حکیم خواهید بود اگر دوره عادت ماهانه خانم های تان را به خاطر همان دلیلی که اشاره شد، به یاد بسپارید و مورد توجه قرار دهید.

مهمترین روند در تازگی ذهن این است که با سر و سامان بخشیدن به افکار و دیدگاه های خود و با اقرار صادقانه و محبت آمیز احساسات خود به دیگران، از عهده عواطف و احساسات تان برآید. واکنش مناسب نسبت به احساسات تان باعث می شود که شیطان ردپایی از خود در زندگی شما به جای نگذارد.



## شفای زخم‌های عاطفی و احساسی گذشته

دان<sup>۱</sup> و سیندی<sup>۲</sup> یک زوج مسیحی خوب و جوانی بودند که برای خدمت آماده می‌شدند. روزی واقعه ناگواری اتفاق افتاد. به سیندی تجاوز شد، و این حادثه زوج جوان را از درون متلاشی کرد. ضربه روحی آنقدر سخت بود که آنها از محیطی که این اتفاق رخ داده بود دور شدند و رفتند. سیندی به سختی تلاش می‌کرد تا به زندگی معمولی برگردد، ولی نمی‌توانست خاطرات و احساسات وحشتناک حاصل از آن تجربه را دور بیاندازد.

شش ماه پس از این حادثه، دان و سیندی در کنفرانس کلیسایی شرکت کردند که من در آنجا صحبت می‌کردم. در طی کنفرانس، زمانی که سیندی با چشم‌هایی اشک‌آلود با من صحبت می‌کرد، گفت: «نیل، من نمی‌توانم از این موضوع خلاص شوم. می‌دانم که خدا قادر است هر چیزی را به نیکی مبدل سازد، ولی چگونه می‌خواهد این کار را انجام دهد؟ هر وقت به یاد آن اتفاق می‌افتم گریه می‌کنم.»

«یک دقیقه صبر کن، سیندی، فکر می‌کنم تو اشتباه فهمیدی. خدا هر کاری را برای خیریت انجام خواهد داد، ولی او چیز بد را خوب نمی‌کند. آنچه که برای تو اتفاق افتاد خیلی بد بود. کار خوب خدا این است که به تو نشان دهد که چگونه می‌توانی از این بحران عبور کنی و با یک شخصیت بهتر از آن بیرون آیی.»

او گریه می‌کرد و می‌گفت: «ولی نمی‌توانم خودم را از دست این اتفاق خلاص کنم. نیل، به من تجاوز کرده‌اند، و من برای تمام عمرم یک قربانی خواهم بود.»

به او گفتم: «نه، سیندی، تو مورد تجاوز قرار گرفتی، ولی این مسئله نه می‌تواند هویت تو را تغییر دهد، و نه می‌تواند کنترلی بر روی زندگی تو داشته باشد. تو قربانی یک واقعه زشت و وحشتناک بودی. ولی اگر برای تمام عمر خودت را یک قربانی تصور کنی، هرگز نمی‌توانی از دست این واقعه خلاص شوی. تو فرزند خدا هستی. هیچ واقعه و انسانی، چه خوب و چه بد، نمی‌تواند این را از تو بدزد.»

به او گفتم: «سیندی اجازه بده مثالی برایت بیاورم. فرض کن در خانه‌ات نشسته‌ای که ناگهان شخصی نزدیک می‌شود و چیزی به سمت خانه‌ات پرتاب می‌کند. به قسمتی از خانه‌ات خسارت وارد می‌شود، و هیچوقت نمی‌توانی شخصی را که مسبب آن بوده است پیدا کنی. تا چه مدت اجازه می‌دهی که این واقعه ناراحتت کند؟»

سیندی پاسخ داد: «خوب، نه به مدت طولانی.»  
 «فرض کن این شیء از طریق پنجره وارد منزلت شده و به برخی از لوازم خوب خانهات خسارت وارد کرده است، و نمی توانی مسبب آن را پیدا کنی. تا چه مدت اجازه می دهی که این واقعه ناراحتت کند؟»  
 «احتمالاً نه به مدت طولانی.»

«حال فرض کن این شیء به تو اصابت کند و بازویت را می شکند. تا چه مدت اجازه می دهی که این واقعه ناراحتت کند؟»

اگر هر دفعه داستان را نسبت به دفعه قبل بدتر کنم، آیا نهایتاً به نقطه ای خواهد رسید که شخص بگوید: «او مرا ناراحت کرد! او از حد گذشت و کار او تا آخر عمر مرا ناراحت خواهد کرد؟» من فکر نمی کنم که از دید خدا چنین نقطه ای وجود داشته باشد. من معتقد نیستم که خدا بخواهد چیزی از گذشته، چنین کنترلی بر زندگی فرزندانش داشته باشد. خدا نمی خواهد گذشته ما را مرمت کند، ولی می خواهد ما را از آن آزاد سازد.

## وقایع بد برای انسان های خوب هم اتفاق می افتد

شاید داستان شما به اندازه داستان سیندی جدی نباشد، ولی همه ما چندین تجربه زیان آور و وحشتناک از گذشته داریم که از لحاظ احساسی زخم هایی در ما به جای گذاشته اند. شاید در کنار والدینی بزرگ شده اید که شما را از نظر جسمی، احساسی و جنسی مورد سوء استفاده قرار داده اند. شاید شما را وقتی بچه بودید به شدت ترسانده اند. شاید به خاطر رابطه ای دردآور در گذشته رنج کشیده اید؛ روابطی چون، دوستی که بهم خورده است، یا مرگ نابهنگام یک عزیز و یا طلاق. هر واقعه روحی و احساسی که در گذشته شما اتفاق افتاده است، وجودتان را به واسطه جعبه هایی که احساسات در آن بسته بندی شده اند در هم پیچیده است. این تجربیات در ذهن ما مدفون گشته اند و آماده هستند تا با یادآوری سریع دوباره ظاهر شوند. برای مثال، شما مطمئناً در خصوص موضوع تجاوزی که در داستان سیندی در ابتدای همین فصل خواندید، از خود عکس العمل احساسی نشان دادید. اگر شما و یا یکی از نزدیکان تان تجربه مشابهی در گذشته داشته اید، تنها اشاره به موضوع تجاوز می تواند درجه احساس تان را بالا ببرد. فوراً احساس خشم، تنفر، ترس و یا احساس اهانت خواهید کرد. اما، اگر چنین تجربه ای نداشته اید و تنها در مورد قربانیان تجاوز خوانده اید، و یا اگر یکی از آنها را ندیده و مشاوره نکرده باشید، احتمالاً از نظر احساسی چندان درگیر نخواهید شد. ولی به هر حال احساسی خنثی نیز نخواهید داشت.

حتی مورد ساده ای چون اسم می تواند باعث شود که عکس العمل احساسی از خود نشان دهید. اگر اسم پدر بزرگ مهربان و دوست داشتنی شما بیل بود، احتمالاً نسبت به افرادی که به این اسم خوانده می شوند عکس العمل مطلوبی نشان خواهید داد. ولی اگر معلمی به این اسم داشتید که بسیار سختگیر بود، و یا اگر اسم قلدر مدرسه تان بیل بود، احتمالاً اولین

عکس‌العمل شما نسبت به اشخاصی که این اسم را دارند منفی خواهد بود. اگر همسرتان پیشنهاد کند که «بهتر است اسم اولین فرزندمان را بیل بگذاریم»، احتمالاً عکس‌العمل شما این خواهد بود، «تنها وقتی من مُردم، می‌توانی این کار را بکنی!»  
 من تأثیرات طولانی‌مدت تجربیات روحی گذشته را، احساسات اولیه می‌نامم. داستان زندگی گذشته شما شدت احساسات اولیه‌تان را تعیین می‌کند. هر چقدر تجربیات شما وحشتناک‌تر باشند، احساس اولیه شما نیز شدیدتر خواهد بود. به ترتیب وقایع توجه کنید:

### داستان زندگی گذشته

(شدت احساسات اولیه را تعیین می‌کند)

#### واقعه کنونی

(احساس اولیه را ایجاد می‌کند)

#### احساس اولیه

#### ارزیابی ذهنی و روانی

(مرحله مرتب و کنترل کردن)

#### احساس ثانویه

(نتیجه روند افکار و احساس اولیه شما)

بسیاری از این احساسات اولیه در وجود شما ساکت آرامیده‌اند و تأثیر اندکی بر زندگی شما دارند تا زمانی که اتفاقی بیافتد و آنها را به حرکت وادارد. آیا تا به حال در صحبت‌های‌تان به موضوعی اشاره کرده‌اید که باعث ناراحتی شخصی شود و او به سرعت اتاق را ترک کند؟ شما متعجب می‌شوید که چه چیزی باعث ناراحتی او شد؟ تجربه‌ای از گذشته او را ناراحت کرد و صحبت شما باعث فعال شدن این تجربه در درون او شد. تنها لمس کردن مرکز احساسی یک شخص می‌تواند چشم‌های او را از اشک پر سازد. واقعه کنونی باعث و بانی احساسی می‌شود که ریشه در کشمکش‌های گذشته دارد.

برای مثال، یک بار خانمی به من گفت: «هر وقت صدای آژیری را می‌شنوم دچار افسردگی شدید می‌شوم!»

پرسیدم: «چند وقت است که دچار این وضعیت می‌شوید؟»

پاسخ داد: «تقریباً ده سال.»

پرسیدم: «ده سال پیش چه اتفاقی افتاد؟»

او گفت: «به من تجاوز شد.»

کاملاً مشخص است که در حینی که او قربانی چنین عمل زشتی می‌شد، صدای آژیری به گوش می‌رسیده و اکنون بعد از ده سال، صدای آژیر واکنش احساسی او را شدیدتر می‌کند.

بسیاری از مردم سعی می‌کنند احساسات اولیه خود را با دوری جستن از مردم و یا وقایعی که این حس را در آنها تازه و تشدید می‌کند کنترل کنند. «اگر قرار باشد او نیز به آنجا بیاید، من نمی‌روم.» «نمی‌توانم این نوع فیلم‌ها را نگاه کنم زیرا خیلی به وضع خانه ما شبیه است.» «نمی‌خواهم در مورد این موضوع صحبت کنم.»

مسئله این است که شما نمی‌توانید خودتان را کاملاً از وقایعی جدا کنید که باعث ناراحتی شما می‌شوند. شما مجبور می‌شوید چیزهایی در تلویزیون ببینید و صحبت‌هایی بشنوید که یادآور خاطرات تلخ شماست. چیزی در گذشته شما وجود دارد که بدون اینکه حل شود رها شده و هنوز شما را در بند خود نگاه داشته است.

## یاد بگیرید احساسات اولیه خود را حل و فصل نمایید

شما هیچ کنترلی بر احساسات اولیه‌ای که در زمان حال تشدید می‌شوند ندارید زیرا این احساسات ریشه در گذشته دارند. بنابراین، لازم نیست در مورد چیزی که کنترلی بر آن ندارید احساس گناه کنید. ولی می‌توانید احساسات اولیه خود را با توجه به شرایط کنونی ارزیابی نموده و آن را تحت کنترل خود درآورید. برای مثال، شخصی به نام بیل را ملاقات می‌کنید. او شبیه بیلی است که شما را در زمان کودکی کتک می‌زد. گرچه او همان شخص نیست، ولی احساسات اولیه شما رو به غلیان است. پس فوراً به خودتان یادآور می‌شوید که «این همان بیل نیست.» چنین ارزیابی ذهنی منجر به "احساس ثانویه" می‌شود که ترکیبی از گذشته و حال می‌باشد.

شما هزاران بار این کار را انجام داده‌اید، و به دیگران نیز کمک کرده‌اید تا این کار را انجام دهند. وقتی افراد نمی‌توانند با مشکل خود کنار بیایند، با صحبت کردن با آنها سعی می‌کنید آنان را آرام سازید. سعی می‌کنید با دادن درکی نسبت به شرایط کنونی، آنان را به فکر کردن وادارید تا بتوانند خود را کنترل کنند.

برخی از مسیحیان چنین عقیده دارند که چون در مسیح خلقت تازه‌ای هستند بنابراین گذشته هیچ تأثیری بر آنها ندارد. من با این عقیده مخالفم. این افراد یا آنقدر خوشبخت هستند که گذشته‌ای عاری از کشمکش داشته‌اند و یا در انکار زندگی می‌کنند. آنانی که مشکلات عدیده‌ای داشته‌اند و یاد گرفته‌اند مشکلات خود را در مسیح حل کنند، می‌دانند که گذشته چه اثرات مخربی می‌تواند داشته باشد.

اکثر افرادی را که من ملاقات کرده‌ام، ضربه‌های روحی وحشتناکی داشته‌اند. برخی به سمت این افراط کشیده شده‌اند که هیچ خاطره واضحی از گذشته‌شان ندارند. برخی دائماً از چیزهایی اجتناب می‌کنند که یادآور خاطرات دردآورشان است. اکثراً چون نمی‌دانند چگونه تجربیات گذشته خود را حل و فصل نمایند، به منظور سازش با زندگی، مکانیزم‌های دفاعی بی‌شماری بکار می‌گیرند. برخی در انکار زندگی می‌کنند، برخی دلیل می‌تراشند و یا درد خود را به وسیله غذا، مواد مخدر و یا سکس فرو می‌نشانند.



نقش اصلی روان‌درمانی، یافتن ریشه احساسات اولیه است. گاهی اوقات، روانشناسان از هیپنوتیزم و یا دارو استفاده می‌کنند تا به ریشه مشکلات مراجعین خود پی ببرند. من شخصاً با برنامه‌های تلقین با دارو و یا هیپنوتیزم مخالفم که سعی می‌کنند خاطرات فروخورده را به حالت اول برگردانند و اصلاح کنند. چنین روش‌هایی ذهن مراجع را نادیده می‌گیرند و حضور خدا را فراموش می‌کنند. تنها خداست که می‌تواند اسیری را آزاد سازد و قلب شکسته‌ای را شفا دهد. او مشاور عالی می‌باشد.

پاسخ ضربه‌های روحی فروخورده شده در مزمو ۱۳۹: ۲۳ و ۲۴ یافت می‌شود: «خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛ مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان. ببین که آیا در من راه اندوهبار هست، و به راه جاودانی هدایت فرما.» خدا آن زخم‌های مخفی وجود شما را که خود قادر به دیدن آن نیستید می‌شناسد. وقتی از خدا می‌خواهید قلب‌تان را تفتیش کند، او قسمت‌های تاریک گذشته‌تان را آشکار می‌سازد و در وقت مناسب در زیر نور خود می‌آورد. روح القدس «شما را به تمامی حقیقت هدایت خواهد کرد» (یوحنا ۱۶: ۱۳)، و این حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت (یوحنا ۸: ۳۱ و ۳۲).

## در پرتو نور هویت‌تان در مسیح به گذشته خود بنگرید

چگونه خدا از شما می‌خواهد تجربیات گذشته را حل نماید؟ به دو طریق. اول، این موضوع را درک کنید که دیگر ثمره گذشته خود نیستید. شما در مسیح خلقت تازه‌ای هستید. شما نتیجه کار مسیح بر صلیب هستید. این افتخار را دارید که تجربه گذشته خود را در پرتو هویت کنونی خود که قبلاً نداشتید، ارزیابی نمایید. شدت احساس اولیه برمی‌گردد به نگرش شما از حادثه مورد نظر در زمان وقوع آن. این باور را قبول نکنید که شما محصول اتفاقات گذشته هستید. مردم در اسارت ضربه‌های روحی گذشته خودشان نیستند بلکه در اسارت دروغ‌هایی هستند که در مورد خود، خدا و نحوه زندگی‌ای که در نتیجه آن ضربه‌ها، به آنها وارد شده است باور کرده‌اند. به همین علت است که حقیقت شما را آزاد می‌سازد.

به‌عنوان یک مسیحی، شما به معنی واقعی کلمه خلقت تازه‌ای در مسیح هستید. چیزهای کهنه، که شامل ضربه‌های گذشته نیز می‌باشند، «در گذشته‌اند». شخص کهنه شما در حضرت آدم به گذشته پیوسته؛ و شخص تازه شما در مسیح به زمان حال تعلق دارد. همه ما قربانی شده‌ایم، ولی تصمیم به اینکه قربانی باقی بمانیم یا خیر به ما مربوط می‌شود. اکنون می‌توانیم با نو شدن ذهن خود دگرگون شویم (رومیان ۱۲: ۲). وقتی خلقتی تازه در مسیح می‌شویم، هنوز الگوهای قدیمی جسم، ذهن ما را در بردارد، ولی می‌توانیم نفس را با تمامی هوس‌ها و تمایلاتش مصلوب کنیم، و به روح رفتار نماییم (ر. ج. به غلاطیان ۵: ۲۲-۲۵).

اکنون که در مسیح هستید، می‌توانید به وقایع از دیدگاه آن شخصی نگاه کنید که امروز هستید. ممکن است با این سؤال در کشمکش باشید که «وقتی تمام این چیزها اتفاق می‌افتاد،

خدا کجا بود؟» خدای همه جا حاضر، در آنجا بود و فرزند خود را فرستاد تا شما را از گذشته‌تان آزاد سازد. حقیقت این است که او هم‌اکنون در زندگی شماست و تمایل دارد که شما را از گذشته‌تان آزاد کند. این انجیل است، این همان خبر خوبی است که می‌گوید عیسی آمده تا اسیران را آزاد سازد. نگرستن به وقایع از دیدگاه هویت جدیدتان در مسیح، شروع روند شفای شما از احساسات آسیب‌دیده است.

میسوونر بسیار عزیزی را می‌شناسم که با گذشته‌اش در کشمکش بود. مشکل او این بود که در نهایت وحشت فهمیده بود که پدرش همجنس‌باز است. از او پرسیدم که «چطور کشف این حقیقت بر وراثت واقعی تو تأثیر می‌گذارد؟» او با اشاره به وراثت طبیعی‌اش شروع به جواب دادن کرد، که ناگهان از صحبت کردن باز ایستاد. او سریعاً فهمید که در وراثت حقیقی او در مسیح هیچ تغییری حاصل نشده است. با دانستن این حقیقت، او می‌توانست بدون اینکه از نظر احساسی از خانواده‌اش متنفر باشد، با مشکل روبرو شود. او وقتی از میزان امنیت رابطه شادی‌بخشی که با خدا، پدر واقعی‌اش داشت، مطمئن شد احساس راحتی کرد. چون نگرش او نسبت به خودش دربرگیرنده حقیقت بود، احساسات منتج شده از این نگرش هم واقعیت را منعکس می‌کرد.

## افرادی را که در گذشته به شما آسیب رسانیده‌اند ببخشید

دومین قدم در حل کشمکش‌های گذشته بخشیدن افرادی است که در گذشته به شما آسیب رسانیده‌اند. پس از اینکه سیندی را تشویق کردم که با مشکل احساسی حاصل از تجاوزش برخورد کند، به او گفتم: «سیندی، تو همچنین نیاز داری شخصی را که به تو تجاوز کرده است ببخشی.» واکنش سیندی شبیه تمام مسیحیانی بود که به واسطه دیگران از دردهای جسمی، جنسی و یا احساسی رنج کشیده‌اند: «چطور می‌توانم او را ببخشم، فکر می‌کنم شما هنوز متوجه عمق آسیبی که او به من رسانیده است نشده‌اید.»

ممکن است شما نیز همین سؤال را پرسیده باشید. چرا بایستی افرادی را ببخشید که در گذشته به شما آسیب رسانیده‌اند؟

اول، خدا از ما تقاضا کرده است که ببخشیم. به محض اینکه عیسی دعای ربانی خود را که شامل تقاضای بخشش از خدا نیز هست با آمین تمام می‌کند، چنین توضیح می‌دهد: «زیرا اگر خطاهای مردم را ببخشید، پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. اما اگر خطاهای مردم را نبخشید، پدر شما نیز خطاهای شما را نخواهد بخشید» (متی ۶: ۱۴ و ۱۵). باید اساس رابطه‌مان را با دیگران بر همان معیاری قرار دهیم که خدا اساس رابطه‌اش را با ما قرار داده است یعنی بر اساس محبت، پذیرش و بخشش (متی ۲۱: ۱۸-۲۵).

دوم، بخشش برای اجتناب از اسارت شیطان ضروری است. از مشاوره‌هایی که انجام داده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که عدم بخشش اولین خیابانی است که شیطان برای ورود به زندگی ایمانداران از آن عبور می‌کند. پولس بخشش متقابل را تشویق می‌کند «تا شیطان بر

ما برتری نیابد، زیرا که از ترفندهای او بی‌خبر نیستیم» (دوم قرن‌تین ۲: ۱۱). عدم بخشش، دعوت آشکاری است از اسارت شیطان در زندگی ما.

سوم، بخشش باید روند معمول تمام ایماندارانی باشد که می‌خواهند به شباهت مسیح در بیایند. پولس می‌نویسد: «هر گونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگویی و هر نوع بدخواهی را از خود دور کنید. با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشاید» (افسیان ۴: ۳۱ و ۳۲).

## بخشش چیست؟

بخشش به معنی فراموش کردن نیست. افرادی که تلاش می‌کنند با فراموش کردن رنجش، دیگران را ببخشند معمولاً در هر دو مورد با شکست روبرو می‌شوند. اغلب می‌گوییم که خدا گناهان ما را به یاد نمی‌آورد (عبرانیان ۱۰: ۱۷). ولی خدا واقف بر همه چیز است، بنابراین حتی او نیز نمی‌تواند فراموش کند. ترجیحاً، او خودش را از گناه اعتراف شده و بخشیده شده جدا می‌سازد و تصمیم می‌گیرد که هرگز آن را علیه ما بکار نبرد. به همان اندازه که «مشرق از مغرب» دور است، او گناهان ما را از ما دور خواهد کرد (مزمور ۱۰۳: ۱۲).

بخشش به معنی تحمل گناه نیست. مادر جوانی که در یکی از کنفرانس‌های من شرکت کرده بود، از کشمکش‌های در درون خود داشت تعریف می‌کرد و می‌گفت که در تلاش است تا مادرش را برای سوءاستفاده و نکوهش‌هایی که نسبت به او روا داشته ببخشد. و در حالی که گریه می‌کرد، ادامه داد: «فکر می‌کنم امشب می‌توانم او را ببخشم ولی وقتی هفته آینده او را می‌بینم ... چه کار باید بکنم؟ او تغییری نکرده. او بدون شک سعی خواهد کرد که مثل همیشه بر روی من و خانواده‌ام فشار بیاورد. آیا باید به او اجازه بدهم که زندگی را نابود کند؟»

نه، بخشش به معنی عدم اعتراض به گناهان تکرار شونده نیست. او را تشویق کردم که با مادرش با مهربانی ولی با قاطعیت برخورد کند، و به او بگوید که دیگر نمی‌تواند رفتار مخرب فریبکارانه او را تحمل کند. هیچ اشکالی ندارد که گناهان گذشته دیگران را ببخشید، و در عین حال، در مقابل گناهان آتی آنها بایستید.

بخشش در پی انتقام و یا جبران رنج‌های متحمل شده نیست. شاید به این گفته معترض شوید و بگویید که «منظورت این است که آنها را رها کنم و کاری به کارشان نداشته باشم» بله، اجازه بده آزاد باشند ولی بدان که آنها از تنبیه خدا در امان نخواهند ماند. شاید شما خواهان انجام عدالت هستید ولی بدانید که قاضی بی‌طرف و منصفی نخواهید بود. خدا تنها قاضی منصفی است که می‌تواند انتهای هر چیز را درست کند. خداوند می‌گوید: «انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد» (رومیان ۱۲: ۱۹). ولی قربانیان می‌پرسند: «ولی عدالت کجاست؟» عدالت در صلیب مسیح یافت می‌شود. مسیح «یکبار» مرد (رومیان ۶: ۱۰). او برای گناهان من، شما و او مرد.

بخشش به این معنی است که تصمیم بگیرید با نتایج گناه شخص دیگری زندگی کنید. در واقع شما مجبور خواهید بود که با نتایج گناه شخص خاطی زندگی کنید، چه او را ببخشید

و چه نبخشید. برای مثال، فرض کنید در کلیسای تان شخصی به نزد شما می‌آید و می‌گوید: «من پشت سر تو غیبت کرده‌ام. آیا مرا می‌بخشی؟» شما در مورد غیبت انجام شده هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید، همانطور که نمی‌توانید خمیر دندان را مجدداً به قوطی برگردانید. به هر حال باید با شایعاتی که این شخص در مورد شما در همه جا پخش کرده زندگی کنید و واکنش شما نیز چیزی را تغییر نخواهد داد. همه ما با نتایج گناه شخص دیگری زندگی می‌کنیم. همه ما با نتایج گناه آدم زندگی می‌کنیم. انتخاب واقعی این است که یا باید در تلخی و عدم بخشش زندگی کنیم و یا در آزادی حاصل از بخشش.

## دوازده قدم به سوی بخشش

ممکن است یک قربانی بگوید: «من نمی‌توانم این اشخاص را ببخشم. شما نمی‌دانید که این افراد چقدر به من آسیب رسانیده‌اند.» مسئله این است که آنها هنوز هم شما را ناراحت می‌کنند. چگونه جلوی این درد را می‌گیرید؟ بخشش، عملی است که ما را از گذشته آزاد می‌سازد. آنچه در نتیجه بخشش عاید ما می‌شود، آزادی است. شما شفا نمی‌یابید تا ببخشید بلکه می‌بخشید تا شفا یابید. بخشش، رها ساختن یک اسیر است و پس از رهایی است که متوجه می‌شوید این اسیر خود شما بودید. شما دیگران را به خاطر خودشان نمی‌بخشید؛ بلکه به خاطر خودتان این کار را انجام می‌دهید. اشخاصی که شما در صدد بخشش آنها هستید شاید هیچگاه متوجه انتخابی که کرده‌اید نشوند و ندانند که شما دیگر با آنها کاری ندارید. بخشش همانند عطری است که گل بنفشه از خود به جای می‌گذارد. در اینجا دوازده قدم ساده وجود دارد که می‌توانید با استفاده از آن، شخصی را که در گذشته به شما صدمه زده، با تمام وجودتان ببخشید. پیروی از این قدم‌ها به شما کمک خواهد کرد که بندهای گذشته را بگسلید و به زندگی کنونی تان بچسبید:

۱- از خدا بخواهید افرادی را که احتیاج به بخشش دارند به خاطر تان بیاورد. سپس فهرستی از اسامی افرادی که شما را رنجانیده‌اند تهیه کنید. از صدها نفری که در دفتر مشاوره من این فهرست را تکمیل کرده‌اند، ۹۵ درصد آنها اولین اسم‌هایی را که نوشته‌اند پدر و یا مادرشان بوده است. از هر چهار اسم نوشته شده در ابتدای فهرست سه اسم مربوط به نزدیکترین بستگان است. دو شخصی که در این لیست تقریباً به چشم نمی‌خورند خدا و خودتان هستید. در ارتباط با رابطه شما با خدا، او تنها کسی است که می‌تواند گناهان شما را ببخشد، و کسی است که هرگز گناه نکرده است. اغلب ارزش این بخشش را فراموش می‌کنیم، و گاهی انتظارات اشتباهی از خدا داریم و همین باعث می‌شود که نسبت به او پر از تلخی شویم. لازم است که خدا را از این قبیل انتظارات و احساسات آزاد سازیم.

۲- به رنجش و تنفر خود اقرار کنید. هنگامی که روی این فهرست کار می‌کنید دقیقاً مشخص کنید که به چه علت این افراد را می‌بخشید (برای نمونه، به خاطر رد کردن شما، بی‌عدالتی، کمبود محبت، ناراستی، سوءاستفاده جسمی، جنسی، احساسی و یا کلامی،

خیانت، غفلت و غیره). همچنین در مورد احساسی که عمل آنها در شما ایجاد کرده است بنویسید. به خاطر داشته باشید که ابراز صادقانه احساسات گناه نیست. خدا دقیقاً می‌داند که شما چه احساسی دارید، چه شما آن را اعتراف کنید و چه نکنید. اگر احساسات‌تان را در خود مدفون کنید، احتمال بخشش را از خود می‌گیرید. باید با تمامی وجود ببخشید.

۳- اهمیت صلیب را درک کنید. صلیب مسیح بخشش را از نظر قانونی و اخلاقی محقق می‌گرداند. عیسی گناه تمامی جهان را بر خود گرفت که شامل گناه شما و گناه تمامی کسانی است که شما را اذیت کرده‌اند، و او مُرد «فقط یکبار» (عبرانیان ۱۰:۱۰). قلب فریاد می‌زند: «این درست نیست! عدالت کجاست؟» عدالت بالای صلیب است.

۴- تصمیم بگیرید که بار گناه دیگران را به دوش بکشید (غلاطیان ۶:۲). به این معنی که در آینده سعی نخواهید کرد از اطلاعاتی که در مورد گناه افراد دارید در جهت انتقام بر علیه آنان استفاده کنید (لوقا ۶:۲۷-۳۴؛ امثال ۱۷:۹). بخشش واقعی به این معنی نیست که گناه را باید تحمل کنید و یا از شهادت دادن در محکمه قانونی امتناع ورزید. شاید مجبور شوید به خاطر اجرای عدالت در دادگاهی شهادت دهید ولی مطمئن شوید که ابتدا آن شخص را با تمام وجود خود بخشیده‌اید.

۵- تصمیم به بخشش بگیرید. بخشش یک بحران ارادی و یک انتخاب آگاهانه است که اجازه رهایی به فرد خاطی می‌دهد و در عین حال شما را از گذشته‌تان آزاد می‌سازد. شاید دوست نداشته باشید این تصمیم را بگیرید، ولی این تصمیم به خاطر شخص شما است. اگر خدا می‌گوید که از صمیم قلب ببخشید، قوت انجام این کار را نیز به شما خواهد داد. شاید طرف مقابل شما واقعاً در اشتباه باشد و کلیسا باید او را تنبیه کند و شاید بایستی با او یک برخورد قانونی کرد. ولی این اولین موضوعی نیست که بایستی درباره آن فکر کنید. اولین کاری که باید انجام دهید این است که از گذشته خود آزاد شوید و جلوی درد و رنجش را بگیرید. اکنون این تصمیم را بگیرید، و احساس بخشش به موقع در پشاش خواهد آمد.

۶- فهرست خود را به حضور خدا ببرید و اینگونه دعا کنید: «من (اسم شخص خاطی) را می‌بخشم برای (فهرست آسیب‌های وارده و احساسی که این آسیب‌ها در شما بوجود آورده‌اند)». در این حالت در مورد تک تک افراد فکر کنید تا بتوانید تمام آسیب‌هایی که آنها به شما وارد کرده‌اند به یاد آورید. این کار شامل هر گناهی می‌باشد اعم از انجام کاری و یا غفلت از آن. اگر برای مدتی نسبت به این شخص احساس تلخی و بدی داشته‌اید، شاید بهتر باشد یک مشاور مسیحی و یا یک دوست قابل اعتماد پیدا کنید که در این زمینه با شما دعا کند. نگوید: «من می‌خواهم ببخشم»، و یا «خداوندا، کمک کن تا ببخشم». این کار به معنی غفلت از مسئولیت و انتخابی است که در مورد بخشش دارید.

۷- فهرست را از بین ببرید. اکنون آزاد هستید. به افرادی که باعث ناراحتی شما شده‌اند نگوید که چه کرده‌اید. بخشش شما تنها بین خدا و شما است! شاید شخصی که باید بخشیده شود مرده باشد. شاید بخشش شما را به سمت مصالحه با دیگران رهنمون کند، ولی حتی اگر

این اتفاق هم نیفتد به آزادی شما لطمه‌ای وارد نخواهد آورد. آزادی شما در مسیح بستگی به اشخاصی ندارد که هیچگونه حق و یا قدرتی برای کنترل آنها ندارند.

۸- انتظار نداشته باشید که تصمیم شما برای بخشش تغییر عظیمی در شخص مقابل ایجاد کند. در عوض، برای آنها دعا کنید، که شاید آنان نیز آزادی در بخشش را بچسند (متی ۴۴:۵؛ دوم قرنتیان ۷:۲).

۹- سعی کنید اشخاصی را که بخشیده‌اید درک کنید، ولی رفتار آنها را استدلال نکنید. چون امکان دارد این عمل، بخشش شما را ناتمام باقی بگذارد. برای مثال، نگویند: «من پدرم را می‌بخشم، زیرا می‌دانم که او واقعاً منظوری نداشت.» این کار باعث توجیه کار او و غفلت از درد متحمل شده و نیاز به بخشش از صمیم قلب می‌شود.

۱۰- انتظار نتایج مثبت بخشش را در خود داشته باشید. شما قادر خواهید بود در باره افرادی که به شما آسیب رساندند، بدون تشدید شدن احساس اولیه فکر کنید البته به این معنی نیست که از کسانی که از شما سوءاستفاده کرده‌اند خوش‌تان خواهد آمد، بلکه از آنها آزاد می‌شوید. شاید احساسات گذشته دوباره قد علم کنند. وقتی این وضعیت پیش آمد، با صبر از خدا به خاطر تدارکش تشکر کنید و دوباره به سراغ درد قدیمی نروید. شما قبلاً آن را حل و فصل کرده‌اید؛ پس رهاش کنید و بگذارید برود.

۱۱- از خدا به خاطر درس‌ها و بلوغی که در نتیجه آسیب و سپس بخشش افراد خاطی به دست آورده‌اید تشکر کنید (رومان ۸:۲۸ و ۲۹).

۱۲- اگر در این آسیب‌هایی که متحمل شده‌اید شما نیز مقصر هستید، سعی کنید پذیرای ملامت‌هایی که سهم خودتان است باشید. قصور خود را در برابر خدا و دیگران اعتراف کنید (اول یوحنا ۱:۹)، و بدانید اگر شخصی نسبت به شما مشکلی دارد، باید حتماً به سراغ او بروید و با آن شخص صلح کنید (متی ۵:۲۳-۲۶).

## لمس دوم

در خصوص مسئله بخشش یکی از بزرگترین بحران‌های شخصی که در طول خدمتم داشته‌ام مربوط به یکی از اعضای هیئت رهبری کلیسا بود که من او را کالوین می‌نامم. من در ایجاد رابطه با او مشکل داشتم، به همین خاطر از او خواهش کردم که اگر امکان دارد هفته‌ای یکبار ملاقاتش کنم. تنها یک هدف داشتم و آن برقراری یک رابطه پرمعنی با او بود.

چهار ماه از زمان ملاقات‌های ما می‌گذشت، که یکبار به اعضای هیئت رهبری پیشنهاد کردم که اگر موافق باشند رهبری گروهی از اعضای کلیسا را که عازم اورشلیم بودند، به من بسپارند. کالوین دستش را به نشانه اعتراض بلند کرد و گفت: «من مخالفم، چون اگر شبان کلیسا رهبری گروه را به عهده بگیرد، سفر او مجانی خواهد بود و به این ترتیب او صاحب امتیازی خواهد شد.» پس از اینکه کالوین و هیئت رهبری را مطمئن کردم که من به خرج خود سفر خواهم کرد و این سفر به منزله تعطیلات من خواهد بود، آنها موافقت کردند.

علیرغم باری که در قلب خود به خاطر این برخورد احساس می‌کردم، سفر ما به اورشلیم یک تجربه روحانی عالی برای من بود. در یکی از روزهای آزادی که در اورشلیم داشتم، چندین ساعت را در کلیسایی گذراندم و قلبم را در حضور خدا خالی کردم و احساسی که نسبت به کالوین داشتم بیان کردم. در آنجا نشستم و به سنگی خیره شدم که طبق روایت همان سنگی بود که مسیح زمانی که می‌رفت تا گناه جهان را بر خود بگیرد عرق خون بر آن ریخت. با اقرار در حضور خدا به این نتیجه رسیدم که اگر مسیح توانست گناه تمامی جهان را بر خود بگیرد، مطمئناً من هم می‌توانم گناهان یک شخص مسئله‌ساز را تحمل کنم.

دو هفته پس از مراجعت من، کالوین حملات خود را متوجه مسئول جوانان مان کرد. من می‌توانستم با سرسختی او در قبال خودم کنار بیایم. ولی زمانی که او شروع به محکوم کردن مسئول جوانان کرد، دیگر نتوانستم تحمل کنم پس تصمیم به استعفا گرفتم.

یک هفته قبل از آنکه استعفانامه خود را برای اعضا بخوانم، مریض شدم. با تپی بالای چهل درجه بر روی تخت افتاده بودم و نمی‌توانستم صحبت کنم. شروع به مطالعه اناجیل کردم و به انجیل مرقس ۸: ۲۲-۲۶ رسیدم که عیسی کوری را شفا داد. متوجه شدم که وقتی عیسی برای اولین بار چشم‌های مرد را لمس کرد، او گفت: «مردم را همچون درختانی در حرکت می‌بینم» (آیه ۲۴). ناگهان فهمیدم که من، کالوین را به همان صورت می‌بینم: همانند درختی بزرگ، که سد راه من شده است و هر وقت که به او برخورد می‌کنم شاخه‌هایش مرا زخمی می‌کنند.

سپس عیسی دوباره چشم‌های مرد را لمس کرد و او این بار مردمان را چون مردمان می‌دید، و نه همانند یک درخت. با چشمانی پر از اشک زمزمه کردم: «خداوندا، من این مرد را دوست ندارم ولی می‌دانم که تو او را دوست داری، پس می‌خواهم که مثل تو باشم. من نیز به لمس دوم احتیاج دارم. فکر می‌کنم تو کالوین را قرار دادی تا بر روی هدفی که برای من داری متمرکز شوم و هدف این است که من همان شبانی باشم که تو می‌خواهی.» در آن لحظه تصمیم گرفتم کالوین را کاملاً بیخشم.

یکشنبه بعد به کلیسا رفتم، نه برای استعفا، بلکه برای وعظ کردن. صدایم هنوز خیلی گرفته بود و تقریباً نمی‌توانستم صحبت کنم. ولی با همان صدایی که شبیه قارقار کلاغ بود، از مرقس ۸: ۲۲-۲۶ پیغامی آوردم. پیغام این بود که با وجود نیازی که ما به خدا و به یکدیگر داریم، تمایل به استدلال و خودمختاری در ما دیده می‌شود. من حس خودمختاری خودم را در حضور جماعت اعتراف کردم و همینطور تمایل خود را به لمس دوباره خدا، تا مردم را چون مردم ببینم، نه چون موانعی در راه رسیدن به اهداف.

در پایان جلسه از افرادی که مایل به لمس دوباره خدا بودند دعوت کردم که جلو بیایند. سرودی خواندیم و مردم دسته دسته جلو می‌آمدند. به زودی منبر و صندلی‌های ردیف اول پر از جماعت شد. درهای مجاور را باز کردیم و مردم به فضای باز کلیسا رفتند تا دعا کنند. در نهایت به غیر از چند نفر تمامی جمعیت برای دعا جلو آمده بودند. این یک بیداری بود!

حدس بزنید چه کسی در بین آن چند نفری بود که جلو نیامدند. تا آنجا که می دانم کالوین هرگز تغییر نکرد، ولی من عوض شدم. من همچنان در برابر آن چیزهایی که فکر می کردم اشتباه هستند ایستادم، برای اینکه دیگر گناه را تحمل نمی کردم. ولی دیگر با تلخی از خود واکنش نشان ندادم. همچنین درس مشکلی را در زندگی یاد گرفتم. خدا کاملاً قادر است ماهی های خود را پاک کند. وظیفه من این است که آنها را صید کنم و به همان صورتی که مسیح مرا محبت می نماید، آنها را محبت نمایم. من از خدا سپاسگزارم که مرا بر روی تخت انداخت تا مرا همان شبانی بسازد که خود می خواهد.



## بر خورد با طردشدگی موجود در روابط

روبی<sup>۱</sup> در طی زندگی چهل ساله اش بیشتر از هر فرد دیگری که تا به حال در موردشان شنیده‌ام طرد شدن را تجربه کرده بود. قبل از آنکه متولد شود، توسط مادر ازدواج نکرده‌اش طرد شده بود. مادرش در ششمین ماه بارداری اقدام به سقط جنین کرد ولی روبی به طرز معجزه‌آسایی زنده ماند. سپس مادرش روبی را به پدرش سپرد، که او نیز طفل را به مادر خود داد. مادر بزرگ روبی خود را درگیر یک مذهب دروغین کرده بود. بدین ترتیب روبی در محیطی پرورش یافت که در آن جلسه احضار ارواح و پیشگویی و کارهای شیطانی صورت می‌گرفت.

روبی برای فرار از خانه مادر بزرگش در سن چهارده سالگی ازدواج کرد. در سن ۲۱ سالگی صاحب پنج فرزند بود که تمامی آنها به واسطه تلقین پدرشان فکر می‌کردند که مادرشان زن خوبی نیست. بالاخره شوهر و پنج فرزندش او را ترک کردند. روبی خود را کاملاً مطرود شده می‌دانست و به همین خاطر چندین بار خودکشی کرد که هر دفعه ناکام ماند. در این زمان او به مسیح ایمان آورد، ولی افرادی که او را می‌شناختند می‌ترسیدند که دوباره خودکشی کند. او را تشویق می‌کردند که «خودکشی نکن، صبر کن، زندگی بهتر خواهد شد.» ولی صداهایی ذهنش را تسخیر کرده بود و حضور یک روح پلید و ترسناک، به خانه‌اش هجوم آورده بود.

در این شرایط بود که روبی به کنفرانس یک هفته‌ای که در کلیسایش برگزار شده بود و من در آنجا سخنرانی می‌کردم آمد. چهارشنبه شب درباره بخشش صحبت می‌کردم، و آنها را تشویق کردم که فهرستی از اسامی افرادی تهیه کنند که باید بخشیده شوند. در وسط جلسه روبی اتاق را ترک کرد و گویی دچار حمله آسمی شده بود. در واقع آن حمله‌ای روحانی بود.

در بعد از ظهر فردای آن روز، من و یکی از شبانان با روبی برای مشورت و دعا ملاقاتی خصوصی داشتیم. وقتی در مورد بخشش صحبت می‌کردیم روبی فهرست اسامی افرادی را که نوشته بود بیرون آورد. آن فهرست شامل چهار صفحه از اسامی افرادی بود که او را آزرده و طرد کرده بودند! تعجبی نداشت که چرا شیطان در زندگی او چنین موفق بود. واقعاً همه به غیر از شیطان، او را ترک کرده بودند.

به او کمک کردیم تا قدم‌های بخشش را بردارد و او در حالی که کاملاً آزاد شده بود اتاق را ترک کرد. برای اولین بار در زندگی‌اش فهمید که خدا او را دوست دارد و او را هرگز طرد نخواهد کرد. او با شادی و هیجان به خانه خود بازگشت. صدای شیطان از ذهنش ناپدید گشت. اکثر ما از چنین حس طردشدگی که رومی تجربه کرده بود، رنج نبرده‌ایم. ولی همه می‌دانند که بارها مورد سرزنش قرار گرفتن و رد شدن چه احساسی دارد، خصوصاً وقتی این طردشدگی از جانب اشخاصی باشد که همیشه سعی داریم آنها را خوشنود سازیم. ما در دنیایی متولد و رشد یافته‌ایم که مطلوبین را انتخاب می‌کند و دومین‌ها رد می‌شوند. از آنجا که هیچ‌کس نمی‌تواند در همه موارد بهترین باشد، لذا همه ما گاهی توسط والدین، معلمین یا دوستان نادیده و یا طرد شده‌ایم.

علاوه بر این، چون در گناه متولد گشتیم، خدا نیز ما را رد کرد تا زمانی که به واسطه نجات در مسیح مقبول او گشتیم (رومان ۷:۱۵) از آن زمان به بعد شیطان، یعنی مدعی برادران، ما را مورد هدف قرار داده است تا به دروغ بگوید که ما در نظر خدا و دیگران بسیار بی‌ارزش هستیم (مکاشفه ۱۰:۱۲). در این زندگی همه ما مجبور هستیم که با درد و فشار حاصل از رد شدن زندگی کنیم.

## وقتی که مورد انتقاد قرار می‌گیرید و یا طرد می‌شوید

افکار و احساسات حاصل از طردشدگی که اغلب ما را گرفتار می‌سازند می‌توانند مانع رشد و بلوغ ما در مسیح گردند. به استثنای مسیح، همه ما از دوران کودکی یاد گرفته‌ایم که به سه طریق دفاعی واکنش نشان دهیم (به نمودار ۱۲- الف مراجعه کنید). حتی ما به‌عنوان یک مسیحی می‌توانیم تحت تأثیر قرار بگیریم و در برابر طردشدگی واکنش‌های دفاعی از خود نشان دهیم.

## مغلوب کردن نظام

درصد کمی از مردم به مخالفت با طردشدگی موجود در نظام پرقابوت و خشن این دنیا که رقابت و پیشی گرفتن از همدیگر را تشویق می‌کند، برمی‌خیزند. اینها افرادی هستند که دائماً در تکاپو می‌باشند تا به واسطه عملکردشان پذیرش و ارزشی برای خود کسب کنند. احساس آنها این است که باید در هر شرایطی اولین باشند، زیرا فکر می‌کنند موفقیت تنها گذرنامه مورد نیاز برای پذیرش و کسب ارزشمندی می‌باشد. مشخصات این افراد چنین است: کمال‌طلب، منزوی احساسی، نگران و مشوش.

از نظر روحانی، افرادی که معتقد به مغلوب کردن این نظام هستند دوست ندارند زیر حاکمیت خدا باشند و معمولاً مشارکت کمی با خدا دارند. چنین افرادی دوست دارند به خاطر رسیدن به اهداف خود، مردم و شرایط را فریب دهند و کنترل کنند، بنابراین برای آنها بسیار سخت خواهد بود که کنترل زندگی‌شان را به دست خدا بسپارند. در کلیساهای ما

چنین افرادی سخت تلاش می‌کنند تا رئیس هیئت مدیره و یا یکی از اعضای با نفوذ کمیته شوند. انگیزه آنها برای کسب این مقام خدمت به خدا نیست، بلکه می‌خواهند دنیای اطراف خود را کنترل کنند زیرا ارزش شخصی آنها بستگی به این امر دارد. این کنترل‌کنندگان اکثراً افرادی هستند که در خود احساس امنیت نمی‌کنند.

## درک طردشدگی

رومیان ۱۵: ۷

فکر و احساس طردشدگی و محبت ندیدن

مصمم به خشنود ساختن افرادی خاص جهت کسب پذیرش آنان

طردشدگی بیشتر که در نتیجه انتخاب یکی از این سه شبق حاصل می‌شود

طغیان علیه نظام

تسلیم شدن به نظام

مغلوب کردن نظام

این فرد بر علیه نظام حاکم برمی‌خیزد و می‌گوید: «امن نیازی به محبت شما ندارم و در طلب آن هم نیستم» و اغلب رفتار و نحوه لباس پوشیدنش حاکی از اعتراض اوست.

به کوشش خود جهت جلب رضایت مردم ادامه می‌دهد ولی شروع به این باور می‌کند که او فردی است قابل طرد شدن و دوست‌نداشتی.

چنین فردی در واقع نظام را می‌خرد و رقابت کردن را فرا می‌گیرد تا تبدیل به آن شخصی شود که می‌خواهد.

طردشدگی بیشتر نصیب چنین فردی می‌شود زیرا یک طغیان‌گر حالت تدافعی را در دیگران در جهت دفاع از نظام و طرد فرد یاغی برمی‌انگیزاند.

منجر به طردشدگی بیشتر می‌شود زیرا پذیرش کمتری نصیب افرادی می‌شود که خودشان را طرد می‌کنند.

در نهایت منجر به طردشدگی بیشتر می‌شود زیرا قابلیت ایفای نقش نهایتاً از بین می‌رود.

## نتایج احساسی

آرزوی متولد نشدن، عدم نظم و ترتیب، عدم مسئولیت‌پذیری، خودانزجاری، تلخی

احساس عدم لیاقت و حقارت، درون‌گرایی، خودمحکومی، خودکاو،

عدم قابلیت ابراز احساسات، انزوای احساسی، کمال‌گرایی، نگرانی‌ها

## نگرش و عکس‌العمل در برابر خدا

در نظر او خدا یک ظالم است و به خدا او طغیان می‌کند

نسبت دادن رفتار پدر زمینی به خدا، ناتوانی جهت اعتماد به خدا

رد حاکمیت خدا و داشتن مشارکت کمی با خدا

\* توجه: خانواده پیش از مدرسه و اجتماع، مهمترین و چشم‌گیرترین نظام است.

متأسفانه، عملکرد دفاعی این کنترل‌کنندگان باعث می‌شود که طرد شدن غیرقابل اجتناب آنها فقط به تعویق بیفتد. سرانجام قدرت آنها برای کنترل خانواده، همکاران و کلیسای شان از بین می‌رود و چنین اشخاصی جای خود را به کنترل‌کنندگان جوان و قوی می‌سپارند. برخی از این گروه در اواسط زندگی خود از این بحران جان سالم به در می‌برند، ولی اکثر آنها نمی‌توانند از دوران بازنشستگی خود لذت ببرند. تحقیقات نشان می‌دهد که مدیران بسیار قدرتمند با حد متوسط ۹ ماه پس از بازنشستگی شان می‌میرند چون دیگر هدفی برای زندگی ندارند.

## تسلیم شدن به نظام

«جناب کشیش، من یک بازنده هستم»، این جمله را یک پسر دبیرستانی در حالی که بسیار غمگین بود به من گفت. او توضیح داد و گفت که دوست داشت بازیکن برجسته فوتبال شود، ولی از تیم اخراج شده بود. به جای اینکه به عنوان یک ورزشکار مورد توجه باشد، مجبور شد به نوازندگی در یک گروه موسیقی قناعت کند. در مقایسه با ستاره هافبک بودن، نوازنده کلارینت، یک بازنده است.

گروه کثیری از مردم در مقابل طردشدگی واکنشی شبیه به این پسر نشان می‌دهند، یعنی به آسانی تسلیم نظام می‌شوند. آنها دائماً تلاش می‌کنند که دیگران را راضی کنند، ولی شکست این باور را به آنها القاء می‌کند که افرادی دوست داشتنی و پذیرفتنی نیستند. این نظام می‌گوید که بهترین، قوی‌ترین، زیباترین و با استعدادترین افراد در "داخل گود" قرار دارند. کسانی که در این مقوله نمی‌گنجند، که اکثریت ما را شامل می‌شود، در "خارج گود" به سر می‌برند، و ما در برابر این قضاوت نادرست جامعه در خصوص ارزشمندی شخصیت‌مان هیچ مقاومتی نشان نمی‌دهیم. در نتیجه بخش عظیمی از جامعه با احساساتی چون بی‌ارزشی، حقارت و خودمحمومی دست به گریبان هستند.

چنین اشخاصی در رابطه با خدا نیز مشکل دارند. آنها اغلب خدا را به خاطر وضع اسفناک خود سرزنش می‌کنند و برای آنها بسیار سخت است که به خدا اعتماد کنند. آنها شکایت می‌کنند و می‌گویند: «تو بجای اینکه مرا ستاره‌ای در بین هافبک‌ها بسازی، یک کلارینت‌نواز حقیر گردانیدی. اگر به تو اجازه دهم تا به نقاط دیگر زندگی‌م راه پیدا کنی، از کجا بدانم که بار دیگر مرا یک بازنده نمی‌سازی؟»

افرادی که خود را تسلیم قضاوت‌های نادرست نظام می‌کنند، تنها می‌توانند منتظر طرد شدن‌های آتی باشند. نظام آنها را طرد کرده است و در نتیجه آنها نیز خودشان را راحت‌تر طرد و رد می‌کنند. اگر در زندگی موفقیت و پذیرشی نیز شکل گیرد، با توجه به اعتقادی که نسبت به خود دارند، به این مسائل با دیده شک و تردید نگاه خواهند کرد.

## طغیان علیه نظام

به نظر می‌رسد از دهه ۱۹۶۰ این گروه از جامعه رو به تزاید دارد. اینان طغیان‌گران و تکروانی هستند که در مقابل طردشدگی چنین واکنش نشان می‌دهند و می‌گویند: «من به تو

و محبتت احتیاجی ندارم.» در عمق وجودشان آرزوی پذیرش دارند، ولی از اقرار به این نیاز امتناع می‌ورزند. آنها مخالفت و طغیان خود را با پوشیدن لباس‌های خاص و نحوه رفتاری که برای عموم جامعه قابل قبول نیست از خود نشان می‌دهند.

علامت مشخصه طغیان‌گران این است که از خود متنفر و پر از تلخی هستند. آنها آرزو می‌کنند که ای کاش متولد نشده بودند. آنها افرادی غیر مسئول و بی‌نظم و ترتیب هستند. آنها خدا را به‌عنوان شخص ظالم دیگری تصور می‌کنند، که سعی دارد آنها را وارد روند قابل قبول جامعه سازد. آنها در مقابل خدا درست به همان شکلی که در برابر دیگران طغیان می‌کنند، از خود واکنش نشان می‌دهند.

این افراد با رفتار و حالت طغیان‌گرشان در صدد هستند تا دیگران را نیز جدا سازند و آنها را وادار به دفاع از نظامی بکنند که خود قبولش ندارند. بنابراین واکنش این طغیان‌گران در برابر کسانی که آنها را طرد می‌کنند باعث طرد شدن بیشتر خودشان می‌شود.

## حالت تدافعی بیانگر بی‌دفاع بودن است

مهم نیست که چقدر خوب زندگی خود را پیش می‌برید، بدانید که بالاخره یک نفر پیدا خواهد شد که از آن خوشش نخواهد آمد. چگونه باید در برابر افرادی که نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند ما را قبول کنند از خود واکنش نشان دهیم؟ آیا بایستی از خود حالت تدافعی نشان دهیم؟ در زیر دو دلیل آورده شده است که چرا نبایستی در برابر ارزیابی انتقادی و منفی جهان از خود حالت تدافعی نشان داد.

اول، اگر در اشتباه هستید، هیچ دفاعیه‌ای ندارید. اگر به‌خاطر سخنی نابجا و یا رفتاری اشتباه مورد انتقاد قرار می‌گیرید و این انتقاد بجا و روا می‌باشد، هرگونه حالت تدافعی که از خود نشان دهید در بهترین حالت آن، توجیه و دلیل تراشی خواهد بود و در بدترین حالت آن یک دروغ به حساب خواهد آمد. باید به سادگی چنین جوابی بدهید: «حق با شماست، من در اشتباه بودم»؛ سپس قدم‌هایی در جهت رشد شخصیت و رفتارتان بردارید.

دوم، اگر حق با شماست، احتیاجی به دفاع ندارید. پطرس ما را تشویق می‌کند که اثر قدم‌های عیسی را دنبال کنیم یعنی کسی که «چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد» (اول پطرس ۲: ۲۳). اگر حق با شماست، احتیاج به دفاع از خود ندارید. داور عادل، که می‌داند شما کیستید و چه کرده‌اید، شما را تبرئه و روسفید خواهد کرد.

در اوایل خدمت شبانیم مسئول گروهی از داوطلبانی بودم که به جوانان کلیسا خدمت می‌کردند. در این گروه زنی به نام آلیس بود که مسئولیت برنامه دختران در کلیسا را به‌عهده داشت. متأسفانه، علیرغم قابلیت‌های زیادی که داشت، در انجام وظیفه‌اش مهارت اجرایی نداشت. او با خدمتش در کشمکش بود، احساس خستگی و ناتوانی می‌کرد. چون هیچ چیزی خوب پیش نمی‌رفت، آلیس نیاز به سپر بلایی داشت و مرا انتخاب

کرد. یک روز با عصبانیت به من گفتم: «باید با شما صحبت کنم.» بنابراین با هم قرار گذاشتیم.

در روز مقرر، به محض اینکه نشستیم آلیس برگه‌ای را روی میز گذاشت. «نیل، من تمام نکات خوب و بد تو را به صورت فهرست در آورده‌ام.» نگاهی به کاغذش انداختم و در آن دو ستون مشاهده کردم. فقط یک نکته در ستون نکات خوب وجود داشت و مابقی در ستون نکات بد نوشته شده بود و حتی پشت صفحه نیز پر از نکات منفی بود. در ابتدا او نکته مثبت را خواند و سپس فهرست نکات منفی را.

وجود جسمانی من می‌خواست که به حالت تدافعی به تمامی تهمت‌هایش پاسخ بدهد. ولی وجود روحانی من مرتب گوشزد می‌کرد که «اندرسون، جلوی زبانت را بگیر.» بنابراین فقط نشستم و با دقت گوش دادم تا او تیرهایش را خالی کرد.

سرانجام به او گفتم: «آلیس فکر می‌کنم جرأت بسیار زیادی از خود به خرج داده‌ای که به اینجا بیایی و این فهرست را با من در میان بگذاری. به نظر تو باید چه کار کنم؟»

سؤال من او را کاملاً خلع سلاح کرد و شروع به گریه نمود. در حالی که هق‌هق می‌کرد گفت: «نیل، این من هستم که باید کاری انجام دهم، نه تو.» خوب این هم کاملاً درست نبود. در هر یک از انتقادهایی که از من کرده بود ذره‌ای از حقیقت وجود داشت. ولی اگر در برابر هر کدام از انتقادات از خود دفاع می‌کردم، آلیس مصمم‌تر می‌شد تا به من بقبولاند که در اشتباه هستم. رفتار من نسبت به انتقادهای او باعث شد که ما درباره ناتوانی او در خدمتش صحبت کنیم. دو هفته بعد او از خدمت خود استعفا داد، و الان در خدمتی مناسب با قابلیت‌هایش، خداوند را خدمت می‌کند.

اگر بتوانید یاد بگیرید که در برابر فردی که شخصیت شما را آشکار می‌سازد و یا به نحوه عملکرد شما خرده می‌گیرد و حمله می‌کند، حالت تدافعی نگیرید، می‌توانید از فرصت استفاده کرده، شرایط را تغییر بدهید و آن شخص را خدمت کنید. مسیحیانی که دیگران را خوار و خفیف می‌کنند، افرادی آزاردهنده هستند. مسیحیان بالغ به این نحو رفتار نمی‌کنند زیرا می‌دانند که این رفتار یک مسیحی نمی‌باشد.

شما مجبور نیستید که در پاسخ به مسئله طردشدگی، نظام را مغلوب کنید و یا تسلیم آن شوید و یا علیه آن طغیان کنید. ارزشمندی شما به عنوان یک شخص آن ارزشی نیست که نظام دنیا به شما عرضه می‌کند. پولس می‌نویسد: «با نزدیک شدن به او، یعنی به آن سنگ زنده که آدمیان رد کرده‌اند اما نزد خدا برگزیده و گرانبهاست» (اول پطرس ۲: ۴). وفاداری و تابعیت شما با خداوندتان مسیح است و نه با دنیا.

پولس چنین ادامه می‌دهد: «بهوش باشید که کسی شما را با فلسفه‌ای پوچ و فریبنده اسیر نسازد، فلسفه‌ای که نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است» (کولسیان ۲: ۸). نظام دنیوی بسیار تأثیرگذار است، ولی شما مجبور نیستید که به این نظام پاسخ دهید زیرا شما متعلق به این نظام نیستید. شما در جهان زندگی می‌کنید ولی از این جهان نیستید (یوحنا ۱۷: ۱۴-۱۶). شما در مسیح هستید. اگر زمانی متوجه شدید که در

برابر رد شدن حالت تدافعی از خود نشان می‌دهید، جهت افکار خود را عوض کرده، متمرکز چیزهایی بشوید که باعث بنای ایمان‌تان می‌شوند.

## وقتی وسوسه می‌شوید تا از دیگران انتقاد و یا آنها را طرد کنید

طرد شدن، خیابانی دو طرفه است: می‌توانید آن را دریافت کنید و یا بدهید. ما صحبت کردیم که چگونه باید در برابر حس مطرود شدنی که دنیا به شما می‌دهد واکنش نشان دهید. حال بینیم آیا می‌توان برای لحظاتی که وسوسه می‌شوید تا از دیگران انتقاد و یا طردشان کنید «راه‌گیزی» پیدا کرد (اول قرن‌تین ۱۰:۱۳).

یک بار وقتی در خدمت شبانی بودم، تلفن ناراحت‌کننده‌ای به من شد که حتی پلیس هم دوست ندارد به آن جواب دهد. شوهری تلفن کرد و گفت: «جناب کشیش، بهتر است که خود را سریعاً به اینجا برسانید، در غیر اینصورت همدیگر را خواهیم کشت.» در این حین می‌توانستم صدای زنش را که بر سرش فریاد می‌کشید بشنوم.

وقتی به منزلشان رسیدم، فردا و سو<sup>۱</sup> را متقاعد کردم که در یک سمت میز بنشینند و درباره مشکل‌شان صحبت کنند. من نیز در سمت دیگر میز نشستم. آنها برای مدتی سرهم فریاد کشیدند، و به همدیگر تهمت زدند.

سرانجام حرفشان را قطع کردم و گفتم: «وقت شما تمام شد! سو، چرا قهوه‌ای آماده نمی‌کنی تا بنوشیم. فرد، برایم یک تکه کاغذ و یک مداد بیاور. هر دو شما کتاب مقدس‌هایتان را بیاورید.» وقتی دوباره دور میز جمع شدیم، نمودار ساده‌ای کشیدم و کلام خدا را با آنها در میان گذاشتم.

از فرد خواستم تا رومیان ۴:۱۴ را بخواند: «تو کیستی که بر خدمتکار شخصی دیگر حکم می‌کنی؟ استوار ماندن یا فروافتادن او به آفایش مربوط است. و او استوار هم خواهد ماند زیرا خداوند قادر است او را استوار گرداند.»

گفتم: «این آیه درباره محکوم کردن شخصیت یک فرد دیگر صحبت می‌کند. در حضور خدا، هر دوی شما مسئول رفتار خود هستید.» فرد و سو به نشان توافق سرشان را تکان دادند. سپس از سو خواستم که فیلیپیان ۳:۲ را بخواند: «هیچ کاری را از سرِ جاه‌طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.»

ادامه دادم: «این آیه درباره نیاز صحبت می‌کند. در حضور خدا، هر دو در قبال رفع نیازهای همدیگر مسئول هستید.» یک بار دیگر آن دو با سخن من موافقت کردند.

«آیا می‌فهمید که در طول دو ساعت گذشته چه کاری انجام دادید؟ به جای اینکه مسئول شخصیت و رفتار خود باشید، شخصیت شریک زندگی‌تان را تکه‌تکه کرده‌اید. به جای اینکه متوجه نیازهای شریک‌تان باشید، خودخواهانه تمام توجه خود را معطوف به نیازهای خودتان ساخته‌اید. تعجبی ندارد اگر ازدواج شما اینقدر بی‌هدف است. شما طرح الف خدا

را در رابطه‌تان به طرح مخرب ب تبدیل کرده‌اید!» قبل از آنکه آن روز منزلشان را ترک کنم، فرد و سو در دعا متعهد شدند که طبق کلام خدا بر مسئولیت‌هایشان متمرکز شوند. اگر همه ما مسئول رفتار و شخصیت خود باشیم و نیازهای افرادی را که با آنها زندگی می‌کنیم برآورده سازیم، چه نوع خانواده و کلیسایی خواهیم داشت؟ آن جا تقریباً مکانی آسمانی خواهد بود. ولی به جای اینکه متعهد شویم تا شخصیت‌های خود را پرورش دهیم و نیازهای همدیگر را برآورده سازیم، اغلب مغلوب ترغیب شیطان می‌شویم تا شخصیت همدیگر را به باد انتقاد بگیریم و به‌طور خودخواهانه نیازهای شخصی خود را برآورده سازیم. این رفتار به مرور زمان فاجعه‌ای به بار خواهد آورد.

### تمرکز بر مسئولیت‌ها

شیطان همچنین ما را وسوسه خواهد کرد تا به جای تمرکز بر مسئولیت‌هایمان، بر حق و حقوق خود متمرکز شویم. برای مثال، ممکن است شوهری سرزنش فریاد بکشد، چون احساس می‌کند که این حق را دارد که زنش مطیع او باشد. ممکن است زنی سر شوهرش نق بزند زیرا از شوهرش انتظار دارد که رهبر روحانی شود. والدین فرزندان را به ستوه می‌آورند زیرا احساس می‌کنند که این حق آنهاست که از فرزندان خود انتظار اطاعت داشته باشند. اعضا در کلیسای محلی هرج و مرج ایجاد می‌کنند زیرا معتقدند که شبانان، اعضای هیئت رهبری و یا حتی برخی از اعضا حقوق آنها را پایمال کرده‌اند.

هر گاه ملتی، گروهی و یا حتی شخصی بدون در نظر گرفتن مسئولیت‌های خودش بر روی حق و حقوق خود پافشاری کرده، شکست خورده است. هیچ فرهنگی نمی‌تواند چنین رفتار خود-محورانه‌ای را تحمل کند. شوهران، داشتن یک زن مطیع حق شما نیست، ولی یک شوهر دوست داشتنی و با ملاحظه بودن وظیفه شماست. ریاست حقی نیست که خواستار آن باشید، بلکه وظیفه‌ای است خطیر که باید به کمال رساند.

همچنین، زنان، داشتن یک شوهر روحانی حق شما نیست، ولی یک همسر مطیع و حامی بودن وظیفه شماست. والدین، انتظار اطاعت فرزندان حق شما نیست، ولی تربیت فرزندان تحت سرپرستی و تعلیم خداوند وظیفه شماست. بودن عضوی از بدن مسیح و عضویت در کلیسای محلی یک افتخار عالی است، نه یک امتیاز. این افتخار همراه با وظیفه‌ای خطیر نصیب شما می‌شود که همانند فرزندان خدا در مسیح رفتار و زندگی کنید و خدا و مردم را دوست داشته باشید. وقتی در حضور مسیح بایستیم، او از ما نخواهد پرسید که آیا تمام چیزهایی که سهم ما بود دریافت کرده‌ایم یا خیر بلکه با توجه به چگونگی انجام وظایفمان پاداش خواهد داد.

### نقش وجدان را بازی نکنید

من با یک پیش‌زمینه خوب و اخلاقی بزرگ شدم و حتی به کلیسا هم می‌رفتم، ولی مسیحی نبودم. در آن روزها واقعاً از نوشیدن آبجو لذت می‌بردم، خصوصاً در روزهای گرم و پس از کار



چمن زنی. وقتی مسیح را پذیرفتم، به عنوان یک مرد جوان در کلیسایی عضو شدم که هرگونه نوشیدنی الکلی را ممنوع می دانست. از آنجا که من به حد مستی نمی خوردم، تصمیم گرفتم که این قانون را نادیده بگیرم و به نوشیدن آبجو ادامه دادم. دو سال بعد خداوند در مورد نوشیدن آبجو مرا ملزم ساخت. این الزام همراه با قدرت اطاعت بود. پس رهایش کردم. گاهی اوقات وسوسه می شویم تا در زندگی دیگران نقش روح القدس و یا وجدان را بازی کنیم، مخصوصاً در خصوص چیزهایی که در کتاب مقدس به روشنی متذکر نشده است. چیزهایی مانند: «مسیحیان شراب نمی نوشند و سیگار نمی کشند»؛ «شما بایستی حداقل نیم ساعت در روز به دعا و مطالعه کلام مشغول باشید»؛ «خرید بلیط بخت آزمایی درست نیست»...

من معتقد هستم که روح القدس دقیقاً می داند چه زمانی برای ملزم ساختن این موضوعات وجدانی مناسب است. این کار بخشی از روند تقدس است که او بر آن نظارت دارد. وقتی تلاش می کنیم تا نقش روح القدس را در زندگی فردی ایفا کنیم، جهت نبرد آنها را با خدا عوض کرده، متوجه خودمان می سازیم که البته برای ایفای این نقش شایستگی لازم را نداریم. در نتیجه آنچه که انجام می دهیم اغلب تفاوت کمی با انتقاد و طرد کردن شخصی دارد.

## تأدیب و تربیت بله، داوری خیر

آیا موقعیت هایی وجود دارند که مسیحیان بایستی با مسائل و مشکلات رفتاری یکدیگر مقابله کنند؟ بله، خدا از ما خواسته تا با کسانی که به وضوح از محدوده های کتاب مقدسی تجاوز می کنند مقابله کرده، اصلاح شان کنیم. عیسی چنین تعلیم داد: «اگر برادرت به تو گناه ورزد، نزدش برو و در خلوت خطایش را به او گوشزد کن. اگر سخنت را پذیرفت، برادرت را باز یافته ای؛ اما اگر نپذیرفت، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا "هر سخنی با گواهی دو یا سه شاهد ثابت شود."» (متی ۱۸: ۱۵-۱۶).

ولی اجازه دهید توجه شما را به تفاوت مهمی که در این زمینه وجود دارد جلب کنم: تأدیب به این معنی است که شما با یک رفتار مشاهده شده برخورد کنید، یعنی رفتاری که خود شخصاً شاهد آن بوده اید (غلاطیان ۱: ۶) ولی داوری، به موضوع شخصیت و حمله به آن مربوط می شود. به ما گفته شده که با کسانی که خود شاهد گناه آنان بوده ایم برخورد کنیم، ولی به ما اجازه داده نشده است که شخصیت افراد را داوری کنیم (متی ۷: ۱؛ رومیان ۱۴: ۱۳). بخشی از خدمت ما تأدیب رفتار اشتباه است، ولی داوری شخصیت وظیفه خداست.

برای مثال، فرض کنید که فرزندتان را در حین دروغ گفتن گیر می اندازید. به او می گوئید: «تو یک دروغگو هستی.» این یک داوری و حمله به شخصیت اوست. ولی اگر بگوئید: «پسرم تو الان دروغ گفتی»، این تأدیب و تربیت است. شما او را مسئول حساب پس دادن در قبال یک رفتار مشاهده شده می کنید.

فرض کنید دوستی مسیحی نزد شما اعتراف می کند که در مالیات بر درآمد خود تقلب می کند. اگر با او به عنوان دزد برخورد کنید شخصیت او را داوری کرده اید، و این وظیفه شما

نیست. شما تنها می‌توانید بر اساس مشاهدات خود با او برخورد کنید: «با تقلب در دادن مالیات از دولت دزدی می‌کنی، و این اشتباه است.»

وقتی دیگران را تأدیب می‌کنید باید خود شخصاً چیزی دیده و یا شنیده باشید، نه اینکه فقط به چیزی شک کنید و یا عمل شما بر اساس شنیده‌ها باشد. اگر رفتارشان را به آنها متذکر شوید، ولی قبول نکنند، دفعه بعد دو و یا سه شاهد همراه خود ببرید، شاهدینی که شاهد گناه آنها بوده‌اند. اگر شما تنها شاهد هستید، در خلوت گناه‌شان را متذکر شوید و در همان حد قضیه را رها کنید. اگر آنها مخالفتی با شما کردند، بدانید که مخالفت‌شان فقط با سخن شماست و سخنانی که می‌گویند در هیچ محکمه‌ای معتبر نخواهد بود. اگر آنها به گناه‌شان اعتراف و توبه نکردند، آیا باید آنها را در همان شرایط رها کرد؟ بله، ولی کار خدا هنوز با آنها تمام نشده است. الزامی را تصور کنید که آنها هر بار با دیدن شما دچار آن خواهند شد. بخش اعظم آن چیزی که ما تأدیب می‌نامیم، چیزی کمتر از ترور شخصیت نیست. به فرزندان نامطیع مان می‌گوییم: «پسره احمق»، «پسر بدی هستی»، «بی‌ارزشی». به برادر و خواهر شکست‌خورده مسیحی می‌گوییم: «شما مسیحی خوبی نیستید»، «شما دزد هستید»؛ «شما شهوتران هستید». چنین جملات حکم‌کننده‌ای شخص را درست و یا بنا نمی‌کند. فرزندان شما دروغگو نیستند؛ آنها فرزندان خدا هستند که دروغی بر زبان آورده‌اند. دوستان مسیحی شما دزد نیستند؛ آنها فرزندان خدا هستند که چیزی را برداشته‌اند که از آن خودشان نیست. ایماندارانی که در مسائل اخلاقی مغلوب شده و گیر افتاده‌اند انسان‌های منحرفی نیستند؛ آنها فرزندان خدا هستند که پاکی خود را به مخاطره انداخته‌اند. ما باید کاری کنیم تا مردم پاسخگوی رفتار گناه‌آلود خود باشند، ولی هرگز اجازه نداریم شخصیت آنها را لکه‌دار کنیم.

## نیاز خود را بدون داوری بیان کنید

اگر در رابطه‌ای نیازهای برحق‌تری دارید، که برآورده نمی‌شوند، آیا جهت بیان نیازهای خود باید انتقاد و حس طردشدگی را منتقل کنید؟ بله، ولی نیازهای خود را به طریقی عنوان کنید که حمله به شخصیت طرف مقابل محسوب نشود.

برای مثال، ممکن است در رابطه‌ای احساس کنید که طرف مقابل شما را دوست ندارد، بنابراین می‌گویید: «دیگر مرا دوست نداری.» یا فکر می‌کنید که همسرتان برای شما ارزشی قائل نیست، پس می‌گویید: «تو باعث می‌شوی من احساس بی‌ارزشی کنم.» یا احساس می‌کنید بین روابط شما و دوست‌تان فاصله‌ای افتاده است، بنابراین می‌گویید: «تو هرگز به من تلفن نمی‌کنی و نامه‌ای نمی‌نویسی.» شما واقعاً نیاز خود را بیان نکرده‌اید. شما طرف مقابل را به باد انتقاد گرفته‌اید. شما اشتباهاً نقش وجدان او را بازی می‌کنید. با نشان دادن نیاز خود به عنوان مشکل او، احتمالاً او حالت تدافعی به خود می‌گیرد و در برابر شما واکنش نشان می‌دهد و در رابطه با شما فاصله‌اش را بیشتر می‌کند.

چه اتفاقی می‌افتد اگر نیازتان را چنین بیان کنید: «احساس می‌کنم دیگر کسی مرا دوست ندارد»؛ «احساس می‌کنم که آدم بی‌ارزش و بی‌اهمیتی هستم»؛ «وقتی با هم مرتب در تماس

نیستیم دلم تنگ می‌شود؛ با تغییر کلمه انتقادی «تو» به کلمه حامل پیام «من»، نیازتان را بدون سرزنش کردن دیگری بیان کنید. برخورد بدون قضاوت شما به خدا اجازه می‌دهد که در وجدان شخص مقابل کار کند و از شرایط پر کشمکش، فرصتی برای خدمت ایجاد کند. شخص مقابل به جای آنکه از خودش در مقابل حملات شما دفاع کند، آزادانه در جهت رفع نیازتان واکنش نشان خواهد داد.

همه ما نیاز داریم تا مورد محبت واقع شویم، مقبول دیگران باشیم و مورد تأیید قرار بگیریم. وقتی این نیازها بی‌جواب می‌مانند، بسیار مهم است که آنها را به روش‌های مثبت به اعضای خانواده و دوستان مسیحی ابراز کنیم و اجازه دهیم که آنها در رفع این نیازها به ما خدمت کنند. من معتقد هستم که اساس تمام وسوسه‌ها، نیازهای مشروع برآورده نشده می‌باشند. وقتی آنقدر مغرور هستید که نمی‌توانید بگویید: «احساس می‌کنم که کسی مرا دوست ندارد» و یا با گفتن این جمله که «تو دیگر مرا دوست نداری» دیگران را از خود فراری می‌دهید، نیاز شما برای مورد محبت واقع شدن برآورده نمی‌شود. بنابراین شیطان با چاره دیگری به نام وسوسه به شما نزدیک می‌شود: «همسرت به اندازه‌ای که مستحقش هستی تو را دوست ندارد. ولی آیا تاکنون متوجه محبتی که در چشمان منشی‌ات است شده‌ای؟»

منشاء اولیه خدا برای پاک نگه داشتن و برآورده شدن نیازهای شما، دیگر ایمانداران می‌باشند. مشکل این است که بسیاری با ماسک تقدس به کانون شادی، کلیسا و کلاس‌های مطالعه کلام می‌روند. از آنجا که می‌خواهند نشان دهند که با هم متحد و از نظر روحانی بسیار قوی هستند، معمولاً فرصت برآورده ساختن نیازهای خود را که در یک محیط گرم و امن مسیحی امکان‌پذیر است، از خود می‌گیرند. در این روند، آنها آن فرصت خدمت به منظور رفع نیازها را از اجتماع مسیحی می‌دزدند، در حالی که این اولین دلیلی است که خدا از ما خواسته تا در کلیسا دور هم جمع شویم. وقتی امتیاز برآورده شدن نیازهای برحق‌تان را که به واسطه دیگر ایمانداران امکان‌پذیر است از خود می‌گیرید و مستقل از خدا عمل می‌کنید، خود را نسبت به رفع نیازها به واسطه دنیا، جسم و یا شیطان آسیب‌پذیر می‌سازید.

یک بار شبانی با حالت شوخی خاطر نشان کرد که «خدمت، شغل بسیار خوبی می‌بود اگر برای مردم نبود.» شاید شما هم جمله‌ای شبیه به این گفته باشید: «رشد در مسیح آسان می‌بود اگر برای مردم نبود.» همه ما می‌دانیم که پیروی مسیح در برگیرنده دو بعد عمودی و افقی است، یعنی دوست داشتن خدا و مردم. دانستن این امر حائز اهمیت است که خدا از طریق روابطی که در آنها تعهد وجود دارد، در زندگی ما کار می‌کند. کجا می‌توان صبر، مهربانی، بخشش، کار گروهی را بهتر یاد گرفت مگر در یک رابطه کاری نزدیک. روابطی که در آنها تعهد وجود دارد می‌تواند بسیار سخت باشد، مگر اینکه برای رشد خودمان مسئولیت‌پذیر باشیم و دیگران را محبت کنیم. ولی شما می‌توانید چنین تعهدی بکنید. به خاطر داشته باشید: هیچ‌کس جز شما نمی‌تواند شما را از مبدل شدن به شخصیتی که خدا می‌خواهد باز دارد. یکی از دانشجویمان این شعر را برایم آورد و اصرار داشت که این شعر، مرا توصیف

می‌کند. امیدوارم حق با او باشد. این شعر را با شما در میان می‌گذارم زیرا ایمان دارم که دیدگاهی مناسب در خصوص برخی از روابط آزاردهنده ما به‌عنوان افرادی مسیحی عرضه می‌کند:

- مردم ناحق، بی‌منطق و خودخواه هستند.
- در هر صورت آنها را دوست داشته باش.
- اگر کار خوبی کنی، مردم از روی انگیزه‌های خودخواهانه و مخفی خودشان تو را متهم خواهند کرد.
- در هر صورت خوبی کن.
- اگر موفق هستی، دوستان دروغین و دشمنان راستین پیدا خواهی کرد.
- در هر صورت موفق باش.
- کار خوبی که امروز انجام دهی فردا فراموش می‌شود.
- در هر صورت کار خوب بکن.
- صداقت و سادگی، تو را در معرض خطر قرار می‌دهد.
- در هر صورت صادق و ساده باش.
- حقیرترین مردان با حقیرترین افکار می‌توانند بزرگترین مردان با بزرگترین افکار را بی‌اعتبار سازند.
- در هر صورت افکار بزرگ داشته باش.
- مردم شخص بازنده را دوست دارند، ولی فرد پر قدرت را پیروی می‌کنند.
- در هر صورت بر علیه زندگی بجنگ.
- آنچه که سالها برای بنای آن زحمت کشیدی شاید یک شبه از بین برود.
- در هر صورت بنا کن.
- مردم واقعاً به کمک احتیاج دارند، ولی ممکن است اگر به آنها کمک کنی به تو حمله کنند.
- در هر صورت به مردم کمک کن.
- بهترین خود را به دنیا عرضه کن و او دندانهایت را خرد خواهد کرد.
- در هر صورت بهترین خود را به دنیا عرضه کن.

هر کس می‌تواند در وجود دیگر مسیحیان، اشتباهات شخصیتی و نقص رفتاری ببیند. ولی فیض خدا لازم است تا بتوان در پس وجود پطرس ناآرام، صخره کلیسای اورشلیم را دید. فیض خدا لازم است تا در پس وجود سولس جفاکار، پولس رسول را دید. بنابراین در حینی که هر روز با افرادی زندگی می‌کنید که گاهی رفتارشان به قدیسین نمی‌ماند و آنان نیز همین نظر را در مورد شما دارند، بگذارید در یک کلام بگوییم: «فیض و سلامتی به فزونی بر شما باد» (دوم پطرس ۲:۱).

## افراد با هم بهتر رشد می کنند

یک سال در ماه ژانویه این افتخار نصیب من شد که ۲۴ نفر از دانشجویان الاهیات را با خود به مرکز جولیان<sup>۱</sup> در سانتیاگو کالیفرنیا ببرم. در آن جا همه ما به مدت چهار هفته با هم زندگی کردیم و به مطالعه کلام خدا پرداختیم.

دو ستم دیک دی<sup>۲</sup> این مرکز را با این دید بنا کرد که مسیحیان را در محیطی تعلیم دهد که با هم در رابطه باشند. در گذشته، او گروهی را به این جا آورده بود تا به مدت ۱۲ هفته با یکدیگر زندگی کنند و به مطالعه کلام خدا بپردازند، ولی او در آن ژانویه به من ملحق شد تا در یک ترم فشرده، دانشجویان را تعلیم دهیم.

به منظور نشان دادن اهمیت ایجاد رابطه، ترم ژانویه را با تقسیم کردن افراد به گروه‌های کوچک سه نفره شروع کردم تا بدون ترس تمرین آشنا شدن با یکدیگر را انجام دهند. در پایان این تمرین از آنها خواستم که با یک کلمه احساس خود را در رابطه با تجربه‌ای که گذرانیده بودند بیان کنند. جواب‌های معمول آنها عبارت بودند از "خوشحال"، "مقبول"، "آرامش"، "قابل قبول"، و غیره، گرچه چندین نفر هم اعتراف کردند که کمی ترسیده بودند.

اما جوانی به نام دنی<sup>۳</sup> با بیان کلمه «کسل کننده» مرا متعجب ساخت. دنی آمده بود تا یاد بگیرد، و نه اینکه ارتباط برقرار کند. او خواهان محتوای درسی بود نه اجتماع. او تلاش‌های مرا در جهت ایجاد سازگاری و ارتباط بین دانشجویان را اتلاف وقت می‌دانست. دانشجویان روز به روز با هم صمیمی‌تر می‌شدند، ولی دنی همچنان سرد و دور از دیگران باقی مانده بود. پس از دو هفته، مقاومت دنی پایان یافت. او این حقیقت را درک کرد که رشد و بلوغ روحانی، به بهترین نحو در اجتماعی ایجاد خواهد شد که افراد همدیگر را بشناسند و مورد قبول هم واقع شوند. وقتی دنی با همکلاسی‌هایش رابطه ایجاد کرد، چیزی را به دست آورد که خارج از موضوعات درسی بود.

دنی پس از پایان دوره یک‌ماهه خود در مرکز جولیان، با دیدی تازه به میان گروه کوچک بازرگانانی برگشت که شاگردسازی آنها را برعهده داشت. او به آنها گفت: «آقایان، الان مدت یکسال است که ما با هم جلسه داریم، ولی من از انگیزه‌های شما اطلاعی ندارم، نمی‌دانم چه چیزی شما را به هیجان می‌آورد و چیزی هم در مورد زندگی خانوادگی شما نمی‌دانم. شما

هم در مورد من چیز زیادی نمی‌دانید. ما نیاز داریم که از تبادل اطلاعات صرف رها شویم و زندگی خود را با هم در میان بگذاریم.»  
 دنی رمز شاگردی پولس را یاد گرفته بود. پولس رسول می‌فرماید: «شدت علاقه ما به شما چنان بود که شادمانه حاضر بودیم نه تنها انجیل خدا را به شما برسانیم، بلکه از جان خود نیز در راه شما بگذریم، چندان که ما را عزیز گشته بودید» (اول تسالونیکیان ۲:۸).

## رابطه: ضربان قلب رشد و بلوغ

دو سؤال کلی که در مورد خدمت شاگردسازی در زمینه رشد و بلوغ روحانی از من پرسیده می‌شود، عبارتند از: «شما از چه دوره درسی در این خصوص استفاده می‌کنید؟» و «چه برنامه‌ای را دنبال می‌کنید؟» اگر دوره‌های درسی شما اساساً کتاب مقدسی نیست و اگر برنامه شما حول محور ارتباط بین افراد نمی‌گردد، بنابراین آنچه شما انجام می‌دهید شاگردسازی نامیده نمی‌شود.

مشکل، دوره درسی شاگردسازی نیست. این دوره شامل دروسی است که بر پایه کتاب مقدس و در مورد رشد روحانی است. آنچه که معمولاً در شاگردسازی فراموش می‌شود ارتباط شخصی است. ما بسیار عجول هستیم تا کتابی به شخصی بدهیم و بگوییم: «این کتاب به تو نشان خواهد داد که برای رشد در مسیح به چه چیز احتیاج داری.» ولی در اینکه نسبت به کسی خود را متعهد کنیم و بگوییم: «بیا آنچه را که مسیح در زندگی ما انجام داده است با هم در میان بگذاریم و به همدیگر کمک کنیم تا در او رشد کنیم» بسیار کند هستیم.  
 شاگردسازی فعالیتی است کاملاً شخصی که در آن دو و یا چند نفر به همدیگر کمک می‌کنند تا در ارتباط با خدا رشد کنند. شاگردسازی به معنی «بنای حیات من در حیات شما» نیست. شاگردسازی روندی است که در آن حیات مسیح، در حیات فردی دیگر بنا می‌شود. حیات مسیح تنها به دوره سی ساله حیات او بر روی این کره خاکی که ۲۰۰۰ سال پیش از این بود، خلاصه نمی‌شود. حیات مسیح حضور خدا در میان ما می‌باشد. شاگردسازی تمرین این حضور می‌باشد.

عیسای مسیح فرمود: «بیایید نزد من» (متی ۲۸:۱۱) و «از پی من بیایید» (متی ۱۹:۴). مرقس چنین ثبت می‌کند: «او دوازده تن را تعیین کرد و آنان را رسول خواند، تا همراه وی باشند و آنها را برای موعظه بفرستد، و از این اقتدار برخوردار باشند که دیوها را بیرون برانند» (مرقس ۳:۱۴-۱۵). توجه کنید که رابطه عیسی با شاگردانش قبل از اینکه آنها را برای خدمت مقرر کند، وجود داشت. قبل از انجام کاری می‌بایست شاگرد بود و بلوغ و سیرت روحانی هر فرد پیش از وظیفه و شروع خدمت او قرار دارد.

هر فرد مسیحی، منجمله شما، در رابطه مسیحی خود هم شاگرد است و هم معلم. شما این افتخار و مسئولیت خطیر را دارید که به‌عنوان یک مسیحی، که بایستی به روح رفتار و به ایمان زندگی کند، هم شاگرد باشید و هم معلم. شاید در خانواده، کلیسا و یا اجتماع

مسیحی تان در خصوص شاگردسازی مسئولیت‌های خاصی چون شوهر/ پدر، شبان، معلم کانون شادی، رهبر گروه شاگردسازی، و غیره را به عهده دارید. اما حتی اگر شما معلمی مسح شده باشید، همیشه شاگردی هستید که یاد می گیرید و در مسیح رشد می کنید. بر عکس این موضوع نیز صادق است. شاید رسماً هیچگونه مسئولیتی برای شاگردسازی کسی ندارید، ولی این فرصت را دارید که به فرزندان، دوستان و دیگر ایمانداران کمک کنید تا به واسطه روابطی که در آنها توجه و تعهد وجود دارد، در مسیح رشد کنند.

در این فصل که آخرین فصل کتاب می باشد، می خواهم به طور خلاصه بر خدمت شاگردسازی که همه ما در جامعه مسیحی در آن سهیم هستیم مروری داشته باشم. به خاطر داشته باشید که یک معلم خوب مشاور خوبی نیز می باشد، و یک مشاور مسیحی خوب معلم خوبی نیز می باشد. اگر معلم و یا مشاور متخصص و یا صرفاً مسیحی در حال رشد می باشید که خود را در کمک به رشد دیگران در مسیح متعهد می دانید، طرح‌های شاگردسازی و مفاهیم مشاوره‌ای که در زیر ارائه می شود، دستورالعمل‌هایی مقدماتی و کاربردی برای خدمت تان خواهد داد.

## طرح‌های شاگردسازی

پولس در کولسیان ۲: ۶-۱۰ به سه سطح موجود در خدمت شاگردسازی اشاره می کند: «پس همان‌گونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همان‌گونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید. بهوش باشید که کسی شما را با فلسفه‌ای پوچ و فریبنده اسیر نسازد، فلسفه‌ای که نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است. زیرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است، و شما در او، که همه ریاستها و قدرتها را سر است، از کمال برخوردار گشته‌اید.»

طبق گفته پولس، ایمانداران باید در مسیح ریشه محکمی داشته باشند و سپس باید طوری بنا شوند که در او سلوک کنند. این امر شامل سه سطح بلوغ می باشد. هر سطحی کشمکش‌های خاص خود را دارد که همان‌گونه که در نمودار ۱۳- الف نشان داده شده است بایستی حل شوند. نمودار ۱۳- ب رشد موجود در هر سطح را نشان می دهد. همچنین توجه داشته باشید که هر سطح شامل پنج بُعد می باشد: روحانی، عقلانی، احساسی، ارادی و ارتباطی. لطفاً دقت کنید که هیچگونه مرز مشخصی بین این سه سطح و یا پنج بعد شاگردی که در نمودار آمده است وجود ندارد. ما خود را در محدوده‌های کوچک اسیر نمی سازیم. سطح اول، مربوط به داشتن ریشه‌ای محکم در مسیح می باشد. این موضوعات اساسی، ریشه در این حقیقت دارند که «شما در او از کمال برخوردار گشته‌اید» (کولسیان ۲: ۱۰).

سطح دوم، با موضوع بنا شدن در مسیح سر و کار دارد که پولس رسول به واسطه آن بلوغ ما را در مسیح تشریح می کند (ر. ج. به آیه ۷).  
سطح سوم، بیانگر رفتار روزانه ما در مسیح می باشد، که اساس آن در هویت و بلوغ ما نهفته است. پولس چنین تعلیم می دهد: «پس همان گونه که مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید» (آیه ۶).

## شاگردسازی در مسیح

(سطوح مختلف کشمکش ها)

سطح سوم سلوک در مسیح (کولسیان ۶:۲)	سطح دوم بنا شدن در مسیح (کولسیان ۷:۲)	سطح اول ریشه داشتن در مسیح (کولسیان ۱۰:۲)	
بی حسی نسبت به هدایت روح (عبرانیان ۵:۱۱-۱۴)	رفتار بر اساس جسم (غلاطیان ۱۹:۵-۲۱)	نداشتن نجات یا عدم اطمینان از نجات (افسیان ۱:۲-۳)	روحانی
عدم معرفت (هروشع ۶:۴)	اعتقادات اشتباه و فلسفه زندگی (کولسیان ۸:۲)	ضعف قوه درک فکری و غرور (افسیان ۱۸:۴؛ اول قرنتیان ۱:۸)	عقلانی
یأس و غم (غلاطیان ۹:۶)	خشم (افسیان ۳۱:۴)، نگرانی (اول پطرس ۷:۵)، افسردگی (دوم قرنتیان ۱۰:۴-۱۸)	ترس، حس تقصیر و شرم (متی ۲۸:۱۰-۳۳؛ رومیان ۸:۱ و ۲)	احساسی
بی نظم و ترتیب (دوم تسالونیکیان ۳:۷ و ۱۱)	عدم کنترل میل و انگیزه شخصی (اول قرنتیان ۳:۱-۳)	سرکنشی (اول تیموتائوس ۹:۱)	ارادی
خودپسندی (فیلیپیان ۲:۵-۱۰؛ اول قرنتیان ۱۰:۲۴)	تلخی و عدم بخشش (عبرانیان ۱۵:۱۲)	ظردشدگی (اول پطرس ۴:۲)	ارتباطی

نمودار ۱۳- الف

هر سطحی به سطح قبلی خود وابسته می باشد. مسیحیان نمی توانند رفتار تأثیر گذاری داشته باشند (سطح سوم) اگر در مسیح رشد نکنند (سطح دوم)، و نمی توانند بالغ شوند اگر ریشه محکمی در مسیح نداشته باشند (سطح اول).



## شاگردسازی در مسیح

## سطوح رشد

سطح سوم	سطح دوم	سطح اول	
سلوک در مسیح (کولسیان ۶:۲)	بنا شدن در مسیح (کولسیان ۷:۲)	ریشه داشتن در مسیح (کولسیان ۱۰:۲)	
هدایت شده از روح (رومیان ۱۴:۸)	رفتار بر اساس روح (غلاطیان ۱۹:۵-۲۱)	فرزند خدا (رومیان ۱۶:۸؛ ایوب ۱۳:۵)	روحانی
تجهیز و کامل شده برای انجام هر کار نیک (دوم تیموثائوس ۱۶:۳ و ۱۷)	درست به کار بردن کلام خدا (دوم تیموثائوس ۱۵:۲)	اشتیاق شناخت حقیقت (یوحنا ۳۳ و ۳۲:۸)	عقلانی
فناخت (فیلیپیان ۱۱:۴)	خوشی، آرامش و صبر (غلاطیان ۲۲:۵)	آزادی در مسیح (غلاطیان ۱:۵)	احساسی
منضبط (اول تیموثائوس ۸ و ۷:۴)	پرهیزکاری (غلاطیان ۲۳:۵)	سرسپردگی (رومیان ۱۳:۱ و ۲)	ارادی
محبت برادرانه (رومیان ۱۰:۱۲؛ فیلیپیان ۱:۲-۵)	بخشش و پذیرش (افسیان ۳۲:۴)	پذیرفته و تأیید شده (رومیان ۷:۱۵؛ ۸:۵)	ارتباطی

نمودار ۱۳-ب

## سطح اول: ریشه داشتن در مسیح (کولسیان ۱۰:۲)

کشمکش روحانی ای که در سطح اول وجود دارد، نداشتن نجات و یا عدم اطمینان از نجات است. خدا از ما می خواهد که این موضوع را درک کنیم که «حیات جاودانی بر خور دارید» (اول یوحنا ۱۳:۵). برای شاگردسازی افراد، ابتدا باید آنها را به سمت مسیح هدایت کنیم تا بدین طریق روح القدس به همراه روح آنها شهادت دهد که آنها «فرزندان خدا هستند» (رومیان ۱۶:۸).

کشمکش عقلانی موجود در این سطح، غرور فکری است. افراد مغرور، از خود راضی نیز هستند. آنها دوست ندارند دیگران به آنها بگویند که چه کاری و یا چگونه انجام دهند. افراد مغرور، به خدا و یا شخص دیگری احتیاج ندارند. ما باید از منابع درون خود خالی شویم تا منابع خدا را کشف کنیم. ما زمانی آمادگی دریافت از خدا و دیگران را خواهیم داشت که روح مغرور ما شکسته شود.

کشمکش های احساسی که در این سطح وجود دارند عبارتند از ترس، حس تقصیر و شرم. ترس مردم را وادار می کند که آن کاری را که نبایستی بکنند، انجام دهند و مانع از انجام

آن چیزی می شود که بایستی انجام گیرد. افرادی که ترس محرک آنهاست، نمی توانند آزادی خود را در مسیح تجربه کنند. ترس از اشخاص و یا چیزهایی غیر از خدا با ایمان به خدا منافات دارد. شیطان می خواهد ما را در ترس ببندد، زیرا خواهان تکریم می باشد، ولی ترس خدا همه ترس ها را دور می سازد (ر. ج. به زمزمور ۳۴:۷ و ۷). باید به واسطه فیض خدا حس تقصیر و شرم را نیز مغلوب ساخت زیرا «پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست» (رومیان ۸:۱).

کشمکش ارادی موجود در این سطح سرکشی می باشد. تربیت افراد سرکش کاری است بسیار شاق، زیرا آنها مطیع اقتدار نخواهند شد. رشد در این مرحله، شامل درک اطاعت کتاب مقدسی نسبت به خدا و دیگران می باشد.

کشمکش ارتباطی موجود در سطح اول غلبه بر حس طردشدگی است. روند شاگردسازی موجود در این مرحله بر اساس محبت و پذیرش بدون قید و شرط خدا بنا شده است (تیتس ۳:۵). بنای یکدیگر، با تحکم سلطه جویانه و حسناپس خواستن شروع نمی شود، بلکه سرآغاز آن پذیرش و تأیید شخصی می باشد. وقتی احساس پذیرفته شدن در آنها به وجود بیاید ایشان به طور داوطلبانه خود را نسبت به رهبران مسئول و جوابگو خواهند دانست. وقتی افراد سلطه جو بدون پذیرش و تأیید دیگران صرفاً خواهان مسئولیت پذیری افراد باشند، هرگز به مقصود خود نخواهند رسید.

اولین هدف در شاگردسازی این است که به افراد کمک کنید تا ریشه محکمی در مسیح داشته باشند. این امر مستلزم موارد زیر است:

- ۱- سوق دادن افراد بسوی مسیح و هدایت آنها به سوی اطمینان از نجات شان.
- ۲- هدایت آنها بسوی شناخت حقیقی خدا و اینکه در مسیح کیستند، و کمک کنیم تا راه های خدا را بشناسند.
- ۳- تغییر انگیزه اساسی آنها از ترس های غیرمنطقی به ترس از خدا. همچنین به آنها کمک کنیم تا بر حس تقصیر و شرم غلبه یابند.
- ۴- به آنها کمک کنیم تا ببینند که به چه روش هایی خدا را به بازی گرفته اند و یا چگونه در برابر اقتدار خدا سرکشی و طغیان می کنند.
- ۵- با قبول و تأیید افراد، حالت تدافعی آنها را در برابر طردشدگی از بین ببریم.

## سطح دوم: بنا شدن در مسیح (کولسیان ۲:۷)

بنای افراد در مسیح، در بُعد روحانی شروع می شود. در این مرحله باید به آنها کمک کرد که تفاوت بین رفتار بر اساس جسم و رفتار به روح را تشخیص دهند. اگر انتخاب آنها این باشد که بیشتر بر اساس جسم رفتار کنند، به مدت طولانی تری نیز نابالغ باقی خواهند ماند. اگر انتخاب آنها این باشد که بیشتر در روح سلوک کنند، زودتر رشد خواهند یافت. اساس این حقیقت به درک ایماندار مربوط می شود که بداند شرایط بیرونی و یا نحوه رفتار او و یا

اینکه در آینده چه کسی خواهد شد، بیانگر هویت او نمی باشند. تنها خدا و واکنش ما نسبت به او تعیین کننده این موضوع می باشد.

از لحاظ عقلانی، وقتی مسیحیان خریدار دروغ شیطان و یا فلسفه های دنیوی می شوند، قادر به رشد نخواهند بود (ر. ج. به کولسیان ۸:۲ و ۱۸ و ۱۹). جنگ ما به خاطر ذهن ماست و ما باید یاد بگیریم که: «هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر سازیم» (دوم قرنتیان ۵:۱۰). شاگردی، مستلزم تربیت فکری است. افرادی که در قبال افکارشان مسئولیت پذیر نیستند، نمی توانند شاگرد و بالطبع تربیت شوند.

احساسات، محصول افکار ما می باشند. اگر افکار و عقاید ما نادرست باشند، با احساسات منفی در کشمکش خواهیم بود. عصبانیت، نگرانی و افسردگی مداوم بیانگر ساختار نادرست ایمان می باشند. بارزترین علامت های مشخصه سلامت فکری و احساسی، داشتن شناخت درست از خدا، قبول راه های او و اطمینان از بخشش اوست.

از نظر ارادی، مسیحیان نیاز دارند که به جای تسلیم شدن در برابر میل و انگیزه های جسمانی، ثمره روحانی پرهیزگاری را تجربه نمایند.

از نظر ارتباطی، بخشش، کلید تجربه آزادی در مسیح است. بخشش چسبی است که اعضای خانواده و کلیسا را به هم می چسباند. شیطان از عدم بخشش، بیشتر از هر کمبود انسانی استفاده می کند تا جلوی رشد افراد و خدمات را بگیرد. انسانی که نمی بخشد به واسطه یوغی به گذشته بسته شده است و برای رفتن به سمت مسیح آزاد نیست.

دومین هدف در شاگردسازی، قبول هدف خدا است که همان تقدس و شبیه مسیح شدن است. این امر مستلزم موارد زیر می باشد.

- ۱- به مردم کمک کنیم که به قوت روح القدس در ایمان زندگی کنند.
- ۲- آنها را هدایت کنیم که فکرشان را طوری تربیت دهند که حقیقت را باور کنند.
- ۳- به آنها کمک کنیم تا از چرخ فلک احساسات شان پیاده شوند و به جای اینکه افکارشان را بر شرایط متمرکز سازند، متوجه خدا کنند.
- ۴- آنها را تشویق به پرهیزگاری کنیم.
- ۵- آنها را به مبارزه ای دعوت کنیم تا با بخشش دیگران و طلب بخشش، مشکلات شخصی خود را حل کنند.

### سطح سوم: سلوک در مسیح (کولسیان ۶:۲)

علامت مشخصه افرادی که از نظر روحانی بالغ هستند این است که حواس خود را طوری تربیت کرده اند که قادر به تشخیص خوب و بد باشند (عبرانیان ۵:۱۴). تشخیص درست صرفاً عملکرد ذهن نیست؛ بلکه عملکرد روح القدس نیز می باشد. خدا به واسطه روحش، با دادن یک روح سازگار و موافق به ایماندار بالغ روحانی، او را متمایز می گرداند

و در مقابل روح ناموافق به او هشدار می‌دهد. در جنگ روحانی، تشخیص و تمیز روحانی خط مقدم جبهه می‌باشد.

از نظر عقلانی، مردم به خاطر "عدم معرفت" هلاک می‌شوند (هوشع ۴:۶). افراد بالغ می‌توانند زندگی پرثمری داشته باشند اگر بدانند که چه کاری و چگونه باید انجام دهند. در این سطح، مشورت دادن به افراد در مفهوم کتاب مقدسی کاری است نیکو.

از نظر احساسی، یک ایماندار بالغ یاد می‌گیرد که در تمام شرایط قانع باشد (فیلیپیان ۴:۱۱). در زندگی چیزهای ناامیدکننده زیادی وجود دارد، و بسیاری از آمال ایمانداران به سرانجام نخواهد رسید. ولی تا زمانی که اهداف آنها الهی باشد، هیچ کدام از آنها ناکام باقی نخواهد ماند. مسیحیان در بطن مشکلات زندگی، احتیاج به تشویق دارند. تشویق به معنی دادن جرأت به مردم است تا ادامه دهند. هر معلمی باید یک مشوق باشد.

به گفته شخصی «زندگی موفق مسیحی منوط به تمرین اراده است.» شخص بی‌نظم و ترتیب نمی‌تواند زندگی ثمربخشی داشته باشد. ولی یک شخص منضبط، شخصی است که از روح القدس پر شده و هر کشمکشی را که خود از آن آگاهی دارد، حل کرده است.

از نظر ارتباطی، یک ایماندار بالغ، دیگر برای خود زندگی نمی‌کند بلکه برای دیگران. احتمالاً بزرگترین امتحان برای میزان بلوغ یک ایماندار در دو دعوت زیر دیده می‌شود: «با محبت برادرانه سرسپرده هم باشید. در احترام گذاشتن به یکدیگر، از هم پیشی بگیرید» (رومیان ۱۲:۱۰). «از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید» (یوحنا ۱۳:۳۵).

به بیان ساده‌تر، سومین هدف شاگردسازی این است که به ایمانداران کمک کنیم تا در منازل، محل کار و در اجتماع به عنوان یک ایماندار عمل و رفتار کنند. زندگی مؤثر مسیحی شامل بهره گرفتن مناسب از عطایای روحانی، استعدادها و هوش برای خدمت به دیگران است و اینکه شاهد مثبتی در جهان باشیم.

مسیحیان بسیاری در سطح اول باقی مانده‌اند، به گذشته خود قفل شده‌اند، بر اثر ترس بی‌حرکت مانده‌اند و به دلیل طردشدگی تنها مانده‌اند. آنها نمی‌دانند در مسیح چه جایگاهی دارند بنابراین به هیچ طریقی در زندگی مسیحی خود موفق نیستند. به جای اینکه دائماً به ایمانداران نابالغ بگوییم که چه بایستی بکنند، برای کاری که مسیح برای آنها انجام داده با آنها جشن بگیریم و کمک کنیم تا همان شخصی شوند که در مسیح خوانده شده‌اند.

## مفاهیم مشاوره

زمانی که مشاوره شبانی را تدریس می‌کردم، از دانشجویان خواستم بر روی برگه‌ای مشکل خصوصی خودشان را که به سختی می‌توانند با شخص دیگری در میان بگذارند بنویسند. وقتی متوجه شدم که درجه نگرانی و اضطراب دانشجویان به نقطه اوج خود رسیده است، به آنها گفتم که دست نگاه دارند و توضیحات لازم را دادم. وقتی فهمیدند که

نمی خواهم آنچه را که نوشته اند با شخص دیگری در میان بگذارند، نفس راحتی کشیدند. من شک دارم که آنها بدترین مشکل خود را نوشته باشند. البته فقط می خواستم آن ترسی را که به واسطه آشکار شدن اطلاعات مخرب و ناراحت کننده در مورد خودشان ایجاد می شود، تجربه کنند. مطمئن هستم که سختی این کار را درک کردند.

سپس از آنها خواستم که بگویند چه شخصی را برای در میان گذاشتن آن اطلاعات خصوصی که نوشته اند، انتخاب خواهند کرد. این شخص چه خصوصیتی را دارا می باشد و چه خصوصیتی نباید داشته باشد، رفتار او چگونه باید باشد و چه رفتاری نباید داشته باشد. سپس از دانشجویان خواستم که مهمترین معیاری را که برای فرد مقابل در نظر گرفته اند عنوان کنند تا من بر روی تخته سیاه بنویسم. فهرستی که تهیه شد عموماً شامل مواردی چون همدردی، رازداری، محبت، بلوغ، اعتماد، عدم انتقاد، صلاحیت، قدرت کمک کردن و موارد دیگر بود. سپس از آنها پرسیدم که این فهرست چه کسی را توصیف می کند و آنها پاسخ دادند: «خدا».

سپس تمرین را با این سؤال به پایان رساندم: «اگر تاکنون چنین فردی نبوده اید، آیا اکنون خود را متعهد می کنید که به چنین فردی مبدل شوید؟» اگر چنین فردی نیستید، هیچ کس دوست نخواهد داشت که مطلبی را با شما در میان بگذارد. اگر دیگران مشکل واقعی خود را در میان نگذارند، نمی توانید به آنها کمک کنید.

اجازه بدهید همین سؤال را از شما بپرسم: «آیا دوست دارید مبدل به شخصی شوید که دیگران می توانند به او اعتماد کنند؟» به عبارت دیگر، آیا می خواهید خود را متعهد کنید تا به شباهت مسیح در بیایید؟ مهم نیست که بر کرسی استادی دانشگاه نشسته باشید، یا پشت میز کلینیک مشاوره و یا پشت میز ناهارخوری منزلتان، خدا می تواند از شما استفاده کند تا به مردم خدمت کنید، و این امر زمانی امکان پذیر می شود که بخواهید شخصی دلسوز، رازدار و با ملاحظه باشید.

یک مشاور مسیحی در صدد کمک به مردم است تا از طریق توبه واقعی و ایمان به خدا، کشمکش های شخصی و روحانی خود را حل کنند. فرق نمی کند که این مشاوره توسط یک شبان، یک مشاور متخصص و یا یک دوست انجام بگیرد. هدف از مشاوره این است که به مردم کمک کند تا آزادی در مسیح را تجربه کنند و بتوانند در سلوک خود در مسیح بالغ و پرثمر باشند. اجازه دهید در زمینه مشاوره رسمی و غیررسمی پنج توصیه عملی به شما پیشنهاد کنم، شاید بتوانید در روابط مسیحی تان از آنها استفاده کنید.

### ۱- به مردم کمک کنید موضوعات ریشه ای را تشخیص دهند و حل کنند

مزمور ۱:۱-۳ مسیحی بالغ را با یک درخت مقایسه می کند. پر بار بودن شاخه ها در بالای زمین، نتیجه حاصلخیزی خاک و سلامتی ریشه می باشد که در زمین گسترده شده است. مسیحی در حال رشد، ریشه مستحکمی در مسیح دارد.

مردم معمولاً به سراغ مشاور می روند زیرا اشکالی در رفتار روزانه آنها وجود دارد. زندگی آنها به جای اینکه پر ثمر باشد، تهی است. همانند یک درخت، اغلب اوقات مشکلات

ظاهری تنها نشانه‌ای از مشکلات عمیق‌تر و ریشه‌دارتر است. آنها معمولاً میوه‌ای به بار نمی‌آورند زیرا مشکلی در ساختار ریشه آنها وجود دارد.

## ۲- صداقت احساسی را تشویق کنید

مراجعه‌کنندگان معمولاً دوست دارند دربارهٔ واقع‌های که برایشان اتفاق افتاده است صحبت کنند، ولی زیاد مایل نیستند که درباره شکست‌شان و یا شراکت‌شان در وقوع حادثه چیزی بگویند و احساس خودشان را زیاد بروز نمی‌دهند. تا زمانی که نتوانید آنان را به سمت صداقت احساسی سوق دهید، شانس آنها برای حل مشکلات درونی و آزادی از گذشته کم است.

این داستان در مورد پزشک میسیونری است که در جنگل‌های آفریقا خدمت می‌کرد. او مابین بومیان زحمت می‌کشید و مراقب سلامت جسمانی آنها بود. اشتیاق واقعی او این بود که نیاز روحانی آنها را نیز برآورده سازد، ولی پس از دو سال حتی یکی از بومیان، مسیح را قبول نکرده بود. او تا آنجا که می‌توانست نمونه زندگی مسیحی را ارائه می‌کرد. یک روز تنها فرزندش برحسب تصادف کشته شد. این فقدان خارج از تحمل او بود و غم از دست دادن فرزند، او را سخت تحت تأثیر قرار داده بود.

چون نمی‌خواست بومیان متوجه ضعف او شوند، به جنگل پناه برد و در حضور خدا فریاد زد: «خداوندا، چرا مرا در اینجا رها کردی؟ من حرفه خود را به خاطر خدمت بشارت قربانی کرده‌ام، ولی حتی یک نفر هم ایمان نیاورده است. و اکنون تو فرزندم را از من گرفتی. این درد فوق تحمل من است و من دیگر نمی‌توانم ادامه دهم.» او نمی‌دانست که یکی از بومیان او را تا جنگل تعقیب کرده و ناظر تخلیه احساساتش بود. مرد بومی به طرف دهکده دوید و فریاد زد: «مرد سفید درست شبیه ما است. مرد سفید درست شبیه ما است!» در عرض شش ماه کل دهکده پیرو مسیح گشت.

## ۳- حقیقت را در میان بگذارید

وقتی مسیحیان به دنبال کمک هستند، معمولاً به خاطر این است که زندگی با آنها خوب تا نکرده است. آنها معمولاً فکر می‌کنند که مشکل از خود آنهاست و بینش آنها نسبت به خدا تغییر شکل یافته است. چه افتخاری است که با آنها حقایق مربوط به هویت‌شان را در مسیح در میان بگذاریم، و به آنها کمک کنیم تا ساختار ایمان خود را اصلاح کنند! من چندین نسخه از فصل‌های دوم و سوم را در اتاق کارم نگاه می‌دارم. وقتی با محبت به مردم می‌گویم که جایگاهی در مسیح دارند، در واقع حقیقت کلام خدا را برای ریشه سست و بیمارگونه زندگی و ساختار ایمانی نادرست آنها بکار می‌بریم. اغلب مواقع عمل مشاوره با بررسی اشکالی که در مراجع وجود دارد شروع می‌شود. ما این افتخار را داریم که در مورد آنچه که در مورد آنها در مسیح صحت دارد صحبت کنیم. این نحوه رفتار به آنها اطمینان پیروزی می‌بخشد.

## ۴- دعوت به واکنش

نقش شما این است که حقیقت را با محبت در میان بگذارید و دعا کنید که مراجع حقیقت را انتخاب و قبول کند. ولی شما نمی توانید برای او انتخاب کنید. مشاوره مسیحی به واکنش ایمانی مراجع بستگی دارد. خداوند ما به کسانی که لمس شفابخش او را جستجو می کردند چنین گفت: «ایمانت تو را شفا داده است» (مرقس ۵: ۳۴)؛ «برو، مطابق ایمانت به تو داده شود» (متی ۸: ۱۳). اگر افرادی که حقیقت را با آنها در میان می گذارید شخصاً واکنش نشان ندهند، نمی توانید کمک بیشتری به آنان بکنید.

## ۵- به آنها کمک کنید تا بخشی از جماعت مسیحی گردند

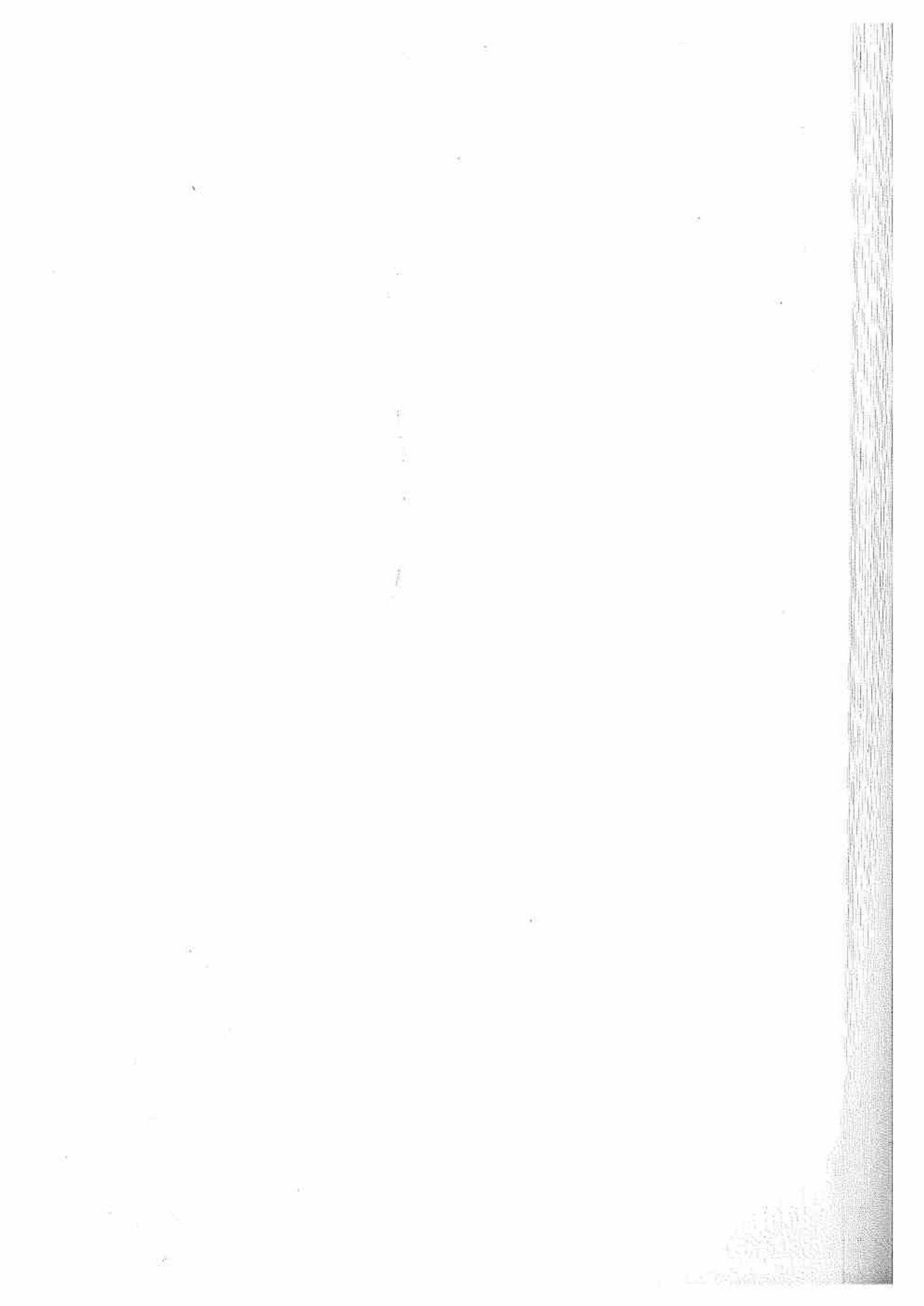
بالاخره، ما باید افراد را تشویق کنیم تا با پرورش روابطی سالم و حمایتی، از کشمکش و ناتوانی به بلوغ دست یابند. تقدس پیشرونده، روندی است که جدا از جامعه مسیحی امکان پذیر نخواهد بود. زندگی مسیحی هرگز زندگی تنهایی محسوب نمی شود. ما حقیقتاً به خدا و الزاماً به یکدیگر احتیاج داریم.

به اندازه مابقی عمرمان طول می کشد تا اذهان خود را تازه سازیم و به شباهت خدا در بیاییم. به فیض خدا آنچه که هستیم، هستیم. به عنوان معلمین و شاگردان، به عنوان مشاورین و مراجعین، تمام آن چیزهایی که داریم و می توانیم امید آن را داشته باشیم در هویت ما در مسیح ریشه دارد. باشد که زندگی و خدمت شما به دیگران به واسطه تعهدتان به مسیح و اعتقادتان به اینکه او راه، راستی و حیات است شکل گیرد (یوحنا ۱۴: ۶).





# کتاب راهنما



## یادداشتی از نیل اندرسون

لوقا ۵: ۱-۱۱ یکی از بخش‌های مورد علاقه من است که نشان‌دهنده نحوه تعلیم خداوند ما می‌باشد. عیسی از درون قایق پطرس، به گروه کثیری تعلیم می‌داد. «چون سخنانش به پایان رسید، به شمعون گفت: قایق را به جایی عمیق ببر، و تورها را برای صید ماهی در آب افکنید» (آیه ۴). عیسی از سخن گفتن فارغ شده بود، ولی تعلیم او همچنان ادامه داشت. پطرس آنچه را که عیسی گفت شنید، ولی تا زمانی که وارد قایقش نشد و دام خود را پهن نکرد، تعلیم عیسی را یاد نگرفت.

این کتاب راهنما به شما کمک خواهد کرد تا وارد قایق شوید و دام‌های خود را پهن کنید. می‌توانید این کار را به تنهایی بکنید ولی توصیه می‌کنم که آن را به همراه افرادی که وفادارانه در پی یادگیری هستند، انجام دهید. این کار باعث می‌شود که عده بیشتری در امر یادگیری مشارکت داشته باشند و از طرفی در چنین روابطی است که یادگیری بیشتری نصیب فرد می‌شود. آنچه که یک مطالعه گروهی را غنی می‌سازد، بنا نهادن چنین روابطی است که مبتنی بر اعتماد می‌باشد و همچنین وقف کردن خود به دیگران در دعا.

از لیزا گست<sup>۱</sup> به‌خاطر کمک فوق‌العاده‌اش در امر چاپ اولین نسخه این کتاب راهنما تشکر می‌کنم. منبع دیگری که در این زمینه به من کمک کرد کتاب «پیش رفتن به سوی رشد روحانی»<sup>۲</sup> است (نور انجیل، ۱۹۹۲، چاپ مجدد ۲۰۰۰) که برنامه‌ای برای تعلیم این حقایق در کلاس‌های کانون شادی و یا گروه‌های کوچک ارائه می‌دهد. از آنجا که تمامی این منابع به‌صورت نوار ویدئویی وجود دارد، می‌توانید هفته‌ای یک ساعت به دستورالعمل‌های این نوار نگاه کنید و سپس آن را در گروه خودتان بکار ببرید.

دعای من این است که شما به هویت واقعی خود در مسیح پی ببرید و یاد بگیرید که به‌عنوان فرزند خدا زندگی کنید. اگر این کتاب راهنما رسیدن به چنین هدفی را ممکن سازد، باعث خوشوقتی من خواهد بود. باشد که فیض و محبت پدر آسمانی‌مان، شما را به فراوانی ارثی که در مسیح داریم برکت دهد.

نیل ت. اندرسون



## شما کیستید؟

عیسی به پیروان خود وعده می‌دهد که «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸:۳۲). اگر می‌خواهیم این آزادی وعده داده شده در مسیح را تجربه کنیم و به بلوغ مسیحی دست یابیم، هویت ما در عیسای مسیح حقیقتی است بنیادین که ما ایمانداران نیازمند به درک آن هستیم.

## شما کیستید؟

این سؤال که "شما کیستید؟" به نظر ساده است، ولی زمانی که سعی می‌کنیم به آن پاسخ دهیم موضوع کمی پیچیده می‌شود. اگر کسی از شما پرسد که "شما کیستید؟" چه پاسخی به او خواهید داد؟

گرایش ما این است که هویت خود و یا دیگران را در مسائلی چون ظاهر، شغل، و گاهی حتی در دیدگاه‌های الیهاتی و مسائل فرقه‌ای و نقشی که در کلیسا ایفا می‌کنیم می‌بینیم. ولی آیا هویت شما وابسته و مشروط به ظاهر، شغل و باور تان است؟ و یا شغل، ظاهر و اعتقاداتان بیانگر هویت شما است؟ این سؤالی است بسیار مهم، خصوصاً از این لحاظ که به رشد مسیحی مربوط می‌شود.

نیل اندرسون معتقد است امیدی که شما به عنوان یک مسیحی برای رشد و کمال دارید ریشه در درک شما از هویت تان، خصوصاً هویت شما در مسیح به عنوان فرزند خدا دارد. درک شما از اینکه خدا کیست و شما در رابطه با او چه کسی می‌باشید، اساسی است حیاتی برای ساختار ایمان و الگوهای رفتاری شما به عنوان یک مسیحی.

آیا زمانی که در مورد هویت تان فکر می‌کنید، به‌طور طبیعی خود را فرزند خدا تصور می‌کنید؟ آیا برای پاسخ مثبت و یا منفی خود جوابی دارید؟

در کدام قسمت از زندگی شخصی تان رابطه‌ای بین ساختار ایمان و الگوهای رفتاری خود می‌بینید؟ یک و یا دو نمونه از این ساختار ذکر نمایید.

اگر خود را به عنوان فرزند محبوب خدا (که واقعاً هستید) تصور می‌کردید، چه تغییری در رفتار تان حاصل می‌شد؟

## معادلات غلط در جستجوی هویت

نیل در مورد دختری ۱۷ ساله و جذاب سخن می‌گوید که ظاهراً تمامی محاسن را با هم داشت، از جمله معدلی عالی، استعداد موسیقی، بورسیه کامل دانشگاه، گنج‌های پر از لباس‌های زیبا و یک ماشین کاملاً نو.

وقتی نیل با دختر صحبت می‌کرد، به سرعت تشخیص داد که دنیای درون این دختر با برون او کاملاً فرق دارد. او از مری پرسید: «آیا تابه‌حال شده که در طول شب از بی‌کفایتی خودت گریه کرده و آرزو کرده باشی که ای کاش شخص دیگری می‌بودی؟» مری در حالی که گریه می‌کرد پاسخ داد: «شما از کجا فهمیدید؟»  
ظاهر تان در مورد شما چه می‌گوید؟ فکر می‌کنید مردم با نگاه کردن به ظاهر شما چه تصویری در ذهن می‌پرورند؟

شاید شما نیز همانند مری احساس بی‌کفایتی کرده‌اید و دوست داشتید که جای شخص دیگری می‌بودید. از چه نظر ظاهر و باطن تان با هم تفاوت دارند؟ به چند مورد اختلاف بین ظاهر و باطن تان اشاره کنید.

دلایلی چون شرم، ترس، عدم امنیت، تنهایی و دردهای گذشته و همچنین دلایل بسیاری باعث می‌شوند که مردم عمداً و یا غیر عمد شخصیت واقعی خود را از دیگران پنهان کنند. چرا شما شخصیت واقعی خود را در زیر ظاهری پنهان می‌کنید که فرسخ‌ها از دنیای درون شما فاصله دارد؟

اغلب آنچه را که در ظاهر نشان می‌دهیم برگرفته از باور غلطی است که در سر می‌پرورانیم، به عبارتی دیگر فکر می‌کنیم که اگر ظاهری جذاب داشته باشیم و کار خود را به نحو احسن انجام دهیم و یا به مقامی دست یابیم، در دنیای درون خود نیز به همه چیز دست خواهیم یافت. ولی واقعیت غیر از این است. امکان دارد شما از خصوصیات خود چون جذابیت، عملکردی خوب و مقام برخوردار باشید ولی دارا بودن این خصوصیات هیچ برابری با احساس کمال و ارزشمندی نخواهد داشت. تنها معادله هویتی که در پادشاهی خدا کاربرد دارد، این است: شما به اضافه مسیح. فقط معادله شما و مسیح برابر است با کمال و معنی و مفهوم.

چگونه دریافتید که جذاب بودن، شغل خوب و دست‌یابی به مقام، به معنای کمال نیست و محبت را نصیب شما نمی‌کند؟

در کدام جنبه از زندگی تان مسیح به شما کمال و معنی و مفهوم زندگی را که در جستجوی آن بودید بخشیده است؟

به کدامین جنبه از زندگی تان می‌خواهید مسیح کمال و معنی و مفهوم بخشد؟  
در پادشاهی خدا همه دارای فرصتی یکسان برای داشتن زندگی پر بار و با مفهوم هستند. چرا؟ زیرا کمال و معنی و مفهوم زندگی به اینکه شما چه چیزی دارید و یا ندارید و یا چه کاری کردید و یا نکردید بستگی ندارد. در مسیح، شما از نظر مقام، شخصی کامل محسوب

شده‌اید و زندگی پر بار و باهدفی را تحصیل کرده‌اید و این همه منوط به هویت شماست که فرزند خدا می‌باشید.

گرچه هویت یک مسیحی در مسیح کلید کمال است، ولی اکثر ایمانداران با هویت، امنیت، بایستگی، رشد روحانی و حس ارزشمندی خود مشکل دارند. احتمالاً جهل دلیل اصلی این امر است (به هوشع ۶:۴ مراجعه کنید). دلایل دیگری نیز وجود دارد، برای برخی شهوت، و یا عدم توبه و ایمان به خدا، و برای برخی فریب پدر دروغگویان عامل اصلی این امر است (یوحنا ۸:۴۴).

شما چه تصورات غلطی در مورد هویت خود دارید؟

وقتی از شخصی در مورد تصورات غلطی که در مورد خودش دارد سؤال می‌کنیم درست مانند این است که از یک ماهی در مورد آبی که در آن شنا می‌کند سؤال کنیم. فرد نمی‌تواند آنچه را که واقعیت وجودی خودش است ببیند. اگر مطمئن نیستید که کدامیک از تصوراتی که در مورد خود دارید اشتباه است، از شخصی که به او اعتماد دارید بخواهید تا به شما کمک کند تا خودتان را آنچنان ببینید که خدا می‌بیند. همچنین وقتی را به دعا بدهید و از خدا بخواهید تا به شما کمک کند تا از طریق او خود را ببینید.

نیل در مورد زن جوانی صحبت می‌کند که فکر می‌کرد فرد شروری است. البته این امکان وجود داشت که کارهای شرورانه‌ای انجام داده باشد، ولی جوهر وجودش شرور نبود و دلیل آن هم همان احساس پشیمانی بود که بعد از ارتکاب گناه، او را فرا می‌گرفت. اما او به جای اینکه به حقیقت ایمان بیاورد، اتهامات وارد آمده از طرف شیطان را باور می‌کرد و اجازه می‌داد تا این اتهامات دیدگاهی را که نسبت به خودش داشت تحت تأثیر قرار دهد.

شیطان به چه طرفی شما را در این چاه زندانی کرده است؟ آیا برای مثال در کاری شکست خورده‌اید و خود را شکست‌خورده فرض کرده‌اید؟ آیا هویت خود را بر اساس آنچه که هستید یعنی فرزند خدا بنا می‌کنید و یا بر اساس آنچه که انجام می‌دهید؟ صریح و صادق باشید و سپس همانطور که برای شرایطتان دعا می‌کنید، از خدا تشکر کنید که شما را به عنوان فرزندش می‌بیند.

اگر بر اشتباهاتی که در طول زندگی انجام داده‌اید متمرکز شوید، متضرر چه زیان‌هایی خواهید بود؟

وقتی دروغ شیطان را باور کرده و فکر می‌کنیم که اعمال ما بیانگر هویت ماست، در واقع این باور غلط، ما را در تارهای ناامیدی و شکست بیشتر اسیر می‌سازد.

## خلقت اولیه

پیدایش باب‌های یک و دو در مورد چگونگی خلقت آدم و حوا سخن می‌گوید که به صورت خدا آفریده شدند و آنها ظرفیت کامل فکر کردن، احساس کردن و انتخاب را

به ما بخشیدند. وقتی خدا در بینی آدم دمید، او از نظر جسمی و روحانی زنده گشت (به پیدایش ۱: ۲۶ و ۲۷ مراجعه کنید). برای یک مسیحی، زنده بودن از نظر روحانی به معنی اتحاد با خدا از طریق بودن در مسیح است. این اتحاد سه چیز مهم برای ایمانداران به ارمغان می‌آورد.

**بایستگی** - در خلقت اولیه، به انسان هدفی الهی داده شد که همانا تسلط بر تمامی خلقت بود. به عنوان فرزندى که در مسیح تولد تازه یافته‌اید، وظیفه مهمی دارید که باید برای خداوند انجام دهید.

**ایمنی** - در باغ عدن، تمامی احتیاجات آدم و حوا رفع می‌شد. به همین شکل، ما که پیروان مسیح هستیم هیچ کمبودی نداریم. ایمنی و امنیت جلوه دیگری از ارث ما در مسیح می‌باشند.

**حس تعلق** - حس واقعی تعلق نه تنها بیانگر تعلق ما به خدا است، بلکه نشان‌دهنده نیاز ما به همدیگر نیز می‌باشد؛ درست همانگونه که خدا حوا را برای داشتن یک رابطه با مفهوم، باز و مشارکتی برای آدم آفرید.

در حال حاضر کدامیک از موارد بالا به شما مربوط می‌شود؟ چرا؟

کدامیک از موارد بالا قابل دسترس به نظر نمی‌رسد؟ چرا؟

از زمانی که گناه وارد جهان شد، بایستگی، ایمنی و حس تعلق دیگر سهم بشر محسوب نمی‌شوند.

## اثرات سقوط

تأثیرات سقوط بشر بهت‌آور، سریع و دور از دسترس بود، و بر هر عضوی از نسل بشری، منجمله شما تأثیر گذاشته است. در اینجا پنج تأثیر سقوط را بررسی خواهیم کرد.

## مرگ روحانی

به علت سقوط، رابطه آدم و حوا با خدا دچار مشکل شد. آنها از خدا جدا گشتند. چه زمانی شما به جدایی خود از خدا واقف گشتید؟ چه شرایطی باعث شد که نیاز خود را به خدا تشخیص دهید؟

شاید همین حالا به نیاز خود به خدا پی بردید. در دعایی کوتاه، نیاز خود را به او بازگو کنید و بگویید که چگونه از تبدیل شدن به همان شخصیتی که او می‌خواهد قاصر آمدید. اول یوحنا ۹:۱ را بخوانید و از خدا به خاطر هدیه بخشش تشکر کنید. شما به خاطر مرگ نیابتی مسیح که به جای شما مرد، پاک و بخشیده شده‌اید. پس عیسی را به عنوان نجات‌دهنده خود قبول کنید و از او بخواهید که به شما کمک کند تا با او به عنوان خداوند زندگی‌تان زندگی کنید. (توجه: بسیار مهم است که یکی از اعضای کلیسا را پیدا کنید تا به شما در رشد شناخت و تعهدتان نسبت به خدا کمک کند.)



## شناخت تباه شده از خدا

سقوط بر طرز تفکر آدم و حوا (و من و شما) تأثیر گذاشت. این حقیقت که آدم و حوا سعی کردند خود را از حضور خدا مخفی سازند، به روشنی بیانگر درک اشتباه آنها از هویت خدا است (پیدایش ۷:۳ و ۸).

شما کی سعی کرده‌اید خود را از خدا مخفی سازید؟ چه عاملی باعث این کار بوده است؟

آیا در حال حاضر سعی می‌کنید خود را از خدا مخفی کنید؟ اگر پاسخ شما مثبت است، چه عاملی باعث این کار شده است؟ مزبور ۲۳، کلام پر از محبت خدا را برای خود بخوانید. به این حقیقت ایمان بیاورید که لازم نیست خود را از خدایی پر محبت و بخشنده مخفی سازید.

در طرح اولیه خدا، شناخت، ماحصل ارتباط بود. وقتی آدم و حوا رابطه خود را با خدا از دست دادند، شناخت خدا را نیز که جز لاینفک این ارتباط بود از دست دادند. وقتی حیات تازه را نداریم، چیزهایی در مورد خدا می‌دانیم ولی او را نمی‌شناسیم زیرا رابطه ما با او قطع شده است. اما زمانی که وارد خانواده خدا می‌شویم، می‌توانیم خدا را به همان صورتی که آدم و حوا می‌شناختند بشناسیم.

توضیح دهید زمانی که از مرحله شناخت سطحی در مورد خدا به مرحله شناخت واقعی او منتقل شدید، چه تغییراتی در زندگی شما بوجود آمد. تصویر قبلی از چه لحاظ با تصویر جدید متفاوت است؟ حال که خدا را شخصاً می‌شناسید چه تغییری در شخصیت شما بوجود آمده است؟

از آنجا که در نجات، فکر مسیح را یافتیم قادر هستیم که خدا را شخصاً بشناسیم (به اول قرنیتان ۱۶:۲ مراجعه کنید).

## احساسات منفی غالب

سقوط آدم نه تنها بر طرز تفکر نوع بشر اثر گذاشت، بلکه بر احساسات ما نیز تأثیر گذاشت.

یکی از تأثیرات آن این بود که ما پر از ترس و اضطراب گشتیم. قبل از اینکه متوجه شوید فرزند خدا هستید چه ترس‌هایی در زندگی شما وجود داشتند؟ (این حقیقت که هنوز ترس‌هایی در شما وجود دارد، ذره‌ای از مقام فرزندخواندگی شما نمی‌کاهد).

دیگر محصول فرعی گناه، حس شرم و تقصیر است. در زندگی شما چه چیزهایی منبع شرم و تقصیر بوده‌اند؟

بشر پس از سقوط افسرده و عصبانی نیز شد. چه وقایع و یا شرایطی شما را افسرده و یا عصبی می‌کند؟

خدا برای مقابله با احساساتی قوی و مخرب چون ترس و اضطراب، شرم و تقصیر، افسردگی و عصبانیت از شما می‌خواهد که چه کار کنید؟

در پیدایش باب ۴، خدا به قائن عصبانی در مورد احساساتش چنین می گوید: «اگر نیکویی می کردی، آیا مقبول نمی شدی؟» (پیدایش ۷:۴). به عبارتی دیگر، اگر آنچه که درست بود انجام می دادی، احساس عصبانیت و افسردگی نمی کردی. آیا به یاد دارید زمانی را که رفتاری نادرست داشتید و در پی آن احساس بدی در خود تجربه کردید و یا برعکس، در اثر رفتاری درست احساسی خوب داشتید؟

در مورد زندگی کنونی خود فکر کنید. فکر می کنید در رابطه با رفتار و احساس تان چه تغییرات رفتاری بایستی در پرتو نور حقیقت ایجاد شود؟

## تعدد انتخاب

سقوط نه تنها بر طرز تفکر و احساسات ما اثر گذاشت، بلکه اراده ما را برای انتخاب زیر سؤال برد. در باغ، آدم و حوا هر کاری را که می خواستند می توانستند انجام دهند به جز خوردن از درخت معرفت نیک و بد (پیدایش ۲:۱۶ و ۱۷). یکی از نتایج انتخاب غلط آنها در مورد خوردن میوه درخت وجود انتخاب های درست و غلط بی حدی است که من و شما هر روزه با آنها سر و کار داریم.

از میان انتخاب هایی که با آنها مواجه هستید، کدامیک به وضوح تضاد میان اراده شما و اراده خدا را نشان می دهد؟ برای اینکه مطمئن شوید که اراده شما و اراده خدا برای زندگی تان یکی است چه کاری می توانید انجام دهید؟

## ویژگی ها تبدیل به نیاز می شوند

یکی دیگر از تأثیرات طولانی مدت گناه این است که ویژگی های درخشان انسان قبل از سقوط، بعد از سقوط تبدیل به نیاز فاحش او شد.

طردشدگی جانشین مقبولیت شد، بنابراین ما نیاز به تعلق داشتن را احساس می کنیم. وقتی نیازمند حس مقبولیت از طرف خدا و یا مردم بوده اید، چه کاری برای برآورده ساختن این نیاز کرده اید؟

خدا چگونه این نیاز را در زندگی شما برآورده ساخته است؟ شما چگونه می توانید نیاز دیگران را برآورده سازید؟

حس تقصیر و شرم جانشین معصومیت شد، بنابراین نیاز داریم که حس خود-ارزشی ما احیاء شود.

اگر احساس بی ارزشی می کنید، اگر خود سرسخت ترین منتقد خود هستید و یا اگر به ندرت از خودتان خوشتان می آید، چه کاری برای غلبه بر این احساسات انجام داده اید و یا چه کاری می توانید انجام دهید؟

فکر می کنید چگونه هویت شما به عنوان فرزند خدا و یا هویت تان در مسیح می تواند کمکی برای مقابله با این تصویر منفی باشد؟

ضعف و ناتوانی جانشین اقتدار شد، بنابراین ما نیاز به قدرت و خویشتن‌داری داریم. چگونه در زمان ضعف و ناتوانی، در خداوند قوت و آرامش یافته‌اید؟ نسبت به شرایط دقیق باشید.

نیل اندرسون به این موضوع اشاره می‌کند که روح بشر به‌گونه‌ای آفریده نشده که به‌عنوان یک رئیس عمل کند. شما نمی‌توانید خدا و ثروت را خدمت کنید (متی ۶: ۲۴). شما چگونه از وقت، استعداد و پول خود استفاده می‌کنید؟ چه کسی و یا چه چیزی را خدمت می‌کنید، اگر می‌توانید به این سؤال پاسخ دهید، لطفاً دلیل آن را نیز بیان کنید.

ما انسانها چندین نیاز اساسی داریم. بعد از سقوط آدم، احساس تعلق داشتن می‌کنیم، نیازمند احیای حس خود-ارزشی هستیم و نیازمند قدرت و خویشتن‌داری می‌باشیم.

نیل اندرسون خاطرنشان می‌کند که تمامی این وسوسه‌ها کوششی است از سوی شیطان تا ما را مجبور کند مستقل از خدا زندگی کنیم. شیطان سعی می‌کند به همان روشی که عیسی را وسوسه کرد، ما را نیز به واسطه نیازهای اساسی و حیاتی زندگی وسوسه کند. در زندگی شما چه واقعه‌ای این مسئله را ثابت می‌کند؟ به عبارت دیگر، چه مواقعی تلاش برای رفع نیاز اساسی زندگی‌تان، شما را به سوی گناه رهنمون کرده است؟ شما که عیسی را "خداوند" می‌خوانید باید به این امر واقف باشید که او گناهان اعتراف‌شده شما را می‌بخشد (اول یوحنا ۹: ۱).

به‌عنوان خلقت منحصر به فرد خدا، شما با ارزش می‌باشید. به‌عنوان فرزند خدا، می‌توانید ایمنی و امنیت را تحصیل کنید. به‌عنوان عضوی از خانواده خدا، می‌توانید حس متعلق بودن را تجربه کنید.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

حال با توجه به آن حقایقی که در این فصل یاد گرفتید به سؤال "من کیستم؟" پاسخ دهید. در طول هفته، سعی کنید با استفاده از برخی از پاسخ‌ها با تفکرات منفی‌ای که نسبت به خود دارید مقابله کنید.

## دعا

خدای پدر،

برای من افتخاری است که فرزند تو باشم. این در واقع بخششی از فیض تو است که کاملاً درک نمی‌کنم. به خاطر محبت عظیمی که نسبت به من داری از تو سپاسگزارم، و از تو می‌خواهم که به من کمک کنی تا زندگی‌ای در خور نام تو داشته باشم. کمک کن تا بر اساس آن حقیقتی زندگی کنم که بیانگر هویت

من در مسیح است. کمک کن تا خود را از چشمان تو بنگرم و محبت تو را نسبت به خودم درک کنم. بگذار تا این محبت، مرا قوت بخشد و راهنمایی کند. به نام عیسای مسیح دعا می‌کنم، به نام کسی که تو به واسطه او با فیض عظیمت محبتی را که نسبت به من گنهکار داشتی نشان دادی. آمین.

## نگاهی به آینده

به عنوان یک ایماندار، هویت واقعی شما به آنچه که انجام می‌دهید و یا آنچه که دارید بستگی ندارد، بلکه بستگی به آن شخصیتی دارد که در مسیح دارید. شما زمانی شخصیت خود را در مسیح بهتر درک خواهید کرد که بدانید مسیح چگونه آن هویتی را که آدم در زمان اخراجش از باغ از دست داد، دوباره برای شما به دست آورد. موضوع فصل بعدی در مورد پیروزی مسیح است و آنچه برای شما به ارمغان آورده.

## کل انجیل

همانطور که دیدیم، بسیاری از مسیحیان زندگی آزاد و پرثمری ندارند زیرا هویت و جایگاه خود را در مسیح درک نکرده‌اند. تا زمانی که آنها خود را به همان شکلی که خدا آنها را می‌بیند نبینند، نمی‌توانند به‌طور کامل انجیل و آن تغییر اساسی را که در لحظه اعتماد به مسیح ایجاد می‌شود بفهمند.

## کل انجیل

داستان بیل و مثال اریک لیدل را به‌خاطر بیاورید.

داستان بیل به شما در مورد مسابقه دو برای خداوند، تمرکز و آمادگی جسمانی تان چه می‌گوید؟ اریک لیدل دوندۀ مسابقات المپیک در مسابقات روز یکشنبه شرکت نکرد، یعنی مسابقه‌ای که احتمال برد نیز داشت و او این کار را به‌خاطر احترام به پدر آسمانی انجام داد. چه زمانی تعهد شما نسبت به خداوند باعث شده است قدمی بردارید که برای دیگران قابل درک نبوده است؟

ما مسیحیان به‌خاطر آن تغییر بنیادینی که در لحظه اعتماد به مسیح در ما ایجاد شد، به نمک و نوری در این دنیای تاریک و در حال احتضار مبدل گشتیم.

## مسیح به‌عنوان یک سر مشق

بسیاری از مسیحیان خود را با آدم اول همسان می‌کنند یعنی با آدمی که گناه کرد و از حضور خدا رانده شد. اما، در حقیقت، مسیحیان با عیسای مسیح، یعنی آخرین آدم یکی محسوب می‌شوند. در نتیجه، تغییری که در زندگی و گذشته شما به‌وقوع پیوست تا به ابد ژرف و عمیق خواهد بود. لازم است یقین حاصل کنید که با آدم درست یعنی عیسی، منجی تان همانندسازی می‌کنید.

آنچه در مورد عیسی متوجه می‌شویم، وابستگی کامل او است به خدای پدر. شما در چه قسمتی مشکل دارید و شاید مانند آدم اول کاملاً به خدا توکل نکردید. چه قسمت‌هایی از زندگی تان (رفتارها، مسئولیت‌ها و غیره) را مایل نیستید که به‌طور کامل به خدا بسپارید؟

چه عاملی باعث می‌شود که به‌طور کامل به خدا اعتماد نکنید و به او وابسته نباشید؟ این موانع را در حضور خدا اعتراف کنید و از او بخواهید که کم‌ایمانی شما را برطرف نماید (به مرقس ۲۴:۹ مراجعه کنید).

آیا تاکنون اتفاق افتاده است که قدمی از روی ایمان بردارید و وفاداری خداوند را در خصوص بزرگترین انتظاری که از او داشته‌اید احساس کنید؟ این تجربه را با جزئیات کامل بیان کنید و اجازه دهید این تجربه برای قدم‌های بعدی ایمان‌تان معیاری محکم باشد. امروز در زندگی‌تان چه فرصتی برای برداشتن قدم ایمان دارید؟ بدترین و بهترین اتفاقی که با برداشتن این قدم امکان وقوعش وجود دارد چیست؟ نگرانی‌ها، ترس‌ها و آمال خود را با خدا در میان بگذارید و همانطور که این قدم را برمی‌دارید، هدایت و جرأت انجام کار را از او بخواهید.

## عیسی آمد تا به ما حیات بخشد

آدم و عیسی هر دو از نظر روحانی زنده متولد شدند. آدم وقتی گناه کرد از نظر روحانی مرد. ولی عیسی، برخلاف آدم، از نظر روحانی زنده ماند.

شما چه زمانی همانند آدم اول از انجام اراده خدا برای زندگی‌تان بازماندید؟ گناهان مزمنی را که در زندگی‌تان دارید، به حضور خدا اعتراف کنید و از او بخواهید به شما قوت عطا کند تا بتوانید مواقعی که شیطان حمله می‌کند و وسوسه‌هایی را سر راهتان می‌گذارد که می‌داند شما نسبت به گناه بودن آن مشکوک هستید، مقاومت کنید.

اکنون متی ۱:۴-۱۱ را بخوانید. چگونه این صحنه از زندگی عیسی، مقاومت در مقابل گناه را نشان می‌دهد؟

در این هفته، چه قدم خاصی را می‌خواهید بردارید که بیشتر با کلام خدا آشنا شوید و بتوانید همانند عیسی در مقابل گناه، مقاومت کنید؟ این کار را با اهدافی واقعی شروع کنید. به‌طور مثال هر روز قسمتی از کتاب مقدس را بخوانید، در آموزشگاه کتاب مقدس شرکت کنید و یا کتاب مقدس خود را به کلیسا ببرید تا بهتر بتوانید موعظه را دنبال کنید. بگذارید رسیدن به این هدف، اولین قدم برای استفاده از شمشیر روح باشد که شما برای مقابله با ترندهای شیطان از آن استفاده می‌کنید (افسیان ۱۷:۶).

عیسی با وابستگی کامل خود به خدا و با نبود نکردن زندگی روحانی‌اش به واسطه گناه، چه تفاوت و تغییری در زندگی یک مسیحی یعنی من و شما ایجاد کرد؟ این تفاوت بین مرگ و زندگی است.

## کل انجیل

بسیاری از مسیحیان تنها با نیمی از انجیل زندگی می‌کنند. در نتیجه، خود را گناهکارانی فرض می‌کنند که بخشیده شده‌اند، و نه مقدسینی که نجات یافته‌اند.

دو نکته مهمی که احتمال دارد از کل انجیل در نظر گرفته نشوند کدامند؟  
 کدامیک از این دو نکته باعث تعجب شما گشت؟ چرا؟  
 در یک جمله ساده بنویسید که شما چگونه تمام انجیل را با توجه به تمام نکاتی که در  
 این بخش اشاره شد معرفی می‌کردید.

## وجه تمایز مسیح چه وجه تمایزی در ما ایجاد می‌کند

تفاوت بین آدم اول و آدم آخر، حکم تفاوت بین مرگ و زندگی را برای ما بازی می‌کند.  
 در اول قرن‌تین ۲۲:۱۵، پولس می‌نویسد: «زیرا همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در  
 مسیح نیز همه زنده خواهند شد.»

در زندگی روزانه‌تان اصطلاح "در مسیح" برای شما چه مفهومی دارد؟  
 زندگی تازه در مسیح زمانی شروع می‌شود که برای اولین بار به مسیح به‌عنوان خداوند  
 و نجات‌دهنده خود اعتماد می‌کنید، و این زندگی تازه، به معنی هویت تازه است. در مقابل،  
 این هویت تازه به معنی الگوی جدید زندگی است که تحت عنوان فرزند خدا از آن پیروی  
 می‌کنید.

تصور اینکه فرزند دل‌بند خدا هستید، چگونه شما را قادر خواهد ساخت که زندگی  
 مسیحی بهتری داشته باشید؟

شیطان نمی‌تواند کاری کند که مقام و هویت شما در مسیح از بین برود، اما اگر بتواند  
 این باور دروغ را بقبولاند که خدا شما را نپذیرفته و به‌عنوان یک مسیحی به جایی نخواهید  
 رسید، به جای اینکه در آزادی و کمال مسیح که برای شما مهیا است زندگی کنید، براساس  
 آن تفکرات القاء شده زندگی خواهید کرد.

فکر می‌کنید چه افکاری در مورد شخص شما، دروغ‌هایی از سوی شیطان محسوب  
 می‌شوند؟

خدا شما را قدیس می‌خواند و این حقیقت پر جلال باید تمامی دروغ‌هایی را که شیطان  
 سعی می‌کند در مورد خودتان به شما بقبولاند بی‌اثر کند.

چه حقایقی در مورد هویت شما در مسیح می‌تواند جایگزین دروغ‌های شیطان در  
 خصوص هویت‌تان شود؟ (اگر مطمئن نیستید، این درس را یکبار دیگر مرور کنید!)

گاهی اوقات قبل از آنکه واقعاً شخصی را دوست داشته باشیم، مجبوریم به نحوی عمل  
 کنیم که گویی او را دوست داریم. گاهی این اصل که می‌گوید: «اول عمل کن و سپس  
 احساسات به خودی خود خواهند آمد»، لازمه زندگی تازه‌ای است که براساس هویت تازه  
 خود در مسیح می‌خواهید داشته باشید.

امروز چه کاری می‌توانید انجام دهید تا به‌عنوان یک قدیس و به‌عنوان شخصی که خدا او  
 را دوست دارد و او را خوانده است زندگی کنید، و نه همانند یک گناهکار، شخصی که حس  
 بی‌ارزشی و شکست خوردگی او را تسخیر کرده است؟

به خاطر داشته باشید آنچه که انجام می‌دهید بیانگر هویت شما نیست (برای مثال، شکست در امری شما را فردی شکست خورده نمی‌سازد). در مقابل، هویت شما به‌عنوان فرزند خدا بیانگر رفتار شماست اگر این واقعیت را باور کنید که خدا شما را دوست دارد. در نهایت، نمی‌توانید به روشی عمل کنید که مغایر با نحوه نگرشی است که نسبت به خود دارید.

## آنچه در مورد مسیح صادق است در مورد شما هم صادق می‌کند

یکی از روش‌های نگرش به خود؛ به همان صورتی که خدا به شما نگاه می‌کند، تأکید و یادآوری دوباره هویت شخصی در مسیح است.

در متن پیروزی بر تاریکی از شما خواسته شد که فهرست پاسخ‌هایی که به سؤال "من کیستم؟" داده شده است را با صدای بلند بخوانید. نمی‌دانم در آن زمان این کار را انجام داده‌اید یا خیر، ولی الان این کار را انجام دهید. فهرست پاسخ‌ها را با صدای بلند و آهسته بخوانید. اجازه دهید وجودتان کلمات را کاملاً بشنود و از فیض خدا که شامل حال شما شده است لذت ببرید. اگر در خواندن فهرست زیبایی که بیانگر محبت خداست با صدای بلند دچار شک و تردید هستید، دلایل خود را بیان کنید.

در حال حاضر کدامیک از حقایق بیان شده معنی و مفهوم خاصی برای شما دارند؟

چرا حقایقی را که در بالا انتخاب کردید اینقدر برای شما مفهوم دارند؟

فکر می‌کنید باور این حقایق چه تغییراتی در زندگی شما به وجود خواهند آورد؟

تنها با باور این مسئله که خدا اینها را به شما گفته است، می‌توانید این ویژگی‌ها را در زندگی‌تان با مفهوم‌تر و پرمهرتر سازید. کاری آسان به نظر می‌رسد، ولی چرا برداشتن این قدم برای شما مشکل است؟

پاسخی را که به سؤال بالا داده‌اید به حضور خدا بیاورید. از خدا بخواهید تا قسمت‌های آسیب‌دیده وجودتان را شفا دهد، ضعف شما را به قوت تبدیل نماید و از زنجیرهایی که شما را بسته آزاد سازد تا بتوانید محبتی را که خدا نسبت به شما دارد بشناسید.

یکی از روش‌های عالی برای بلوغ مسیحی این است که دائماً به خود یادآوری کنید که در مسیح کیستید. هرچه بیشتر بر هویت خود در مسیح تأکید کنید، به همان نسبت رفتار و زندگی شما هویت واقعی‌تان را منعکس خواهد کرد.

## امیدی در خشان در فرزند خدا بودن

اگر فکر می‌کنید که شما به‌عنوان یک مسیحی شخصی خاص هستید، درست فکر می‌کنید! خاص بودن شما به این علت نیست که کاری انجام داده‌اید، بلکه به خاطر دعوت فیض بخش خداست که از شما خواست تا فرزند او شوید. یکبار دیگر کلمات امیدبخش اول یوحنا ۳:۱-۳ را بخوانید و به صدای شگفت‌زده رسول خدا گوش دهید.



در این آیات چه امیدی برای امروز خود پیدا می‌کنید؟  
در اول یوحنا ۳:۱-۳ چه امیدی برای آینده خود می‌یابید؟

امیدی که شما به عنوان ایماندار در خدا دارید، امیدی است که هم مربوط به امروز است و هم مربوط به آینده. به عنوان فرزند خدا، به شباهت خدا درآمده‌اید و می‌توانید بر اساس هویت واقعی خود که همانا فرزند خدا بودن است زندگی کنید.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

بر روی کارت‌های کوچکی، پاسخ‌هایی را که به سؤال "من کیستم" داده‌اید و برای شما مفهوم خاصی داشتند، بنویسید (هر پاسخ را روی یک کارت بنویسید). در طول این هفته هر روز برای این حقایق دعا کنید. از خدا بخواهید در باور کلماتی که در مورد شما و به شما گفته شده است کمک کند تا بتوانید آزادی و کمال را در او تجربه کنید.

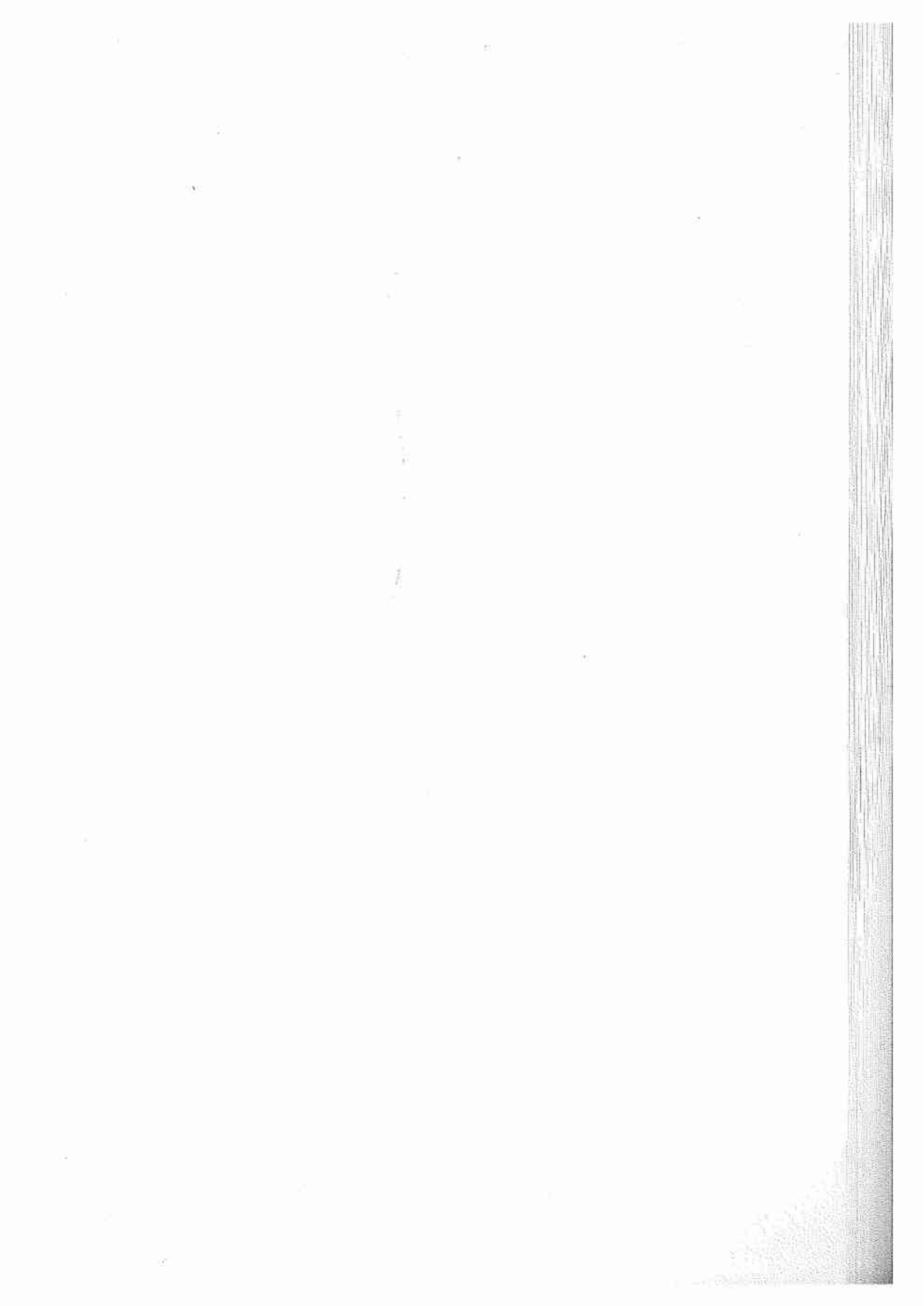
## دعا

پدر آسمانی،

چه افتخاری است که تو را به این نام بخوانم! بسیار شگفت‌زده هستم که تو مرا فرزند خود می‌خوانی، از تو می‌خواهم به من کمک کنی تا این حقیقت را باور کنم. کمک کن تا هویت خودم را در مسیح باور کنم تا بتوانم با داشتن زندگی مسیح‌گونه به عنوان شاهد و مجرای برای جاری ساختن محبت و فیض تو در این دنیا باشم. خداوند، کمک کن تا به عنوان فرزندت، تمامی حواس خود را متوجه آن مسابقه دویمی نمایم که در آن شرکت می‌کنم. به من شهادت عطا کن تا به خاطر تو بایستم، و از متفاوت بودن با دیگران، فرهنگ و جامعه اطراف خود نترسم. ای خدای قادر و مهربان، باشد که همانند عیسی کاملاً به تو متکی باشم. در نام او دعا می‌کنم، آمین.

## نگاهی به آینده

اگر مطلب خاصی از این درس نیاموختید، تنها این حقیقت را به خاطر داشته باشید: نمی‌توانید به روشی عمل کنید که مغایر با نحوه نگرشی است که نسبت به خودتان دارید. باید بپذیرید که فرزند خدا هستید تا بتوانید همانند فرزند خدا زندگی کنید.



## خودتان را به همان شکلی که واقعاً هستید ببینید

هر فرد ایمان‌داری که تولد تازه دارد، فرزند خدا است. حال تصور کنید که این واقعیت چگونه می‌تواند بر زندگی شما تأثیر گذارد.

## خودتان را به همان شکلی که واقعاً هستید ببینید

داستان‌های مربوط به کلر و درک ۱ را در نظر بگیرید. کلر به‌عنوان دانشجوی دانشکده، به‌سادگی فرزند خدا بودن خود را باور کرده و واقعاً متعهد شده بود که به شباهت او درآید و مردم را دوست داشته باشد و در مسیح رشد کند.

وقتی برای اولین بار داستان کلر را در متن کتاب "پیروزی بر تاریکی" خواندید، توصیف شخصیت او چه تأثیری بر شما گذاشت؟ کدامیک از جنبه‌های زندگی کلر حقیقتی مهم را برای شما آشکار کرد؟

درک در سن سی‌سالگی این حقیقت را کشف کرد که خدا کمال‌گرا نیست، و پدر آسمانی پدری نیست که نتوان او را خشنود ساخت. او همچنین فهمید که با هویت تازه‌ای که در مسیح دارد خدا را خشنود ساخته است.

عکس‌العمل شما نسبت به داستان درک چگونه بود؟ کدامیک از جنبه‌های زندگی درک حقیقتی مهم را برای شما آشکار ساخت؟

خود را بیشتر با کدامیک از این شخصیت‌ها یکسان می‌پندارید: با کلر که نسبت به هویت خود در خداوند مطمئن بود و یا با درک که مجبور شد حقیقتی را در مورد پدر آسمانی‌اش یاد بگیرد؟

تشابهاتی را که بین خود و یکی از این شخصیت‌ها پیدا کرده‌اید، توضیح دهید.

## الهیات قبل از عمل

تجربیات کلر و درک نشان‌دهنده اهمیت بنا نهادن زندگی مسیحی ما بر روی ایمان درست نسبت به خدا و خودمان است. قبل از اینکه بتوانیم بر اساس ایمانمان زندگی کنیم

(مسیحیت عملی)، لازم است بفهمیم خدا کیست و چه کاری انجام داده است، تا در نتیجه آن خود را بشناسیم (الاهیات).

مسیحیان بسیاری تقلاء می کنند تا بر اساس ایمان خودشان زندگی کنند زیرا می کوشند اساس رشد و بلوغ روحانی خود را بر قسمت های عملی کتاب مقدس بنا کنند (آنچه که لازم است انجام دهیم تا بر اساس ایمان خود زندگی کنیم) و زمان اندکی را صرف درونی کردن قسمت های آموزه ای می کنند (آنچه که برای شناخت خدا، خود، گناه و نجات لازم است بدانیم). روش مطالعه کلام خدا را بررسی کنید. بیشتر بر چه قسمت هایی تمرکز می کنید؟ چرا؟ بر اساس آنچه که در کتاب "پیروزی بر تاریکی" خوانده اید، فکر می کنید درونی کردن قسمت های آموزه ای کتاب مقدس برای شخصی که با هویت خود مشکل دارد و از خود سؤال می کند "من کیستم؟" چه ارزشی خواهد داشت؟

وقتی حقایق کتاب مقدسی را که مربوط به جایگاه شما در مسیح است ندانید، هیچ موفقیتی در زمینه عملی نیز نخواهید داشت. چگونه می توانید امید داشته باشید که «در برابر ترفندهای شیطان بایستید» (افسیسیان ۶: ۱۱)، اگر این امر را در قلب تان باور نکرده اید که با پیروزی «و با مسیح برخیزانیده و در جایهای آسمانی با مسیح عیسی نشانیده» شده اید؟ (افسیسیان ۲: ۶)، چگونه می توانید در امید شادی کنید و در محنت ها از خود استقامت به خرج دهید (رومیان ۱۲: ۱۲)، بدون این اطمینان که «از راه ایمان پارسا شمرده شده اید، و میان ما و خدا به واسطه خداوندمان عیسی مسیح صلح برقرار شده است»؟ (رومیان ۵: ۱).

چه زمانی حقیقت خدا به شما در قسمت های عملی به نحو احسن کمک کرده است؟ شاید این حقیقت که به واسطه مسیح بر شیطان پیروز هستید، به شما کمک کرده است تا در مقابل وسوسه های او محکم بایستید (به افسسیان ۶: ۲ مراجعه کنید). و شاید دانستن این موضوع که به واسطه ایمان به مسیح پارسا گشته اید به شما کمک کرده است تا در مواقع سختی پابرجا باشید (رومیان ۵: ۱). اگر چنین مواقعی را تجربه کرده اید با جزئیات بیان کنید. در حال حاضر در کدام یک از جنبه های زندگی تان در حال تقلاء هستید تا بر اساس ایمان زندگی کنید؟ شرایط خود را فهرست وار بنویسید و مدتی را به خواندن کتاب مقدس اختصاص دهید. حقایق آموزه ای از کتاب مقدس پیدا کنید تا به شما در شرایطی که دارید کمک کند تا بر اساس ایمان زندگی کنید.

وقتی اساس ساختار ایمان شما نسبت به خدا و خودتان لرزان باشد، شیوه رفتار روزانه شما نیز متزلزل خواهد بود. ولی وقتی ساختار ایمان صحیح و رابطه شما با خدا بر اساس حقیقت باشد، در دسر اندکی برای حل جنبه های عملی زندگی مسیحی تان خواهید داشت. رهبر موسیقی و همسرش که زندگی زناشویی آنها با شکست مواجه شده بود فهمیدند که لازمه داشتن رابطه ای درست با یکدیگر، داشتن رابطه ای صحیح با خداست. برای داشتن رابطه ای صحیح با یکدیگر باید رابطه خود را با خدا اصلاح کرد. ولی "داشتن رابطه صحیح با خدا" چه مفهومی دارد؟ داشتن رابطه صحیح با خدا همیشه با قبول این واقعیت شروع می شود که خدا پدر پر مهر شماست و شما فرزند مقبول او می باشید.

چرا قبول تام این حقیقت به دو شخص کمک خواهد کرد تا مشکلات زناشویی خود را حل کنند؟

اگر این حقیقت را که خدا شما را دوست دارد با تمامی قلب قبول کنید، چه مشکلاتی در زندگی شما رنگ می‌بازند؟

مادامی که ایمان دارید خدا پدر پرمهر شماست و شما فرزند مقبول او هستید، ایمان شما در تجربیات روزانه‌تان افزون خواهد شد. ولی اگر کار تمام شده مسیح را زیر سؤال ببرید، تقلائی شما برای کسب رضایت خدا که در مسیح به ارث برده‌اید، ادامه خواهد داشت.

به چه طرقتی سعی کرده‌اید رضایت خدا را تحصیل کنید؟  
چه درسی از این تجربه کسب کرده‌اید؟

به این کلمات آزادی‌بخش گوش دهید: ما خدا را خدمت نمی‌کنیم تا رضایت او را جلب کنیم؛ بلکه چون مقبول خدا هستیم، او را خدمت می‌کنیم. او را پیروی نمی‌کنیم تا محبت او را به خود جلب کنیم؛ بلکه از آنجا که مورد محبت واقع شده‌ایم، او را پیروی می‌نمائیم. انگیزه شما از پرستش و خدمت به خدا چیست؟

درباره رابطه خود با همسرتان، یکی از اعضای خانواده‌تان که به او علاقه‌مندید، و یا یکی از دوستان خاص‌تان فکر کنید. چه چیزی در این رابطه وجود دارد که باعث می‌شود آزادانه بدهید و دریافت کنید؟

خدا را به خاطر قرار دادن افرادی در زندگی‌تان شکر کنید که شما را به همان‌گونه که هستید دوست دارند، این کار خدا به شما کمک خواهد کرد تا محبت پرفیض و بدون شرط او را درک کنید.

اساس یک زندگی پیروزمند مسیحی، باور آن چیزی است که در مورد شما صدق می‌کند. آیا برای باور این حقیقت از خود مقاومت نشان خواهید داد؟ بله، البته!

پدر دروغگویان، تمامی دنیا را فریب داده است (یوحنا ۸: ۴۴؛ مکاشفه ۹: ۱۲). اگر این امر کافی نیست، بدانید که دیگران هم سعی خواهند کرد شما را دچار تردید کنند. باید دائماً این حقایق را که به جایگاه ما در مسیح اطلاق می‌شوند به یاد بیاوریم.

همانگونه که در فصل قبل خواندید، یکی از روش‌هایی که به واسطه آن می‌توانید خود را به همان صورتی ببینید که خدا می‌بیند، این است که همیشه هویت خود را در مسیح به یاد آورید. فهرست "من کیستم؟" برای همین منظور طرح شده است. در این فصل مکملی برای این فهرست خواهید یافت.

در متن کتاب "پیروزی بر تاریکی" از شما خواسته شده است تا فهرستی را با صدای بلند بخوانید. نمی‌دانم این کار را انجام داده‌اید یا خیر، ولی از شما می‌خواهم اکنون این کار را انجام دهید. این جملات را که بیانگر هویت شما در مسیح می‌باشند، آهسته بخوانید؛ این کار را مرتباً تکرار کنید تا این حقایق قسمتی از وجودتان گردند.

در حال حاضر کدامیک از جملات معنی خاصی برای شما دارند؟  
چرا فکر می‌کنید این حقایق برای شما مفهوم خاصی دارند؟

اگر به حقایقی که مفهوم خاصی برای شما دارند ایمان داشتید، فکر می‌کنید چه تحولی در زندگی شما رخ می‌داد؟

از خدا بخواهید به شما کمک کند تا این حقایق را که مربوط به تأثیرات فیض خداست تنها وارد ذهن شما نشود بلکه به اعماق قلب‌تان نفوذ کند. همچنین، همانند فصل قبل از او بخواهید تا قسمت‌های آسیب‌دیده وجودتان را شفا دهد، ضعف شما را به قوت تبدیل نماید و از زنجیرهایی که مانع از شناخت محبت خدا نسبت به خودتان شده است آزاد سازد.

درک شما از هویت‌تان تغییر بزرگی بوجود می‌آورد تا در برخورد با مشکلات و کشمکش‌های زندگی‌تان موفق شوید. تنها اساسی که برای یک هویت درست وجود دارد کلام بی‌زوال خداست.

## رابطه و هماهنگی، دو مقوله متفاوت

تأکید بر مقبولیتی که ما به واسطهٔ مسیح در نظر خدا می‌یابیم، شاید این سؤال را برای شما مطرح سازد که «وقتی گناه می‌کنیم، این رابطه دستخوش چه تغییراتی می‌شود؟» پاسخ پرفیض این سؤال این است که اساس رابطه شما با خدا بر خون خداوند ما عیسی مسیح بنا شده است. شما فرزند تازه متولد شده خدا هستید که به واسطهٔ فیض او که از طریق ایمان به دست آورده‌اید، در اتحاد روحانی با او به سر می‌برید. زمانی که در خانواده او متولد شدید، رابطه شما با او برای همیشه بنا نهاده شد.

درست به همان صورت که همیشه با پدر و مادر زمینی خود ارتباط خواهید داشت، با پدر روحانی خود نیز در ارتباط خواهید بود. دقیقاً همانگونه که به واسطهٔ اعتماد و اطاعت از پدرتان در هماهنگی با او به سر بردید، به همان ترتیب با اعتماد و با اطاعت از پدر آسمانی در هماهنگی به سر خواهید برد. (می‌توانید نظر شبان خود را در این زمینه جویا شوید.)

زمانی را به خاطر بیاورید که بر طبق کلام خدا عمل نکردید و یا رفتار شما بر اساس خواهش جسم بود و همین‌طور زمانی را به یاد آورید که به دلیل عدم اعتماد به خدا، از او بی‌اطاعتی کردید و با خدا هماهنگ نشدید. چه درسی از این تجربه یاد گرفتید؟

آیا تاکنون به خاطر اختلالی که در رابطه شما با پدر آسمانی‌تان پیش آمده نگران شده‌اید؟ اگر نه، چرا؟ اگر پاسخ شما مثبت است، توضیح دهید که بر اساس چه تضمینی مطمئن هستید که علیرغم گناهی که انجام داده‌اید، در مقام شما به‌عنوان فرزند خدا اختلالی پیش نیامده است؟ اگر اکنون نگران هستید، این حقیقت را در یوحنا ۱۰:۲۷-۲۸؛ رومیان ۸:۳۵-۳۹ و اول پطرس ۱:۱۸-۱۹ مرور کنید.

آیا در حال حاضر با پدر آسمانی خود در هماهنگی به سر می‌برید و یا از این رابطه پرفیض بهره‌مند می‌شوید؟ برای پاسخ خود دلیل بیاورید.

برای غنی ساختن مشارکت خود با پدر آسمانی‌تان چه کاری می‌توانید انجام دهید؟

اکنون به زندگی خود فکر کنید. در پرتو نور اطاعت از خدا چه تصمیم و یا شرایطی روشن و آشکار می‌گردد؟

هیچ کاری وجود ندارد که با انجام آن بتوانید رابطه خود را با خدا توسعه بخشید، مگر باور آنچه که حقیقت دارد. شما فرزند خدا هستید و بس. تنها کاری که برای هماهنگی رابطه خود با خدا می‌توانید انجام دهید این است که با باور کردن این حقیقت در اطاعت مداوم از خدا زندگی کنید.

## پذیرش حقایق در مورد دیگران

به همان اندازه که باور کردن هویت واقعی به‌عنوان فرزند خدا مهم است، قبول کردن دیگری مسیحیان نیز تحت همان عنوان و برخوردی در شأن آن نیز از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. آمارها واقعاً حقایق ترسناکی ارائه می‌دهند. طبق این آمارها در مقابل هر جمله مثبت، کودک ده جمله منفی می‌شنود. کودکانی که در زندگی شما وجود دارند، چه جملاتی از شما می‌شنوند؟ برای پاسخ به این سؤال یک و یا دو دقیقه را به دعا اختصاص دهید. مسیحیانی که در زندگی شما وجود دارند چه نوع جملاتی از دهان شما می‌شنوند؟ یکبار دیگر پاسخ خود را با دعا همراه سازید.

در زندگی شما، چه کسی با کلمات احیاء‌کننده و تشویق‌آمیز خود مجرای برای جاری ساختن فیض خدا بوده است؟ از خدا به‌خاطر وجود چنین شخصی تشکر کنید و از این شخص نیز با نوشتن نامه‌ای و یا تماس تلفنی سپاسگزاری کنید!

## ارتباط با خدا

بسیاری از مسیحیان به‌گونه‌ای زندگی می‌کنند گویی بر روی شیشه راه می‌روند. آنها از اشتباه کردن می‌ترسند، زیرا فکر می‌کنند در صورت ارتکاب هر گونه اشتباهی، چکش خدا بر سر آنها فرود خواهد آمد. مسیحی عزیز، دیگر چکشی در کار نیست. این چکش بر سر مسیح فرود آمد. او یکبار برای گناهان همه ما مرد (رومیان ۶:۱۰).

زندگی شما به چه صورت ترس‌تان را از چکش خدا نشان می‌دهد؟ در چه قسمت‌هایی از زندگی‌تان همانند آن فرد میسیونر فکر می‌کنید که در رفتار مسیح‌گونه خود دچار شکست شده‌اید؟

آیا خود را همانند آن فرد میسیونری می‌دانید که به نیل اندرسون نامه نوشت؟ از چه لحاظ؟ جمله‌ای که او در آخرین پاراگراف خود می‌نویسد، چه تأثیری بر شما می‌گذارد؟ فهرست موجود در فصل سوم را که هویت شما را در مسیح نشان می‌دهد مرور کنید. چه بخشی از آنچه که خدا در مورد شما و رابطه‌تان با او می‌گوید شما را مبهور می‌سازد؟ فکر می‌کنید از این پس این تغییر و تبدیل چگونه بر نحوه ارتباط شما با خدا تأثیر بگذارد؟

هرچند وقت یکبار حقایقی را که در فهرست‌های فصل دوم و سوم وجود دارند بخوانید، سپس آنها را باور کرده، بر اساس آنها زندگی کنید. وقتی به ایمان سلوک کنید، رفتار شما به عنوان یک مسیحی، با ایمان تان تطابق خواهد داشت.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

برای اینکه در این هفته هماهنگی بیشتری در رابطه خود با پدر آسمانی تان ایجاد کنید، فکر می‌کنید چه کاری باید انجام دهید؟ گناہانی را که دائماً تکرار می‌کنید و یا به صورت عادت در آمده است، در نظر بگیرید و از خدا بخواهید که برای مقاومت با این گناہان به شما کمک کند (اول قرنتیان ۱۰:۱۳).

آیا شخص بخصوصی وجود دارد که بخواهید به کمک خداوند او را از چشمان خدا بنگرید و به جای افکار منتقدانه، خشم و نامهربانی، کلمات پرفیض به او عطا کنید؟ دعا کنید و سپس قدمی در این راستا بردارید با این امید که عمل شما باعث تغییر احساس تان نسبت به آن شخص شود.

## دعا

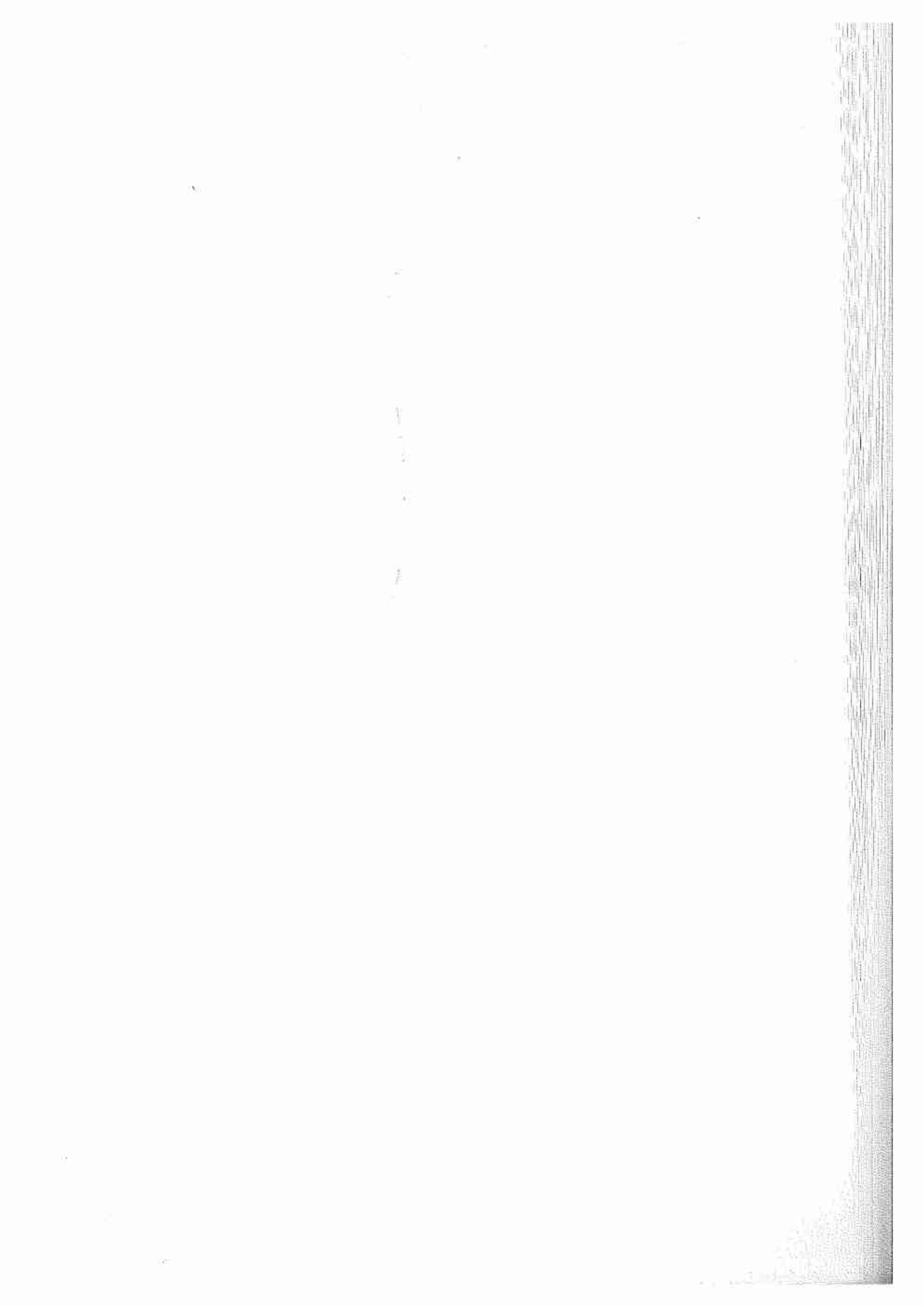
خدای پرفیض،

از تو سپاسگزارم که قابلیت من برای خدمت به تو ملاکی برای مقبولیت به درگاهت نیست، و اگر قادر به پیروی کردن از تو هستم به خاطر این نیست که مرا دوست داشته باشی. تو را به خاطر اینکه مرا قبول کردی و مورد محبت قرار دادی شکر می‌کنم، چرا که این امر باعث گشته تو را آزادانه خدمت و پیروی کنم. به خاطر امنیتی که در رابطه خودم با تو احساس می‌کنم از تو سپاسگزارم. باشد که این حقایق را باور کرده، زندگی خود را بر آنها بنا کنم. خداوند، کمک کن تا برای برقراری هماهنگی در رابطه دو طرفه ما، با اعتماد به تو، تو را پیروی کنم. باشد که بدین وسیله بتوانم با اعضای بدن تو یعنی کلیسا نیز هماهنگی داشته باشم و بتوانم مردم را از چشمان تو بنگرم. کمک کن تا زبان خود را کنترل کنم تا تنها کلماتی از آن بیرون آید که باعث بنا باشد، و نه کلماتی که به دیگران آسیب رساند و یا اشکی را سرازیر سازد. در نام عیسی و به خاطر او دعا می‌کنم. آمین.



## نگاهی به آینده

کلام خدا چنین تعلیم می‌دهد که شما فرزند خدا هستید. اما هنوز در زندگی خود کامل نگشته‌اید. شما مقدسینی هستید که گناه می‌کنید، و این بزرگترین موضوعی است که در مسیحیت وجود دارد که در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت.



## چیزی کهنه، چیزی نو

بودن قدیسی که در مسیح زنده و آزاد است، به معنی بلوغ روحانی و یا بی گناهی نیست، بلکه مهیاکنندهٔ اساسی برای امید و رشد در آینده است. علیرغم تدارکی که خدا برای ما در مسیح دیده، هنوز در رفتار خود کامل نیستیم. ما مقدسینی هستیم که گناه می کنیم. جایگاه ما در مسیح ثابت و مستحکم است، ولی عملکردهای روزانه ما اغلب با شکست شخصی و بی اطاعتی همراه است که باعث ناامیدی می گردد و همچنین هماهنگی ارتباط ما را با خدا مخدوش می سازد.

### چیزی کهنه، چیزی نو

در رومیان ۷، پولس ناله سر می دهد که «زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی خواهم می کنم» (آیه ۱۹).  
آن چیز "نیکویی" که دوست دارید انجام دهید ولی به دلایلی نمی شود و یا نمی توانید انجامش دهید چیست؟  
آن چیز "بدی" که دوست ندارید انجام دهید ولی به دلایلی نمی شود و یا نمی توانید از آن اجتناب کنید چیست؟

اگر بتوانید به یکی از این سؤالات با خلوص نیت پاسخ دهید، شما همان کشمکش را تجربه کرده اید که ایمانداران با الگوهای قدیمی رفتار خود تجربه می کنند. شناخت بهتر طرف گناه آلود قدوسیتان به شما کمک خواهد کرد تا هویت خود را در مسیح به طور واضح تری ببینید و گام های بیشتری در رشد مسیحی خود بردارید.

### ماهیت مشکل

بشر سقوط کرده در "حاکمیت نفس" زندگی می کند و «کسانی که در حاکمیت نفس هستند، نمی توانند خدا را خشنود سازند» (رومیان ۸:۸). ما از لحظه تولد یاد گرفتیم که مستقل از خدا زندگی کنیم. این استقلال اکتسابی یکی از مشخصات اساسی جسم است.

جسم بیشتر از آنکه وابسته به خدا باشد، به خود متکی است؛ به جای اینکه مسیح - محور باشد خود - محور است.

تا اینجا، در مورد رابطه بین طبیعت کهنه، انسانیت کهنه و جسم گناه‌آلود و همینطور در مورد طبیعت تازه شما به عنوان فرزند خدا چه چیزی فهمیده‌اید؟  
درک رابطه بین طبیعت کهنه و تازه شما، چه نتایجی اعم از احساسی و رفتاری بجای گذاشته است؟

از نظر موقعیت، چندین تغییر در هنگام نجات رخ داد: اول، «ما را از قدرت تاریکی رهانید و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخت» (به کولسیان ۱:۱۳ مراجعه کنید). دوم، قدرت گناه از طریق جسم ناپود شده است! (به رومیان ۸:۹ مراجعه کنید).  
حقایق مربوط به جایگاه شما در مسیح به چه طریقی بر شما اثر گذاشته است؟ انتخاب شما برای زندگی تان چگونه خواهد بود؟

مسیحیان دیگر در جسم نیستند، اما چون خصوصیات جسم در ایمانداران باقی می‌ماند، پس حق انتخاب دارند. آنها می‌توانند براساس جسم رفتار و یا زندگی کنند (غلاطیان ۵:۱۹-۲۱) و یا می‌توانند براساس روح سلوک نمایند (غلاطیان ۵:۲۲-۲۳)

## ما پیوند زده شده‌ایم

در رابطه با طبیعت شما می‌توان گفت: «شما زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید» (افسیان ۸:۵). آیا می‌توانیم هم نور و هم تاریکی باشیم؟ پولس همچنین می‌نویسد: «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است!» (دوم قرنتیان ۵:۱۷). آیا بخشی از وجود ما خلقت تازه و بخشی دیگر خلقت کهنه است؟

چرا درک این موضوع اهمیت دارد که شما صرفاً در تاریکی زندگی نمی‌کردید بلکه خود تاریکی بودید و اکنون وارد روشنایی نشده‌اید بلکه نور شده‌اید؟

نیل اندرسون از مثال پیوند درخت پرتقال شیرین به تنه درخت پرتقال تزئینی استفاده می‌کند تا وضعیت ما را هنگامی که در مسیح خلقت تازه‌ای می‌شویم تشریح کند.

برای اثبات وجود طبیعت تازه‌ای که به تنه طبیعت کهنه شما پیوند زده شده است، چه میوه‌ای در زندگی تازه شما به بار نشسته است؟

این مثال چگونه شما را تشویق می‌کند؟

برای اینکه مسیحیان رشد کنند و ثمر به بار آورند، باید وجود آنها تماماً مسیح - محور باشد. این ریشه محکم بیانگر جایگاه تقدس ما است، و رشد و ثمردهی، بیانگر تقدس پیشرونده ما می‌باشد.

## قلب و روحی تازه

یکی از مهمترین نبوت‌هایی که در خصوص نجات‌مان در کتاب مقدس وجود دارد در حزقیال ۲۶:۳۶ یافت می‌شود: «دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد.»  
 به واسطه چه روش‌هایی دریافته‌اید که قلب و روحی تازه دارید؟  
 زمانی که به تاک پیوند زده شدید، چه تغییراتی در شما به وجود آمد؟  
 «اکنون شما پاک هستید» (یوحنا ۱۵:۳)، و در حالی که او شما را هرس می‌کند در تقدس خود پیش می‌روید، رشد می‌کنید و میوه به بار می‌آورید.

## چیزهای تازه در رسیده‌اند

عهد جدید تعلیم می‌دهد وقتی که به واسطه تولد تازه از نظر روحانی با خدا متحد شدید، طبیعت تازه الهی را به طبیعت کهنه و گناهکار خود اضافه نکردید، بلکه آنها را با هم عوض کردید.

چرا این واقعیت، اساس امید و تسلی است؟

هویت جدید شما به واسطه طبیعت مسیح که در شماست آشکار شده است، یعنی هویتی که شما را قادر می‌سازد تا همانند مسیح باشید، و نه اینکه صرفاً همانند او رفتار کنید. خدا می‌داند که صرفاً با بهتر کردن نحوه رفتار (در ظاهر همانند مسیح رفتار کردن) قادر به حل مشکلات طبیعت کهنه خود نیستید. او می‌داند که باید طبیعت شما را عوض کند و خودی کاملاً تازه که به واسطه زندگی مسیح در شما امکان‌پذیر می‌شود به شما ببخشد.  
 این حقایق چه چیزی در مورد پدر آسمانی‌تان به شما تعلیم می‌دهند؟ او را به خاطر حکمت و محبتش شکر کنید!

شما زمانی می‌توانید رفتار خود را تغییر دهید که در طبیعت مسیح شریک گردید. کدامیک از رفتارهای شما پس از اینکه مسیحی شدید، تغییر یافت؟  
 شما فردی روحانی در مسیح می‌باشید و این هویت واقعی شما است. اکنون نکته قابل توجه این است که با این هویت جدید خود، در هماهنگی زندگی کنید.  
 از وقتی مسیحی شدید، آیا مواقعی پیش آمده است که براساس روش قدیمی خود رفتار کرده باشید؟ یک و یا دو مثال بیاورید.

نتایج و عواقب انتخاب شما چه بوده است؟ در مورد احساسی که داشتید فکر کنید، آیا ملزم شدید یا خیر؟ توضیح دهید که از این تجربه چه درس‌هایی فرا گرفتید؟  
 الزامی که در لحظه ارتکاب گناه به ما دست می‌دهد دلیل دیگری برای حضور طبیعت مسیح در درون ما است. ارتکاب گناه با هویت واقعی ما در مسیح سازگاری ندارد.

## انسان جدید

منظور از انسان جدید چیست؟ ما هنوز از نظر ظاهری هیچ تفاوتی نکرديم، و هنوز بسیاری از همان افکار، احساسات و تجربیات قبلی خود را داریم. باید باور کنیم که هویت تازه ما در زندگی مسیح است، و باید خود را مقید سازیم تا مطابق با او رشد کنیم. اگر خلقت تازه‌ای در مسیح می‌باشید، آیا از اینکه در برخی مواقع به همان شیوه گذشته فکر و احساس می‌کنید شگفت‌زده نشده‌اید؟ دلیل آن این است که تمام چیزهایی را که قبلاً یاد گرفته‌اید هنوز به صورت برنامه‌ریزی شده‌ای در خاطر شما وجود دارند. هیچ کلید ذهنی برای پاک کردن وجود ندارد.

درست به همان صورت که نیل می‌بایست بعد از دو سال خدمت به ناخدای قدیمی و خشن، رفتاری کاملاً متفاوت نسبت به ناخدای جدید داشته باشد، مسیحیانی که زندگی جدید مسیح در وجود آنها بنا نهاده شده است، باید خود را اصلاح کنند. در مورد عمل، عکس‌العمل، واکنش‌های احساسی، الگوهای فکری، خاطرات و عادات خود فکر کنید. یک و یا دو مورد را که هنوز آشکارا در تضاد با خدا می‌باشند و حول مرکزیت شما می‌چرخند نام ببرید.

کتاب مقدس برای رفتارها و افکاری که پیشتر نام بردید چه راه‌هایی ارائه می‌دهد؟ از خدا بخواهید به شما کمک کند تا مطابق این الگوها زندگی کنید. اولین قدمی را که می‌خواهید بردارید طرح‌ریزی کنید و سپس به مرحله اجرا درآورید! به‌عنوان فرزند خدا، دیگر تحت حاکمیت شیطان نیستید و گناه و مرگ بر شما تسلطی ندارند. انسانیت کهنه مرده است و چیزهای تازه در رسیده‌اند.

## چیزهای تازه در رسیده‌اند

علیرغم این واقعیت که همه ایمانداران هنوز گاهگاهی براساس طبیعت کهنه خودشان زندگی می‌کنند، ولی اشخاص جدیدی هستند که رابطه جدید با خدا و با خودشان دارند. ما آقا و ارباب جدیدی داریم. ارباب قبلی ما، خداوند این جهان یعنی شیطان بود ولی حالا پدر آسمانی ارباب جدید ما است. همچنین طبیعت تازه‌ای داریم که اکنون حول خدا می‌چرخد و نه حول خود و گناه.

الزامی که در لحظه ارتکاب گناه به ما دست می‌دهد، دلیل دیگری برای حضور طبیعت مسیح در درون ما است. ارتکاب گناه با هویت واقعی ما در مسیح سازگاری ندارد. زمانی را توصیف کنید که ملزم شده‌اید. چه اتفاقی افتاد و برای رفع این التزام چه کاری انجام دادید؟

وقتی برای مقابله با گناه احتیاج به قدرت مضاعف داشتید چگونه متوجه قوت خدا در خودتان شدید؟ جزئیات واقعه را شرح دهید و بگذارید این واقعه شما را در برابر وسوسه‌های آتی قوی سازد.

خدا به ما قدرت نداده است تا از او تقلید کنیم. او ما را شریک طبیعت خود ساخته تا مانند او باشیم.

خدا می‌داند که صرفاً با بهتر کردن رفتار تان قادر به حل مشکلات طبیعت کهنه خود نیستید. او باید طبیعت شما را عوض کند و خودی کاملاً تازه که به واسطه زندگی مسیح در شما امکان‌پذیر می‌شود، به شما ببخشد و فیضی را که لازمه رسیدن به معیارهای اوست، به شما ارزانی دارد. واکنش شما در برابر این جملات چیست؟ فکر می‌کنید چگونه این جملات از این پس در زندگی شما نمایان می‌شوند؟

تنها زمانی که خدا هویت شما را تغییر دهد و شریک طبیعت مسیح گرداند، می‌توانید رفتار خود را تغییر دهید.

## سرور جدید

مرگ طبیعت کهنه، رسماً به رابطه شما با گناه پایان بخشید، ولی پایان‌بخش وجود گناه نبود. گناه هنوز هم وجود دارد و جذاب و قوی است.

بیان آشکار نقاطی که فکر می‌کنید در آنها نسبت به تحریک گناه آسیب‌پذیر می‌باشید، باعث می‌شود که در برابر وسوسه محکم بایستید. در چه حوزه‌هایی از زندگی تان احتمال اینکه مستقل از خدا عمل کنید و گناه ورزید بیشتر است؟

به واسطه مصلوب کردن طبیعت کهنه، گناه دیگر قدرتی بر شما ندارد (به رومیان ۶:۷ و ۱۱ مراجعه کنید). شما دیگر مجبور نیستید گناه را خدمت کنید، از آن اطاعت و یا نسبت به آن واکنش نشان دهید. براساس این حقیقت، دعایی را در یک و یا دو خط بنویسید و از این دعا برای قوی ساختن خودتان در نقاط آسیب‌پذیری که پیشتر اشاره کردید، استفاده کنید.

«پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد» (رومیان ۸:۱ و ۲). هنوز هم شریعت گناه و مرگ فعال است، ولی می‌توانید با شریعت بزرگتری بر آن غلبه یابید یعنی شریعت حیات در عیسای مسیح!

## نجات‌یافته و مقدس‌گشته به واسطه ایمان

به واسطه عمل کفاره خدا و به واسطه مرگ مسیح بر روی صلیب که به خاطر گناهان انسان مرد، خدا گناهکاران را به مقدسین مبدل کرد، این تغییر و تجدید حیات در زمان نجات شما رخ داد. تغییر مداوم رفتار روزانه شما در طول زندگی تان ادامه می‌یابد.

آیا شما نیز همانند شبانی که نیل را ملاقات کرد، به خاطر اینکه طبیعت کهنه شما نمرده است در تقلاء و کشمکش به سر می‌برید؟ آیا به شما نیز همانند آن شبان باید یادآور شد که طبیعت کهنه شما در لحظه نجات مرده است (به کولسیان ۳:۳ مراجعه کنید)؟

با عبارات خود توضیح دهید که چرا شما و این شبان نباید نگران طبیعت کهنه‌ای باشید که به نظر می‌رسد هنوز نمرده است.

در حقایق موجود در کولسیان ۳:۳ و غلاطیان ۲:۳ برای شادی مسیحی و رشد روحانی چه آزادی‌هایی وجود دارد؟

باید بدانید که فرایند پیش‌رونده تقدس، تنها زمانی محقق می‌شود که آن تغییر بنیادین درونی که به واسطه تجدید حیات ایجاد می‌شود، توسط ایماندار بازشناخته و درونی شود. این موضوع یکی از دلایل اهمیت شناخت هویت شخصی در مسیح است.

وضعیت یک ایماندار جدید همانند تکه‌ای زغال است. با گذشت زمان و فشار، زغال سخت‌تر و زیباتر می‌شود. آن تکه زغال، عناصر اصلی برای متبدل شدن به الماس را داراست و به همین علت تبدیل به یک الماس می‌شود.

آیا فردی را می‌شناسید که در ابتدا همانند تکه‌ای زغال بود اما پس از آنکه زندگی خود را به خدا سپرد، مبدل به الگویی نورانی و وسیله‌ای برای گسترش فیض و محبت خدا شد؟ (اگر شخص خاصی در ذهن شما نیست به پولس رسول فکر کنید.) چه چیزی در روند تقدس این شخص مشاهده کردید؟

بگذارید این نمونه واقعی زندگی، مشوقی باشد برای سفر شما به سمت رشد روحانی، و برای مبدل شدن به نوری که همچون الماس برای خداوند می‌درخشد.

## تبادل میان بودن‌ها و بایدها

بودن‌ها یعنی کاری که خدا پیشتر انجام داده و چیزی که پیشتر از این در مورد ما تحقق یافته است، و بایدها یعنی آنچه که در واکنش نسبت به خدا باید با ایمان و اطاعت به قوت روح القدس انجام دهیم.

در زندگی مسیحی خود چه نامتعادلاتی را بین بودن‌ها و بایدها تجربه کرده‌اید؟ از این فصل چه درسی فرا گرفته‌اید که فکر می‌کنید در روند رشد روحانی تعادل بهتری در زندگی شما برقرار خواهد کرد؟

باید حقیقتی را که در مورد مقام شما وجود دارد بشناسید و باور کنید، در غیر اینصورت سعی خواهید کرد آنچه را که خدا تاکنون برای شما انجام داده است برای خود انجام دهید.

## خلاصه مطالب

قبل از آنکه به مسیح ایمان بیاوریم کل وجود ما از نظر اخلاقی نابود شده بود. افکار ما طوری برنامه‌ریزی شده بود که مستقل از خدا زندگی کند و امیال جسم ما برخلاف روح خدا بود. یک ایماندار باید جسم، یعنی طبیعت کهنه خود را مصلوب کند. بلوغ آنی وجود ندارد. به اندازه عمر (زمینی) ما طول می‌کشد تا ذهن خود را تازه سازیم و به شباهت خدا در بیاییم.



چه شرایطی در زندگی به شما کمک کرده است تا فریب‌های شیطان را تشخیص دهید و به مرحله‌ای برسید که نام عیسی را به‌عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود به زبان بیاورید؟ آیا زندگی کنونی شما در مسیح به‌گونه‌ای است که نشان می‌دهد شما هنوز هم برده گناه می‌باشید درست به همان صورتی که برده‌ها پس از جنگ داخلی در آمریکا رفتار کردند؟ کدامیک از آیات کتاب مقدس را می‌توانید به‌عنوان بیانیه آزادی روحانی تان بخوانید؟ دانه‌ای که توسط خدا در ما کاشته شد تنها سرآغاز این راه است. فرزند خدا و در مسیح آزاد بودن، حقیقتی است که به جایگاه و مقام ما مربوط می‌شود و حق نخست‌زادگی هر ایماندار است.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

درک کدامیک از حقایق این فصل بیشترین تغییر را در زندگی شما به وجود آورد؟ با توجه به تغییری که براساس این حقیقت در شما ایجاد می‌شود چگونه با مسیح زندگی خواهید کرد؟

در نتیجه حقیقتی که یاد گرفته‌اید، فکر می‌کنید در کدامیک از جنبه‌های زندگی خود ملزم شده‌اید؟ فکر می‌کنید چه تغییراتی را باید در نحوه رفتار خود به وجود آورید تا هم‌تراز با حقیقت خدا قرار بگیرید؟

## دعا

خدای پرفیض،

تو را به خاطر مرگ طبیعت کهنه‌ام شکر می‌کنم. کمک کن تا این حقیقت را با ایمان بپذیرم، هرچند با طبیعت کهنه‌ای که می‌خواهد افکار و اعمال مرا تحت سیطره خود درآورد در کشمکش هستم. کلمات پولس می‌توانند کلمات من نیز باشند: «زیرا آن عمل نیکو را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه عمل بدی را که نمی‌خواهم، به‌جا می‌آورم» (رومان ۷: ۱۹). تو را شکر می‌کنم که کشمکش‌های مرا درک می‌کنی. به فیض تو، پیروزی در نبرد علیه گناه و مقاومت در برابر خواهش‌های او را انتخاب می‌کنم. باشد که شادی آزادی واقعی را در ناخدای جدید خود پیدا کنم. خدای پدر، مرا تعلیم ده تا حیات عیسای مسیح را زندگی کنم تا بدین وسیله این حیات تازه در من رشد کند. در نام ارزشمند او دعا می‌کنم. آمین.

## نگاهی به آینده

تقدس، روندی است که در آن رفتار شما با هویتی که در حال حاضر دارید یکی می‌شود. رشد و بلوغ روحانی زمانی حاصل می‌شود که حقیقت مربوط به هویت خود را باور کنید و آنچه را که برای تازه‌گی ذهن و سلوک در روح لازم است انجام دهید.

## تبدیل شده به همان شخص روحانی که خدا می خواهد

داستان خانم آن سولیوان و هلن کلر شرح تکان دهنده‌ای از قدرت محبت خدا است که در عمل و به واسطه افرادش نشان داده می‌شود. چه عاملی باعث می‌شود که فرد تبدیل به مجرای برای جاری ساختن فیض پدر آسمانی شود؟

### همان شخص روحانی شدن که خدا می خواهد

چه عاملی باعث می‌شود که شخصی مبدل به چنین مسیحی‌ای شود که می‌تواند فردی را دوست داشته باشد که از نظر دیگران امیدی برای او وجود ندارد. چه عاملی ما را به ماورای رفتار خود خواهانه می‌برد و به خدمت محبتانه خدا و دیگران وا می‌دارد؟

نخست، محبت و خدمت مسیحی نیازمند درکی ژرف از هویت شخصی در مسیح است. با کلمات خودتان توضیح دهید که هویت شما در مسیح چیست، با این عبارت که «به‌عنوان فرزند خدا، من...» شروع کنید و سپس نوشته خود را با صدای بلند بخوانید، حقیقتاً به آنچه می‌خوانید گوش دهید و لذت ببرید!

شما نمی‌توانید دیگران را همانند مسیح دوست داشته باشید مگر اینکه این واقعیت را قبول کنید که چون در مسیح هستید، در طبیعت الهی او نیز شریک شده‌اید.

دوم، باید هر روزه جسم گناه‌آلود خود را مصلوب کنید، و بر اساس هویت خود در مسیح سلوک کنید و با تازه شدن ذهن خود دگرگون شوید (رومیان ۱۲:۲). این امر نیازمند فیض خدا و زندگی تحت فیض است و باید یاد بگیریم در روح سلوک نماییم. این روند "رفتار به روح" نامیده می‌شود (غلاطیان ۵:۱۶-۱۸)، و سلوک در روح را نمی‌توان با یک فرمول و یا چند روش توضیح داد.

آیا این روند، روندی است اطمینان‌بخش، ترسناک و یا هر دو؟

به جای اینکه سخت تلاش کنیم تا جزئیات زندگی روحانی را بیرون بکشیم، به مسیح اعتماد کنیم و اجازه دهیم تا او ما را در مسیر درست هدایت کند. نباید زندگی در مسیح را که برای شما مرد، محدود کنید.

## سه شخص و یک روح

گرچه کتاب مقدس فرمولی ساده برای زندگی روحانی ارائه نداده است، ولی اطلاعات و راهنمایی‌های مهمی را در اختیار ما می‌گذارد. موضوع خود را با تمایزی شروع می‌کنیم که پولس بین سه شخص نفسانی، روحانی و جسمانی قائل شده است.

### شخص نفسانی

این شخص از لحاظ روحانی مرده و از خدا جدا گشته است، بنابراین کاملاً مستقل از او زندگی می‌کند. در نتیجه، گناه جز لاینفک زندگی شخص جسمانی است. واکنش شما در برابر نمودار ۵- الف چه بود؟ آیا زمانی که فهمیدید زندگی مستقل از خدا چه تأثیری می‌تواند بر ذهن، جسم، احساسات و اراده شما بگذارد شگفت‌زده نشدید؟ قبل از آنکه عیسی را به‌عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود بخوانید، در کدام قسمت از جسم، بدن، احساسات، اراده و یا ذهن مشکل داشتید؟ خدا را به‌خاطر تمامیتی که در زندگی شما ایجاد کرده است شکر کنید.

### شخص روحانی

در زمان توبه، روح این شخص با روح خدا پیوند داده شد. در نتیجه، این شخص با آگاهی از بخشش گناه، پذیرش در خانواده خدا و شناخت ارزش شخصی، زندگی می‌کند. توصیف چنین شخصی در نمودار ۵- ب نشان داده شده است. چه کسی را می‌شناسید که با این الگو هماهنگی زیادی داشته باشد. این فرد چه درسی در مورد خدا و ایمان به شما داده است؟

در چه قسمت‌هایی از جسم، احساسات، روح، اراده و یا ذهن که در نمودار ۵- ب نشان داده شده است، خدا شما را از شخص نفسانی "سابق" به شخص روحانی "فعلی" تبدیل کرده است؟ یکبار دیگر خدا را به‌خاطر تمامیتی که در زندگی شما ایجاد کرده است شکر کنید.

### شخص جسمانی

این شخص به جای اینکه به‌وسیله روح هدایت شود، تصمیم می‌گیرد که تحریکات آنی جسم را پیروی کند.

توصیف شخص جسمانی را که در نمودار ۵- پ آمده است مرور کنید. با توجه به این نمودار چه درسی در مورد انگیزه‌های خودتان برای پیروی از تحریکات جسم و نه روح یاد گرفتید؟

کدامیک از کلمات زیر بیانگر احساسات شما نسبت به خود و زندگی‌تان است: احساس حقارت، ناامنی، بی‌کفایتی، تقصیر، نگرانی و شک؟

بر اساس متن کتاب، پاسخ شما به این سؤال چه چیزی از شخصیت تان را آشکار می سازد؟ ایماندارانی که در مورد جنبه رفتاری رشد خود در حال کشمکش می باشند آنانی هستند که هنوز در مورد جنبه ایمانی رشد خود مشکل دارند و نمی دانند هویت آنها در مسیح چیست.

احساس خود را نسبت به خود و زندگی تان در نظر بگیرید (حس حقارت، ناامنی، بی کفایتی، تقصیر، نگرانی و یا شک). به آیات زیر نگاه کنید و هر کدام را که پاسخگوی شرایط شما می باشند انتخاب کنید و در طول هفته این آیات را از بر نمایید.

افسیان ۶:۲	حس حقارت
عبرانیان ۵:۱۳	ناامنی
فیلیپیان ۱۳:۴	بی کفایتی
رومیان ۱:۸	تقصیر
فیلیپیان ۶:۴	نگرانی
یعقوب ۵:۱	شک

بسیاری از ایمانداران در حد فاصل بین اوج رشد روحانی (نمودار ۵-ب) و عمق زندگی جسمانی زندگی می کنند (نمودار ۵-پ). سلوک در روح، کلید روند تبدیل است که قوم خدا را روحانی تر می سازد.

چرا تعداد کمی از مسیحیان از یک زندگی پرثمر و پربار که ارثیه ما در مسیح است لذت می برند؟ غفلت، عدم توبه، عدم ایمان به خدا و کشمکش های حل نشده، مردم را از رشد باز می دارد. اما، جهان و جسم تنها دشمنان قدوسیت ما محسوب نمی شوند. ما دشمنی زنده به نام شیطان داریم که سعی می کند به فرزندان خدا تهمت بزند، و سوسه نماید و فریب دهد. نظر شما در مورد شیطان و قدرتش چیست؟ آیا از او غافل هستید؟ آیا به دنبال او پشت هر بوته ای را می گردید؟ و آیا از وجود او باخبر هستید و متکی بر سلاح خدا می باشید تا از شما حمایت کند (افسیان ۶:۱۰-۱۸)؟ پاسخ خود را با دلیل بیان کنید. فصل ۹ در مورد همین موضوع است.

شیطان فعالانه سعی می کند جلوی رشد روحانی ما را بگیرد، ولی زمانی که پارامترهای زندگی پر از روح را بفهمیم، می توانیم در برابر او بایستیم.

## پارامترهای زندگی پر از روح

مهم نیست که چه اندازه خود را در ایمان بالغ می پندارید، بلکه باید بدانید تا زمانی که به قدرت روح به ایمان رفتار و زندگی نکنید، نمی توانید در پادشاهی خدا مفید واقع شوید. همچنین، باید بدانید هیچ فرمول جادویی و روش های خالی از حماقت وجود ندارد که

بتوانید این کار را انجام دهید، اما کتاب مقدس کمک می‌کند تا بدانیم زندگی پر از روح و بدون روح چیست.

باید بدانید که سلوک در روح بیشتر یک ارتباط است تا رابطه میان حاکم و تابع. با چه قوانین و فرمول‌هایی قدم‌های ایمان خود را برداشتید و یا در حال برداشتن هستید؟ این قوانین چه اهداف خوبی را برای شما به ثمر نشان‌دهند و یا می‌نشانند؟ چگونه به ماورای این قوانین رفته‌اید (و یا امیدوارید که بروید) تا بتوانید رابطه‌ای شخصی با خدا داشته باشید؟

### چه رفتاری، رفتار پر از روح نیست؟

پولس رسول آشکارا تعلیم می‌دهد که رفتار یا سلوک در روح به معنی هرج و مرج و افراط در آزادی نیست. رفتار در روح بی‌احترامی به قوانین و مقررات و سوءاستفاده از امتیازات نیست. هدایت شدن از روح به معنی آزادی در انجام هر کاری نیست بلکه به معنی داشتن زندگی مسئولانه و اخلاقی است.

چه زمانی یاد گرفتید که آنچه به نظر آزادی محسوب می‌شود، آزادی واقعی نیست و منتهی به اسارت می‌شود؟

چگونه در زندگی با مسیح، آزادی واقعی را لمس کردید؟ همانگونه که نیل مثالی از آن دانش آموز بیان کرده است، شما نیز مثالی بیاورید.

همچنین رفتار و سلوک در روح شریعت‌گرایی محسوب نمی‌شود. آیا تاکنون به واسطه خود و یا دیگران قربانی شریعت گشته‌اید؟ چه زمانی نسبت به دیگر ایمانداران روحیه شریعت‌گونه و منتقد داشته‌اید؟

از رابطه میان ایمان شخص و عملکرد درست مسیحی چه درسی فرا گرفته‌اید؟ آیا مطالعه روزانه کلام خدا، دعا و شرکت مستمر در کلیسا تضمین‌کننده زندگی پر از روح است؟

### چه رفتاری، رفتار پر از روح است؟

رفتار و سلوک در روح نه هرج و مرج است و نه شریعت‌گرایی، بلکه آزادی است. به عنوان یک ایماندار، آزاد هستید که رفتار در روح و یا جسم را انتخاب کنید. سلوک در روح به این معنی نیست که بنشینید و منتظر باشید تا خدا تمام کارها را انجام دهد؛ و یا برعکس سعی کنید تمامی کارها را با انجام فعالیت‌های خسته‌کننده به عهده بگیرید.

گرایش شما به افراط کردن در کدامیک از این مراحل است: نشستن، منتظر بودن، و یا دویدن؟ اگر در مورد قدم برداشتن به سوی رشد روحانی بیشتر شک دارید، آن را به حضور خدا بیاورید.

عکس‌العمل شما در مورد توصیف گاوی که به گاو پیشرو متصل بود چیست؟ به چه طرقی سعی می‌کنید از عیسی جلو بیافتید؟ خدا را به خاطر اینکه شما را به پسر خود متصل کرده و یوغ او را به گردن شما آویخته است شکر کنید، زیرا بدین وسیله وارد یک رابطه آرام‌بخش شده‌اید و در پادشاهی خدا به خدمت مشغول گشته‌اید.

نظرتان در مورد باستر، سگی که هیچگاه با صاحبش هماهنگی پیدا نکرد چیست؟ سلوک در روح هرگز به معنای تحمل فشار و زیربار رفتن نیست. کلید یک رابطه یوغ گونه ولی آرام بخش با مسیح در این است که از او یاد بگیرید و حضور آرام و فروتن او را پذیرا باشید (متی ۱۱: ۲۸-۳۰). این یوغ، کلید خدمت به خدا نیز است. اگر شما و خداوند با هم قدم برندارید، هیچ کاری صورت نخواهد گرفت.

## هدایت شدن از روح

وقتی عیسی خود را به عنوان شبان نیکو توصیف می کند (یوحنا ۱۰: ۱۴)، در واقع در مورد نیاز ما به هدایت شدن صحبت می کند. آیا با این مفهوم که شما گوسفندی هستید که احتیاج به شبان دارد مشکلی دارید؟ برای پاسخ مثبت و یا منفی خود دلیل بیاورید. مقایسه ای را که نیل در مورد شبانی در غرب و در شرق ارائه می دهد در نظر بگیرید. تفاوت بین "رانده شدن با زور" و "هدایت شدن" چه اهمیتی برای شخص شما دارد؟ خدا را شکر که او خود رهبری می کند! و او به این امید رهبری می کند که شما از او پیروی خواهید کرد. خدا شما را مجبور نخواهد کرد که به روح رفتار و زندگی کنید، و شیطان نیز نمی تواند شما را به رفتار براساس جسم مجبور سازد، گرچه مطمئناً سعی خواهد کرد شما را به انجام آن کار وسوسه کند.

## ثمره، ملاکی برای زندگی در روح

چگونه می فهمید که به وسیله روح هدایت می شوید و یا به وسیله جسم؟ به رفتار و کردار خود که ثمره انتخاب و تصمیم گیری های خود شماست نگاه کنید. براساس غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳، ثمره زندگی پر از روح چیست؟ آیا فهرستی را که در پاسخ به سؤال مزبور تهیه دیدید، بیانگر رفتار شما ظرف ۲۴ ساعت گذشته است؟ پاسخ به این سؤال، رابطه فعلی شما را با مسیح چگونه ارزیابی می کند؟ باید یاد بگیریم که نسبت به رفتار خود آگاهی داشته باشیم و بدانیم چه زمانی براساس جسم رفتار و زندگی می کنیم و نسبت به رفتار و حالات خود احساس مسئولیت داشته باشیم. باید در نور رفتار کنیم و یاد بگیریم که گناهان خود را اعتراف کنیم، تا بدین وسیله به خدا نشان دهیم که ما نیز به گناهان خویش واقف گشته ایم. زمانی که ثمره جسم آشکار می شود، باید آگاهانه و از روی خرد آن را به حضور خدا اعتراف کنیم و از او بخواهیم که ما را با روح القدس خود پر سازد. آیا اقرار به شکست و اعتراف به گناه برای شما امری است دشوار؟ چرا؟ یا خدا صحبت کنید و از او بخواهید در این زمینه به شما کمک کند. سلوک در روح، زمانی اتفاق می افتد که تصمیم می گیرید روح را پیروی کنید و تسلیم وسوسه های جسم نشوید. زمانی که از مسیر روح دور می شوید، می توانید راه اشتباه خود را اعتراف کنید و دوباره در بخشش پرفیض خدا آزادی را تجربه کنید.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

نمودار ۵-ب را که بیانگر "شخص روحانی" است مرور کنید. یکبار دیگر مبحثی را که برگرفته از متی ۲۸:۱۱-۳۰ است و در مورد گاو جوانی که به گاو پیر بسته شده است مطالعه کنید. حال زندگی کنونی خود را در نظر بگیرید. در چه شرایطی می‌توانید بدون یکی از نشانه‌های شخص روحانی زندگی کنید؟ در چه شرایطی از زندگی‌تان باید تغییراتی نسبت به حال ایجاد کنید و با مسیح رابطه نزدیکتری داشته باشید. چگونه پاسخ به این دو سؤال را به مرحله اجرا درخواهید آورد؟

### دعا

پدر آسمانی،

از تو سپاسگزارم که فرزندت را به‌عنوان شبان و نجات‌دهنده من فرستادی. به خاطر این هدیه‌ای که بیانگر محبت و فیض بی‌حد توست شکر می‌کنم. وقتی تمام آن چیزهایی را که به من داده‌ای به یاد می‌آورم و اینکه چگونه سعی کرده‌ام تا زندگی‌م نام تو را جلال دهد، تازه می‌فهمم که چقدر ناقص عمل کرده‌ام. به من نشان بده که کجا آزادی تو را به هرج و مرج کشانده‌ام و کجا فیض تو را بی‌مقدار ساخته‌ام. به من نشان ده که کجا از شریعت تو برای داوری دیگران و برای کمال‌گرایی خود استفاده کرده‌ام. تو را شکر می‌کنم مادامی که از تو دور می‌افتم و یاغیگری می‌کنم مرا می‌بخشی. خدای پدر، مرا تعلیم ده تا آزادی را در تو تجربه کنم، باشم که بدین وسیله رابطه غنی‌تری با تو داشته باشم و نسبت به روح تو حساس‌تر شوم. به نام عیسی دعا می‌کنم. آمین.

### نگاهی به آینده

به‌عنوان یک مسیحی آزادید که سلوک در روح را انتخاب کنید. شیطان نمی‌خواهد که شما این آزادی را داشته باشید و سعی خواهد کرد شما را از لذت این آزادی که در مسیح دارید دور سازد. اما هرچه بیشتر با عیسی همقدم شوید، بهتر می‌توانید برای تشخیص فریب‌های شیطان و خلع سلاح کردن او آماده شوید.



## قدرت ایمان به حقیقت

وقتی ویلما رودلف متولد شد بیماری صعب‌العلاجی داشت که باعث معلولیت او شد، ولی در طول سالیان متمادی او ایمان، جرأت و جسم خود را تحت تعلیم و تمرین قرار داد تا زمانی که تبدیل به یکی از اشخاصی شد که جایزه المپیک و سولیوان را نصیب خود کرد. آیا ایمان می‌تواند چنین کارهای بزرگی برای شما انجام دهد؟

## قدرت ایمان به حقیقت

داستان ایمان ویلما رودلف را یکبار دیگر مرور کنید.

این داستان چه پیغامی برای شخص شما دارد؟

ایمانداری را مثال بزنید که خود شخصاً می‌شناسید و می‌دانید چگونه ایمان او باعث شد کارهای خارق‌العاده‌ای بکند و به چیزهایی دست یابد که دیگران قادر به تحصیل آن نبودند.

چه زمانی ایمان شما باعث شده که در مقابل شرایطی سخت پابرجا و محکم بایستید؟ می‌توانید شرح کامل را بنویسید.

در حال حاضر چه شرایطی ایمان شما را به مبارزه می‌طلبد؟ این شرایط را در دعا به حضور خدا بیاورید، و اجازه دهید که خدا بداند در اعتماد به او دچار کشمکش هستید، هرچند او قبل از این که به او بگویید، این موضوع را می‌دانست.

ایمان جزء ضروری زندگی مسیحی است. ایمان به اینکه خدا کیست، چه می‌گوید و چه کاری انجام می‌دهد، کلیدی است برای ورود به پادشاهی خدا.

## هسته ایمان

ایمان، هسته فعالیت‌های روزانه زندگی مسیحی است. ایمان، اساس نجات و ابزار زندگی ما است.

نخست، ایمان بستگی به اساس آن دارد. موضوع مهم این است که به چه چیزی و یا چه کسی ایمان دارید.

برخی از اشیا و یا افرادی را نام ببرید که ایمانداران و بی‌ایمانان در طول روز به آنها امید بسته‌اند؟ فهرست خود را با نمونه چراغ قرمز و دیگر رانندگان که در متن کتاب آمده است شروع کنید.

کدامیک از مواردی که به‌عنوان اساس ایمان خود انتخاب کرده‌اید قابل اعتماد و معتبر هستند؟

این عبارت که «عیسای مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است» (عبرانیان ۸:۱۳) چه مفهومی برای شما دارد؟

این حقیقت که عیسای مسیح تغییر نمی‌کند، او را تا به ابد امین و قابل اعتماد می‌گرداند. ایمانی که اساس آن خدا باشد، ایمانی است که شما را قادر می‌سازد تا کارهای بزرگ انجام دهید.

**دوم، عمق ایمان شما به شناخت تان از اساس ایمان وابسته است.** وقتی با ایمان خود نسبت به خدا در تقلاء و کشمکش هستیم، به این دلیل نیست که اساس ایمان ما ناقص است. بلکه به این علت است که شناخت واقعی نسبت به خدا و راه‌های او نداریم.

ایمان به خدا تنها زمانی با شکست مواجه می‌شود که درک و شناختی نادرست نسبت به او داشته باشیم. چه زمانی ایمان شما به خاطر شناخت نادرست شما از خدا، دچار تلاطم گشته است؟ لطفاً با جزئیات آن را بیان کنید.

اگر امروز ایمان تان نسبت به شرایطی خاص دچار تلاطم گشته است، آیا به خاطر درک اشتباهی است که نسبت به خدا دارید؟ کلام خدا را مطالعه و تفحص کنید. با یک مسیحی بالغ و قابل اعتماد مشورت کنید. در مورد کشمکش خود با خدا صحبت کنید.

تنها راه ازدیاد ایمان، افزایش میزان شناخت شخصی نسبت به خداست. آیا می‌توانید موقعیتی را بیان کنید که افزایش میزان شناخت خدا، شما را قادر ساخت تا به او بیشتر اعتماد کنید؟

تنها محدودیتی که برای ایمان وجود دارد شناخت و درک شما نسبت به خداست، که با مطالعه کتاب مقدس، حفظ آیه‌ای از کلام، شرکت در کلاس‌های تعلیم کتاب مقدس و تفکر در مورد کلام خدا رشد خواهد کرد.

**سوم، ایمان کلمه‌ای کاربردی است.** ایمان بدون عمل، ایمان محسوب نمی‌شود. اگر واقعاً به خدا و کلامش ایمان داریم، به آنچه که او می‌گوید عمل خواهیم کرد. اساس ایمان بیانگر عملکردمان است. اگر اساس ایمانی که به آن اعتراف می‌کنیم بر نحوه رفتار و کردارمان اثر نگذارد، در واقع ایمان ما به آن باطل است.

زمانی را به‌خاطر بیاورید که برای اولین بار قدمی را از روی ایمان برداشتید. پیش از آنکه این قدم را بردارید چه احساسی داشتید؟ از این تجربه چه درسی فرا گرفتید؟ این ایمان فعال چه تأثیری بر رابطه شما با خدا گذاشت؟

## تحریف ایمان

تفاوت بین تفکر مثبت و ایمان حقیقی را توضیح دهید. نظر خود را در مورد این تمایز بیان کنید. چگونه ایده ایمان حقیقی شما را به سمت ایمان بزرگتر رهنمون می‌سازد؟ یکبار دیگر «بیست جمله مثبت "می‌توانم" برای کسب موفقیت» را بخوانید. در حال حاضر کدامیک از این "می‌توانم"ها را می‌خواهید انجام دهید؟ این آیه را از کتاب مقدس پیدا و از بر کنید. زحمت باور این مسئله که می‌توانید در رشد و بلوغ مسیحی موفق شوید بیشتر از باور خلاف آن نیست. پس چرا باور نکنید که می‌توانید به ایمان و در روح سلوک کنید؟ اجازه دهید «بیست جمله مثبت "می‌توانم" برای کسب موفقیت» شناخت شما را درباره‌ی اساس ایمان که خدای قادر مطلق است و وسعت بخشد و بدین وسیله فرصتی برای رشد ایمان شما به وجود آورد.

## چه اتفاقی می‌افتد وقتی در قدم‌های ایمان خود لغزش می‌خورم؟

آیا نگران این مسئله هستید که خدا به خاطر لغزش و نقصان در رفتار و زندگی شخصی دست از شما برمی‌دارد و ترک‌تان می‌کند؟ پس به این دو حقیقت عالی گوش فرا دهید.

### خدا شما را همانطور که هستید دوست دارد

به منظور قوی ماندن در ایمان‌تان اولین حقیقتی را که درباره خدا باید بدانید، این است که محبت و پذیرش خدا بی‌قید و شرط است.

چه کسی در زندگی شما اولین نفری بوده است که طعم محبت بی‌قید و شرط خدا را به شما چشاییده است؟ خدا را به خاطر وجود چنین شخصی شکر گویند.

آیا احساس می‌کنید وقتی در ایمان ثابت قدم هستید خدا شما را دوست دارد و وقتی ضعیف و بی‌ثبات می‌شوید محبت خدا کم رنگ می‌شود و یا رنگ می‌بازد؟ اگر پاسخ شما مثبت است، دلیل وجود چنین احساسی را توضیح دهید. اگر پاسخ شما منفی است، توضیح دهید که چگونه قادر هستید در محبت بی‌قید و شرط خدا آرامی یابید.

در حال حاضر چه کسی در زندگی شما احتیاج به چشیدن طعم محبت و پذیرش بی‌قید و شرط خدا را دارد؟ برای نشان دادن چنین محبتی به این شخص چه کاری خواهید داد؟ این موضوع را بدانید، که خدا به عنوان پدر پر محبت آسمانی، قادر به درک و بخشش گناهان شماست و هرگز دست از این کار برنمی‌دارد.

### خدا شما را بدون توجه به آنچه انجام می‌دهید دوست دارد

البته خدا از ما می‌خواهد که اعمال نیک انجام دهیم، ولی او از قبل به واسطه فرزندش، عیسی مسیح، برای شکست‌های ما تدابیری اندیشیده است، بنابراین محبت دائمی او بدون

توجه به آنچه انجام می‌دهیم ادامه دارد (به اول یوحنا ۲:۱-۲ مراجعه کنید). خدا را به خاطر چنین شفیع عالی یعنی عیسی مسیح شکر کنید. خدا شما را همچنان دوست خواهد داشت زیرا محبت او بستگی به شخصیت او دارد و نه به آنچه مورد محبت واقع می‌شود. فکر می‌کنید چه کاری انجام داده‌اید که دلیلی کافی برای پایان بخشیدن به محبت خدا نسبت به شما باشد؟

پاسخ این سؤال را به صورت توبه به حضور خدا بیاورید و سپس این حقیقت را با صدای بلند بخوانید: «مهم نیست که در زندگی چه کاری انجام می‌دهم، خدا همیشه مرا دوست خواهد داشت. ممکن است تمام کارهای مرا تصدیق نکند، ولی همیشه مرا دوست خواهد داشت.»

عیسی مسیح قرض‌های گناهان گذشته، حال و آینده شما را باطل کرده است. مهم نیست که چه می‌کنید و یا چگونه شکست می‌خورید، علیرغم دروغ‌هایی که شیطان شما را مجبور به باور آنها می‌کند، خدا شما را همچنان دوست خواهد داشت.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

همانگونه که پولس در رومیان ۱۷:۱۰ تعلیم می‌دهد: «پس ایمان از شنیدن پیام سرچشمه می‌گیرد و شنیدن پیام، از طریق کلام مسیح میسر می‌شود.» تنها راه ازدیاد ایمان، افزایش میزان شناخت شما از خداست. برای افزایش میزان شناخت‌تان از خدا چه کاری انجام خواهید داد؟ در خصوص رفتن به کلیسا، مطالعه کتاب مقدس، شرکت در کلاس‌های تعلیم کلام خدا، تفکر در مورد کلام و حفظ متون کتاب مقدسی، اهدافی کوتاه‌مدت و طولانی‌مدت را در نظر بگیرید. شخصی را پیدا کنید که شما را تشویق کند و مسئولیت‌پذیر گرداند و حتی در تلاش‌های شما سهیم باشد. سپس قدم‌هایی را که باید در این هفته بردارید مشخص نمایید.

## دعا

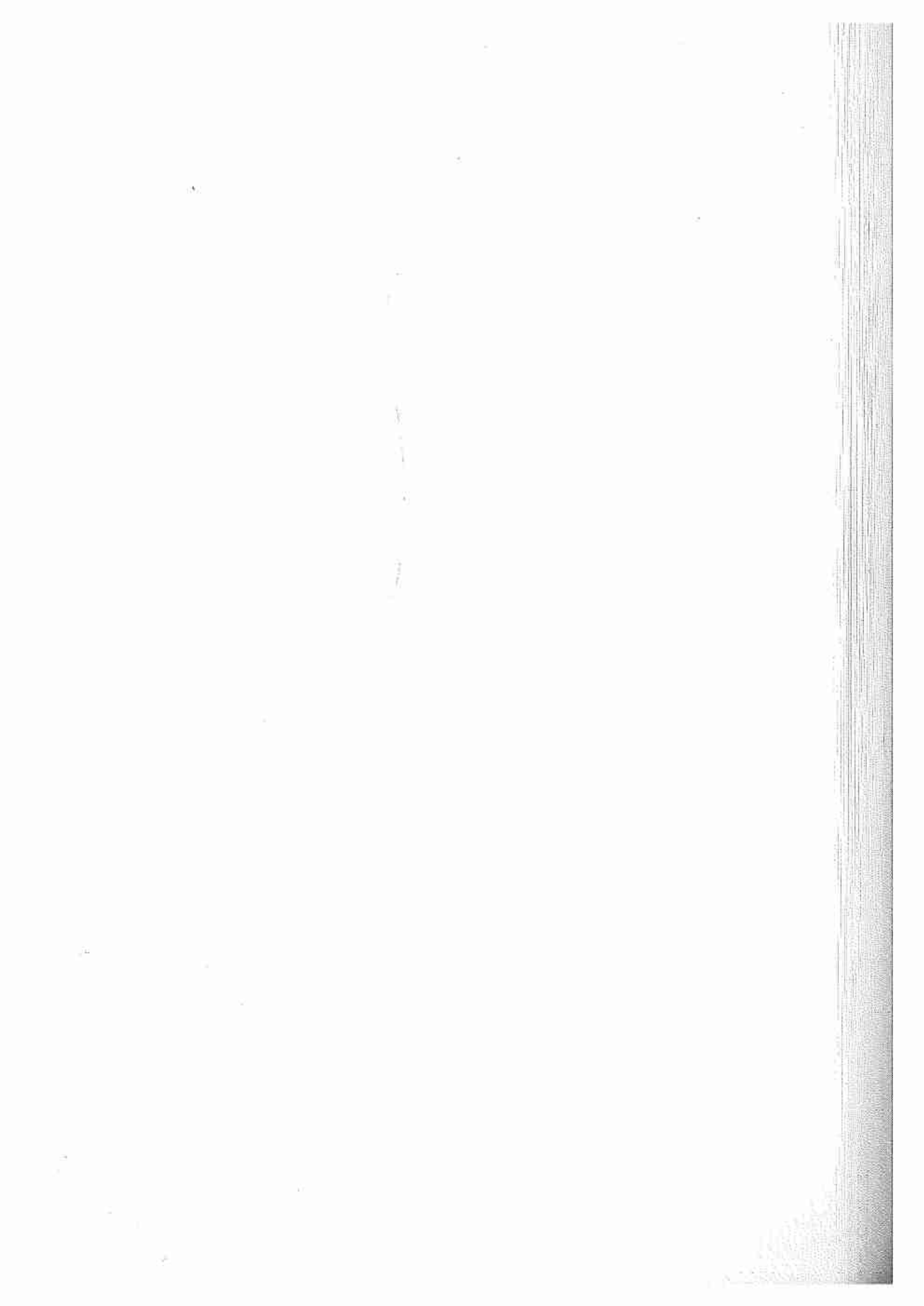
خدای محبت و امین،

این فصل از کتاب حقایقی عالی به من یادآور شد که به خاطر تمام این حقایق تو را شکر و تمجید می‌کنم! وقتی به این موضوع فکر می‌کنم که تنها محدودیت موجود برای ایمانم همانا شناخت و درک من از تو است، بسیار هیجان‌زده و ملزم می‌شوم. به خاطر کاهلی مرا ببخش. مرا ببخش که برای شناخت بهتر تو کلام تو را نمی‌خوانم. مرا ببخش که وقت کافی برای مطالعه کلام تو که می‌دانم در مورد هویت تو چیزهای بسیاری به من تعلیم

خواهد داد نمی‌گذارم و همچنین ببخش که اشتیاق لازم برای این کار را ندارم. علیرغم تمام چیزهایی که ای خدا هنوز باید یاد بگیرم، به خاطر وجود وفادار و امنیت بی‌زوالت شکر می‌کنم، و به خاطر محبت و پذیرش بی‌قید و شرط و ابدی تو را سپاس می‌گویم. برای من افتخار و شادی عظیمی است که فرزند محبوب تو باشم! باشد که این محبتی را که به من نشان داده‌ای با دیگران نیز در میان بگذارم تا بدین وسیله آنها تو را بهتر بشناسند. در نام عیسی دعا می‌کنم. آمین.

## نگاهی به آینده

خدا از شما می‌خواهد هویت خود را قبول کنید و زندگی شایسته فرزندخواندگی خدا را داشته باشید. ولی حتی زمانی که هویت خود را فراموش می‌کنید، او همچنان شما را دوست دارد. او از شما می‌خواهد که به روح رفتار و زندگی کنید، ولی مادامی که می‌لغزید و می‌افتید، همچنان شما را دوست دارد. این محبت بی‌قید و شرط و ابدی، شما را قادر می‌سازد تا به ایمان و به روح سلوک کنید، و با زندگی خود دیگران را نیز به این سمت سوق دهید.



## نمی‌توانید و رای ایمان‌تان زندگی کنید

حقیقت بنیادینی که در مورد زندگی روحانی شما وجود دارد و شالوده اساسی این کتاب نیز می‌باشد، این است که زندگی مسیحی شما نتیجه مستقیم باور و ایمان شماست. و همانگونه که عنوان این فصل متذکر می‌شود، نمی‌توانید و رای آنچه که به آن ایمان دارید زندگی کنید.

### شما نمی‌توانید و رای آنچه به آن ایمان دارید زندگی کنید

داستان بازی گلف کارل که سرآغاز فصل هفت کتاب است بیانگر جنبه مهمی از زندگی روحانی می‌باشد: اگر ایمان شما از مسیر اصلی خارج شده، زندگی شما نیز دچار انحراف خواهد گشت. اگر زندگی شما از مسیر اصلی منحرف شده است، لازم است نگاهی بهتر به آنچه که ایمان دارید بیاندازید.

چه زمانی این مسئله را که «اگر ایمان شما از مسیر اصلی خارج شده، زندگی شما نیز دچار انحراف خواهد گشت» تجربه کرده‌اید؟ این تجربه را تشریح کنید و توضیح دهید که به چه طریق ایمان‌تان به مسیر اصلی بازگشت.

سلوک در ایمان، به‌طور ساده به این معنی است که شما بر طبق آنچه که به آن ایمان دارید هر روز عمل کنید.

در مورد روز بخصوصی فکر کنید. چگونه اساس ایمان شما می‌تواند برای نحوه رفتارتان با همسر، دوست، والدین، و یا یک کارگر راهنمایی‌تان کند؟ تا حد امکان با جزئیات شرح دهید.

آیا پاسخ دادن به سؤال بالا برای شما سخت است؟ اگر جواب مثبت است، توضیح دهید که این پاسخ، ایمان و رفتار شما را چگونه ارزیابی می‌کند؟

به‌عنوان یک ایماندار، سلوک در ایمان چه تغییری در زندگی شما ایجاد می‌کند؟ خود را در موارد زیر با یک بی‌ایمان مقایسه کنید: اتخاذ تصمیم، انتخاب شغل، واکنش در برابر عناوین مهم روزنامه‌ها، وفق دادن خود با شرایطی که عزیزی را از دست داده‌اید.

اگر تاکنون فرم "آزمون ایمان" را تکمیل نکرده‌اید، اکنون این کار را انجام دهید. نگاهی به پاسخ‌های خود بیاندازید. این پاسخ‌ها در مورد شما چه می‌گویند؟

فکر می‌کنید پاسخ شما به این سؤالات تا چه حد با سخنان خدا هماهنگی دارد؟ به عبارت دیگر، پاسخ‌های شما چه چیزی در مورد سلوک در ایمان‌تان نشان می‌دهند؟ اگر تعریف شما از موفقیت، ارزشمندی، کمال، رضایت، تفریح، امنیت و آرامش با تعریف خدا هماهنگی ندارد، سلوک در ایمان شما اشتباه خواهد بود.

## احساسات، پرچم قرمز رنگ هشدار خداست

اما چگونه می‌توانید بفهمید که اساس ایمانتان درست است یا نه؟ این کار امکان‌پذیر است، زیرا خدا ما را به نحوی طراحی کرده که اگر سیستم ایمان ما با حقیقت خدا هم‌تراز باشد، می‌توانیم در هر لحظه بفهمیم که چگونه رفتار کنیم. علائم احساسی‌ای وجود دارند که می‌توانند شما را از ایمان اشتباه و در نتیجه اهداف اشتباه آگاه سازند.

### خشم، نشان‌دهنده هدفی مسدود شده است

خشم، اولین علامت احساسی است که شما را از وجود هدفی اشتباه که بر ایمانی اشتباه بنا نهاده شده است مخبر می‌سازد. به زمانی فکر کنید که احساس خشم کرده‌اید و این جمله را ارزیابی کنید: عصبانی بودی، چون یکی از اهداف مسدود شده بود؟ اگر این طور بوده است، آن هدف چه بوده است؟ آیا هدف شما اشتباه بود؟ اگر پاسخ مثبت است، توضیح دهید که چه باور غلطی (مغایر با تعالیم خدا) پایه و اساس هدف شما بوده است؟ حال دو و یا سه هدف مهمی را که در زندگی به دنبال آنها هستید ارزیابی کنید. آیا اهداف سالمی هستند؟ برای پاسخ مثبت و یا منفی خود دلیل بیاورید. احساس خشم بایستی ما را به بازنگری دوباره از خودمان، اساس ایمان‌مان و اهدافی که بر اساس این ایمان دنبال می‌کنیم رهنمون سازد.

### نگرانی، نشان‌دهنده هدفی است نامشخص

وقتی در خصوص وظیفه و یا رابطه‌ای نگران هستید، این نگرانی می‌تواند نشان‌دهنده نامشخص بودن هدفی باشد که انتخاب کرده‌اید. چه زمانی نگرانی شما حقیقتاً بیانگر هدفی بوده است که بعدها متوجه شده‌اید که نمی‌بایست آن را دنبال می‌کردید؟ شرایط و درسی را که از این تجربه فرا گرفتید با جزئیات بیان کنید.

### افسردگی، نشان‌دهنده هدفی است غیرممکن

اگر هیچ دلیل جسمی برای افسردگی وجود ندارد، افسردگی می‌تواند بیانگر هدفی باشد که به هیچ وجه قابل دسترسی نیست، حتی اگر هدفی روحانی و عالی باشد.



آیا تاکنون به خاطر دنبال کردن هدفی غیرممکن دچار افسردگی شده‌اید؟ هدف و نحوه غلبه بر افسردگی خود را با جزئیات بیان کنید.

گاهی اوقات افسردگی بیانگر دیدگاه اشتباهی است که در مورد خدا وجود دارد (به کلمات داوود پادشاه در مزمور ۱۳: ۱-۲ مراجعه کنید). چه زمانی به خاطر داشتن ایده‌ای غلط در مورد خدا دچار افسردگی شده‌اید؟

داوود، دیدگاه اشتباهی را که در مورد خدا داشت از خود دور کرد و متعاقب آن افسردگی برداشته شد (به مزمور ۱۳: ۵-۶؛ ۴۳: ۵ مراجعه کنید). چه درسی از مثال داوود فراگرفتید؟ این مثال چه امیدی را برای شما به ارمغان آورد؟

افسردگی، همچنین غالباً نشان‌دهنده این است که شما از روی ناچاری به هدفی چسبیده‌اید که شانس کمی و یا هیچ شانسی برای دستیابی به آن ندارید، و این هدف سالم نیست.

## واکنش‌های اشتباه نسبت به آنان که مانعی برای هدف محسوب می‌شوند

اگر هدف شما قابل مسدود شدن و یا غیرمشخص باشد، واکنش تان نسبت به افرادی که تهدیدی برای موفقیت شما محسوب می‌شوند چگونه خواهد بود؟ شاید سعی کنید افراد و یا شرایطی که مابین شما و موفقیت‌هایتان قرار گرفته‌اند فریب دهید و یا تحت کنترل خود درآورید.

شما چه زمانی سعی کرده‌اید افراد و یا شرایطی را که حائل بین شما و موفقیت تان بوده‌اند فریب دهید و یا کنترل کنید؟ تجربیاتی را که تاکنون در این درس به آنها اشاره کرده‌اید در نظر بگیرید.

نتیجه کنترل و یا فریب دیگران چه بوده است؟

چرا مردم سعی در کنترل دیگران دارند؟ زیرا باور آنها (البته به اشتباه) این است که ارزش شخصی شان بستگی به دیگران و یا شرایط دارد. ولی زمانی که نمی‌توانند آنها را کنترل کنند، به افرادی تلخ، عصبانی، منزجر و یا به یک قربانی بدل می‌شوند. راه حلی که برای این افراد و درسی که برای شما وجود دارد این است که اهداف خود را اصلاح کنید و هویت خود را در مسیح بازشناسید.

## چگونه می‌توانم اهداف بد را به اهداف خوب تبدیل کنم؟

اولین سؤال، به منزله نوعی تمرین ایمان، این است که: اگر خدا بخواهد کاری صورت پذیرد، آیا این کار انجام می‌شود؟ به عبارت دیگر، اگر خدا برای زندگی شما هدفی دارد، آیا این هدف می‌تواند مسدود شود؟ و آیا این امکان وجود دارد که انجام آن نامشخص و یا غیرممکن شود؟

چرا درک این موضوع که «اهدافی که خالق تان خدا برای زندگی شما دارد قابل مسدود شدن نیست» منطقی به نظر می‌رسد؟

هیچ یک از اهدافی که خدا برای زندگی شما دارد نامشخص و یا غیرممکن نیست. این اهداف قابل مسدود شدن نیز نمی‌باشند. این حقیقت برای چه قسمت‌هایی از زندگی شما امیدبخش است؟

همانگونه که شما به فرزند خود وظیفه‌ای محول نخواهید کرد که او قادر به انجام آن نیست، خدا نیز اهدافی غیرقابل دسترسی به شما نخواهد داد. اهدافی که او برای شما دارد امکان‌پذیر، مشخص و قابل دسترسی می‌باشند. باید هدف‌هایی که او برای زندگی تان دارد بفهمید و سپس با مریم همصدا شده بگویید: «کنیز خداوندم. آنچه درباره من گفتی، بشود» (لوقا ۱: ۳۸).

## اهداف و آمال، دو مفهوم متفاوت

برای داشتن یک زندگی موفقیت‌آمیز باید یاد بگیرید که اهداف الهی را از آرزوهای الهی تمیز دهید.

هدف الهی، مقصود خدا را برای زندگی تان منعکس می‌سازد و این هدف وابسته به مردم و شرایطی نیست که ماورای توانایی‌ها و خارج از کنترل شماست. شما تنها کسی هستید که می‌تواند سد هدف الهی باشد و یا این هدف را نامشخص و یا غیرممکن سازد. چه هدف و یا اهداف الهی برای زندگی خود دارید؟

آمال و آرزوی الهی، بستگی به همکاری دیگران و یا اتفاقات موفقیت‌آمیز و همچنین شرایط مطلوبی دارد که شما قدرت و یا حق کنترل آن را ندارید. (شما نمی‌توانید ارزش شخصی و یا موفقیت فردی خود را بر روی این آمال هرچه قدر هم که الهی باشند بنا کنید، زیرا نمی‌توانید آنها را به انجام رسانید). چه آمال و یا آرزوی الهی برای زندگی خود دارید؟ زمانی که در ذهن خود اشتباهاً آرزویی را جانشین هدفی می‌سازید، دچار خشم، نگرانی و افسردگی خواهید شد. این اتفاق چه زمانی برای شما رخ داده است؟ (شاید در آن شرایط نمی‌توانستید وضعیت را درک کنید، ولی اکنون با بازگشت به گذشته و با نگاهی دقیق‌تر، می‌توانید وضعیت موجود را درک کنید). از این شرایط چه درسی فراگرفتید؟

اطمینان از این امر که هدف ما، هدفی واقعی است، و نه آرزویی که تبدیل به هدف شده، بسیار اهمیت دارد. یکی از دلایل امر این است که برخورد با ناامیدی‌ها که نتیجه برآورده نشدن آرزوهاست بسیار آسان‌تر از برخورد با خشم، نگرانی و افسردگی حاصل از اهدافی است که بر اساس ایمانی نادرست بنا نهاده می‌شوند.

## هدف، تبدیل به همان شخصی است که خدا می‌خواهد

زمانی که اهداف خود را با اهداف خدا و آمال خود را با آمال خدا هماهنگ بسازید، زندگی خود را از خشم، نگرانی و افسردگی شدید نجات خواهید بخشید. چنین هماهنگی‌ای

زمانی آسان تر خواهد شد که بفهمید هدف اصلی خدا برای زندگی تان این است که شخصیت خود را پرورش دهید و رشد کنید و تبدیل به همان شخصی شوید که خدا می خواهد.

مبدل شدن به همان شخصی که خدا می خواهد، هدفی است الهی. هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند مانع رسیدن به این هدف شود. ولی باید بدانید که آشفتگی ها، انحرافات، مشغولیت ها، ناامیدی ها، وسوسه ها و تجربیات ناگوار بسیاری در این روند اختلال ایجاد خواهند کرد.

آشفتگی های زندگی، انحرافات، ناامیدی ها، مشغولیت ها، وسوسه ها و تجربیات ناگوار و سایلی هستند برای رسیدن به هدف عالی که همانا رشد مسیحی است (رومان ۵: ۳-۵؛ یعقوب ۱: ۲-۴). چگونه وجود این مشکلات در زندگی باعث رشد شما شده است؟ سه و یا چهار مثال بیاورید.

اخیراً در زندگی خود وجود چه مشکلی را به عنوان وسیله ای برای رشدتان تصور می کنید؟ فکر می کنید در این شرایط، خدا چه درسی به شما خواهد آموخت؟ محکومیت ها و مصیبت ها می توانند اهداف نادرست را آشکار سازند، و همانند کاتالیزوری برای رسیدن به اهداف خدا برای زندگی مان که تقدس است، عمل کنند. این سخن در چه برهه ای از زندگی شما جامع عمل پوشید؟ چه زمانی مشکلات زندگی، اهداف نادرست شما را آشکار ساخته است؟ در مورد جزئیات شرایط و اهدافی که پس از سپری کردن تجربیات، آنها را اصلاح کردید توضیح دهید.

آیا برای تبدیل شدن به همان شخصی که خدا می خواهد روش ساده تری در مقایسه با عبور از مصیبت ها و دشواری ها وجود دارد؟ ایماندارانی که پیش از شما این مسیر را طی کرده اند خواهند گفت که مصیبت ها و دشواری ها همانند زمینی حاصلخیز برای رشد روحانی آنها عمل کرده اند. شاید خدا در گذشته این حقیقت را به شما آموخته باشد.

## آنچه را یاد می گیرید زندگی کنید

تفاوت های مهم اهداف الهی و آمال الهی را مرور کنید. با این ذهنیت تازه، اهداف خود را ارزیابی کنید. آیا آنها برآستی هدف هستند و یا آمال؟ اگر برآستی تاکنون برای خود اهدافی تعیین نکرده اید، اکنون فرصت خوبی است تا این کار را انجام دهید. اهداف و آمال الهی کمک خوبی در جهت رشد ایمان مان خواهند بود. دو و یا سه هدفی که می توانید شما را مطابق با اهداف خدا بنا و هماهنگ سازند نام ببرید. نوشتن چند هدف چه قدیمی و چه جدید، در پرتو تعالیم این فصل می تواند به شما کمک کند تا الویت ها را تشخیص دهید و قدم های مؤثر را به ترتیب بردارید.

## دعا

خدای قادر و پر از فیض،

در این فصل خواندم که اگر ایمان من از مسیر اصلی خارج شود، زندگی من نیز دچار انحراف خواهد شد و اگر زندگی من دچار انحراف گشت، باید به اساس ایمان خود نگاهی دیگر بیاندازم. در این لحظات سکوت به من نشان بده که در کدام قسمت، زندگی مطابق خواست تو نیست و ایمانم در چه جاهایی نادرست است. همچنین خوانده‌ام که خشم، نگرانی و افسردگی می‌تواند مرا نسبت به اشتباهاتم هشیار سازد. یکبار دیگر از تو می‌طلبم تا چشمانم را بگشایی و به من نشان دهی که کدامیک از اهدافی که دنبال می‌کنم یا اهداف تو هماهنگ هستند. باشد که اهداف من با اهدافی که تو برای من در نظر گرفته‌ای یکسان باشند. پدر آسمانی، امیدوارم که ارزش شخصی خود را بر اساس ارزشی که تو در فرزندت عیسی مسیح به من داده‌ای بسنجم. و سرانجام، ای خداوند باشد که هدف نهایی من در زندگی، تبدیل شدن به همان شخصی باشد که تو می‌خواهی. مرا تعلیم ده، راهنمایم کن، و از نو بساز. در نام عیسی دعا می‌کنم. آمین.

## نگاهی به آینده

هدف اصلی خدا برای زندگی شما پرورش و رشد شخصیت شماست یعنی تبدیل شدن به همان شخصی که او می‌خواهد. در کتاب مقدس، او چندین راهنمایی برای سلوک در ایمان ارائه می‌کند یعنی زندگی‌ای که به شما در رسیدن به هدفتان کمک خواهد کرد.

## رهنمودهای خدا برای سلوک در ایمان

چگونه به شخصی مبدل می‌شوید که خدا می‌خواهد؟ با سلوک در ایمان. کتاب مقدس رهنمودهای مهمی را در این زمینه ارائه می‌کند.

### رهنمودهای خدا برای سلوک در ایمان

زمانی که هدف عالی آقای نیل مسدود شد، صبحانه مخصوص او که شامل تخم مرغ، سوسیس و کلوچه بود معنی و مفهوم خود را از دست داد.

چه زمانی یکی از اهداف شما مسدود شده است؟ دو یا سه مثال بیاورید و همانند متن به ترتیب اهمیت قرار دهید. کتاب از تصمیم‌گیری فرزندی صحبت می‌کند که بجای دکتر شدن، می‌خواهد در یک گروه موسیقی گیتاریست شود.

واکنش شما نسبت به نقشه‌های ناموفق و اهداف مسدود شده‌تان چگونه بود؟ در آن زمان چه افکاری به ذهن‌تان خطور کرد؟

اغلب اساس ارزش شخصی خود را منوط به موفقیت در نقشه‌های فردی خود می‌دانیم. در چنین شرایطی، زندگی می‌تواند همانند سوار شدن بر چرخ فلک شود. تنها طریقی که می‌توان از این چرخ فلک پیاده شد، این است که براساس حقایق کلام خدا به ایمان رفتار و زندگی کنیم.

### رهنمودهای مناسب، موجد رفتار و زندگی درست است

همانگونه که دیدید، سلوک در ایمان به همان اندازه امکان دارد از واقعیت دور شود که باور ما نسبت به موفقیت، ارزشمندی، کامل بودن، رضایت، شادی، تفریح، حس امنیت و آرامش می‌تواند منحرف شود. پس اجازه دهید ببینیم کتاب مقدس در خصوص باور این مفاهیم چه درسی می‌دهد. شاید این درس از کلام خدا به شما کمک کند تا در سلوک خود در ایمان اصلاحاتی حیاتی انجام دهید.

## ۱) موفقیت - مفهوم کلیدی: اهداف

موفقیت به اهداف مربوط می‌شود. اگر به اهداف تان دست نمی‌یابید، احتمالاً به این علت است که برای اهداف نادرستی تلاش می‌کنید.

در دوم پطرس ۱:۳-۱۰ می‌توان خلاصه‌ای از اهداف خدا را برای شما که فرزند او هستید پیدا کرد، و شروع این هدف با قبول هویت شماست براساس آنچه که تاکنون خدا برای شما انجام داده است. خدا به شما «حیات و دینداری» بخشیده است، و حال وظیفه شما این است که خود را با اهداف مربوط به شخصیت‌سازی خدا وفق دهید و آنها را در زندگی خود بکار برید. هفت هدفی را که در دوم پطرس ۵:۱-۷ به آنها اشاره شده است فهرست‌وار بنویسید. در مقابل هر کدام از آنها نمونه‌ای از زندگی خود بیاورید که می‌توانید در آن، به سوی این هدف گام بردارید (برای مثال، دادن مالیات بر درآمد می‌تواند فرصتی برای تعالی فضیلت باشد).

یوشع را به خاطر می‌آورید؟ موفقیت او کاملاً وابسته به اطاعت او از خدا بود حتی زمانی که نقشه خدا برای رژه رفتن به دور شهر اریحا احمقانه به نظر می‌رسید (یوشع ۶). یوشع چه درسی به شما می‌دهد و چگونه می‌توانید این درس را در شرایطی که اکنون درگیر آن هستید بکار ببرید؟

تمرکز بر اهداف خدا که همانا فضیلت، علم، عفت، صبر، دینداری، محبت برادران و محبت مسیحایی است به سمت موفقیت نهایی یعنی موفقیتی که منظور نظر خداست، رهنمون می‌سازد.

## ۲) ارزشمندی - مفهوم کلیدی: زمان

ارزشمندی موضوعی است که به زمان بستگی دارد. آنچه که به مرور زمان فراموش می‌شود، دارای ارزش کمی است. آنچه که تا به ابد در خاطر می‌ماند از ارزش بالایی برخوردار است. چه زمانی برادر و یا خواهری در مسیح برای شما کاری انجام داده است که از نظر او کاری نبوده، ولی برای سلوک در ایمان شما بسیار مفید بوده است؟ با جزئیات توضیح دهید و سپس با تعریفی که از ارزشمندی در بالا داده شد مقایسه کنید. در چه فعالیت‌هایی مشغول هستید که فکر می‌کنید تا به ابد به خاطر سپرده خواهد شد؟ این سؤال را با توجه به این امر پاسخ دهید که هیچ چیزی به نام فرزند کم‌ارزش خدا وجود ندارد!

آنچه که به خاطر مسیح انجام می‌دهیم و یا می‌گوییم، تا به ابد باقی می‌ماند هر چند که از نظر دنیا بی‌اهمیت جلوه کند.

## ۳) کمال - مفهوم کلیدی: اولویت نقش

در زندگی، کمال زمانی حاصل می‌شود که منحصر به فرد بودن خود را در مسیح تشخیص دهید و عطایا و استعدادهای خود را در جهت بنای دیگران و جلال خداوند بکار ببرید.

دنیا چه چیزهایی را به عنوان وسیله‌ای برای کمال شخص عرضه می‌کند؟ با توجه به تجربیات شخصی خود بگویید، کدامیک از این مواردی که دنیا عرضه می‌کند، برای شما خوب نبوده است؟

خدا برای هر کدام از ما جایگاهی خاص برای خدمت دارد، و بیشترین حس کمال زمانی احساس خواهد شد که مکان خاصی را که خدا با توجه به بهترین قابلیت شما برای تان انتخاب کرده است قبول و در آنجا ایفای نقش کنید. برای اینکه امروز نماینده خدا در مکان‌های زیر باشید، چه کاری می‌توانید انجام دهید؟

در خانه

سر کار

در محله خود

در کلیسای تان

در اجتماع تان

در مأموریت‌هایی که می‌روید

سعی کنید سفیر مسیح در دنیا باشید یعنی در دنیای خودتان: در خانه، در محله، در سرکار، در مدرسه، در اجتماع، و هر جایی که هنوز مردم عیسای مسیح را نمی‌شناسند. همچنین ایمانداران را تشویق و حمایت کنید و بدین وسیله در زندگی به کمال دست یابید.

#### ۴) رضایت - مفهوم کلیدی: کیفیت

رضایت، ماحصل زندگی توأم با عدالت است و همچنین نتیجه بالا بردن سطح کیفیت روابط، خدمات و کارهایی است که درگیر آنها می‌باشید. رضایت موضوعی است کیفی و نه کمی. چه زمانی این حقیقت را تجربه کرده‌اید که با انجام کارهای کوچک‌تر ولی با کیفیت بهتر، رضایت بیشتری حاصل می‌شود تا کاری بزرگ را بدون برنامه‌ریزی و شتابزده انجام دهید؟ به زندگی خود از دریچه این جمله که «رضایت موضوعی است کیفی و نه کمی» نگاه کنید. این جمله برای برخی از نارضایتی‌هایی که اخیراً در زندگی خود احساس می‌کنید چه پیشنهادی را ارائه می‌کند؟

کلید رضایت شخصی، در وسعت بخشیدن به مسئولیت‌ها نیست، بلکه با عمیق‌تر کردن آنها به واسطه متعهد بودن به کیفیت کار است.

#### ۵) شادی - مفهوم کلیدی: خواستن آنچه که خود دارید

مفهوم دنیوی شادی، داشتن آن چیزی است که می‌خواهیم. جوهر کلام خدا این است: «انسان شاد کسی است که آنچه می‌خواهد دارد.» (به متی ۶: ۳۱-۳۳ مراجعه کنید).

این وسوسه وجود دارد که فکر کنیم داشتن چیزهایی که در حال حاضر نداریم شادی را برای ما به ارمغان خواهند آورد. نتیجه این تفکر اشتباه آزمندی است. طرز تفکر خود را تغییر

دهید و چند دقیقه به برکاتی که دارید فکر کنید. فهرستی از برکات بی‌کرانی که خدا به شما عطا کرده است تهیه کنید.

آیا مسیح در فهرست برکات شما بود؟ با کلمات خود توضیح دهید که چرا با داشتن مسیح، اکنون دارای تمام آن چیزهایی هستید که می‌توانند تا به ابد خوشنودتان سازند. این توضیح را بلند بخوانید و اجازه دهید به عنوان دعای شکرگزاری به حضور خدا بلند شود. اگر واقعاً می‌خواهید شاد باشید، یاد بگیرید که در زندگی قانع باشید و به‌خاطر آنچه که اکنون دارید شکرگزار باشید.

## ۶) تفریح - مفهوم کلیدی: امری خودجوش و بلا مانع

تفریح در یک کلام، امری خودجوش است که نمی‌توان مانع از آن شد، و به عنوان یک مسیحی راز لذت بردن از امور خودجوش و غیر ممنوع این است که موانع غیر کتاب مقدسی را برداریم. نظر شما در مورد تفریح چیست؟

چه زمانی مسئله خوشنودی مردم (مورد بازدارنده) شما را از داشتن تفریح باز داشته است؟ موارد بازدارنده که عبارتند از: غرور، ناامنی، نیاز به مقبولیت، میل به حمایت و تصور شخصی را با جزئیات توضیح دهید.

این را بدانید که در خوشنود ساختن خدا و نه انسان، تفریحات بسیاری خواهید یافت، پس از خدا بخواهید تا به شما کمک کند از هرگونه نیازی برای خوشنود ساختن دیگران، برای نگه داشتن عنوان و شهرت، و همچنین برای حفظ ظاهری دروغین آزاد شوید.

## ۷) امنیت - مفهوم کلیدی: مرتبط با ابدیت

کلید تجربه امنیت در زندگی این است که خود را وابسته به چیزهای ابدی بدانید و نه موقتی که هیچگونه کنترلی بر آنها ندارند.

به مواقعی فکر کنید که احساس عدم امنیت کرده‌اید و به چیزهای موقتی دل بسته بودید؟ رومیان ۸: ۳۵-۳۹ را بخوانید و برخی از موضوعات کلی را که در این فهرست (مصیبت، دلتنگی، جفا، قدرت‌ها و چیزهای حال «به آیات ۳۵ و ۳۸ مراجعه کنید») آمده با موارد خاصی که در زندگی شما وجود دارد جایگزین نمایید. سپس در این مورد فکر کنید که با توکل به وعده خدا از چه مقدار امنیت بیشتری می‌توانید برخوردار شوید و مطمئن باشید که هیچکدام از موارد ذکر شده قادر نیستند شما را از محبت مسیح جدا سازند. امنیت ما تنها در زندگی جاودانی که در مسیح داریم یافت می‌شود.

## ۸) آرامی و صلح - مفهوم کلیدی: ایجاد نظم درونی

آرامش خدا امری است درونی و نه بیرونی. آرامش و سلامتی چیزی است که در حال حاضر در خداوند داریم (به رومیان ۱: ۵ مراجعه کنید). آرامش خداوند چیزی است که هر روزه در دنیای درون خود به آن احتیاج دارید.



وقتی عیسی را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود قبول کردید، عطای آرامش خداوند را دریافت کردید. اما آرامش خداوند چیزی است که هر روزه به آن احتیاج دارید. "آرامش خداوند" چه مفهومی برای شما دارد؟ یک و یا دو موردی را که در آنها این مفهوم را تجربه کرده‌اید بیان کنید.

می‌توانید دنیای درونی افکار و احساسات خود را کنترل کنید، ولی باید اجازه دهید تا آرامش خداوند هر روزه فرمانروای قلب شما باشد. چه کاری برای ورود به این آرامش که خدا به شما داده است انجام می‌دهید؟

بدانید که پرستش انفرادی، دعا و ارتباط با کلام خدا، شما را قادر می‌سازد تا آرامش خداوند را که فوق از ادراک است تجربه کنید (فیلیپیان ۷:۴).

## آنچه یاد می‌گیرید زندگی کنید

پس از مطالعه این هشت مقوله و تفکر و بازبینی سلوک در ایمانتان، بگویید که در مورد نحوه و دلیل عملکرد کنونی خود چه چیزهایی را متوجه شده‌اید؟ فکر می‌کنید چه باورهایی را باید اصلاح کنید؟ در طول این هفته بر روی کدامیک از باورهای خود کار خواهید کرد؟

## دعا

پدر آسمانی،

می‌دانم وقتی افراد را برای انجام کاری فرا می‌خوانی، به آنها قدرت نیز می‌بخشی. به خاطر آن دیدگاه و تشویقی که این فصل برای سلوک در ایمان ارائه کرده است و به خاطر اینکه فهمیدم چگونه مرا در این مسیر پیش خواهی برد شکرت می‌کنم. خداوند، باشد که اهداف من همان اهدافی باشند که تو برای من داری. کمک کن تا در فضیلت، شناخت خدا، عفت، صبر، دینداری، محبت برادران و محبت مسیحی که برای قوم خود می‌خواهی پیشرفت کنم.

باشد که ارزشمندی را در انجام کارهایی بیابم که به ابدیت مربوط می‌شوند، کمال را در شرایطی بیابم که تو مرا به عنوان نماینده خود در آن قرار دادی، رضایت را در بهتر انجام دادن امور تو بیابم و شادی را در این آگاهی که تو برکات خود را چون باران بر من نازل کرده‌ای. باشد که تفریح را در عطای زندگی‌ای که به من بخشیده‌ای بیابم و دیگر نگران تصورات خود و یا عقاید دیگران نباشم. باشد که امنیت را در تو و تنها در تو و آرامش را در شناخت بیشتر تو بیابم.

ای خدای پدر، کمکم کن باورهای خود را اصلاح کنم تا بدین وسیله عملکرد  
و سلوک من در ایمان، باعث جلال و عزت نام تو باشد. در نام عیسی دعا  
می‌کنم. آمین.

## نگاهی به آینده

آیا حاضرید ساختار ایمان خود را تغییر دهید تا سلوک در ایمانتان در مسیر خدا قرار  
بگیرد؟ برنده شدن در نبرد افکار، قدم مهمی است که باید در این مسیر بردارید.

## در نبرد افکار تان برنده باشید

مسیحیان بی‌شماری از طرح‌های شیطان غافل هستند. آنها تشخیص نمی‌دهند که در ذهن‌شان نبردی در جریان است. آنها «از عدم معرفت هلاک می‌شوند» (هوشع ۶:۴).

### در نبرد افکار تان برنده باشید

واکنش احساسی و عقلانی شما نسبت به داستان شلی چه بود؟ از نظر شما تجربه او تا چه حد ارزشمند است؟

شاید در قبول و یا رد قدرت واقعی شیطان و نیروهای شریرش دچار تردید شوید. اگر قدرت نیروهای شیطانی را قبول نمی‌کنید، چرا در باور آنچه که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد شک می‌کنید؟ و یا اگر آن را باور دارید، چگونه به درک این حقیقت نائل آمدید که شیطان وجود دارد و او در صدد فریب ایمانداران است؟

زمانی که متوجه می‌شوید شیطان در صدد فریب دادن و تضعیف شماست، برای مبارزه با او چه کاری انجام می‌دهید؟

وقتی ایماندارانی که در تقلاء هستند، تضادهای شخصی و روحانی خود را از طریق توبه و ایمان به خدا حل کنند، آنها نیز آزادی در مسیح را تجربه خواهند کرد.

## روش خدا با روش انسان متفاوت است

ایمان به خدا روشی است مسیحایی برای زندگی کردن و برهان فلسفی و منطقی، روشی است انسانی که اغلب این دو در تضاد با یکدیگر به سر می‌برند. خدا، خدایی است موافق عقل و او از طریق نیروی عقلانی ما کار می‌کند. مشکل این است که قدرت افکار ما محدود و مستعد عقل‌گرایی است (اشعیا ۹:۵۵).

ما می‌توانیم به واسطه ایمان به راه و روش خدا زندگی کنیم (طرح الف)، و یا می‌توانیم به راه و روش خود و با منطق بشری زندگی کنیم (طرح ب).

قوت طرح الف در زندگی شما بدین‌سان معلوم می‌شود که این الزام شخصی را داشته باشید که راه خدا همیشه درست است و اینکه در ایمان به خدا تا چه حد خود را متعهد

می‌دانید. چه زمانی الزام شما نسبت به درست بودن راه‌های خدا دستخوش تلاطمات گشته است؟ چه موضوع خاصی باعث شده است تا درست بودن راه خدا را زیر سؤال برید؟ قوت طرح ب بدین‌سان آشکار می‌شود که چقدر وقت و انرژی خود را صرف پرورش افکاری می‌کنید که به ضد کلام خدا هستند. برای مثال، آیا اخیراً مفری برای خود قرار داده‌اید که در صورت شکست خوردن طرح خدا بتوانید از آن استفاده کنید؟ به عبارت دیگر، آیا به جای اینکه وقت و انرژی خود را صرف جستجو کردن طرح خدا برای زندگی‌تان کنید و از او بخواهید که به شما در این امر کمک کند، خود برای چگونگی پیشبرد زندگی‌تان نقشه‌ای طرح می‌کنید؟

زمانی که در انجام طرح الف و ب دودل باشید، رشد روحانی‌تان متوقف خواهد شد، بلوغ‌تان در مسیح مسدود خواهد شد، و به‌عنوان یک مسیحی تجربیات روزانه‌تان با افکار واهی، ناامیدی و شکست همراه خواهد بود.

در لحظه‌ای که یک خانم مسیحی فکر می‌کند که بهتر است شغلی نیمه وقت برای خود دست و پا کند زیرا نمی‌داند که زندگی زناشویی موفق خواهد داشت یا خیر، در واقع از تعهد قلبی خود نسبت به طرح الف دور می‌شود. هر چه بیشتر در مورد طرح ب فکر کند، احتمال اینکه به این طرح احساس نیاز کند، افزایش می‌یابد. افکار طرح ب از کجا سرچشمه می‌گیرند؟ اول، جسم شما هنوز افکار و ایده‌های انسانی تولید می‌کند. وقتی فرزند خدا را به‌عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود پذیرفتید به شخصی تازه مبدل گشتید، ولی هنوز افکار و عادات طرح کهنه ب را با خود به‌همراه دارید.

در خصوص چه موضوعاتی جسم شما با صدای بلند فریاد می‌زند و شما را به زندگی مستقل از خدا فرا می‌خواند؟

افکار طرح ب ماحصل جسم، دنیای سقوط کرده و شیطان می‌باشند که با ایجاد الگوهای فکری منفی و دنیوی در ذهن، شما را از سلوک در ایمان دور می‌سازند.

به‌نظر شما کدامیک از الگوهای فکری منفی که در حال حاضر دارید و یا مربوط به گذشته می‌باشند ماحصل تأثیرات دنیا، جسم و شیطان هستند؟

جنگ اصلی ذهن‌تان مربوط می‌شود به کشمکش بین طرح الف، که زندگی کردن به راه و روش خدا براساس ایمان است، و طرح ب، که زندگی کردن به روش انسانی است که نتیجه پیروی از انگیزه‌های دنیوی، جسمانی و شیطانی می‌باشد. شاید در این نبرد خود را یک قربانی بی‌پناه تصور کنید، ولی باید بدانید که خدا تمام چیزهایی را که برای پیروزی در این نبرد لازم دارید مهیا کرده است.

## استحکامات ذهن

برای غلبه بر استحکامات ذهن‌تان احتیاج به اسلحه‌های خداوند دارید یعنی استحکاماتی که یا به‌واسطه تجربیات تلخ و یا به مرور زمان و در اثر تکرار وارد ذهن شما گشته‌اند.

در خصوص این موضوع، فکر می‌کنید چه استحکاماتی در ذهن شما وجود دارند؟  
حال اشکال مختلف استحکامات موجود در ذهن را بررسی می‌کنیم.

## محرك‌های محیطی

تمام چیزهایی که در طول سال‌های شکل‌گیری زندگی تان یاد گرفتید از محیطی نشأت گرفته‌اند که در آن بزرگ شده‌اید. در طول رشد و بلوغ خود در معرض دو نوع تجربه قرار دارید که عبارتند از: تجربیات شایع و متداول، و تجربیات دردناک.

چه تجربیات شایع و متداولی در محیط خانه، مدرسه و در همسایگی داشته‌اید که اکنون نیز بر نحوه سلوک در مسیح شما تأثیر می‌گذارند؟ تأثیر مثبت و یا منفی؟  
آیا در دوران کودکی خود تجربه‌ای دردناک داشته‌اید که اکنون به صورت قلعه و یا استحکامی در ذهن شما تبدیل شده باشد؟

اعتبار، درستی و تأثیر محرك‌های محیطی را که خود تجربه کرده‌اید ارزیابی کنید.  
همه ما با اصول این دنیا تطبیق داده شده بودیم، حتی اکنون هم به‌عنوان فردی مسیحی می‌توانیم مطابق با این اصول زندگی کنیم. ممکن است به موسیقی‌های نه چندان خوب گوش دهیم و یا برنامه‌های تلویزیونی بدی را تماشا کنیم، حتی می‌توانیم دوستان نابابی داشته باشیم و افکار بدی را در سر پیرورانیم. از آنجا که در دنیای سقوط کرده زندگی می‌کنیم، هنوز هم این وسوسه وجود دارد که مستقل از خدا زندگی کنیم.

## وسوسه

وسوسه همیشه از طرز تفکر ناشی می‌شود، و کلید مقاومت در برابر وسوسه این است که آن فکر اولیه را به اطاعت مسیح در آورید. خدا برای فرار از هر وسوسه‌ای راهی مهیا کرده است، ولی باید در لحظه‌ای که وسوسه می‌شوید از این فرصت برای فرار استفاده کنید. چه زمانی همانند گتی که در متن مصور خواندید به خود اجازه داده‌اید تا فکری نسنجیده شما را همانند قطار باری که از ریل خارج شده است به سمتی هدایت کند که نمی‌خواستید؟ مثالی مشخص بیاورید.  
چه زمانی در آستانه وسوسه شدن، فکرتان را به اطاعت مسیح در آوردید و از او اطاعت کردید؟ توضیح دهید چه اتفاقی افتاد. (آیا خدا در نقطه‌ای که لازم بود به شما قوت بخشید؟ آیا زمانی که سعی کردید طبق طرح الف خدا عمل کنید آزادی را چشیدید؟ آیا از وسوسه دوری جستید؟)  
اگر افکار وسوسه‌انگیز را در همان ابتدای امر به اطاعت مسیح در نیاوریم، احتمالاً آنها ما را به اطاعت خود در خواهند آورد.

## تأمل و انتخاب

اگر در حول و حوش مورد وسوسه‌آمیزی که به ذهن تان خطور کرده است فکر کنید، احساسات بر شما تأثیر خواهند گذاشت و احتمال اینکه مغلوب این وسوسه شوید افزایش می‌یابد. احساسات محصول زندگی فکری شما هستند.

«اگر طرز تفکر ما حقیقت را منعکس نکند، احساسات ما نیز واقعیت را منعکس نمی کند.»  
 آیا شرایطی همانند آنچه که در کتاب آمده است داشته اید؟ از وقوع چه چیزی می ترسیدید؟  
 آنچه که واقعاً اتفاق افتاد چه بود؟ آیا در این شرایط توانستید از وسوسه گناه دوری گزینید؟  
 داستان خود (و یا داستان کتاب) را در نظر بگیرید، فکر می کنید برای کاهش قلیان  
 احساسات منفی در این شرایط چگونه فکر و رفتار می کردید؟

مسیحیان بسیاری وجود دارند که احساس می کنند نجات نیافته اند، و خدا آنها را دوست  
 ندارد و دلیل آن این است که افکار قدیمی و کهنه در برابر شناخت خدا قد علم کرده اند.  
 زمانی که این استحکامات و قلعه ها را نابود کنیم و تمامی افکار را به اطاعت مسیح درآوریم،  
 احساسات ما خود را با واقعیت محبت خدا تطبیق خواهد داد.

## عمل، عادت و قلعه

وقتی بر روی فکری وسوسه آمیز تأمل نمایید و سپس طرح ب را انتخاب کنید، خود را  
 در حال انجام کاری که ماحصل انتخابتان است خواهید دید و می بینید که رفتارتان نیز  
 مطابق همان انتخاب تغییر پیدا کرده است. شما در خصوص رفتار خود مسئول هستید زیرا  
 نتوانستید فکر وسوسه آمیز را به اطاعت درآورید. اگر این کار را به مدت شش هفته ادامه دهید  
 به صورت عادت، و یا با توجه به این متن، به صورت یک قلعه در خواهد آمد.

حس حقارت، خصومت، همجنس گرایی، بی اشتهایی و پر خوری نمونه هایی از قلعه  
 می باشند. قلعه الگویی است فکری که به صورت عادت درآمده است. قلعه خاکستر خاطراتی  
 است که در طول زمان در ذهن ما سوخته اند، خاطراتی از تجربیات بد و دردناک. حال با  
 شناخت بیشتر قلعه ها، قلعه هایی را که در ذهن شما وجود دارند تشخیص دهید.

شاید الان هم تشخیص قلعه های موجود در ذهنتان کاری آسان نباشد. شاید بررسی  
 منابع احتمالی قلعه ها کمکی در این زمینه به شما بکند.

زنی که در هنگام تجاوز از دور صدای آژیر را شنیده بود هرگاه که این صدا را می شنید  
 دچار افسردگی شدید می شد. آیا تجربه ای وحشتناک همانند تجربه این زن قلعه ای در ذهن  
 شما ایجاد کرده است؟ اگر پاسخ مثبت است، این قلعه را تشخیص دهید.

سه پسری که در خانه ای با پدر الکلی رشد یافته بودند، سه واکنش متفاوت نسبت  
 به خصومت را یاد گرفتند (جنگیدن، تسکین دادن، فرار کردن). با توجه به جو متداول  
 زندگی تان، چه قلعه هایی در ذهن شما ساخته شده اند؟

زندگی ای را تصور کنید که فاقد قلعه هایی باشد که اکنون دارید. فکر می کنید این زندگی  
 تا چه حد متفاوت خواهد بود؟

هر فکر و رفتار منفی که نمی توانید آن را کنترل کنید، از قلعه سرچشمه می گیرد. جایی در  
 گذشته، خودآگاه و یا ناخودآگاه الگوی فکری و رفتاری را شکل بخشیده اید که اکنون شما  
 را کنترل می کند. ولی مجبور نیستید مابقی زندگی خود را چون قربانیان این قلعه های فکری  
 زندگی کنید. می توانید ذهن خود را تازه سازید.

## تازه ساختن ذهن

اگر قلعه‌های ذهن شما در اثر محدود شدن ایجاد گشته‌اند، می‌توانید با تازه کردن ذهن خود موقعیتی جدید بسازید. از طریق موعظه کلام خدا، مطالعه کتاب مقدس و شاگردسازی خود می‌توانید از همشکل شدن با این دنیا دست بردارید و به واسطه تازگی ذهن خود، تغییر و تبدیل شخصیت را تجربه کنید.

علاوه بر افکار منفی گذشته با مسائل بسیاری روبرو هستید. شما علیه شیطانی برخاسته‌اید که سعی می‌کند ذهن تان را از افکاری که مخالف با نقشه خدا برای شماست پر کند.

در دوم قرن‌تیاں ۱۰:۵، پولس می‌نویسد: «هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.» افکار باید به اطاعت مسیح در بیایند زیرا بر خلاف راه‌های خدا می‌باشند و شاید هم افکار دشمن باشند. شما چگونه این حقیقت را ارزیابی می‌کنید؟ چه نوع تشویقی در این حقیقت یافتید؟ فکر می‌کنید دانستن این حقیقت چه کمکی در مطیع ساختن افکار تان خواهد کرد؟

استراتژی شیطان این است که ذهن شما را با افکار و ایده‌های خود آشنا سازد و طوری شما را بفریبد که باور کنید اینها افکار شماست. تأثیرات این استراتژی را بیان کنید و دو یا سه نمونه از مواقعی را بیان کنید که بعدها فهمیدید آنچه که فکر می‌کردید زائیده فکر شماست، در واقع افکار شیطان بوده است.

دانستن این دو حقیقت (به اطاعت در آوردن افکار و استراتژی شیطان) چگونه به شما در درک موقعیت‌هایی که طرح ب را انتخاب کردید، کمک می‌کند؟

فکر می‌کنید در نور این حقایق، واکنش شما نسبت به وسوسه‌های آتی چگونه خواهد بود؟ اگر می‌دانستید شیطان ایده‌ای خاص در ذهن شما کاشته است، آن را رد می‌کردید، این طور نیست؟ فریب اولیه شیطان این است که پیشنهاد خود را تحت عنوان ایده و تفکر خودتان به شما القاء کند. اگر شیطان بتواند دروغی را به شما بقبولاند، بدین وسیله شما کنترل برخی از حوزه‌های زندگی خود را از دست خواهید داد. اگر نتوانید افکار خود را به اسارت مسیح در آورید، شیطان زندگی شما را در مسیر نادرست و منفی سوق خواهد داد.

## دروغ را افشا کنید و برنده نبرد باشید

شیطان دشمنی است شکسته‌خورده؛ بنابراین قدرت او محدود است، ولی هنوز سعی می‌کند تا با قدرتش کل دنیا را فریب دهد (به مکاشفه ۹:۱۲ مراجعه کنید). شیطان هیچ قدرتی بر شما ندارد مگر زمانی که دروغ‌های او را باور کنید و خود را در اختیار او قرار دهید. شما چه نوع فریبی از این دشمن خورده‌اید؟ حمله‌های شیطان در طیف‌های متفاوت می‌باشد که می‌تواند شامل نجوایی در ذهن شود و با پراکندگی افکار، مانع از دعای مؤثر شخصی گردد.

از آنجا که اسلحه اولیه شیطان دروغ است، با اسلحه حقیقت در برابر او بایستید. زمانی که دروغ شیطان را با حقیقت خدا افشا کنید، قدرت او نابود می‌شود.

## برنده نبرد افکار خود باشیم

چگونه می‌توانید برنده نبرد افکار خود باشید؟

اول، باید با تازه شدن ذهن خود دگرگون شوید (رومیان ۱۲:۲)، و این زمانی اتفاق می‌افتد که آن را از کلام خدا پر سازید. برای اینکه «کلام مسیح به دولتمندی در شما ساکن شود» معمولاً چه کاری انجام می‌دهید (کولسیان ۳:۱۶)؟

دوم، باید افکارتان را برای عمل آماده سازید (اول پطرس ۱:۱۳). فکر می‌کنید از چه تصوراتی باید خلاص شوید؟

سوم، تمامی افکار خود را به اسارت مسیح درآورید (دوم قرنتیان ۱۰:۵). زمانی که فکری به ذهن شما خطور می‌کند، برای هشیاری خود و به اسارت درآوردن این فکر چه کاری انجام می‌دهید؟

چهارم، زمانی که افکاری نگران‌کننده دارید، آنها را در دعا به حضور خدا بیاورید. وقتی تعهد شما نسبت به طرح الف توسط افکار طرح ب مورد تعرض قرار می‌گیرد، چرا آوردن این وضعیت به حضور خدا امری شاق به نظر می‌رسد؟

وقتی افکار طرح ب را در دعا به حضور خدا می‌آورید، او را تصدیق می‌کنید و افکارتان را به وسیله حقیقت او آشکار می‌سازید. این کار به معنی پیروزی بر دشمن فریبکار است.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

در این فصل چه مطلبی در مورد خودتان یاد گرفتید؟ این دروس چه نقشه‌های عملی برای شخص شما ارائه داده است؟ شاید بهتر باشد با یک شیان و یا مشاور در مورد قلعه‌هایی که با آنها در کشمکش هستید، صحبت کنید. این کار باعث می‌شود تا پیشنهادها سازنده‌ای را در مورد امکان شرکت در کلاس‌های مطالعه کلام خدا دریافت کنید تا بدین وسیله ذهن خود را با حقیقت خدا پر سازید. اجازه دهید درسی را که اکنون به پایان رسانیده‌اید به شما قدرت بخشد تا آن اسلحه مؤثری را که در مقابل شیطان و فریب‌هایش نیاز دارید کشف کنید.

## دعا

پدر آسمانی،

کلمات پر از حقیقت تو همچون نسیم فرح‌بخشی است که افکار ناپسند را دور می‌سازد و فکر مرا پاک می‌گرداند. تو را به خاطر دیدی که در طرح



الف داری شکر می‌کنم که با دیدی که عامل قلعه‌های ذهن من است (طرح ب) تفاوت دارد. تو را شکر می‌کنم که به خاطر کلام راستین تو، می‌توانم بر دروغ‌های شیطان غالب شوم. خداوند، افکار من باید به اسارت تو در بیایند زیرا شیطان اغلب سعی می‌کند پیشنهادهای خود را به عنوان ایده و فکر شخصی من به خودم القاء کند. خواهش می‌کنم به من نشان بده که کدامیک از افکار و الگوهای رفتاری منفی من قلعه‌هایی هستند که شیطان سعی می‌کند در مقابل رفتار و زندگی در ایمانم استفاده کند. مرا تعلیم ده تا در بررسی افکار خود دقیق و در پر ساختن ذهن خود با حقایق تو کوشا باشم و در دعا به حضور تو بیایم. خداوند، می‌خواهم در حقیقت تو محکم بایستم تا بدین وسیله آزادی در تو را تجربه کنم. در نام مسیح دعا می‌کنم. آمین.

## نگاهی به آینده

یکبار دیگر تأکید می‌کنم، وقتی دروغ‌های شیطان را با حقایق خدا افشا کنید، قدرت شیطان از بین می‌رود و پیروزی نصیب شما می‌گردد. پیروزی در جنگ ذهن، ارثیه بی‌چون و چرای تمامی کسانی است که در مسیح هستند.



## اگر می خواهید واقعی باشید، باید صادق باشید

پیروزی در جنگ ذهن ارثیه بی چون و چرای تمامی کسانی است که در مسیح هستند، و تشخیص این واقعیت که جنگی در کار است اولین قدمی است که باید برداشته شود.

### اگر می خواهید واقعی باشید، باید صادق باشید

داستان جودی را مرور کنید و سپس به این سؤالات پاسخ دهید.  
داستان جودی به نحوی بیانگر عنوان این فصل یعنی «اگر می خواهید واقعی باشید، باید صادق باشید» است. با توجه به تجربه جودی توضیح دهید که معنی عنوان این درس چیست، چرا خشم و نگرانی مهمترین رد پاهای شیطان محسوب می شوند؟  
چه زمانی نسبت به احساسات خود واقعی نبوده اید و یا نیستید؟  
احساسات حل نشده جودی نسبت به پدرش و کوشش های او برای پوشاندن خشم و نگرانی، او را از پیروزی و رشد روحانی و آزادی در مسیح محروم کرده بود. چه چیزهایی شما را از چنین تجربیاتی باز می دارند؟

### احساسات شما بیانگر اعتقادات شماست

احساسات شما در روند تازگی ذهن تان نقش به سزایی ایفاء می کنند. اگر در درک احساسات خود عاجز شوید، از نظر روحانی به فردی آسیب پذیر مبدل می شوید.  
همانگونه که در مرثی ارمیا باب ۳ مشاهده می کنید، زمانی که تفکر ارمیا نبی نسبت به خدا تغییر کرد، ناامیدی او نیز پایان یافت. وقتی ارمیا محبت، رأفت و رحمت های بی زوال خدا را به یاد آورد، احساسات او نیز تابع ادراکش شد.  
چه زمانی احساسات شما نتیجه طرز تفکری نادرست نسبت به شرایط، شخص و یا خدا بوده است؟

چگونه ذهن شما از این افکار خلاصی یافت؟ در نتیجه این تغییر فکر چه تغییری در احساسات تان ایجاد شد؟  
محیط در شکل گیری شما آنقدر تأثیر ندارد که بینش و درک شما از محیط تأثیر دارد.

به همین ترتیب، وقایع زندگی بیانگر هویت شما نیستند، بلکه خداست که تعیین می‌کند شما کیستید و تفسیر شما از زندگی مشخص می‌کند که چگونه از عهده فشارهای زندگی برمی‌آیید.

از داستان وام خانه چه درسی فرا گرفتید؟ این مثال چه چیزی در مورد رابطه بین وقایع، افکار و احساسات نشان می‌داد؟

اگر آنچه که به آن ایمان دارید حقیقت را منعکس نکند، پس آن احساسی هم که دارید نمی‌تواند انعکاسی از واقعیت باشد. به همین ترتیب نمی‌توانید به راحتی احساسات خود را تغییر و یا سرکوب کنید. مسئله این است که باید دیدگاه نادرستی را که در شرایطی خاص دارید پیدا کنید. راه حل آن نیز این است که دیدگاه خود را نسبت به آن شرایط اصلاح و بر روی حقیقت بنا کنید.

احساسات کلی خود را در حال حاضر بیان کنید. اگر احساسات منفی شما بیش از احساسات مثبت می‌باشند، افکار اشتباهی را که نسبت به شرایطی خاص دارید مد نظر قرار دهید. از خدا بخواهید تا در اصلاح افکار تان بینش کافی بخشد و بدانید که احساسات تان نیز تابع تفکر تان خواهد شد.

فرمان کتاب مقدس این است که حقیقت را بشناسید، باور کنید، بر اساس آن به ایمان رفتار و زندگی کنید و بگذارید احساسات تان ثمره اعتماد و اطاعت شما از خدا باشند.

چرا باور آنچه که احساس می‌کنید کاری است آسان؟

برای اینکه حقیقت را بهتر بشناسید تا بتوانید بر حقیقت بیشتر از احساسات تان اعتماد کنید، چه کاری انجام خواهید داد؟

«اکنون که اینها را می‌دانید، خوشا به حالتان اگر بدانها عمل کنید» (یوحنا ۱۳: ۱۷).  
به عبارت دیگر، احساس، شما را به سمت رفتار خوب رهنمون نمی‌سازد، بلکه رفتار خوب، شما را به سمت داشتن احساس خوب رهنمون می‌کند.

## از علائم هشدار دهنده احساسات تان غافل نباشید

احساسات شما برای روح تان همان جایگاهی را دارند که احساسات فیزیکی برای بدن تان دارند. اگر حد فاصل بین عصبانیت تا مسرت، غم تا شادی را احساس نکردید، روح شما دچار مشکل خواهد شد. احساسات به شما می‌گویند که در درون تان چه می‌گذرد.

در مورد رفتار و واکنش‌های کلی خود نسبت به احساسات تان فکر کنید.

آیا با مردمی که احساسات خود را نشان می‌دهند راحت هستید؟ برای پاسخ مثبت و یا منفی خود دلیل بیاورید؟

آیا در بروز دادن احساسات خود راحت هستید؟ برای پاسخ مثبت و یا منفی خود دلیل بیاورید؟

لازم است بدانیم که خدا احساسات را بوجود آورده است. درست به همان صورت که یاد گرفته‌اید نسبت به هشدارهای دردهای جسمی و به نور چراغی که در داشپورت ماشین تان وجود دارد واکنش نشان دهید، لازم است یاد بگیرید نسبت به احساسات خود نیز واکنش نشان دهید. در زیر سه طریق واکنش را بررسی خواهیم کرد.

## پوششی به نام فرو خوردن

فرو خوردن، حاشا کردن آگاهانه احساسات است. این انتخابی است که در آن سعی می‌شود با احساسات روبرو نشود و این امر واکنشی ناسالم نسبت به احساسات است. آیا به شما یاد دادند که احساسات خود را فرو بخورید؟ توضیح دهید که این درس را چگونه یاد گرفته‌اید (از طریق الگوبرداری، توییح شدن، به واسطه تأثیرات محیطی و غیره).

عواقب ناسالمی که در نتیجه فرو خوردن احساسات تان حاصل شد چه بوده است؟ چگونه با دیدن احساسات فروخورده شده دیگران دچار تألم گشته‌اید؟ چرا گاهی اوقات و یا حتی اغلب دچار این وسوسه می‌شوید که برخی از احساسات خود را فرو بخورید؟ از خدا بخواهید به شما کمک کند تا از این ترس آزاد شوید و به شما تعلیم دهد تا راهی بهتر برای برخورد با احساسات تان پیدا کنید. بر روی احساسات تان روکش نکنید. احساسات فروخورده شده، برای شما، دیگران و برای رابطه شما با خدا مضر است.

## ابراز نابخردانه احساسات

روش ناسالم دیگر برای ابراز احساسات این است که بدون فکر آنچه را که احساس می‌کنید بر زبان بیاورید. آیا شما گاهی اوقات این روش را انتخاب می‌کنید؟ برخی از نتایج ابراز نابخردانه احساسات تان (شخصی و یا روابطی) را بیان کنید. خشم، اولین جلوه ابراز نابخردانه احساس است. شما چگونه با خشم برخورد می‌کنید؟ در مورد چگونگی برخورد با خشم و دیگر احساسات نابخردانه، با خدا صحبت کنید. قلب خود را در مقابل خدا باز کنید.

اگر می‌خواهید عصبانی شوید ولی گناه نکنید، همانند مسیح عصبانی شوید: یعنی نسبت به گناه خشم بگیرید، میزها را واژگون سازید ولی به صرافان حمله نکنید (متی ۲۱:۱۲ و ۱۳).

## بی‌پردگی شناخت و اقرار

اگر زمانی که عصبانی، افسرده و یا درمانده هستید به حضور خدا بیایید، و دعاهای مذهبی بی‌محتوا و کلیشه‌ای به حضور او بلند کنید، گویی که او نمی‌داند که احساس شما

چیست، فکر می کنید او خوشحال می شود؟ فکر نمی کنم، مگر اینکه نظرش را نسبت به ریاکاری که از زمان فریسیان معمول بوده غرض کرده باشد!

اقرار احساسات، کاری است سالم. اقرار نکردن احساسات کاری است ناسالم و نشان دهنده تظاهر می باشد. چه چیزی مانع از اقرار احساسات تان می شود؟

اقرار احساسات به عنوان شخصی واقعی برای یک رابطه صمیمی امری حیاتی است. برای یک فرد بسیار مشکل است که سلامت عقلی خود را دائم حفظ کند، مگر اینکه حداقل یک دوست داشته باشد که از نظر احساسی بتواند با او صادق باشد. با چه کسی می توانید از نظر احساسی صادق باشید؟ خدا را به خاطر وجود چنین شخصی شکر کنید. اگر در حال حاضر کسی در زندگی شما وجود ندارد تا بتوانید با او از نظر احساسی صادق باشید، از خدا بخواهید که این دوست مهم را به شما بدهد، و در این حین، سعی کنید از نظر احساسی با خدا صادق باشید.

تا این جا به اهمیت صداقت احساسی پی بردید و می خواهید که خود از نظر احساسی فردی صادق باشید، ولی این عرصه برای شما بسیار ناشناخته است. چگونه این کار را شروع می کنید؟ راهنمایی های زیر در این زمینه به شما کمک خواهند کرد.

## صداقت احساسی: چگونه می توان آزادانه و متقابلاً ابراز احساس کرد

یکی از چالش هایی که در حوزه احساسات وجود دارد این است که یاد بگیریم چگونه نسبت به کسی که صادقانه دردش را ابراز می کند واکنش نشان دهیم.

نیل که خسته و از نظر احساسی خود را تهی احساس می کرد هیچ کلام تسلی بخشی برای والدینی که پسرشان مرده بود نداشت. در عوض، او آنجا نشست و به همراه آنها گریه کرد. بعدها، آنها به او گفتند که از اشک های نیل به عمق محبت او پی بردند.

چرا ما فکر می کنیم (یا به طور خاص شما) که همیشه باید نسبت به احساسات دیگران با کلمات واکنش نشان دهیم؟

چه زمانی شخصی با گریه ای که با شما کرده نشان داده است که احساسات شما را درک می کند؟ نسبت به اشک های این فرد چه واکنشی از خود نشان دادید؟

سخنان افرادی را که در بطن درد و رنجی عظیم به سر می برند نباید جدی گرفت. باید نسبت به درد آنها واکنش نشان دهیم، نه به کلماتی که بیانگر درد آنهاست. در اکثر موارد احساسات افراد آسیب دیده مورد غفلت قرار می گیرد و به کلمات ناامیدانه آنها توجه می شود. ما نباید نسبت به سخنان و یا نحوه بیان آنها واکنش نشان دهیم. نجات دهنده شما، زمانی که مریم و مارتای ماتم زده خبر مرگ ایلعازر را به او دادند گریه کرد.

چرا این کار، روش خوبی برای اجرا است؟

زمانی که درگیر فشارهای احساسی هستید و نیاز دارید که این احساسات را با صحبت کردن بیرون بریزید، دوست دارید مردم چگونه با شما برخورد کنند؟ (شاید پاسخ شما راه حل خوبی برای شخص خودتان باشد تا چنانچه شخصی در رنج بود به او کمک کنید.) با کسانی که گریه می کنند، گریه کنید. در پاسخ به سؤالات واضح افرادی که نشأت گرفته از عمق درد آنهاست، سخنرانی نکنید.

نکته مهم دیگری که در خصوص احساسات باید بدانید این است که: به خاطر تمایل به صداقت محبت را فراموش نکنید.

آیا آن شوهر، خانم خانه، شام ساعت ۶ عصر و جلسه ساعت ۷ عصر را به یاد می آورید؟ اگر شما به جای شوهر بودید چه واکنشی از خود نشان می دادید؟ اگر جای خانم خانه بودید چطور؟ وقتی احساسات تان غلیان می کند و در این شرایط نمی خواهید محبت را فدای صداقت کنید، برای کنترل زبان خود چه کاری انجام می دهید؟

وقتی می خواهید به نزدیکترین کسان تان احساسات تان را نشان دهید، صداقت بهترین روش است. ولی اطمینان حاصل کنید که حقیقت را با محبت بیان می کنید (افسیان ۴: ۱۵). وقتی با احساسات خود سر و کار دارید، به محدودیت های خود نیز واقف باشید. بدانید که وقتی احساسات تان در غلیان است وقت مناسبی برای تصمیم گیری های درست نیست. همچنین سعی کنید که بحث و گفتگو را به زمانی دیگر موکول کنید قبل از آنکه از گفته خود پشیمان شوید.

چه احساساتی باعث می شوند تصمیماتی اتخاذ کنید که همیشه بهترین نیستند؟ آیا این احساسات به شما هشدار می دهند مادامی که احساسات تان فروکش نکرده است دست از هر گونه تصمیم گیری بردارید؟

آیا زمانی که حد و حدود احساسات خود را تشخیص می دهید می توانید بگویید: «بهتر است این بحث را به زمانی دیگر موکول کنیم؟» اگر پاسخ شما مثبت است، توضیح دهید که چگونه این عملکرد به شما کمک می کند؟ اگر پاسخ شما منفی است، فکر می کنید برای افزودن این موضوع به فهرست خود چه کاری می توانید انجام دهید؟

به عنوان انسان، دارای محدودیت هایی هستیم، و احساسات می توانند ما را به ورای این محدودیت ها سوق دهند. ما باید محدودیت های خود را بشناسیم و زمانی که احساسات به غلیان در می آیند، در محدوده محبت و صبر باقی بمانیم.

بالاخره، عوامل جسمی متعددی را که در محدودیت های احساسی شما دخیل هستند، باز شناسید.

چرا عوامل جسمی بر محدودیت های احساسی شما تأثیر می گذارند؟

در حال حاضر با کدامیک از این عوامل درگیر هستید؟

برای سازش با آنها چه کاری انجام می دهید؟

مهمترین روند در تازگی ذهن این است که به افکار و دیدگاه های خود سر و سامان دهید.

این روند همچنین شامل اقرار صادقانه و بامحبت احساسات خود به دیگران است.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

رهنمودهایی را که در خصوص صداقت احساسی در این بخش آمده است مرور کنید و موردی را که برای شما از همه مهمتر است و لازم است تا بر روی آن کار کنید، انتخاب نمایید. سپس این رهنمودها را برای شخصی که فکر می‌کنید با صداقت احساسی شما متأثر می‌شود بخوانید (همسر، فرزند، والدین، دوست صمیمی، همکار، هم‌اتاقی و غیره). اجازه بدهید این شخص بداند که شما بر روی کدامیک از این رهنمودها کار خواهید کرد و از او بخواهید تا با شما همکاری نماید و مسئولیت‌تان را به شما یادآوری کند. ممکن است این شخص خود نیز بخواهد رهنمودی را انتخاب و بر روی آن کار کند.

### دعا

خدای خالق،

تو احساسات را به من بخشیدی تا بدانم در درونم چه می‌گذرد. به خاطر این عطا تو را شکر می‌کنم. البته اکثر اوقات، به جای اینکه به حقیقت گوش فرا دهم، به احساساتم گوش می‌دهم و آنها را باور می‌کنم. در لحظاتی که این اتفاق می‌افتد، خواهش می‌کنم مرا به حقیقت خودت بازگردان تا بتوانم آن را بپذیرم، بر طبق آن به واسطه ایمان زندگی کنم و بگذار احساساتم از آن پیروی کند. خدای پدر، از تو می‌خواهم مرا از احساسات فروخورده شده و یا احساساتی که سعی می‌کنم روی آنها سرپوش بگذارم رها سازی. مرا به خاطر لحظاتی که احساسات خود را نابخردانه ابراز داشته‌ام ببخش و به من نشان بده که چه کسی را با این کار خود آزرده‌ام و باید از او طلب بخشش کنم. به من این جرأت و حساسیت را بده تا بتوانم احساسات خود را اقرار کنم و از کسانی که احساسات خود را با من در میان می‌گذارند حمایت کنم. باشد که به واسطه خواندن این رهنمودها بتوانم محبت تو را منعکس نمایم. پدر، این قدرت را عطا فرما تا از نظر احساسی با تو صادق باشم، زیرا به هر حال تو می‌دانی که در درون من چه می‌گذرد. در نام عیسی دعا می‌کنم. آمین.

### نگاهی به آینده

در برخورد با احساسات‌تان، واکنش مناسب باعث می‌شود که در زندگی شما شیطان ردپایی از خود به جای نگذارد. همچنین گاهی اوقات لازم است تا نسبت به احساسات و زخم‌های احساسی و عاطفی به جای مانده از گذشته، از خود واکنش نشان دهید.



## شفای زخم‌های عاطفی و احساسی گذشته

همه ما دارای داستانی احساسی هستیم. همه در طول زندگی آسیب دیده‌ایم، و احساسات حاصل از این تجربیات زندگی می‌توانند در روند رشد روحانی ما دخیل باشند.

### شفای زخم‌های عاطفی و احساسی گذشته

یکبار دیگر داستان سیندی و دان را بخوانید.

چه سوء تعبیری از حقیقت خدا باعث شده بود تا سیندی هویت خود را به‌عنوان قربانی تجاوز فرض کند؟ (رومیان ۸:۲۸).

نیل برای سیندی توضیح می‌دهد که خدا هر کاری را برای خیریت می‌کند ولی او چیز بد را خوب نمی‌کند. چگونه این واقعیت می‌توانست بر احساسات سیندی تأثیر بگذارد؟ توضیح نیل در خصوص رومیان ۸:۲۸ را به کدام قسمت از زندگی خودتان می‌توانید مربوط سازید؟ و چگونه این حقیقت می‌تواند بر احساسات شما تأثیر گذارد؟ سیندی نیاز داشت به او یادآوری شود که او فرزند خداست تا این شهامت را پیدا کند که خود را نه به‌عنوان قربانی یک تجاوز، بلکه به‌عنوان دختر محبوب خدا بنگرد. شما نیز فرزند خدا هستید. زمانی که آسیب‌های حاصل از گذشته خود را به یاد می‌آورید این موضوع را نیز به‌خاطر آورید.

### وقایع بد برای انسان‌های خوب هم اتفاق می‌افتد

هر واقعه ناگواری که در گذشته شما اتفاق افتاده می‌تواند توشه احساسی بسیاری برای شما به جای بگذارد. در مورد اینکه چگونه احساسات گذشته می‌توانند امروز بر شما تأثیر بگذارند فکر کنید.

همانگونه که دو سؤال بعدی این مطلب را نشان خواهند داد، این تجربیات و حشتناک در خاطر شما مدفون گشته‌اند و هر لحظه آمادگی یادآوری را دارند. واکنش شما نسبت به داستان تجاوز به سیندی چگونه بود؟ چه وقایعی از گذشته عامل واکنش شما بود؟

چه اسامی ای باعث ایجاد واکنش احساسی مثبت در شما می‌شوند؟ چه نام‌هایی واکنش منفی در شما ایجاد می‌کنند؟ در مورد هر کدام چند مثال بیاورید، و اگر می‌توانید، بگویید چرا این اسامی باعث چنین واکنش‌هایی می‌شوند.

تأثیرات باقی‌مانده از تجربیات وحشتناک گذشته، احساسات اولیه می‌باشند. داستان زندگی گذشته شما شدت احساسات اولیه را تعیین می‌کند.

ترتیب «داستان زندگی گذشته» تا «احساس ثانویه» را مرور کنید و سپس به این سؤالات پاسخ دهید.

چه زمانی این روند را تجربه کرده‌اید؟ چه زمانی واقعه‌ای که در زمان حال اتفاق افتاده، باعث ایجاد احساس اولیه گشته است؟ با جزئیات توضیح دهید.

برای مقابله با احساس اولیه چه کاری انجام دادید؟ به عبارت دیگر، در مرحله ارزیابی ذهنی چه کاری انجام دادید؟

سپس با چه احساس ثانویه‌ای برخورد داشتید؟

اگر برخورد شما با احساسات اولیه و ثانویه موجود در تجربه‌ای که در بالا به آن اشاره کردید، خوب بوده، احتمالاً نشان‌دهنده این است که یاد گرفته‌اید چگونه کشمکش‌های گذشته خود را حل و فصل نمایید. بسیار مهم است که این کار را یاد بگیرید تا زمانی که احساسات اولیه و ثانویه غلیان می‌کنند، بتوانید با آنها برخورد کنید. همچنین حل کشمکش‌های گذشته مانع از این خواهد شد که توشه‌های احساسی در شما تجمع بیابند و یا شما را خم کرده، زندگی‌تان را تحت کنترل درآورند.

## یاد بگیرید احساسات اولیه خود را حل و فصل نمایید

برخی از مسیحیان اظهار می‌دارند که چون در مسیح خلقت تازه‌ای هستند گذشته تأثیر چندانی بر آنها ندارد، ولی آنانی که مشکلات عدیده‌ای داشته‌اند و یادگرفته‌اند در مسیح آنها را حل کنند، می‌دانند که گذشته چقدر می‌تواند مخرب باشد.

وقتی از خدا می‌خواهید قلب شما را تفتیش کند، او در زمان مناسب نقاط تاریک گذشته‌تان را آشکار می‌سازد و به زیر نور یعنی نور شفابخش خود می‌آورد.

کدامیک از مباحث این فصل برای شما تازه است؟ نظرتان در مورد خاطرات شخصی که در ضمیر ناخودآگاه مدفون گشته است چیست؟ در مورد گذشته‌ای که شخص را در بند نگه داشته و یا احساسات اولیه‌ای که ریشه در وقایع گذشته دارند، چه فکر می‌کنید؟

شاید این مفاهیم برای شما نامأنوس نباشند. شاید حتی کار خدا، آن مشاور عظیم را در زندگی خود و یا یکی از عزیزان‌تان دیده باشید. اگر چنین است، نظر خود را در مورد زمانبندی درست خدا بیان کنید. همچنین بگویید که چگونه مکاشفه خدا از گذشته، با سطح بلوغ شما و یا (آن شخص) مربوط می‌شود؟

با این دعای داوود که برگرفته شده از مزمو ۱۳۹ است همراه شوید: «خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛ مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان. ببین که آیا در من راه اندوهبار هست، و به راه جاودانی هدایت‌م فرما» (آیات ۲۳ و ۲۴). خدا آن زخم‌های مخفی وجودتان را که خود قادر به دیدن آن نیستید می‌شناسد. زمانی که احساسات گذشته را حس می‌کنید می‌توانید مطمئن باشید که خدا طرف شماست و شما را از تأثیر این احساسات در زندگی‌تان رها خواهد ساخت.

روح القدس شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد (یوحنا ۱۶: ۱۳)، و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت (یوحنا ۸: ۳۱ و ۳۲).

## در پرتو نور هویت‌تان در مسیح به گذشته خود بنگرید

خدا چگونه از شما می‌خواهد تجربیات وحشتناک گذشته خود را حل و فصل نماید؟ از این پس این موضوع را که شما ماحصل اتفاقات گذشته خود هستید باور نکنید. شما نتیجه کار مسیح بر صلیب، یعنی خلقتی تازه هستید. این افتخار را دارید که تجربه گذشته خود را در پرتو هویت کنونی خود ارزیابی کنید.

اگر این آسیب‌ها زمانی اتفاق افتاده‌اند که هنوز مسیحی نبودید، می‌توانید امید خود را معطوف به این حقیقت کنید، که به‌عنوان فردی مسیحی، خلقتی تازه در مسیح می‌باشید. چیزهای کهنه، که شامل ضربه‌های روحی گذشته می‌باشند، در گذشته‌اند. اکنون وقتی را برای دعا در مورد این حقیقت اختصاص دهید. در حینی که با احساسات و ضربه‌های گذشته خود مقابله می‌کنید، از خدا بخواهید به شما در باور این تازگی کمک کند.

اگر زمانی که مسیحی شدید این آسیب‌ها اتفاق افتاد، چه امیدی در وعده داده شده در رومیان ۸: ۲۸ می‌یابید و چه دیدگاهی امید لازم را به سیندی بخشید؟

آیا رابطه بین احساسات و اعتقادات را به‌خاطر دارید؟ این موضوع را به‌خاطر بسپارید که شدت احساس اولیه شما نشان‌دهنده درک شما است از واقعه مربوطه در زمان وقوع آن. توضیح دهید که این حقیقت چگونه به شما در حل احساسات اولیه که ریشه در گذشته دارد کمک می‌کند.

برای اشخاصی که توسط والدینشان مورد فحش و ناسزا قرار گرفته‌اند، بسیار سخت است که باور کنند خدای پدر، آنها را بدون هیچ قید و شرطی دوست دارد. احساس اولیه به چنین افرادی می‌گوید که آنها در نظر تمامی اشخاصی که عنوان ولی را به دوش می‌کشند، فردی دوست‌داشتنی نیستند. برای این افراد باور این مسئله که در مسیح ارزش فراوانی دارند سخت است.

از مثال احساسات اولیه که ریشه در گذشته دارند و با واقعیات امروزی در تضاد می‌باشند، چه درسی فرا گرفتید؟

فکر می‌کنید اگر اشخاصی که از نظر کلامی مورد سؤاستفاده قرار گرفته‌اند، ارزش خود را در مسیح باور کنند (شاید شما هم در زمره این افراد باشید)، چه تغییری در آنها روی خواهد داد؟

نگریستن به وقایع دردناک گذشته از دریچه هویت جدید فرد در مسیح، شروع روند شفای شخصی از احساسات آسیب دیده است.

## افرادی را که در گذشته به شما آسیب رسانیده‌اند ببخشید

اولین قدم در حل معضلات گذشته، ارزیابی گذشته در پرتو نور هویت کنونی شما در مسیح است. دومین قدم، بخشیدن افرادی است که در گذشته به شما آسیب رسانیده‌اند. چرا بایستی افرادی را که در گذشته به شما آسیب رسانیده‌اند ببخشید؟ اول، خدا از ما خواسته است تا ببخشیم. یکبار دیگر متی ۶:۱۴ و ۱۵ را بخوانید. در مورد الزام این فرمان توضیح دهید و بگویید که این فرمان چه خصوصیتی را از صادرکننده آن آشکار می‌سازد. همانند همه فرامین خدا، فرمان بخشش به سود شما صادر شده است. اگر کسانی را که به ما آسیب رسانیده‌اند نبخشیم، چه اتفاقی برای ما رخ می‌دهد؟ دوم، بخشش برای اجتناب از اسارت شیطان ضروری است. چرا عدم بخشش اولین خیابانی است که شیطان برای ورود به زندگی ایمانداران از آن استفاده می‌کند؟ شیطان یعنی آن فریبکار، با این ردپای خود چه کاری می‌تواند برای مسدود کردن رابطه شخص با خدا انجام دهد؟ چه زمانی شخصی را به خاطر عدم تمایلش به بخشش، در اسارت دیده‌اید؟ تأثیرات این رفتار را بر روی این شخص بیان کنید. سوم، از تمام ایماندارانی که می‌خواهند شبیه مسیح شوند، خواسته شده است که ببخشند (افسیان ۴:۳۱ و ۳۲).

چرا بخشش در اجتماع ایمانداران امری مهم محسوب می‌شود؟  
چرا بخشش به عنوان شهادت در اجتماع ایمانداران مهم است؟  
چندین دلیل برای بخشش کسانی که در گذشته به ما آسیب رسانیده‌اند وجود دارد، ولی اول از همه ...

### بخشش چیست؟

اجازه دهید این سؤال را با گفتن اینکه بخشش چه چیزی نیست پاسخ دهیم. بخشش به معنی فراموش کردن نیست. واکنش شما در مورد این حقیقت چیست؟ آیا این بینشی جدید برای شما محسوب می‌شود؟ این مفهوم در رابطه با بخششی که شما در گذشته نسبت به افراد از خود نشان داده‌اید، چه معنایی دارد؟ بخشش به معنی تحمل گناه نیست. چه زمانی بخشش شما به این معنی بوده که در آینده همان آزار و اذیت را تحمل نخواهید کرد؟ توضیح دهید که چگونه با این شرایط برخورد کرده‌اید و یا دوست دارید برخورد کنید.

بخشش در پی انتقام و یا جبران رنج‌های متحمل شده نیست. شما می‌توانید آنها را آزاد بگذارید و کاری به کار ایشان نداشته باشید زیرا می‌دانید که خدا فرد خاطی را بدون مجازات رها نخواهد کرد. چرا سپردن عدالت به دست‌های خدا امری مشکل است؟

بخشش به معنی فراموش کردن؛ تحمل گناه؛ و در پی انتقام بودن نیست. بر این اساس بخشش به چه معنی است؟ بخشش به این معنی است که تصمیم بگیرید با نتایج گناه شخص دیگری زندگی کنید. شما می‌توانید تصمیم بگیرید که با این نتایج، در اسارت تلخی و یا در آزادی بخشش زندگی کنید.

شرایطی را توصیف کنید که در آن با بخشش شخص خاطی احساس آرامش کردید؟ حال در نظر بگیرید که باید شخصی را ببخشید. چه عاملی مانع از این کار می‌شود؟ این عامل را موضوع اصلی دعای خود قرار دهید.

در مورد اشخاصی که به شما آسیب رسانیده‌اند انتظار نتایج مثبت بخشش را داشته باشید. بدین وسیله به موقع قادر خواهید بود درباره افرادی که باعث آزار شما شده‌اند، بدون احساس رنجش، خشم و یا انزجار فکر کنید.

## دوازده قدم به سوی بخشش

بخشش چیزی است که ما را از گذشته آزاد می‌سازد. آنچه که در بخشش نصیب ما می‌شود آزادی است. شما شفا نمی‌یابید که ببخشید؛ می‌بخشید تا شفا یابید. دیگران را به خاطر آنها نمی‌بخشید؛ این کار را به خاطر خودتان انجام می‌دهید. متن کتاب، دوازده قدم برای بخشش دیگران را ارائه می‌دهد.

کدامیک از قدم‌های این فهرست شما را شگفت‌زده کرد؟

برداشتن کدامیک از قدم‌های موجود برای شما مشکل است؟

در مورد حکمت موجود در این قدم‌ها توضیح دهید و بگویید چرا این روند مؤثر و آزادی‌بخش است.

هرچند که برداشتن که این قدم‌ها می‌توانند سخت باشند ولی بدانید که بخشش، شما را به‌واقع از آسیب‌های گذشته آزاد می‌سازد.

## لمس دوم

در مرقس ۸: ۲۲-۲۶، عیسی فرد نابینایی را شفا می‌دهد. در لمس اول، مرد می‌گوید: «مردمان را همچون درختانی در حرکت می‌بینم» (آیه ۲۴). وقتی عیسی مرد نابینا را برای بار دوم لمس می‌کند، او مردمان را چون مردمان می‌بیند.

چرا مشاهده مردمان چون مردمان، و نه چون موانع، باعث می‌شود که آنان را مادامی که به ما آسیب می‌رسانند ببخشیم؟

در حال حاضر برای چه موضوعی احتیاج به لمس دوم خداوند دارید؟ به مردمی فکر کنید که به شما آسیب رسانیده‌اند. فکر می‌کنید کدامیک از این افراد نیاز دارند تا بیشتر به صورت مردم به آنها نگاه کنید؟

اکنون چند لحظه را در سکوت سپری کنید. از خداوند بخواهید تا شما را لمسی دیگر بکند تا شاید بتوانید افرادی را که به شما آسیب رسانیده‌اند همچون مردمانی مشاهده کنید که خود نیز آسیب دیده‌اند. در حینی که این کار را انجام می‌دهید، بدانید که لمس دوم طریقی است که خدا برای کمک به شما مهیا کرده است تا بیشتر مبدل به همان شخصی شوید که او می‌خواهد.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

تا اینجا قدم‌های بخشش را مطالعه کردید. اکنون زمان آن فرا رسیده است تا این قدم‌ها را بکار ببرید. بعد از آنکه بخش دعا را که در ادامه این فصل آمده است به‌عنوان دعا خواندید، برگه‌ای سفید بردارید و اسامی کسانی را که شما را اذیت کرده و آسیب رسانیده‌اند بنویسید، و به‌طور خاص مشخص کنید که به چه طریق شما را آزرده‌اند. با این کار، اولین قدم در راه آزادی از آسیب‌های گذشته را برمی‌دارید. سپس قدم دوم را بردارید، و از اینکه از دوستی مطمئن و یا مشاوره متخصص برای کمک و دعا در این مرحله و یا هر مرحله‌ای دعوت به عمل آورید ابا نداشته باشید. ماحصل بخشش، آزادی است.

## دعا

خدای عالم و پر محبت،

در حالی که دعای داوود بر زبانم جاری است به سوی تو می‌آیم، «خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس» (مزمور ۱۳۹: ۲۳). شاید چیزی در گذشته من وجود دارد که اگر در پرتو نور شفا بخش تو آورده شود، آزادی را برای من به ارمغان بیاورد. ای خدای بخشنده و مهربان، به من نشان ده که چه کسی را و برای چه چیزی باید ببخشم.

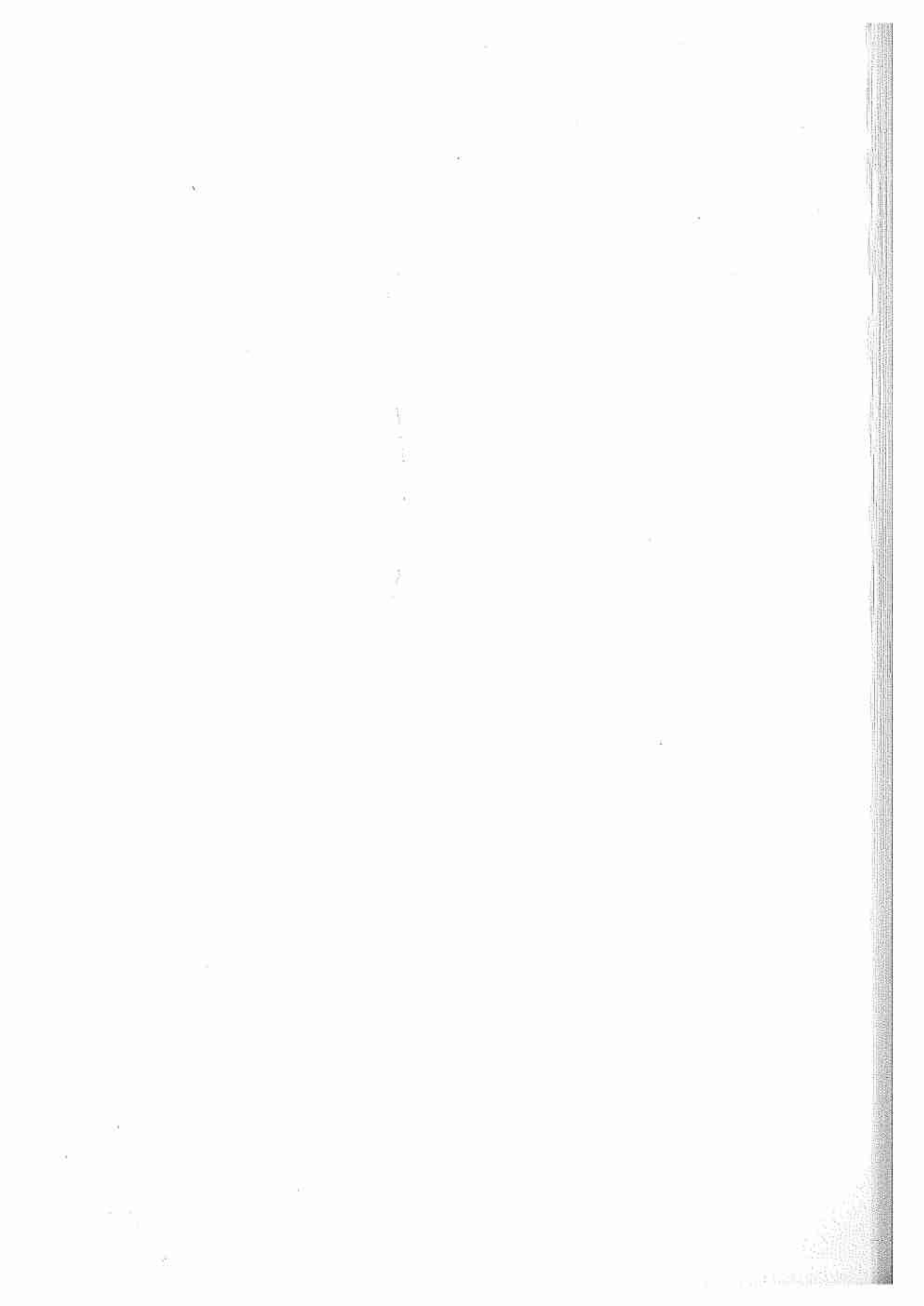
ای خدا، چیزهای بد برای آدم‌های خوب هم یعنی قوم تو اتفاق می‌افتند. کمکم کن تا در حینی که به کار خوب تو که از بطن تجربیات دردآور من انجام می‌دهی نگاه می‌کنم به محبت و قدرت آزادی بخش تو اعتماد کنم.

خداوند، وقتی با آن مشکل روبرو می‌شوم، صدای تو را می‌شنوم که از من می‌خواهی افراد خاطی را ببخشم. علیرغم اینکه می‌دانم فرمان بخشش تو

به سود من است ولی باید اعتراف کنم که کار بسیار سختی است. اما زمانی که عیسی بر بالای صلیب بود، از تو خواست تا کسانی را که او را مصلوب کرده‌اند ببخشی. باشد که از الگوی او پیروی کنم. زمانی که قدم‌های بخشش را برمی‌دارم، با من باش. امیدوارم در حینسی که با واقعیت تلخ و درد عمیق روبرو می‌شوم، از محبت و حمایت تو آگاه باشم. در نام ارزشمند فرزندت و نجات‌دهنده خود، یعنی کسی که می‌بخشد و مرا قادر به بخشیدن می‌کند دعا می‌کنم. آمین.

## نگاهی به آینده

شفای زخم‌های عاطفی و احساسی گذشته، شما را قادر خواهد ساخت تا بر تاریکی پیروز شوید و آزادی را در نور مسیح پیدا کنید. همچنین جهت تشخیص پیروزی، برخورد با هرگونه طردشدگی که تاکنون تجربه کرده‌اید امری بسیار حیاتی و مهم است.





## بر خورد با طردشدگی موجود در روابط

هر انسانی مفهوم انتقاد و طردشدگی را تجربه کرده است. همه ما اغلب مورد انتقاد قرار می‌گیریم و از طرف افرادی طرد می‌شویم که می‌خواهیم مقبول آنها باشیم. همه ما تا حدی درد شدن و طردشدگی را تجربه کرده‌ایم.

### بر خورد با طردشدگی موجود در روابط

اکثر ما از چنین حس طردشدگی که رومی تجربه کرده است، رنج نبرده‌ایم، ولی همه بارها از سوی والدین، معلمین، داوران و دوستان نادیده گرفته و فراموش شده و یا طرد گشته‌ایم. در فصل ۱۱ اولین قدم در روند بخشش را برداشتید و اسامی کسانی را که به شما آسیب رسانیده‌اند، یادداشت کردید. کدامیک از این افراد، آگاهانه و یا از روی عدم آگاهی، شما را طرد کردند و درد و المی را در وجودتان کاشتند؟

چگونه شیطان با استفاده از این تجربه، شما را از باور این حقیقت که فرزند محبوب خدا هستید باز داشته است؟ شیطان چه دروغ‌هایی به شما تعلیم داده و چه افکاری را در ذهن شما پرورانده است؟

از آنجا که همه ما مفهوم طردشدگی را می‌دانیم، باید آگاه باشیم که شیطان از این تجربه‌ها برای خرد کردن ما استفاده می‌کند. اما خدا، که ما را پیش از آنکه نجات را از طریق فرزندش ببایم رد کرده بود، قادر است ما را از درد طردشدگی و پیام‌های دروغینی که شیطان به مغز ما گسیل می‌دارد رها سازد.

### وقتی که مورد انتقاد قرار می‌گیرید و یا طرد می‌شوید

طرد شدن و افکار و احساسات حاصل از آن می‌توانند مانع بزرگی برای بلوغ ما در مسیح گردند. با توجه به تجربه‌ای که از طرد شدن داشتید، اکنون با چه افکار و احساساتی در خصوص خودتان درگیر هستید که ماحصل همین تجربه است؟

فکر می‌کنید این افکار و احساسات چگونه مانع رشد شما، چه از نظر روحانی و چه غیرروحانی گشته‌اند؟

روش‌های متفاوتی برای برخورد با تجربه طردشدگی وجود دارد، ولی اکثر ما به‌جای استفاده از برخورد مثبت یکی از این سه طرق منفی و دفاعی را انتخاب می‌کنیم.

## مغلوب کردن نظام

برخی از مردم سعی می‌کنند در برابر طردشدگی با رقابت و از قافله جلو افتادن، از خود واکنش نشان دهند. این افراد دائم در تکاپو هستند تا به واسطه عملکردشان پذیرش و ارزشمندی برای خود تحصیل کنند، و چنین افرادی دارای مشخصاتی چون، کمال‌گرا، از نظر احساسی تنها، نگران و مشوش هستند. از آنجا که این افراد به‌خاطر اهداف خود، سعی می‌کنند مردم و شرایط را تحت کنترل خود درآورند، برایشان بسیار مشکل است که تحت حاکمیت خدا قرار بگیرند.

چرا مغلوب کردن نظام، انتخابی است که اکثر افراد طردشده در پی آن هستند؟ آیا شخصی را می‌شناسید که در زمره مغلوب‌کنندگان نظام باشد؟ توضیح دهید که این شخص به چه نحوی طرد شده و ماحصل واکنش او چه بوده است؟ این اشخاص، اکثراً افرادی هستند که در خود احساس امنیت نمی‌کنند. متأسفانه، عملکرد این گونه افراد تنها باعث به تعویق افتادن طرد شدن غیرقابل اجتناب آنها می‌شود.

## تسلیم شدن به نظام

امروزه واکنش گروه کثیری از مردم در مقابل طردشدگی این است که به‌سادگی تسلیم نظام می‌شوند. این افراد دائماً تلاش می‌کند که دیگران را راضی کنند، ولی شکست‌هایی که تجربه می‌کنند، این باور را به آنها القاء می‌کند که واقعاً افرادی دوست‌داشتنی و پذیرفتنی نیستند. چنین افرادی خدا را به‌خاطر وضع موجودشان سرزنش می‌کنند و برای آنها مشکل است که به خدا اعتماد کنند.

چرا بسیاری از افراد در واکنش به تجربه طردشدگی از این روش استفاده می‌کنند؟ آیا شخصی را می‌شناسید که در زمره افراد گروه بالا قرار گیرد؟ توضیح دهید که این شخص به چه نحوی طرد شده و ماحصل واکنش او چه بوده است؟ افرادی که خود را تسلیم قضاوت‌های نادرست نظام می‌کنند، تنها می‌توانند منتظر طرد شدن‌های آتی باشند. آنها دروغ را برای خود خریده‌اند و حتی وجود خود را نیز به‌راحتی رد می‌کنند.

## طغیان علیه نظام

طغیان‌گران و تکروان کسانی هستند که در مقابل طردشدگی با گفتن «من به تو و یا محبتت احتیاجی ندارم»، از خود واکنش نشان می‌دهند. آنها در عمق وجودشان نیازمند پذیرش هستند، ولی از اقرار به این نیاز امتناع می‌ورزند. طغیان‌گران که پر از تنفر و تلخی هستند، خدا را به‌عنوان شخص ظالم دیگری می‌پندارند، و

همانگونه که در برابر دیگران طغیان می‌کنند در برابر خدا نیز همین واکنش را نشان می‌دهند.

در خصوص این نوع واکنش چه نکته قابل توجه و درکی وجود دارد؟ آیا شخصی را می‌شناسید که در زمره افراد گروه بالا قرار گیرد؟ توضیح دهید که این شخص به چه نحوی طرد شده و ماحصل واکنش او چه بوده است؟ این شخص با رفتار و حالت طغیانگرش در صدد است تا دیگران را نیز جدا سازد، و همین امر باعث طرد شدن بیشتر او می‌شود.

## واکنش شما

با شرح مختصری که در مورد واکنش‌های منفی در برابر طردشدگی ارائه دادیم، خودتان را در چه مرحله‌ای مشاهده می‌کنید؟ آیا خود را مغلوب‌شده نظام می‌بینید؟ یا تسلیم نظام شده‌اید و یا احتمالاً بر علیه نظام طغیان کرده‌اید! اگر ممکن است چگونگی این انتخاب و نتایج حاصل از آن را توضیح دهید.

## حالت تدافعی بیانگر بی‌دفاع بودن است

به دو دلیل نباید در برابر ارزیابی انتقادی و منفی جهان از خود حالت تدافعی نشان داد:

اول، اگر در اشتباه هستید، هیچ دفاعیه‌ای ندارید. وقتی در اشتباه هستید، هرگونه حالت تدافعی که از خود نشان دهید به عنوان یک بهانه، بهترین و به عنوان یک دروغ، بدترین خواهد بود. به موقعی فکر کنید که در اشتباه بودید و سعی کردید حالت تدافعی به خود بگیرید. آیا واکنش شما آوردن بهانه و یا گفتن یک دروغ بود؟

چرا اقرار به اشتباه مشکل‌تر از گرفتن حالت تدافعی به خود است؟

دوم، اگر حق با شماست، احتیاجی به دفاع ندارید. داور عادل، که دشنام مردمان را با دشنام پاسخ نمی‌داد، و چون رنج می‌کشید تهدید نمی‌نمود، شما را تبرئه خواهد کرد (به اول پطرس ۲: ۲۳ مراجعه کنید). نظر خود را در مورد این حقیقت بیان کنید. فکر می‌کنید این حقیقت چگونه می‌تواند در زندگی شما تغییرات عملی ایجاد کند؟

از صحبت نیل با آلیس چه درسی فرا گرفتید؟

همانگونه که واکنش نیل در مقابل انتقاد آلیس به وضوح نشان می‌دهد، شما مجبور نیستید در برابر انتقاد، حالت تدافعی به خود بگیرید. ارزش شما به عنوان یک فرد همان ارزشی نیست که نظام دنیا به شما عرضه می‌کند. شما در جهان زندگی می‌کنید ولی از این جهان نیستید. شما در مسیح هستید. اگر زمانی متوجه شدید که در برابر طردشدگی حالتی تدافعی نشان می‌دهید، سعی کنید بر روی چیزهایی متمرکز شوید که باعث بنای ایمان شما خواهند شد.

## وقتی وسوسه می شوید دیگران را انتقاد و یا طرد کنید

طردشدگی خیابانی دو طرفه است: می توانید آن را دریافت کنید و یا بدهید. در مورد اینکه چه واکنشی در برابر انتقاد و طردشدگی از خود نشان دهید، صحبت کردیم. حال اجازه دهید نگاه خود را معطوف به این مسئله کنیم که زمانی که وسوسه می شوید تا از دیگران انتقاد و یا طردشان کنید چگونه باید از خود واکنش نشان دهید.

شرایط فرد و سو را مرور کنید.

به نظر شما «مسئول شخصیت خود» بودن چه معنی و مفهومی دارد؟  
در چارچوب روابط شخصی و یا روابط بین ایمانداران، داشتن مسئولیت رفع نیاز دیگران چه مفهومی دارد؟

وقتی در روابط به جای اینکه مسئول شخصیت خود باشید به شخصیت دیگران حمله می کنید، و رفع نیاز خود خواهانه خود را برتر از برآورده ساختن نیاز دیگران می دانید، روابط از هم می پاشد. به آخرین باری فکر کنید که با همسر، دوست، همکار و یا یکی از فرزندان تان بحث و جدل کرده اید. آیا تعریفی که در بالا خواندید بیانگر اوضاع شما در آن شرایط به خصوص است؟ توضیح دهید که چگونه نسبت به شخصیت خود بی مسئولیت بوده و به شخص مقابل حمله کرده اید و چگونه به جای رفع نیاز طرف مقابل به نیاز خود اندیشیده اید. شاید بدین وسیله معذرت خواهی و طلب بخشش را در دستور کار خود قرار دهید.

به این سؤال که تا حدودی واضح و آشکار است پاسخ دهید: فکر می کنید اگر هر کدام از ما مسئول شخصیت خود باشیم و نیازهای افرادی را که با آنها زندگی و یا پرستش می کنیم رفع نماییم، چه نوع خانواده و کلیساهایی خواهیم داشت؟

به جای اینکه خود را متعهد به پرورش شخصیت خود بدانیم و نیازهای همدیگر را برآورده سازیم، اغلب بازیچه دست شیطان می شویم تا شخصیت یکدیگر را به باد انتقاد بگیریم و به طور خودخواهانه نیازهای خود را برآورده نماییم.

### تمرکز بر مسئولیت‌ها

روش فریبنده دیگر شیطان در روابط بینابین این است که ما را وسوسه می کند تا به جای تمرکز بر مسئولیت‌ها، بر حق و حقوق خود متمرکز شویم.

مواردی را که فکر می کنید حق با شماست و در نتیجه باید طالب حقوق خود باشید بیان کنید. (کتاب مثالی در این زمینه ارائه داده است)

حال به طرف دیگر حق و حقوق خود یعنی به مسئولیت‌هایی که در این شرایط دارید نگاهی بیندازید. این شرایط می توانند ازدواج، خانواده و یا شغل شما باشند.

بحث مربوط به حق و حقوق و مسئولیت‌ها در طرف مقابل، چه چیزی را در مورد شخص شما نشان می دهد و فکر می کنید در کدام قسمت‌ها باید بیشتر کار کنید تا تبدیل به همان شخصی شوید که خدا می خواهد؟

در این زمینه چه قدم‌های خاصی را برخواهید داشت؟  
وقتی در حضور مسیح بایستیم، از ما نخواهد پرسید که آیا تمامی چیزهایی که سهم ما بود دریافت کردیم یا خیر. او در عوض با توجه به چگونگی تکمیل وظایف‌مان پاداش خواهد داد.

## نقش وجدان را بازی نکنید

گاهی اوقات می‌خواهیم در زندگی دیگران نقش روح‌القدس و یا وجدان را بازی کنیم. وقتی کسی می‌خواهد نقش روح‌القدس و یا وجدان را برای شما بازی کند چه واکنشی از خود نشان می‌دهید؟ دلیل چنین واکنشی چیست؟  
چه زمانی نقش روح‌القدس و یا وجدان را برای شخصی بازی کرده‌اید؟ موضوع، شخص و واکنش شخص را با جزئیات بیان کنید.  
هنگامی که نقش روح‌القدس و یا وجدان را بازی کرده‌اید، چه چیز خوبی عاید شما شده است؟

روح‌القدس دقیقاً می‌داند کی و چگونه شخص را ملزم سازد. وقتی تلاش می‌کنیم نقش روح‌القدس را در زندگی دیگران بازی کنیم، جهت مبارزه آنها را تغییر داده، از سوی خدا متوجه خود می‌سازیم. با انجام این کار، تنها کاری که اغلب انجام می‌دهیم این است که ناقل انتقاد و طردشدگی باشیم. وظیفه شما این است که با پذیرش و محبت، مردم را احاطه کنید. بگذارید روح‌القدس آنها را ملزم و متبدل سازد.

## تأدیب و تربیت بله، داوری خیر

ولی موقعیت‌هایی وجود دارد که مسیحیان بایستی در مقابل رفتار اشتباه یکدیگر بایستند. وقتی شخصی به وضوح از محدوده‌های کتاب مقدسی تجاوز می‌کند، باید او را به‌عنوان شخص گناهکار بپذیریم ولی با گناهِش برخورد کنیم. سعی ما باید این باشد که در جهت احیای رابطه فرد با خدا و قومش، با شخص خاطی برخورد کنیم و کتاب مقدس نشان می‌دهد که کلیسا به چه طریق باید با این مسئله روبرو شود (به متی ۱۵: ۱۸ و ۱۶ مراجعه کنید).  
چه زمانی تأدیب کلیسا را که عیسی در متی ۱۸: ۱۵ و ۱۶ شرح می‌دهد دیده و یا خود تجربه کرده‌اید؟ روند این تأدیب را اعم از سختی و یا آسانی آن شرح دهید و بگویید در نتیجه این تأدیب کتاب مقدسی، چه اتفاقی در زندگی فرد مورد نظر افتاد.  
باید بدانید که تأدیب به معنی برخورد با رفتاری است که خود شخصاً شاهد آن بوده‌اید، ولی داوری به موضوع شخصیت مربوط می‌شود. بخشی از خدمت ما تأدیب رفتار اشتباه است، ولی داوری شخصیت و وظیفه خداست.

با انتخاب کلمات به راحتی می‌توانید از خط تأدیب گذشته و به حوزه ترور شخصیت وارد شوید. برای مثال، به جای اینکه فرزند خود را دروغگو خطاب کنید (که جمله‌ای است خشن به شخصیت او) می‌توانید بگویید: «فرزندم، تو الان دروغ گفتی». با این جمله می‌توانید

او را نسبت به رفتار مشاهده شده‌اش مسئول سازید. به سخنی فکر کنید که اخیراً با مشاهده رفتار نادرست شخصی بر زبان آورده‌اید. فکر می‌کنید در کدام قسمت، از خط تأدیپ گذشته و وارد حوزه داوری شده‌اید؟ نمونه مشخصی را بیان کنید. شاید بدین وسیله معذرت‌خواهی و طلب بخشش را در دستور کار خود قرار دهید.

باید کاری کنیم که مردم پاسخگوی رفتار گناه‌آلود خود باشند، ولی هرگز اجازه نداریم شخصیت آنها را لکه‌دار سازیم.

## نیاز خود را بدون داوری بیان کنید

اگر در رابطه‌ای نیازهای برحقى دارید که برآورده نمی‌شوند، باید نیازهای خود را به‌طریقی عنوان کنید که حمله به شخصیت طرف مقابل محسوب نشود.

گفتن اینکه «دیگر مرا دوست نداری» تأثیر بسیار متفاوتی از «احساس می‌کنم کسی مرا دوست ندارد» بر جای می‌گذارد. واکنش شما نسبت به این دو جمله چه خواهد بود؟ چرا پذیرش شما نسبت به یکی از این جملات بیشتر از دیگری خواهد بود؟

استفاده از کلمه «من» که بار انتقادی ندارد، باعث می‌شود که شخص مقابل به جای اینکه از خودش در مقابل حملات شما دفاع کند، آزادانه در جهت رفع نیازتان واکنش نشان دهد.

آیا در ابراز نیازهایی که می‌خواهید برآورده شوند دچار مشکل می‌شوید؟ برای پی‌بردن به اهمیت این موضوع، با کلمات خود توضیح دهید که چگونه مطرح نکردن نیازها باعث می‌شود پای شیطان در زندگی شما باز شود.

وقتی امتیاز برآورده شدن نیازهای برحق‌تان را به‌واسطه ایمانداران از خود می‌گیرید، مستقیماً از خدا عمل کرده‌اید و بدین وسیله خود را نسبت به رفع نیازها به‌واسطه دنیا، جسم و شیطان آسیب‌پذیر می‌سازید.

واکنش شما نسبت به شعری که در پایان همین فصل آمده چیست؟ کدامیک از نکات موجود در این شعر حقایقی را که شما به‌واسطه این درس یاد گرفته و بر روی آنها کار می‌کنید تأیید می‌کنند؟

هر فردی می‌تواند در وجود دیگر مسیحیان، اشتباهات شخصیتی و نقص رفتاری ببیند. فیض خدا لازم است تا بتوان در پس رفتار نه چندان قدیس‌وار افراد، اشخاصی را مشاهده کرد که در نظر خدا قدیس می‌باشند. باشد که خدا چنین فیضی را به ما عطا کند.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

بهترین قدم در جهت بکارگیری حقایق فراوان موجود در این درس این است که برای بیان نیازهای خود به جای استفاده از اصطلاح «تو» اصطلاح «من» را بکار ببرید. احتمالاً شرایطی وجود دارند که برای بهبودی بخشیدن به آنها می‌توانید از اصطلاح «من» استفاده

کنید. همچنین با دوستان و افراد خانواده در مورد نحوه ابراز نیازها بدون آسیب رسانیدن به مردم صحبت کنید. برای کاهش حس انتقاد و طردشدگی در خانواده، این موضوع را به صورت تلاش گروهی درآورید.

## دعا

عیسی خداوند،

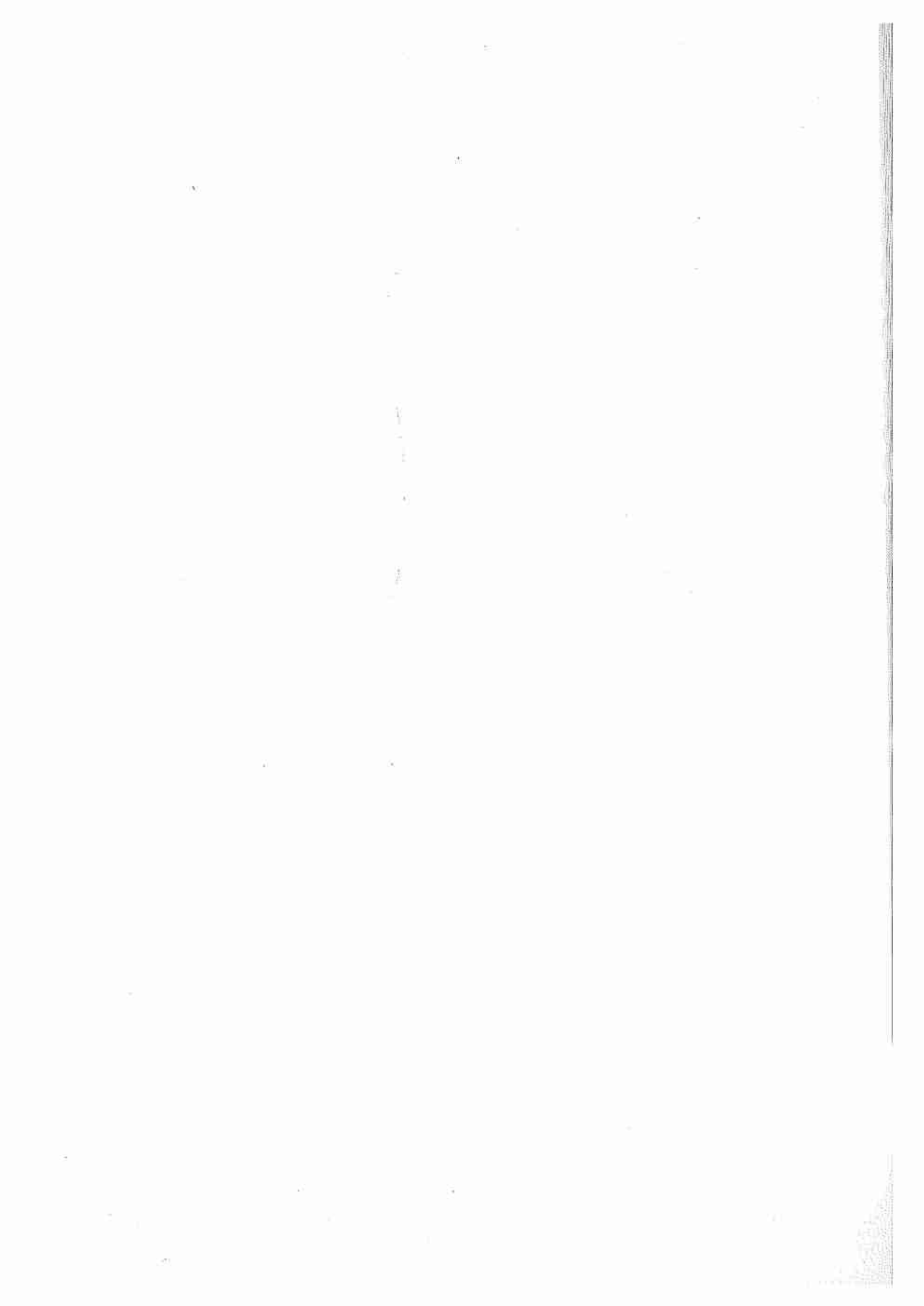
تو حس طردشدگی را درک می‌کنی. می‌دانی که چه تجربه‌ای داشته‌ام و چه احساسی دارم. مرا ببخش که برخلاف روش تو نسبت به این احساسات واکنش نشان داده‌ام. مرا ببخش که سعی کرده‌ام با کنترل، فریب، سوءاستفاده و آسیب رسانیدن به مردم، نظام را مغلوب سازم. مرا ببخش که تسلیم نظام شده‌ام و دروغ‌های شیطان را باور کرده‌ام. مرا ببخش که از خود متنفر و پر از تلخی شده بودم و سعی می‌کردم در مقابل نظام و تو طغیان کنم. همچنین مرا ببخش که نمی‌توانستم به تو اعتماد کنم و اجازه دهم تو افرادی را که مرا طرد کرده‌اند داوری نمایی. به من کمک کن تا باور کنم که مجبور نیستم در مقابل انتقاد و طردشدگی از خود واکنش نشان دهم. به من کمک کن تا به تو به عنوان مدافع خود اعتماد کنم.

خداوند، موضوع دیگری نیز وجود دارد که همانا انتقاد از دیگران است. مرا به خاطر روش‌های خالی از محبت خود عفو فرما. کمک کن تا به جای حمله به شخصیت دیگران، شخصیت خود را پرورش دهم، و به جای رفع نیازهای خود نیازهای دیگران را برآورده سازم، و به جای درخواست حق و حقوق خود، مسئولیت‌هایی را که تو در شرایط مختلف به عهده من گذاشته‌ای به انجام رسانم. کمک کن تا زبان خود را کنترل کنم تا به جای استفاده از کلمات خشن داوری، از زبان تأدیب استفاده کنم، و وقتی نیازهای خود را با کسی در میان می‌گذارم، از اصطلاح "من" به جای "تو" استفاده کنم.

خدایا، این فیض را به من عطا کن تا افرادی را که مرا رد کرده و آسیب رسانیده‌اند ببخشم و کسانی را که برای انتقاد و طردکردن‌شان وسوسه می‌شوم دوست بدارم و آنها را بپذیرم. در نام عیسی دعا می‌کنم. آمین.

## نگاهی به آینده

در ۱۲ فصل گذشته در مورد رشد و موانعی که سد راه آن می‌شود مطالعه کردید. در حالی که این مطالعه به پایان خود نزدیک می‌شود، نگاهی به موضوعی خواهیم انداخت که در رشد و بلوغ روحانی، بیشتر از هر چیز دیگر مفید است، یعنی جامعه‌ایمانداران.





## افراد با هم بهتر رشد می کنند

تا این جا چندین عامل را که می توانند در زندگی مانع رشد روحانی شما گردند بررسی کردید. دعوت پیروزی بر تاریکی را با مطالعه این عامل که در رشد روحانی و شخصی شما سهم به سزایی دارد یعنی جماعت متعلق به مسیح، به پایان می رسانیم.

### افراد با هم بهتر رشد می کنند

هدف دنی از شرکت در کلاس های تعلیم کلام یادگیری بود و نه برقراری ارتباط. او خواهان محتوای درسی بود و نه اجتماعی. اما بعد از دو هفته، شروع به دیدن این واقعیت کرد که رشد و بلوغ روحانی، در اجتماعی به بهترین نحو ایجاد می شود که افراد همدیگر را بشناسند و بپذیرند.

چگونه این حقیقت را که «افراد با هم بهتر رشد می کنند» یاد گرفتید؟ تجربه ای را بیان کنید که بیانگر درک درست شما از این حقیقت باشد.

شاید تاکنون این حقیقت را که افراد با هم بهتر رشد می کنند، تجربه نکرده اید. فکر می کنید این امر امکان پذیر است؟ اگر نسبت به این موضوع شک دارید، چه کاری انجام خواهید داد تا بفهمید که آنچه برای دنی حقیقت داشت در مورد شما نیز صادق است.

عیسی از پیروان خود می خواهد که زندگی خود را با هم در میان بگذارند و صرفاً اطلاعاتی مربوط به شخص عیسی را با یکدیگر مبادله نکنند. رمز شاگردی موفق و رشد روحانی در همین امر نهفته است.

### رابطه: ضربان قلبِ رشد و بلوغ

در خدمت شاگردسازی، اساس دوره های درسی شما باید کتاب مقدس باشد و برنامه شما بر حول ارتباط بین افراد بچرخد. در غیر این صورت آنچه که انجام می دهید شاگردسازی نامیده نمی شود. کتاب های بسیاری را می توان یافت که بر اساس کتاب مقدس نوشته شده اند، ولی به ندرت می توان افرادی را پیدا کرد که خود را متعهد به این بدانند که آنچه را که مسیح

در زندگی شان انجام داده است با دیگران در میان بگذارند و کمک کنند تا دیگران در فیض و شناخت خداوندمان عیسای مسیح رشد کنند.

چه زمانی شخصی خود را متعهد به شاگردسازی شما کرده است؟ تجربه‌ای را که شما دو نفر در آن سهیم بوده‌اید تشریح کنید و بگویید چگونه از نظر روحانی و شخصی رشد کردید. چه زمانی خود را متعهد به شاگردسازی فردی کرده‌اید؟ یکبار دیگر تجربه‌ای را که شما دو نفر در آن سهیم بوده‌اید تشریح کنید و بگویید چگونه از نظر روحانی و شخصی رشد کردید.

شاگردسازی فعالیتی است شخصی که در آن دو و یا چند نفر به همدیگر کمک می‌کنند تا در ارتباط با خدا رشد کنند و عیسی همین الگو را بر روی ۱۲ شاگرد خود پیاده کرد. قبل از انجام کاری می‌بایست شاگرد بود و بلوغ و سیرت روحانی هر فرد پیش از وظیفه و شروع خدمت او قرار دارد.

سؤالاتی که پیشتر از این مطرح شد، در مورد رابطه بین شاگرد و معلم در زندگی شما است. پاسخ‌های شما بیانگر هر گونه تجربه‌ای که باشند، باید بدانید که در روابط مسیحی خود، شما به‌عنوان فردی مسیحی هم شاگرد هستید و هم معلم، هم دانش‌آموز هستید و هم آموزگار.

چه نقشی در خانواده، کلیسا و یا جماعت مسیحی دارید که به شما مسئولیت شاگردی (تعلیم) دیگران را در مورد خدا می‌دهد؟

چه فرصت‌هایی در خانواده، کلیسا و یا جماعت مسیحی برای تعلیم دیدن دارید؟ شما به‌عنوان یک معلم، شاگردی هستید که همواره به یادگیری و رشد در مسیح اشتغال دارد. شاید رسماً هیچ‌گونه مسئولیتی در این خصوص نداشته باشید، ولی این فرصت را دارید که به واسطه روابطی که در آنها توجه و تعهد وجود دارد به اعضای خانواده، دوستان و دیگر ایمانداران کمک کنید تا در مسیح رشد کنند.

اگر معلم و یا مشاور متخصص و یا صرفاً یک مسیحی در حال رشد می‌باشید که خود را در کمک به رشد دیگران در مسیح متعهد می‌داند، بگذارید طرح‌های شاگردسازی و مفاهیم مربوط به مشاوره، رهنمودهای عملی در خصوص خدمت را به شما ارائه دهند.

## طرح‌های شاگردسازی

بر اساس سخنان پولس در کولسیان ۲:۶-۱۰، سه سطح بلوغ با موضوعات «ریشه داشتن در مسیح»، «بنا شدن در مسیح» و «سلوک در مسیح» سر و کار دارد. هر سطحی وابسته به سطوح قبلی است و یادگیری هر سطح، پنج بعد را شامل می‌شود: روحانی، عقلانی، احساسی، ارادی و ارتباطی. نقطه کشمکش در هر کدام از این پنج بُعد نشان می‌دهد که چگونه گناه، جهان، جسم و شیطان در روند شاگردسازی خلل ایجاد می‌کنند (به نمودارهای

۱۳- الف و ۱۳- ب مراجعه کنید). لطفاً متوجه این امر باشید که هیچگونه مرزی بین این سه سطح و یا پنج بُعد که در نمودار آمده است وجود ندارد.

### سطح اول: ریشه داشتن در مسیح (کولسیان ۲: ۱۰)

ریشه محکم داشتن در مسیح بر این حقیقت که «شما در او از کمال برخوردار شده اید.» استوار است. کشمکش های موجود در سطح اول را مرور کنید (نمودار ۱۳- الف را مشاهده کنید). در گذشته، کدامیک از این کشمکش ها شما را به مبارزه دعوت کردند؟ چگونه بر این کشمکش ها فائق آمدید؟

اگر اکنون ایماندار سطح اول هستید، پس به جمع خانواده خدا خوش آمدید! خدا می خواهد به عمق محبت او نسبت به خودتان پی ببرید و بدانید که او شما را در حالی که در مسیح ریشه می دوانید قادر خواهد ساخت تا از کشمکش ها و تجربیات مربوط به این مرحله بگذرید. اکنون در حال تجربه چه کشمکشی هستید؟ برای حل آنها چه اقدامی کرده اید؟ معلم شما چه کسی است و یا چه کسی می تواند باشد؟

اگر در ایمان خود بالغ هستید و می توانید معلم باشید، پنج نکته ای را که در خصوص مسئولیت ها نوشته شده است مرور کنید. فکر می کنید در کدام قسمت ها باید بیشتر خود را آماده سازید؟ برای این منظور چه کاری خواهید داد؟

### سطح دوم: بنا شدن در مسیح (کولسیان ۲: ۷)

پولس برای بیان بلوغ ما در مسیح از لفظ «بنا شده در او» استفاده می کند. کشمکش های موجود در سطح دوم را مرور کنید (نمودار ۱۳- الف را نگاه کنید). در گذشته کدامیک از این کشمکش ها شما را به مبارزه دعوت می کردند؟ چگونه بر این کشمکش ها فائق آمدید؟

اگر اکنون ایماندار سطح دوم هستید، در این مرحله تقدس دلگرم شده پیش بروید. در حالی که در شبیه شدن به مسیح رشد می کنید، خدا در شما کار می کند. اکنون در حال تجربه چه کشمکشی هستید؟ برای حل آنها چه اقدامی کردید؟ معلم شما چه کسی است و یا چه کسی می تواند باشد؟ اگر در ایمان خود بالغ هستید و می توانید معلم باشید، پنج نکته ای را که در خصوص مسئولیت ها نوشته شده است مرور کنید. فکر می کنید در کدام قسمت ها باید بیشتر خود را آماده سازید؟ برای این منظور چه کاری خواهید داد؟

### سطح سوم: سلوک در مسیح (کولسیان ۲: ۶)

سلوک در مسیح به این معنی است که هر روز بر اساس ایمان مان زندگی کنیم. کشمکش های موجود در سطح سوم را مرور کنید (نمودار ۱۳- الف را مشاهده کنید). در حال حاضر کدامیک از این کشمکش ها شما را به مبارزه می طلبند؟ برای فائق آمدن بر این کشمکش ها چه کاری انجام می دهید؟

وقتی در این سطح قرار دارید (شاید هم الان در این سطح هستید)، خود را به عنوان شاگردی مشاهده می کنید که می تواند معلم ایمانداران دیگری باشد که در این سطح قرار دارند. فکر می کنید در کدامیک از نقاط کشمکش باید بیشتر کار کنید تا برای کمک به ایمانداران دیگر که در همین نکته مشکل دارند آماده باشید؟

زندگی مؤثر مسیحی شامل بکار بردن مناسب هوش، استعدادها و عطایای روحانی است که برای خدمت به دیگران لازم می باشد تا شاهدی مثبت در جهان باشیم. در هر کجای سفر روحانی خود که باشید، می توانید برای کاری که مسیح تاکنون در زندگی شما انجام داده است جشن بگیرید و انتظار دیدن دیگر کارهای او را داشته باشید.

## مفاهیم مشاوره

آیا دوست دارید مبدل به شخصی شوید که دیگران می توانند به او اعتماد کنند؟ به عبارت دیگر، آیا می خواهید به شباهت مسیح در بیایید؟

نظر و احساس شما در خصوص مشاوره چیست؟ آیا با احتیاط به این مسئله نزدیک می شوید و مظنون هستید؟ آیا در مورد نحوه مشاوره و اینکه آیا خدا از مشاوره استفاده می کند یا خیر دچار تردید هستید؟ آیا اطمینان دارید که یکی از راه های خدا برای شفا مشاوره است؟ یک مشاور مسیحی چه یک شبان باشد، یا یک مشاور متخصص و یا یک دوست، می کوشد تا به شخص مشاوره شونده کمک کند تا کشمکش های شخصی و روحانی خود را به واسطه توبه واقعی و ایمان به خدا حل کند. هدف از مشاوره مسیحی این است که به مردم کمک کند تا آزادی در مسیح را تجربه کنند و بتوانند در سلوک خود در مسیح، بالغ و پربار باشند. اجازه دهید در زمینه مشاوره رسمی و غیررسمی پنج توصیه عملی پیشنهاد کنم که شاید بتوانید در روابط مسیحی تان از آنها استفاده کنید.

### ۱ - کمک کنید مردم موضوعات ریشه ای را ببینند و حل نمایند

اولین هدف در مشاوره این است که به مراجع کمک کنیم تا علت ریشه ای زندگی بی ثمر خود را تشخیص دهد.

چه زمانی علت ریشه ای زندگی بی ثمر شما با رفتار مسیحی تان تداخل پیدا کرده است؟ در خصوص این موانع چه کاری انجام دادید؟  
پربار بودن شاخه ها در نتیجه حاصلخیزی خاک و سلامت ریشه است.

### ۲ - صداقت احساسی را تشویق کنید

مراجعین عموماً دوست دارند درباره وقایعی که برایشان اتفاق افتاده صحبت کنند، ولی زیاد مایل نیستند به سهم خودشان در آن واقعه اقرار کنند و احساس خود را نسبت به شرایط پیش آمده آشکار سازند. اما، راز سلامتی در باز بودن و صداقت احساسی نهفته است.

چرا مردم از اینکه در مورد احساسات خود صحبت کنند اکراه دارند؟  
 چرا شما در خصوص بیان احساسات خود اکراه داشته و یا دارید؟  
 آیا شما نیز تجربه ای همانند آن پزشک میسیونر داشته اید که به آفریقا رفت تا کسی را برای  
 مسیح صید کند، ولی این اتفاق تا زمانی که از نظر احساسی صداقت لازم را پیدا نکرد اتفاق  
 نیفتاد؟ تجربه شما چطور بوده است؟  
 تا زمانی که خودتان الگوی صداقت احساسی نباشید و نتوانید دیگران را به این سو سوق  
 دهید، شانس مراجعین شما برای حل مشکلات درونی و یافتن آزادی در مسیح اندک است.

### ۳- حقیقت را در میان بگذارید

شرایط نابسامان و سخت زندگی می تواند بسیاری از مسیحیان را به این فکر وادارد که  
 مشکل از خود آنهاست. بینش آنها نسبت به خدا تغییر شکل یافته است، و احساس می کنند  
 که خدا احتمالاً نمی تواند آنها را دوست داشته باشد.  
 چه زمانی شرایط سخت باعث شده که در خصوص محبت خدا نسبت به خودتان دچار  
 تردید شوید؟ چه کاری برای سازش با این احساسات و برای رویارویی با این واقعیت که  
 خدا شما را همیشه و بدون هیچگونه قید و شرطی دوست دارد انجام دادید؟  
 در پاسخ به شخصی که هنگام رویارویی با مشکلات و نامرادی های زندگی نسبت به  
 محبت خدا دچار تردید می شود چه جوابی خواهید داد؟ (به فصل های دوم و سوم مراجعه  
 کنید). اگر در صدد قبول محبت خدا نسبت به خود هستید، این واقعیت ها را برای خود  
 بخوانید.  
 چه افتخار بزرگی است که با ایمانداران آسیب دیده در مورد هویت شان در مسیح صحبت  
 کنیم و به آنها در اصلاح ساختار ایمان شان کمک کنیم.

### ۴- دعوت به واکنش

نقش شما این است که حقیقت را با محبت در میان بگذارید و دعا کنید که مراجع حقیقت  
 را قبول و انتخاب کند، ولی خود نمی توانید برای او انتخاب کنید.  
 زمانی که خود نقش مراجع را داشتید، دعا چه نقشی در این روند ایفا کرد (اعم از مشاوره  
 رسمی و غیررسمی)؟  
 زمانی که می خواستید توبه کنید، و فکر و طریق های خود را تغییر دهید، درگیر چه  
 کشمکش هایی بودید؟ یکی از این موارد را تشریح کنید و بگذارید که این خاطره به شما  
 یادآوری کند که مراجعین شما در چنین لحظاتی چه احساسی دارند.  
 خداوند ما به کسانی که طالب لمس او بودند چنین گفت: «ایمانت تو را شفا داده است»  
 (مرقس ۵: ۳۴)؛ «برو، مطابق ایمانت به تو عطا شود» (متی ۸: ۱۳). اگر افرادی که حقیقت را  
 با آنان در میان می گذارید شخصاً واکنش نشان ندهند و ایمان به حقیقت را انتخاب نکنند،  
 نمی توانید بیشتر از این کاری برای آنها انجام دهید.

## ۵- به آنها کمک کنید تا بخشی از جماعت مسیحی گردند

به مراجع خود در داشتن روابطی سالم و حمایت شده در جمع خانواده، دوستان و کلیسا کمک کنید. زندگی مسیحی هرگز به معنی تنها زندگی کردن نیست. پیشرفت در تقدس روندی است که جدا از جماعت مسیحی تحقق نمی‌یابد.

چگونه حمایتی قوی در لحظات سخت زندگی‌تان کمک کرده است تا محکم بایستید؟ سبک حمایتی را که دریافت کرده‌اید تشریح و نحوه کمک‌هایی را که افراد درگیر در قضیه به شما کرده‌اند فهرست‌وار بنویسید.

چگونه با روند کند شفا و تغییر برخورد کرده‌اید؟ در طی این روند چه درس‌هایی را فرا گرفته‌اید که می‌توانید در مشورت‌ها و تشویق دیگر ایمانداران به کار ببرید؟ هدف از مشاوره این است که به مردم کمک کنیم تا آزادی در مسیح را تجربه کنند و در زندگی خود در او بالغ و پربار باشند.

## آنچه را یاد می‌گیرید زندگی کنید

اگر اخیراً سفر روحانی خود را شروع کرده‌اید، دعا کنید که کسی شما را تعلیم دهد. در حالی که در انتظار داشتن رابطه‌ای رسمی و انفرادی با معلم خود هستید، در مورد رشد روحانی خود، شخصاً مطالعات کتاب مقدسی داشته باشید. در این حین، آموزشگاهی در مورد تعلیم کتاب مقدس پیدا کنید و در حالی که مطالب بیشتری در مورد خداوند و نجات‌دهنده خود و محبت او یاد می‌گیرید، لذت بودن در جماعت مسیحی را تجربه کنید.

اگر راهی طولانی را در سفر خود طی کرده‌اید، از خدا بخواهید به شما کمک کند تا نسبت به دعوت او در شاگردسازی فرد دیگری حساس شوید و به واسطه رابطه‌ای رسمی، مهیاکننده بلوغ هر دو طرف باشید. به منظور آمادگی در امر شاگردسازی، سعی کنید بر روی نقاط ضعفی که قبلاً به آنها اشاره کردید کار کنید.

## دعا

خدای پر فیض و محبت،

تو را شکر می‌کنم، زیرا خدایی هستی که شخصاً با انسان ارتباط برقرار می‌کنی. تو را به خاطر فرستادن فرزندت که برای گناهان من مرد، و نجات‌دهنده من شد و مشتاق داشتن رابطه‌ای شخصی با من است شکر می‌کنم.

تو را سپاس می‌گویم که به واسطه داشتن رابطه با فرزندان می‌توانم در مورد تو و محبت چیزهای بیشتری بیاموزم. تو را به خاطر وجود افرادی شکر می‌کنم که در زندگی من قرار دادی تا مرا تعلیم و مشورت دهند. خداوندا،

مرا به عنوان معلم و مشاور برای خدمت به خواهران و برادرانم در مسیح بکار  
ببر. در نام عیسی دعا می کنم. آمین.

## نگاهی به آینده

به فیض خدا آنچه که هستید، هستید. تمام آن چیزهایی را که دارید و می توانید امید آن  
را داشته باشید (به عنوان معلم و شاگرد، به عنوان مشاور و مراجع) ریشه در هویت شما در  
مسیح دارد. باشد که زندگی و خدمت شما به دیگران به واسطه تعهدتان به مسیح و اعتقادتان  
به اینکه او راه، راستی و حیات است شکل گیرد (به یوحنا ۱۴:۶ مراجعه کنید).

کتاب‌های زیر را می‌توانید از طریق انتشارات ایلام تهیه فرمایید:

### کتاب‌هایی برای تقویت و رشد ایمان‌داران

فیلیپ یانسی	عیسایی که نمی‌شناختم
پُل هَتوی	مرد آسمانی
برنارد میننگ	فرزند آبا
استیو براون	وقتی طناب‌تان پاره می‌شود
ژان کالون	تأملاتی در باب زندگی روحانی
نیل. ت. اندرسون	پیروزی بر تاریکی
جان آرتبرگ	اگر می‌خواهید بر روی آب قدم بزنید ...
	شناخت خدا
جی. آی. پِکر	

### کتاب‌های آکادمیک

الستر مک‌گراث	درآمدی بر الاهیات مسیحی
هنری تیسن	الاهیات مسیحی
آرمان رشدی	سرگذشت مسیحیت در ایران
تونی لین	تاریخ تفکر مسیحی

### کتاب‌های مصور برای کودکان

مژده فاتحی	سامری نیکو
مژده فاتحی	یونس، پیامبر فراری
باربارا فرح	مَثَل پُل

برای تهیه منابع مسیحی فارسی  
لطفاً از وب‌سایت‌های زیر دیدن فرمایید:

[publications@elam.com](mailto:publications@elam.com)

[www.elam.com/shop](http://www.elam.com/shop)